آئینهٔ اسلام

در

شناخت اسلام

پروفسور آلن دوسلیه و روژه آرنالدز

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

130
0164

S.No:-2704
H.

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

آئینه اسلام

تاریخ اسلام و بوجود آمدن فرقه‌های مختلف اسلام
و شرح کامل آنها

تألیف :

نویسنده معروف فرانسه

ترجمه : سید عبدالحسین حسینی

انتشارات سعیدی

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 157109
Date 1-3-79

سیرت حضرت رسول (ص)

محمدبن عبدالله (ص) در روز هفدهم ربیع‌الاول سال ۵۷۰ میلادی مقارن چهل و یکمین سال سلطنت انوشیروان پادشاه ساسانی در مکهٔ معظمه متولد شد. پدرش عبدالله و مادرش آمنه از خاندان بنی‌هاشم و از قبیلهٔ قریش بود عبدالله پدر حضرت رسول که بیست و پنج سال از پسر مسن‌تر بود در یکی از سفرهای خود به شهر یترب (مدینهٔ حالیه) که از جانب پدر عازم آنجا بود در این شهر درگذشت بنا به اظهار نظر عده‌ای حضرت رسول دراین تاریخ دوماه بیشتر نداشت. مادر پیغمبر (ص) نیز در شش سالگی بدرود حیات گفت. عبدالمطلب جد آن‌حضرت به کفالت طفل یتیم پرداخت. در ۸ سالگی نیز عبدالمطلب درگذشت و سرپرستی حضرت محمد به‌عهدهٔ ابوطالب عم رسول‌الله قرار گرفت. شخصیت و امانت و درستکاری او بین اهالی مکه ضرب‌المثل بود به‌طوری که او را محمد امین لقب‌داده بودند. حضرت محمد در طی مسافرتها با متفکرین و پیروان ادیان مختلف بحث و گفتگوها می‌نمود. این مسافرتها با سرمایهٔ یکی از زنان ثروتمند مکه به نام «خدیجه» به جهت بازرگانی و دادو ستد بوده‌است. در یکی از این مسافرتها که به‌شام صورت‌گرفت «میسر» غلام باوفای خدیجه محمد را مردی خوشخو و ملایم دید و از روش محبت‌آمیز و خصوصیات اخلاقی او در شگفت شد و در مراجعت آنچه که دیده بود برای خدیجه تعریف نمود و خدیجه بیش‌از پیش مفتون و مجذوب حضرت گردید و بالاخره به‌او پیشنهاد ازدواج کرد و محمدامین با خرسندی این ازدواج را پذیرا شد بر طبق روایات تاریخی حضرت محمد در ۲۵ سالگی با خدیجه چهل‌ساله که قبلا دوبار ازدواج نموده و دارای دوپسر و یك دختر بود ازدواج نمود و تا زمانی که خدیجه زنده بود زنی دیگر اختیار ننمود. این ازدواج و حشمت وثروت خدیجه مقام ظاهری حضرت را در بین قبیلهٔ قریش بالا برد. حضرت محمد گاه‌گاه به کوه حرا نزدیك مکه به عبادت می‌رفت و به تفکر و تفحص می‌پرداخت. هنگامی که به سن ٤١سالگی رسید از طرف خداوند یگانه به پیامبری برگزیده شد. حضرت کیفیت امر را به خدیجه‌گفت و خدیجه‌نیز به رسالت همسر خود ایمان آورد.

حضرت محمد شخصیتی ممتاز و قیافه‌ای گیرا و چشمان نافذ و شانه‌ای فراخ و چهره‌ای روشن و سفید مایل به سرخی داشت وقار و شخصیت ممتاز او از دور چشمگیر بود و هرکس که به او می‌نگریست، مجذوب وقار و آرامش‌خاطر او می‌گشت. او به همه احترام می‌گذاشت و مردم نیز او را دوست می‌داشتند.

هنگامیکه اسلام وجود آمد شبه جزیره عربستان از نظر مذهبی وسیاسی واجتماعی بسیار آشفته ودرهم بود وفراوانی نژادها و مذاهب نیز براین آشفتگی میافزود وغالباً این نژادها که به قبایل چندی تقسیم میشدند ازهرجهت باهم خصومت داشتند.

چنانکه معروف است آنها در تمام ماه‌های سال به غیر از چند ماه که جنگ رابرخود حرام کرده بودند باهم میجنگیدند مردم‌شهرنشین یا بدوی عربستان تحت ریاست یك شیخ یا فرمانده بصورت قبائلی مستقل بسر میبردند وازمیان این‌قبائل برطبق آنچه از سنت واخبار بما رسیده میتوان دو دسته راکه به اعقاب ابراهیم وابسته بودند ازدیگران جدا ساخت، اعراب جنوب یا (یمنی)ها اولاد قحطان و اعراب‌شمال یاناصریه اولاد اسمعیل واین دوقبیله نیز به‌طوایفی فراوان تقسیم‌میشدند که پاره‌ای ازآنها قریش از ناصریه ولحم و کنده و غسان از یمنی‌ها نقش مهم در تاریخ داشته‌اند.

بنی‌لحم‌وبنی‌غسان بدین‌مسیح گرویده بودند که به‌آنها نسطوری میگفتند ولی اعراب شبه جزیره از مذهب شرك که چندان کامل نبود پیروی می کردند و باوجود اختلاف این دین‌ها خدایان قبیله بایکدیگر تا اندازه‌ای وجه مشترکی داشت.

مردم عربستان از زندگی‌اخلاقی کاملا بی‌خبر بودند و زندگی آنها چنان با عسرت و تنگی می گذشت که تواناترین مردمان کسانی بودند که با هزار تدبیر و نیرنگ مالی اندوخته و بردیگران ریاست.

میکردند یهودیان نیز که درشهر مدینه و قسمتهای شمال می‌زیستند غالباً صاحبان مال و گله و رمه بودند که با اعراب بت پرست میانه خوبی نداشتند .

در آنزمان شهرمکه برای اعراب بت‌پرست مرکزیت مخصوصی داشت در آنزمان‌کار وحرفه اصلی اهالی‌مکه که بیشترشان ازقوم قریش بودند از بازرگانی ومعاملات داد وستد میگذشت و همیشه‌کاروانهائی از مکه به‌سوریه و دمشق وآسیای صغیر میرفت و در بازگشت از این سفر کالاهای خودرا به‌مردمی که به‌مکه برای زیارت میآمدندمیفروختند وباین ترتیب جمعی ازسران کشور ازاین‌راه صاحب مکنت‌فراوان‌شده و تقریباً بر دیگران حکومت میکردند .

آمد و رفت فصلی کاروانها از حوادث مهم تاریخ مکه بشمار میآمد باین‌ترتیب که یکی از این کاروانها در تابستان به یمن و دیگری درزمستان بسوی سوریه میرفت وصاحبان این کاروانها مردمی ثروتمند وباقدرت بودند و نه‌تنها از بارهای خرما که بسوی‌شمال حمل‌میکردند سود میبردند اما بیشتراوقات کالاهای آنها از سنگهای قیمتی‌هندوستان و یاابریشم بود که ازچین‌باین‌نقاط حمل‌میشد وازاین نوع دادوستدهای قبیله‌ای سود زیاد عایدشان میشد و گاهی هم درمراجعت ازاین کشورها برای خودشان گندم و حبوبات و روغن و سایر لوازم زندگی را تهیه میکردند واین‌کاروانها عموماً متعلق به دویست سیصد مردان‌کاری و با مهارت بود که با دوسه‌هزار شتر وغلام وزرخرید همیشه در رفت وآمد

بودند ، اما درآمد بیشتر عربهای بت‌پرست از رفت و آمد مردمی بود که به‌عنوان زیارت به‌مکه میآمدند و بطور کلی میتوان گفت هیچ‌شهری در عربستان مانند مکه برای معاملات بازرگانی اهمیت و مرکزیت نداشت .

در چنین اوضاع واحوال درهمی پیغمبر اسلام در میان اعراب بت پرست ظهور کرد مشکلات او در ابتدای امر بسیار زیاد بود از یك طرف اعراب بت پرست به خدایان و بت های خودشان احترام و پرستش زیاد داشتند و این احترام و پرستش اگر از راه اعتقاد نبود جنبه بیشترش از این جهت بود که بوسیله این بت ها می‌توانستند جمعی را به مکه کشانده و از دادوستد با آنها استفاده نمایند پیغمبر اسلام ابتدا با اعراب بت‌پرست در گیر شد و بیشتر دشمنان او عموها و کسان قبیله خودش بود که بهیچ قیمت حاضر نمیشدند از منافع خود دست بکشند ، دشمن دیگر پیغمبر اسلام قبائل متفرق یهودیان در مدینه و خیبر و قسمتهای شمال بود که آنان با قدرتی بیشتر در برابر اسلام صف آرائی کرده و با دروغ و تزویر و دوبهم‌زنی میان اعراب و خاندان [illegible] خمبر رابهم‌میزدند بنابراین درهمه‌وقت پیغمبر اسلام‌مجبور بود با این دو قبیله درنبرد و سیاست‌بازی باشد.

[illegible] وقت اوضاع عربستان ازهرجهت آشفته ودرهم بود و ظاهر حال هم حکایت از این میکرد که این قوم‌سر گردان و نادان بایستی‌بوسیله رهبری خردمند رهبری شوند وبه‌جرأت میتوانیم‌بگوئیم که اگر برحسب مشیت الهی پیغمیر اکرم در بین‌این قوم ظهورنکرده

بود معلوم نیست این قوم سر گردان در آینده چه سرنوشتی داشتند.

پیغمبر زمانی که بین این اقوام ظاهر شد خود را بکلی ازاین قوم جدا می‌دانست با طرز زندگی و ایدئولوژی آنها که جمع کردن مال و ستمگری بر ناتوانان بود نظر مساعدی نداشت و گاهی از خود می‌پرسید برای چه این مردم با چنین حرص و ولع و با خوی غیر انسانی برای جمع کردن مال و انباشتن خزائن شب وروز می کوشند؟ آیا زندگی فقط به این منظور است که مالی جمع کنند و بر دیگران ستم روا دارند ؟

این مرد بزرگ از مشاهدهٔ این احوال با بهت و حیرتی حاکی ازانسان دوستی به خود فرو می‌رفت و همیشه در حالت کشف و شهود بود شاید بتواند راهی برای سعادت این قوم بدست بیاورد ، بارها پیغمبر اسلام گفته بود من عرب هستم ولی عرب از من نیست و به هیچ وجه حاضر نبود خود را در ستمگریها و بدبختیهای اخلاقی با آنان شریك و همدست بداند .

این فریاد فطرت عالی او بود، فطرتی بود که جهان را غیر از آنچه که آنها می‌دیدند مشاهده می کرد، به خود می گفت چه کسی این جهان را پدید آورده واین ترسها و امیدها برای چیست؟ آیا ممکن است چنین سازمان عظیمی بدون صاحب باشد؟ او نمی‌توانست مانند سایر اعراب قریش برای هریك از این پدیده‌ها خدائی قائل شود وبه خود میگفت اگر خدائی وجود داشته باشد باید این خدا یکی باشد و در جهانی به این بزرگی چندین خدا نمی‌تواند حکومت کند .

با مسیحیان‌هم آمد و رفت زیادداشت یهودیان راخوب میشناخت و با غالب آنان‌رفت‌و آمدداشت‌اما همه را نادان ودور از حقیقت می‌دید اوبارهافصلهائی‌ازانجیل‌و تورات‌راکه‌برای‌اومی‌خواندند‌می‌شنید‌اماهیچ کدام ازاین گفتگوها برای او مفهومی نداشت زیرا آنچه را که آنها در انجیل یا تورات می‌خواندند بر خلاف کارهائی بود که در اعمال خود نشان می‌دادند ، یهودیان می گفتند موسی با خدا تکلم کرده و برای آنها کتابی آورده و مسیحیان ادعا می کردند مسیح فرزند خدا بود ، آیا اینها راست می گفتند ؟

برای اوکاملا بی مفهوم بود وبا این ترتیب تا سن چهل سالگی که به پیغمبری مبعوث گردید همیشه در خود فرو می‌رفت و در حال مکاشفه بسیار عمیق بود و علت این نا هماهنگی‌ها را در درون خود جستجو می کرد و شاید بیشتر ازاوقات زندگی او در حال آموزشهای درونی بود می گذشت به آسمان و ستارگان خیره می‌شد شب و روز را می‌دید ، اما هرگزبه تصورش نمی‌رسید که ماه و ستارگان بتوانند در سرنوشت انسانی دخالت داشته باشند، همه چیز در نظر او عجیب و بهت‌آور بود .

دوران جوانی پیغمبر اسلام

چگونه گذشت ؟

پیغمبر بعد از تولد خود پدرش را که عبدالله نام داشت از دست داد ، مادر پیغمبر آمنه نام داشت که دختر « وهب » بود سال تولد حضرت را در فاصلهٔ بین سالهای ۵۶۹-۵۷۱ میلادی مقارن باسال چهل و دوم انوشیروان نوشته‌اند و در جای دیگر تولد او را در زمان عام‌الفیل می‌دانستند و آن سالی بود که ابرهه پادشاه حبشه با فیل‌های خود به مکه حمله نموده بود و چون آنها سوار بر فیل بودند آن را عام‌الفیل گفته‌اند .

آمنه مادر پیغمبر زنی تنگدست بود ، تابستان مکه هم با آن گرمای شدید آغاز شده بود و زندگی را برای این زن بیوه با تنها فرزندش به‌مراتب دشوارتر می‌ساخت، بعد ازمرگ پدرش. عبدالمطلب پدر بزرگش که ریاست قوم قریش را بر عهده داشت از این کودک خردسال پرستاری نمود و او را به دایه‌ای به نام حلیمه که از بدویان

طایفه بنی سعد بود سپرد و با این ترتیب سالهای اولیه زندگی پیغمبر در آغوش این زن درنواحی کوهستانی اطراف طائف گذشت و پس از اینکه کمی بزرگ شد روزها با برادر شیری خود گوسفندها را روزها برای چرا و علفخواری می‌برد و زندگی خود را در این کوهستان گذراند.

بطوری که در اخبار و سنت‌ها شهرت دارد پیغمبر اسلام در همان سن هشت سالگی سیمائی درخشان، پیشانی گسترده، چشمانی عمیق و کودکی متفکر بود؛ برای همه تعجب پیش می‌آید که کودکی هشت ساله که کارش به صحرا بردن گوسفندان و چرا دادن آنها است در اوقاتی که روی تپه‌ای می‌نشست و تا گوسفندان گردش کنند در این گوشهٔ خلوت با خود چه می گوید و چه اندیشه‌ای در خاطر او راه دارد.

حلیمه از او داستانها نقل می کرد که باور کردنش برای هیچکس آسان نبود او می گفت این کودك خردسال گاهی با خودش حرف می‌زند و در حال گفتگوی درونی به آسمان و به زمین و به ستارگان و مردم رهگذر نگاه می کرد و یك روز هم که او را در نزدیکی معبد تنها گذاشته بود چون برای بردنش آمد او را ندید و مردم می گفتند دو پیرمرد سفید پوش او را با خود بردند.

حلیمه ازشنیدن این حرف دچار وحشتی سخت شدو نمیدانست جواب مادر و کسانش را چه بدهد؟ اما هر چه جستجو نمود او را نیافت تا هنگام عصر در بیابان سرگردان ماند، هنگام غروب او را

همراه دو پیرمرد سفید پوش‌دید که فوراً غایب شدند حلیمه با ترس و وحشت تمام کودك را به آغوش گرفت و به خانه‌اش برد و تصمیم گرفت هر چه زودتر این کودك را که احساس می کرد نگهداریش برای او دشوار است به مادر و کسانش پس بدهد .

می گویند در یکی از روزها دوست و همکار او دو فرشته را دیده بود که بر روی پیغمبر خم شده و چیزی را درون قلب او قرار می‌دهند این افسانه‌ای که در همان زمان شهرت یافت و البته بسیاری از مردم نمی‌توانستند باور کنند ، اما در هر حال گذشته از این افسانه همه کس این کودك را غیرازدیگران می‌دیدند او با آن پیشانی گسترده وچشمان درخشان به دنیای اطرافیان خویش به دیدهٔ دیگرمی‌نگریست و کسی نمی‌دانست این کودك خردسال در ساعات تنهائی با چه کسی حرف می‌زند و راز و نیاز می کند ، این حالات را بارها در او دیده و نقل کرده بودند اما هیچکس حقیقت را نمی‌دانست .

در یکی ازآیه‌های قرآن هم دراین زمینه اشاره شده که‌خداوند می‌فرماید :

ای پیغمبر آیا ما شکم تو را نشکافتیم و دردهای درونی تو را تسکین ندادیم ؟

(و همین آیه بخوبی نشان می‌دهد که در همان دوران کودکی پیغمبر از تخیلات غم‌آور به سوی خوشحالی گرائید و جهان را بر خلاف سابق بسیار خوب و پسندیده می‌دید .

بعد از مدتی مادر گرامی پیغمبر آمنه در گذشت مادر آنوقت

فرزندش را ازحلیمه پس گرفته بود وبعد از مرگ او پرستاری‌پیغمبر به عهده پدر بزرگش قرار گرفت که او هم بعد از چندی در گذشت.

در این زمان محمد هشت ساله بود و بعد از مرگ عبدالمطلب پرستاری کودك را عمویش ابیطالب به عهده گرفت، عمویش ابوطالب او را دوست داشت و در سفره‌هائی که به سوریه یا حیرا و جاهای دیگر می‌نمود او را با خود همراه میبرد و در کارهای عمویش کمك می کرد.

بعد ازچندی به خدمت زن بیوه ثروتمندی به‌نام خدیجه درآمد که کاروانهای او را همراه می‌برد و بعد از مدتی که خدیجه امانت و پاکی را دید با هم ازدواج نمودند.

این وصلت برای پیغمبر بسیار درخشان و دارای نتایج بسیار خوبی بود، در حالی که در آن زمان اعراب عادت داشتند در دوران جوانی با چندین زن زندگی نمایند این جوان بیست ساله با زنی بیوه که از او بزرگتر بود با نهایت صفا و دوستی زندگی را گذراند و هرگز در فکر این نبود که برطبق سنت اعراب زنان متعدد داشته‌باشد و همین موضوع بیش از هر چیز این زن و شوهر با وفا را به سر منزل سعادت رساند.

ازاین وصلت‌سه پسر بدنیاآمد که‌متأسفانه در کودکی در گذشتند و غیر از آنها دارای چهار دختر شد به نام زینب و رقیه و ام کلسوم و فاطمه، (این تنها دختری بود که بعدها دارای اعقاب فراوان شد) بعد از اینها فرزند دیگری را بنام زید به فرزندی خود پذیرفت او از

طایفهٔ بنی کعب بود که به غلامی فروخته شد و زمانی پیغمبر حمایت او را به عهده گرفت آزاد گردید.

***

آیا او در شبهای پر از ستاره که در غار حرا تك و تنها نشسته و با خدای خود راز ونیاز می کرد چه می گفت و می شنید؟

چه احساسی دردرون او وجود داشت با چه زبانی حرف میزد شاید در آن حال باتوجه به عظمت جهان و با مشاهدهٔ ستاره‌های بیکران در عالمی، در دنیائی غیر از دنیای ما فـرو رفته بـود، دنیائی پر از حقیقت که فقط او می‌توانست درك کند.

قـرآن در این مورد برای ما شواهدی می‌آورد که می‌توانیم بدانیم محمد در آن ساعات تنهائی به چه چیزها فکر می کرد.

در سوره‌های مختلف این سخنان نازل شده است.

من به آسمان و ستاره شب قسم یاد می کنم.

که به تو خواهم گفت‌ستاره‌های شب چگونه بوجود آمده‌اند.

که بگویم این ستاره‌ای است که نور می‌دهد.

من به آسمان پر از ستاره‌ها قسم یاد می کنم.

به آفتاب که روشنائی می‌دهد.

به آسمانی که بر بالای سر بندگان بناشده.

به زمین و به کسی که آنرا خلق کرده.

خداوند به‌انسان نعمتهای فراوان عطا کرده، او را از یك‌قطره

خون بسته بوجود آورده، اورا از مشتی خاك با دست خود ساخته او آسمان را برای روشنائی خلق کرده و ماه را برای راهنمائی شب آفریده، تا شب‌ها کاروانان وحیوانات بتوانند راه خودرا بیابند ودریاها را ساخته که با کشتیها آمد و رفت کنند خداوند برای مردم پیغمبرانی را فرستاده که به آنها راه راست را بنمایاند واز کتاب او تعلیم بگیرند، تمام اینها بسیار عظیم و از قدرت خداوندی است خداوند نیکوکاران رااجر و پاداش می‌دهد .

اولین الهام چه وقت بر او نازل شد؟

این سئوالی است که فقط سنتها و اخبار و روایت‌ها بما پاسخ می‌دهد ، در یکی از همان شبها که در غار حرا یکه و تنها نشسته و با دنیائی غیر از دنیای ظاهری مکاشفه می کرد وظاهراً آن شب در نوزدهم ماه رمضان بود روشنی خیره کننده‌ای اطرافش را فرا گرفت صدائی شنید ، صدائی بود که کسی بزبان خودش با او حرف می‌زد و مثل این بود که این صداها بسوی قلبش سرازیر می‌شود ، با وحشت زیاد سر بزمین گذاشت و سعی کرد بخوابد شاید از شنیدن این صداهای ترس آور نجات یابد ، اما در همان حالی که خوابیده بود جبرئیل بالای سرش بود وچیزی‌را مانند لوله‌ای‌ازپارچه که علامت مخصوصی داشت در دست فرشته دید که به او فرمان می‌داد بخوان ؟

چه بخواند ؟ او که خواندن و نوشتن نمی‌دانست ، شبی‌تاریك و ساکت بود حتی پرندگان شب ناپدید شده بودند بازهم‌به او تکلیف

کرداین علامات رابخواند .

محمد با حال وحشت میگفت من خواندن نمی‌دانم .

بخوان به اسم پروردگارت بخوان و در آنحال جبرئیل لوله نوشته را روی سینه یا گـردنش قرار داد و او می گفت من نمی‌توانم بخوانم .

اما ناگهان شروع به خواندن نمود .

بنام خداوندی که تو را خلق کرده بخوان .

خداوندی که انسان را از یك قطره خون بسته‌خلق کرده‌است.

بخوان زیرا خدای تو بزرگتر و با سخاوت‌تر از همه است‌او کسی است که بانسان با قلم نوشتن و خواندن آموخت ؛ او بانسان چیزی را آموخت که انسان چیزی از آن نمی‌دانست .

وجدانش آگاه شد و دانست کتابی عظیم از آسمان براوفرود آمده است همه وارد قلبش شد آن شب گذشت و شبهای دیگر این الهامات برای او تکرار شد خدیجه او را تسلی می‌داد که نباید بترسد ولی اودرحالی که دربیابانها وروی تپه‌ها سر گردان بود به‌خود میگفت این چه صدائی است .

آیا میخواهیم بدانیم پیغمبر درآن شب تاریك وتنهابه‌چه‌چیزها فکر می کرد؟ به‌همه‌چیز، او به‌کارهای مردم و به‌خطاها وخودخواهیها توجه داشت و از خود می‌پرسید برای چه مردم در چنین فسادی فرو رفته‌اند؟ چرا یتیمان سرپرست ندارند درحالیکه ثروتمندان مالها را در کیسه‌ها می‌اندوزند؛ در شبهائی که اعراب بت‌پرست در تاریکی فرو

رفته‌اند و از شدت خودخواهی و حرص مال بآسمان نگاه میکردندو نمی‌دانستند این روشنائی از کجا میآید، پاکترین بنده او، محمد(ص) از شنیدن ندای آسمانی برتن خود میلرزید، ناگهان خداوند بر او رحمت آورد و مثل این بود که دنیا دگرگون شده زیرا پیام حقیقی باو رسیده وقلبش را باز کرده بود و قرآن در چند مورد درباره آسمان و آنچه در او هست پیامی فرستاد.

محمد در اولین الهامی که باو رسید دچار ترس و وحشت شد اما او بخوبی احساس میکرد که چیزی وارد قلبش شده ووجدان اورا روشن کرده است سرش را به‌آسمان برافراشت هیکلی‌عظیم را دید که در افق چون آفتاب روشن شده، از دیدن او باز دچار وحشت شد و چون روی خود را گرداند چشمش بهمان فرشته افتاد، در تمام‌اطراف آسمان فرشتگان بسوی او فرود آمده بودند.

با حالی وحشت زده وارد منزل شد و از خود میپرسید مرا چه‌ می‌شود اینها چیست که من احساس می کنم؟ بطوریکه در روایت‌ها می گویند در برابر خدیجه سربزانوی او نهاد و آنچه را که دیده بود برای او نقل کرد.

این زن که دارای قلبی پاك و نیکوکار بود و در ورای سایر موجودات قرار داشت، در ابتدا چنین بنظرش رسید که شوهرش بیمار شده ولی در هرحال به‌حرف او ایمان آورد، او می‌دانست محمدمرد راستگوئی است وهمه‌اورا محمد امین خطاب میکردند وهر گز بفکرش نرسید که این مرد چیزی برخلاف حقیقت می گوید او مردی نیکوکار وبا سخاوت است و هر گز ممکن نیست پاك سرشتی را خداوند دچار اوهام وخیالات نماید، اواحساس کرد که شوهرش به‌پیغمبری بر گزیده شده تا ملت خود را از بدبختی نجات بدهد بهمین سبب به‌او ایمان آورد.

با این حا که هنوز اطمینان کامل نداشت به‌نزد پسرعمویش ورقه که مردی پیر و نابینا بود رفت و آنچه را که از محمد شنیده بودبرای او بیان داشت، ورقه باو اطمینان داد که نباید بترسد، این همان‌الهامی است که خداوند یکبار به‌موسی وبار دیگر به‌مسیح داده بود.

با وصف این حال هنوز محمد در ناراحتی بسر میبرد و قلبش ناراحت بود، زیرا این الهام غیبی با نور خیره کننده‌اش برای او توان‌فرسا بود (در قرآن هم باین موضوع اشاره شده که میفرمایند، ما با سخنان خود الهامی را برتو خواندیم که بسیار سنگین بود).

شبهای دیگر از فرط ناراحتی باز هم در تاریکیها و در دره‌ها و تپه‌ها سر گردان بود در این حال دیگر براو الهامی نمیرسید، از این جهت کمی آرام‌تر بود، اما باز هم در تاریکیها قدم برمیداشت مانند این بود که از خودش فرار میکرد و به‌نقطه‌هائی که می‌رسید که در آنجا باو الهام رسیده بود دیگرصدائی نمیشنید.

اما خدیجه او را تسلی میداد و محمد در تنهائی به‌خودمیگفت:

وقتی من فقیربودم این زن ثروتش را در اختیار من گذاشت، وقتی که تمام مردم مرا رها کرده بودند او بمن تسلی می‌داد زمانی که دیگران مرا دروغگو می‌دانستند این زن بمن ایمان آورد.

اما فرشته دو مرتبه براو ظاهرشد و گفت:

به‌شفق صبحدم قسم میخورم.

به‌شب قسم میخورم که تاریکی آنرا فراگرفته

که خدای تو، ترا رها نکرده و بتو دشمنی ندارد

دنیای دیگر برای تو ازاین دنیا روشن‌تر است

خداوند هرچه را بخواهی به‌تو خواهد بخشید

آیا وقتی یتیم بودی پناه نداد؟

آیا وقتی که تو سر گردان بودی ترا براه راست هدایت‌نکرد؟

آیا وقتی مستمند بودی تورا ثروتمند نساخت

توهم در برابر یتیمان با محبت باش

هر گز فقیران را از خودت نران وبجای آن از نیکو کاریهای خداوند با آنها صحبت کن

Kashmir University Library
Acc, No ...15710...

این الهامات رفته‌رفته اورا آرام ساخت و در مدت سه‌سال‌فقط بین چند نفر پنهان ماند اول‌خدیجه دوم‌علی(ع)وسوم زیدپسرخوانده‌اش وبعدها ابوبکر که بعدها پدر زنش شد و عثمان دومین پدر زنش به‌این موهبت رسیدند و چون چندی گذشت فرمان رسید که بایستی رؤسای قریش هم باین امر آگاه شوند.

ای پیغمبر آنچه را که بتو الهام شده به کسان و نزدیکان خود برسان و اگراین‌پیام را بآنها نرسانی به‌وظیفه‌ات رفتار نکرده‌ای بدون اینکه از کفار ترس به‌خود راه دهی آنچه نیکی‌ها است بآنها برسان.

آیا فکرمیکنید درابتدا باین جمع کفار که‌هوسی غیرازاندوختن مال نداشتند چه باید بگوید؟ البته آیات قرآن بطوری مرتب و پشت سرهم نیست که ما بتوانیم این ماجرا را از روی قرآن شاهد بیاوریم فقط‌میگفتند در دوجلسه که کسان خود رادعوت کرده بود پیام‌خداوندی را بآنان رساند و تاکید نمود هر کس باین پیام گوش ندهد و خدا را نشناسد به‌عقوبت سخت گرفتار خواهد شد، از بین کسان وعموهای‌او ابوسفیان شرارت‌وبد نهادی‌بیشتر داشت وسایرین را برعلیه اوتحریک نمود و ار آنروز بود که نبردی سخت و پردامنه بین او و کفار قریش در گرفت.

بسیاری از آنها درلجاجت خودباقی ماندند و نمیتوانستند‌دست از سنت خود و پرستش بت‌ها دست بکشند و جواب او را گاهی با استهزا و زمانی با تهدید می‌دادند و وقتی او از قیامت وروز رستاخیز با آنها صحبت می کرد نمی‌توانستند باور کنند و به‌خود می گفتند آیا

ممکن است اینهمه مردم بعد از مردن و پوسیده شدن دو مرتبه زنده شوند و زمانی که از بهشت و جهنم صحبت می کرد و بآنها می گفت تمام اعمال ما باید موجب رضای خداوندی باشد و خدائی بالاتر از خالق یکتانیست خداوند چون یك خوشبختی فروزان و درخشان است، این کلمات در گوش آنها معنای دیگر داشت وسعی می کردند که دیگران را از معاشرت با او بازدارند.

در قرآن هم می‌فرماید آنها به‌پیام تو گوش نخواهند دادو آنچه را تو می گوئی باور ندارند اما تو صبر کن تا آنها بدانند من خدای بزرگ وخالق آسمانها هستم.

محمد برای اینکه برپیروان خود بیفزاید بازهم به‌افرادخانواده بنی‌هاشم مراجعه کرد و پیام خداوند را بآنها رساند اما هیچ یك ازآنها با او کنار نیامدند حتی ابوطالب هم تا مدتی از پذیرفتن آن‌خودداری نمود ولی در هرحال از او حمایت می کرد وچون در بین قوم قریش احترام زیاد داشت آنها جرأت نمی کردند به‌خانه ابوطالب تجاوز نمایند.

از تمام عموهای او ابولهب و ابوسفیان بیشتر با او دشمنی می کردند زیرا آنها در قبول اسلام از منافع خود باز می‌ماندند و ابوسفیان که سمت فرماندهی لشگر را داشت دیگران از او حساب میبردند، بنابراین پس از اینکه پیغمبر اعلام رسالت نمود بیکسان و عموهای خود در ابتدا به‌پیشرفت قابل توجهی دست نیافت بنابراین در سال اول فقط توانست از بین مستمندان واسیران عده‌ای را بدین

راستین دعوت نماید ودراطراف شهر دربین چادرنشینان افرادی بودند
که بدین اسلام گرویدند ولی در هرحال طبقه سرمایه‌دار و رؤسای
قریش به‌دشمنیها و خصومت‌های خود ادامه دادند و نیزسعی میکردند
که دیگران را از نزدیك‌شدن باین آئین جلوگیری نمایند چنانچه در
قرآن خطاب به‌آنها می‌فرماید:

آنها نمی‌خواهند به‌خدای یگانه ایمان بیاورند آنها به‌فقرا و
گرسنگان کمك نمیکنند.

چون چندی براین مقدمه گذشت صحبت برسراین بود که امکان
داشت بین آنها آشتی وصلح برقرار گردد اما ابوسفیان که می‌دانست
نزدیکی به‌مسلمانان از قدرت حکومت او خواهدکاست بنای‌کارشکنی
و دشمنی بیشتر گذاشت و بمردم می گفت:

محمد وپیروانش به‌خدایان ما اهانت می کنند، یکی ازبت‌های
آنها بنام‌هبال بتی بود که باواهمیت زیاد می‌دادند بعدازآن العزاومنات
بودکه او را دخترخدا می‌دانستند.

دراین زمینه خداوند در قرآن در پاسخ آنها می‌فرماید:

ازآنها بپرس آیا خدای تو دارای پسران و دختران بوده؟
آنهادروغ‌می گویند که خداوندصاحب فرزندانی‌شده وخداوند
دختران را به‌پسران مزیت میدهد.

آنها فرشته‌ها را دوست و همکار خدا می‌دانند؛ درحالیکه این
خداوند است که فرشتگان را خلق فرموده و در جهالت ونادانی خود
برای خدای خودشان دختران و پسران اختراع می کنند به‌آنها بگو

خداوند بالاتر از اینها است که فرزندانی داشته باشد.

(قُل هواللهُ اَحَد، اللهُ صَمَد، لَم یلدَ ولَم یولَد ولَم یکن لهُ کَفواً اَحَد)

بگو خداوند یکی است خداوند بزرگ و شکوهمند است و نه‌میزاید و نه از کسی زائیده می‌شود و نه کسی برابر او است.

در جای دیگر می‌فرماید:

چگونه ممکن است خالق آسمان و زمین دارای فرزندانی باشد او کسی است که هیچکس با او نیست و نمی‌تواند همراه او باشد (سوره ۵، آیه‌های ۱۰۰و۱۰۱) خداوند نه‌همسری دارد و نه‌فرزندانی و چیزی که بیشتر این فرضیه را بین آنها تقویت می‌داد این بود که مسیحیان مسیح را فرزند خدا می‌دانستند.

به‌آنها بگو خدا تنها است خداوند واحد است، و نه‌می‌زاید و نه کسی ازاو زائیده می‌شود.

وقتی کاملا بین آنان جدائی حاصل شد خداوند فرمود:

ای گروه‌کافران من کسی را که‌شما عبادت‌می کنید عبادت‌نمیکنم و شما هم کسی را که من عبادت می کنم عبادت نمی کنید این دین برای شما باقی بماند.

(قُل یاایُها الکافرون لااعبُدُ ماتعَبدونْ ـ ولاانتُم عابدونَ مااعبُد ـ ولا اناعابدٌ ماعبدتُم ـ ولا انتُم عابدون مااعُبد، لکُم دینکم ولی‌دین).

وقتی مسلمانان درجائی برای نماز جمع می‌شدند آنهارامتفرق می‌ساختند چون پیغمبر وعظ می‌فرمود با فریادها و آوازها مانع میشدند

که صدای پیغمبر بکسی برسد و سخنان او رابشنوند؛ دریکی ازروزها پیغمبر در کعبه به‌مردم هشدار می‌داد و آنها را بدین اسلام دعوت میکرد در آنروز ابوطالب عمویش به‌پیغمبر گفته بود وارد کعبه نشود؛ زیرا می‌دانست آنها باو آسیبی خواهند رساند اما پیغمبر فرمودای ابوطالب من نمیتوانم از فرمان خدا سرپیچی کنم باید بروم و پیام خداوند را بآنهابرسانم، در همان روز بود که ابوجهل با نهایت وحشی گری چون یك انسان بی‌عقل و بی‌دانش با پیامبر رفتار کرد و شکمبه گوسفند را که خون آلود بود برسر پیغمبر انداخت که او را خفه کند مردم صدا بفریاد گذاشته و یکی از دخترانش که همسر فرزند ابوسفیان بود اورا نجات داد مردی عرب بنام عقبا با بیشرمی آب دهان بصورتش انداخت، اما پیغمبر با نهایت بزرگواری چهره‌اش را پاك کرد و در همان حال بود که آیه‌ای نازل شد که خداوند فرمود یك روز خواهد رسید که گناهکار انگشتانش را خواهد گزید و هنگامی که از هرجانب مردم باو آزار می‌رسانیدند این آیه براو شرف نزول یافت که خداوندمیفرمود:

بگو من در برابر شرارت مردم به‌خداوند خود پناه میبرم؛ در برابر آزار تاریکیها یعنی بدان و در برابر تاریکیهاکه مرا فرا میگیرد به‌خدای خود پناه میبرم.

خداوند که بالاتر از انسانها و خدای خالق مردم است بطرف فرشتگان پناه می‌برم.

فرشته خدا مرتباً باو توصیه میکرد که تحمل وتوان داشته باشد و مانند سایر پیغمبران در برابر این آسیبها توانائی و قدرت را از

دست ندهد.

با وصف تمام این خصومتها از طرف ابوطالب حمایت می‌شد زیرا او برقبیله قریش ریاست داشت و اهالی قریش از او میترسیدند ولی به‌اسیران و بیچارگان که تازه مسلمان شده بودند از هیچ‌گونه آزار و آذیت فرو گذار نمی کردند، آنانرا برهنه ساخته و با بدن برهنه شلاق می‌زدند و در هوای سوزان مکه بقدری میزدند که بیحال میشدند یك روز ابوبکر بلال حبشی را در راه دید که از شدت تشنگی لبهایش سوخته و او را با بدن برهنه روی زمین خوابانده و سنگ بزرگی بر- سینه‌اش قرار داده بودند، بطوری که در آن گرمای شدید با تشنگی نفس‌های بلند برمیاورد ولی در همان حال فریاد میکشید.

محمد فرستاده خدا است و خداوند واحد و بالاتر از همه‌کس است، ابوبکر دلش برحال او سوخت و او را که غلامی اسیر بود از صاحبش خرید و آزادش کرد وبعدها چون صدای خوبی داشت در مدینه اولین کسی بود که ظهر وشام اذان میداد برادران او در افریقا نسبت باو احترام زیاد قائل شدند.

وقتی شکنجه‌ها و آسیبها بشدت تمام رسید پیغمبر دستور داد که عده‌ای ازمسلمانان بی‌پناه به‌حبشه که درآنوقت نجاشی پادشاه‌آنان بود و مسیحی بودند پناهنده شوند؛ عده‌ای بیش از شصت یا هشتاد نفرکه پانزده نفرشان زن بودند از دریای سرخ گذشته وبرهبری جعفر برادر علی وارد آنجا شده و مورد استقبال قرار گرفتند، این اولین مهاجرت مسلمانان بشمار میآید که در سال ۶۲۲ اتفاق افتاد و همین

مهاجرتها نشان میداد که مؤمنین اولیه دارای چه شجاعت و شهامتی بودند که دست از همه چیز کشیده و خود را از اعراب جدا تلقی میکردند قریش چون چنین دیدند در نظر گرفته شد که تمام مسلمانان عرب را از مکه تبعید نمایند وحتی با بسیاری از اولاد بنی‌هاشم که از پیغمبر طرفداری می کردند دشمن شده و صحبت برسراین بود که آنها هم باید از مکه خارج شوند.

برای اجرای این منظور یك آگهی بدر کعبه آویختند که اولاد بنی‌هاشم را در فشار بگذارند ولی در این کار هم توفیق زیاد بدست نیامد؛ در همین زمان بود که از اولاد بنی‌هاشم عده‌ای مسلمان شدند از آن جمله حمزه عموی پیغمبر بود که از دلاوران و قهرمانان قریش بشمار میآمد، ابوسفیان همیشه از این میترسید که اگر حمزه به‌طرف مسلمانان برود کسی یاری آنرا ندارد که با این قهرمان وارد مبارزه شود و چون چندی گذشت عمرخطاب هم که یکی از سرشناسان بود بسوی اسلام گرائید.

قرآن در اینجا هم از مبارزات سرسختانه قریش یاد میکند و خطاب به‌آنها میفرماید (آیا میخواهید کسانی را که میخواهند بماایمان بیاورند از آنها جلو گیری کنید (برای چه باید فرزندان قریش بکسی پیروی کنند که او از شیطانها با ما صحبت میکند و خدایان ما را رد میکند او جادو گری است که این الهامات را از شیطان میگیرد این اتهامات بقدری شدید و ناروا بود که قرآن دراین باره اشاره میکند و می فرماید:

کسی که او را خلق کرده‌ام تنها بگذارید بکسی که باو ثروت دنیا را بخشیده‌ام، اما آنها میگویند اینها غیراز سحر آشکار چیزی نیست این کلماتی است که از مردگان یاد گرفته هیچ اینطور نیست قسم بآنچه که شما میبینید (یعنی قسم بآنچه که من باقدرت خود خلق کرده‌ام) وقسم به‌تمام اسراری که شما نمیتوانید بگوئید ببینید تمام اینها حقیقت و درست است این کلماتی است که خداوند به‌فرستاده خود آموخته، این کلمات شاعران نیست که شما نزد خود اینطور خیال میکنید این الهامی است که از جانب پروردگار من میرسد اما شما نمیدانید.

در جای دیگر میفرماید:

کسانی که کافرند می گویند اینها کلماتی است که این مرد از خودش ساخته ودیگران به او کمك می کنند ،آنچه راکه اینان میگویند کاملا دروغ و افترا است ، آنها می گویند اینها چیزی نیست زیرا از داستانها و قصه‌های پدران و اجداد که در کتابها نوشته شده و این حرفها را صبح تاشام به اویاد می‌دهند، البته‌ما می‌دانیم که آنهامیگویند این سخنان گفته‌های خودش است و زبانی که او حرف می‌زند بزبان ما شباهت ندارد ، درحالیکه‌آنچه ما می گوئیم الهامی است که بزبان عربی نازل شده است .

اما قرآن تمام این اتهامات را پاسخ داد و به آنها می گفت‌اگر شما فکر می کنید که این کلمات را پیغمبر از کتابهای دیگر آموخته اشتباه می کنید این کلمات غیر ازالهام خداوندی چیزی نیست انسانها یا فرشتگان قادر نیستند از خودشان چنین کلماتی را بسازند واین‌خود

بهترین دلیلی است که خداوند بر بنده ممتاز خود الهام می کند، قرآن مانند یك قصه گو، باشما صحبت نمی کند بلکه سخنانی است که میخواهد شما را هشیار کند ، پیغمبران وظیفه دارند که آنچه را مردم نمی‌دانند به آنها بگویند این وظیفه تمام پیغمبران است کسی که به این سخنان گوش ندهد بسختی کیفر خواهد دید ولی مسیحیان ویهودیان هم‌همین کلمات را تکرار می کردند و می گفتند آنچه در قرآن نوشته شده داستانها و قصه‌هائی است که در کتاب مقدس از قول ابراهیم وسایر پیغمبران باز گو می کند، اما پیغمبر ناامید نمی‌شود که شما نمی‌خواهید سخنان او را گوش کنید او برای کسانی که نابینا هستند مسئولیت ندارد ، بدا بحال کسانی که این نیکی‌ها را درك نمی کنند خداوند برای آنها فرستاده‌ای بزبان خودشان وازبین اعراب فرستاده ولی‌اینها نمی‌خواهند معانی آنرا درك کنند و بهانه می‌آورند که ما این کلمات را نمی‌فهمیم زیرا کلمات آن غیر از سخنانی است که ما در کتابهای خود خوانده‌ایم.

اما آنها نمی‌خواهند درك کنند سخنان قرآن کاملا روشن‌است و مانند پیامهای پیشین مردم را بسوی خود دعوت می کند ، آنچه را که قرآن به مردم می گوید کلماتی است که خداوند می گوید واوباین منظور فرستاده شده است که شما پیامهای پیشین سایر پیغمبران راکه ازقبل آمده بودند درك کنید .

در سورهٔ بقره آیه (۱۳۵) بگوئید که ایمان آوردیم به خداو آنچه را فرو فرستاده شد بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب

و فرزندزادگان یعقوب و به‌آنچه داده شده به موسی و عیسی و به‌آنچه داده شد پیغمبران از جانب پروردگارشان جدائی نمی‌افکنند میان هیچیك از ایشان وما برای او فرمانبرداریم (۱۳۶) و اگر ایمان آوردند به‌آن پس به تحقیق که راه راست رفته‌اند و اگررو گردان شوند جزائی بزرگ به‌آنان خواهد رسید پس زود باشد که کفایت کند تورا ازایشان او خدائی است شنوای دانا .

در حدیث بخاری می گوید نباید بین مداهب و پیغمبرانی که می آید جدائی انداخت زیرا هریك از کتابهای آسمانی کتاب پیامبران بعد را گواهی می‌دهد پرستندگان کتاب مقدس به آئین جدید ایمان می آورند برای اینکه می‌دانند او درست و راست است و بعد هم پس از این اشتباهات چنین نتیجه گرفته می‌شود که کتابهای عهد قدیم را دست‌کاری کرده‌اند و قرآن بهمین دلیل ظاهر شد که جای آنرا بگیرد و کلمات و سخنان از بین رفته را بیاد مردم بیاورد .

و در جای دیگر اشاره می کند اگر تو در شك هستی از آنچه که بر تو فرو فرستاده شد از کسانی بپرس که کتاب مقدس را که از جانب پروردگار نازل شده آنرا می‌خوانند (سوره ۱۰ ، آیه ۹۴)

آنها می گفتند که پیغمبران گذشته وقتی می‌دیدند مردم در گفتارشان شك میکنند از خود معجزاتی ظاهر مـی‌ساختند تا مردم بدانند این کتاب از آسمان نازل شده ، حضرت ابراهیم در آتش‌فرو رفت و سالم ماند ، موسی عصای خود را تبدیل به اژدها کرد اما تو محمد که ادعا می کنی این کتاب را خداوند فرو فرستاده و جبرئیل

بر تو نازل شده تو نمی‌توانی چنین معجزاتی برای ما ظاهر کنی حتی نمی‌توانی چشمه‌ای را از زمین برای ما فراهم کنی تا ما ببینیم و ایمان بیاوریم ، حتی نمی‌توانی زمینهای ما را آب بدهی و بطور کلی محمد تا کنون نتوانسته است کاری فوق‌العاده بما نشان بدهد .

ای محمد به آنها بگو .

من نمی‌توانم چیزی را که برای خودم مفید باشد بیافرینم و آسیبی را که ممکن است بمن برسد از خود دور سازم مگر چیزی را که خدا می‌خواهد اگر من براسرار مخفی آگاه بودم ثروتمند می‌شدم و کسی نمی‌توانست بمن ضرری برساند ، در حالی که منهم مانند شما انسانی هستم و مأموریت دارم شما را آگاه کنم (سوره ۷ ، آیه ۱۸۸) من کیستم غیر از یك انسان مانند شما که بمن وحی می‌رسد!

(انا بشر مثلکم یوحی الی)

از اینها گذشته معجزات مادی وعینی قلبهای سخت شما را نرم نخواهد کرد (۶ ، آیه ۷) تمام معجزات و کراماتی که شما به آن اشاره می‌کنید قابل مقایسه با یکی از آیه‌های قرآن نیست .

درباره سخنان قرآن

قرآن یك کتاب آسمانی بود که در هر آیه وسوره‌ای معجزاتی را نشان می‌داد، اما باید باین نکته متوجه باشیم که تمام الهامات وارده یکسان نبود و همیشه جبرئیل نبود که این سخنان را باوتلقین می کرد و دسته دوم سخنان او مطالبی است که بر وجدان آگاه اوخطور میکرد و وقتی پاسخ مردم را می‌داد از همین الهامات وجدانی استفاده‌میکرد گاهی همین الهامات قطع میشد و او صبر می کرد تا بتواند مشکلات خود را رفع کند و در هرروز از جانب خودش به مؤمنین دستوراتی می‌داد و وقتی لازم می‌شد قانونی را برای زند گی آنها برزبان میآورد اینها مطالبی بود که در قلب خویش احساس می کرد و چون چندی گذشت خودش باین حالات.استثنائی خویش عادت کرد ومی‌توانست شخصاً چیزهائی بگوید که به نفع مردم باشد ، ارتباط او با جبرئیل برای همیشه وجود نداشت و مانند سایر مقدسین که گاه بگاه حالاتی درخوداحساس می کردندوبا وصف این حال خودش‌هم احساس‌میکرد

بین آنچه که درقرآن نازل شده باآنچه که در حالات ثانوی برای او پیش می آمد تفاوت زیاد داشت .

در احادیث و اخبار درباره این موضوع بحث‌های زیاد شده و دراین‌موارد نوشته‌اند گاهی برای پیامبر حالاتی از کشف وشهود پیش میآمد که‌بوسیله آن حرف میزند ، دستوراتی صادر میفرمود وحتی مثل این بود که با خدا حرف میزد ، درحالیکه این دسته ازسخنان با آنچه درقرآن دیده میشود برای اوتفاوت داشت ولی این سخنان هم بقدری مجهز و دقیق درست بود که کسی نمیتوانست بین‌آن با آیه‌های قرآن تفاوتی قائل شود و فقط بعدها اعراب و دانشمندان از تفاوتی که بین جملات وجود داشت به تفاوتهای آن‌پی‌بردند .

الهام خداوند مانند روشنائی برق پر انرژی بود و مسلم است که پیغمبر هرگز نمیتوانست دربرابر این الهامات که از منبع یك نور فروزان تراوش میشود تحمل نماید و این‌مثل آن میماند که ما بتوانیم ساعات‌متمادی در برابرانرژی برق قرار گیریم واین‌کار بسیار دشواری است .

پدیده‌هائی که بوسیله الهام‌بطور مستقیم باومیرسید برای‌خودش هم درك آن مشکل بود وقتی که احساس میکرد این الهامات بسوی او میآید بدنش بشدت تمام میلرزید وغالباً مانند کسیکه در معرض سرمای شدید قرار گرفته خود را درعبای خویش میپوشاند و در همین حالات بود که باو ندا میرسید (ای کسی که خود را درعبا پیچیده‌ای) واگر کسی دقت میکرد مانند این‌بود که بادشدیدی میوزد یا توفانی برپاشده

و چون این الهام قطع میگردید با پیشانی پر از عرق از آن بیرون میآمد احساس سنگینی درسر خود میکرد و ناچار بود مرهمی برای رفع سردرد به پیشانی بمالد و مدتی استراحت کند وقتی اعصاب انسان فشاری بر آن وارد شود چنین حالتی پیش میآمد .

بار آخری که برای انجام حج الوداع رفته بود الهامی شدید براو وارد شد وشدت آن بقدری بود که زانوان مبارك خم شد و اوراازشتری که سوار شده بود پائین آورد .

این آخرین پیامی بود که درمکه براونازل شد ، این الهام درباره کسانی که از جنگ در راه خدا شانه خالی میکنند .

پیغمبر پسرخوانده خود زیدرا به نزد خویش طلبید درهمان وقت مرد نابینائی به پیغمبر شکایت کرد که باو آسیبی رسانده‌اند در آن حال زانوی پیغمبر بروی زانوی زید بود و در حال الهام چنان فشاری بر زانوی زید وارد شد مانندانیکه چیز سنگینی رابزانویش فشار میدهند و پیغمبر نتوانست پاسخ آن مرد نابینا را بدهد.

یکی از مؤمنین ازعمردرخواست کرد یکبار وقتی الهام برپیغمبر وارد میشود باو نشان بدهد .

این اتفاق درراه مکه به وقوع پیوست ویکنفراز پیغمبر سئوالی کرده بود اما محمد درپاسخ اوساکت ماند زیرا درآنحال الهامی بر پیغمبر فرود میآمدکه نمیتوانست جواب او را بدهد، در آنوقت بود که عمر روپوش عبا را ازصورت پیغمبر بکنارزد و آن‌مردمشاهده نمودچهره پیغبر بسختی سرخ شده وبه‌سختی نفس میکشید بعد از آن درحالی ازسکوت

و بهت فرو رفت وقتی از آن حال خارج شد پرسید آن مردی که ازمن سئوال میکرد کجا است ؟

الهامات دارای درجات متفاوت بود بعضیها بسیار شدید ودسته‌ای سبکتر بود ، گاهی او صدائی شبیه برخورد دو چیز بیکدیگر یا مثل اینکه کسی آهسته زمزمه میکند باو میرسید و وقتی این سر و صداها خارج میشد او به مفهوم آنچه را که شنیده بود آگاه میگردید ، گاهی هم جبرئیل بشکل انسانی بر او ظاهر میگردید که با او حرف میزد و کم کم پیغمبر چیزهائی راکه او میگفت احساس میکرد وزمانی هم احساس میکرد بطور غیرمستقیم چیزی بروجدان آن نفوذ میکرد البته این حالت هم دارای دشواری زیاد بود و بزحمت میتوانست تمام چیزهائی راکه میگویند درك کند.

درقرآن اشاره باین موضوع است که دراین موارد ناراحت نشود وضرورتی ندارد که برای پاسخ دادن زبانش را پشت سر هم حرکت بدهد (آیه ۱۶) آن حالت مربوط باوقاتی بود که خداوند میخواست مسئله‌ای را در حافظه او متمرکز سازد .

درمورد تحقیق از خود میپرسیم این آیه‌ها که براو نازل میشد چه واکنشی داشت !؟ بنظرما این الهام ومکاشفه درحافظه اوباقی میماند و مؤمنین که در کنار او بودند شتاب میکردند که آنرا بشنوند و درخاطر بسپارند و بعضیها آنرا روی پوستهای حیوانات یابرگهای خرما مینوشتند در مدینه پیغمبر نویسنده‌ای داشت که تمام این آیه‌ها را جمع آوری میکرد .

بعدها این قطعات کوچك دسته بندی شده و برحسب کوتاهی و بلندی هریك از سوره‌ها دسته‌بندی میشد ولی سوره‌های کوتاه وبعداز آن قدیمی‌ترین آیه‌ها را در آخر قرآن جای‌دادند سوره‌های بلنداینطور نبود که پشت سرهم قرار گیرد و به غیر ازسوره یوسف بقیه سوره‌ها در موارد مختلف نازل شده بود .

بعد از در گذشت پیامبر چهارنفر درمدینه بودند که تمام قرآن را ازحفظ داشتند (خلیفه ابو بکربلافاصله بعد از در گذشت پیغمبر به زید دستود داد که تمام سوره‌های قرآن را نوشته و جمع آوری نماید و در زمان خلافت عثمان نسخه دیگر را روی محفوظات یا نسخه‌هائی که در نزد حفظه نگهداری شده بود تهیه نمودند (وحفظه دختر عثمان و دومین همسر پیغمبر بود) و بعد از آن سایر نسخه را که اطمینان نداشتند بکنار گذاشتند.

مسافرت به طائف

بعد از آغاز خصومت سخت گیریهای کفار رو بتزاید گذاشت اما اتفاقاتی واقع شد که آنراسال‌سو گواری نامیدند وپیغمبردر بحبوحه این گرفتاریها (درسال ۶۲۲) پشت‌سرهم عمویش ابوطالب را که‌یگانه حامی وپشتیبان اودرمقابل اعراب بود و بعد از آن خدیجه‌رااز‌دست‌داد، بعدازاین‌وقایع سعی کرد آئین جدید را درطائف هم بگوش‌مردم‌برساند و باین شهر عزیمت‌فرمود امادر آنجا هم بااعتراض مردم روبرو گردید،

دربین راه به عده‌ای ازفرشتگان برخورد که آنها از شنیدن قرائت‌قرآن
احساس مسرت می کردند و درقرآن نیزاشاره‌ای باین موضوع آیه‌هائی
نازل‌شده که پیغمبردانست اینهافرشتگانی بودند که خداوند پیشاپیش او
فرستاده‌ومفهوم آن‌چنین‌بود که اگرمردم نادان باندرز تو گوش‌نمیدهند
ما همیشه با تو همراه هستیم در مراجعت به مکه بود که حادثه معراج
پیش‌آمد و ما این موضوع را در فصل‌های آینده بیان خواهیم کرد.

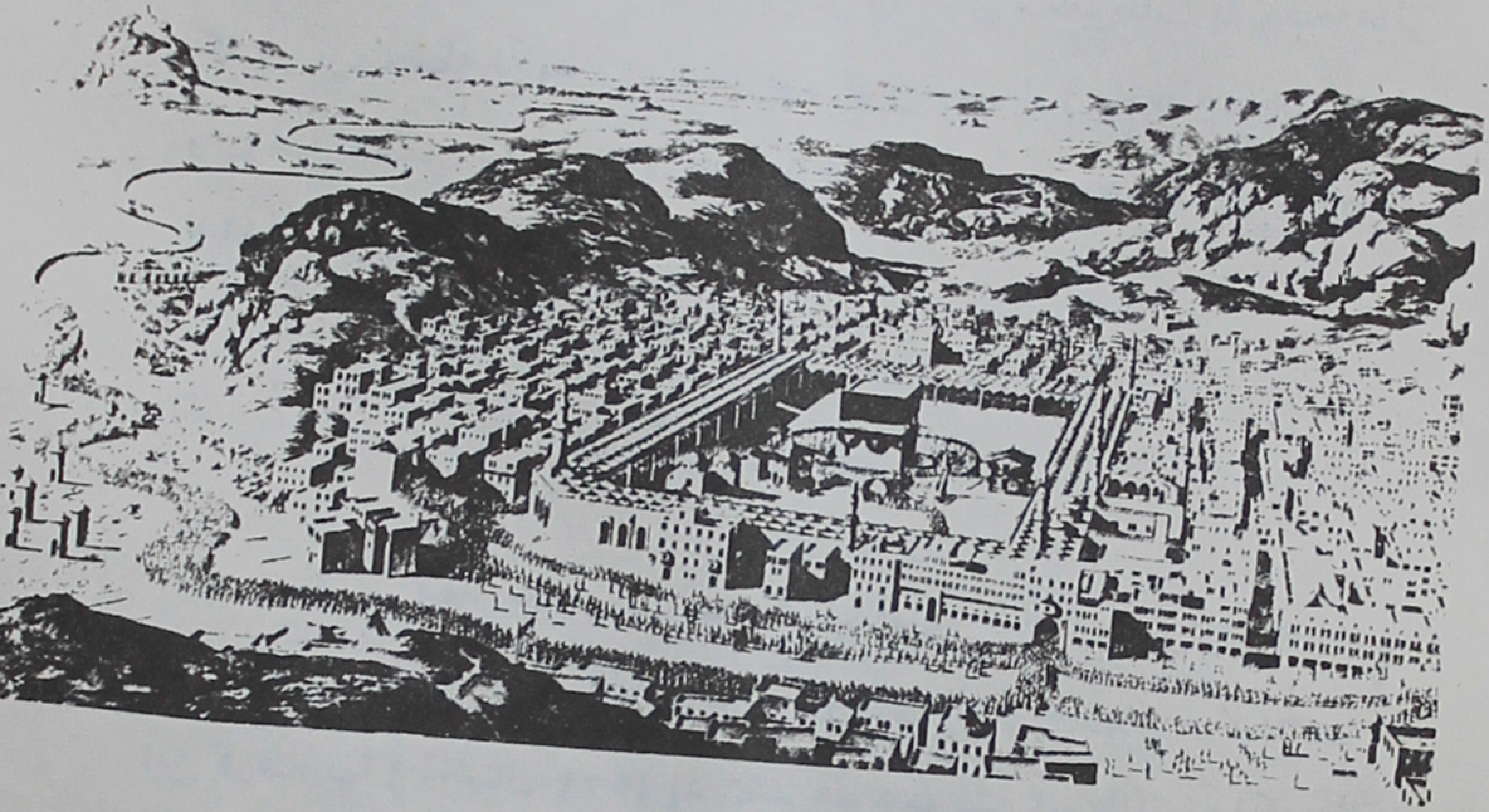

تفسیری برای هجرت

... بطوریکه مشاهده شد پیشرفتهای پیغمبر نه‌درطائف و نه‌درمکه چندان با پیروزی همراه نبود فقط نتیجه‌اش این بود که از طرف شهر یثرب که بعدها به مدینه مشهور شد مورد استقبال زیاد قرار گرفت‌باین معنی که چند تن از اهالی یثرب برای زیارت به مکه آمده و چون به‌محمدایمان آورده بودند باوپیشنهاد نمودند که به مدینه سفر کند ، با چند تن‌ازاین افراد دوسه‌بار ملاقات نمود وباصطلاح جلسات محرمانه تشکیل دادند، و آنها متعهد شدند که بخدای‌یگانه ایمان دارند وهر گز برخلافت تعهد خود رفتار نخواهند کرد وقول دادند که دست ازدزدی وخطاکاری خواهند کشید ، دیگر گرد زناکاری نخواهند رفت و کودکان خود را اگر توانائی اداره کردن آنها را هم نداشته باشند نخواهند کشت .

یثرب صحرای وسیعی بود که تقریباً سه هزار نفر ساکن داشت و از مکه برای زندگی بهتر بود ساکنین این شهر غالباً فقیر بودند و

مالداران و ثروتمندان زیاد نداشت وبمراتب از مردم مکه فقیرتر بودند دو قبیله دراین‌شهر زندگی میکردند، یکی خصریها وقبیله عاوس وعلاوه بر اینها چند قبیله از یهودیان و قبائل بنی نادر و بنی قریش در آنجا زندگی میکردند.

بنا بدستور پیغمبر گروه‌های- مختلف دسته بدسته بطرف مدینه حرکت کردند امابطوریکه شهرت داشت فرماندهان مکه نمی‌خواستند بگذارند که پیغمبر هم بدنبال آنها به‌مکه برود وحتی اینطور شهرت پیدا کرد که برای قتل او مشغول نقشه کشی هستند وقتی محمد(ص) این اخبار را شنید باتفاق ابوبکر چند روز در یکی از غارها در غار تائور مخفی شد و دریکی ازشبها باتفاق ابوبکر با شتری که‌دوستانش فراهم کرده بودند بسوی‌مدینه حرکت فرمود، فرماندهان قریش برای کسی که می‌توانست سرآنها را بیاورد جایزه‌های هنگفت تعیین نموده بودند اما در برابر کسانی که خداوند پشتیبان آنها بود چه میتوانستند بکنند و بالاخره بعد ازهفت روز راه پیمائی پرمشقت در اطراف این صحرای بی‌آب وعلف خود را بدهکده «کوبا» که در نزدیکی مدینه قرار داشت رسانیدند! (روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول مطابق ۲۰ سپتامبر سال میلادی) که چند روز بعد علی که با پای پیاده آمده بود اوهم‌خود را بآنجا رساند بعد ازآن محمد از این دهکده بطرف یثرب رفت که بعدها نام آنرا مدینه گذاشتند و در زمان خلافت عمر بود که درسال ۶۳۸ میلادی هجرت پیغمبر را از مکه به‌مدینه مبدأ تاریخ اسلامی‌قرار داد البته روزی که آنها به‌مدینه رسیدند ۱۲ ربیع‌الاول بود ولی برای

اینکه تاریخ هجرت اساس محکمی داشته باشد اول هجرت را در روز جمعه اول ماه محرم قرار دادند.

با این ترتیب در برابر سالهای متداول در عربستان تاریخ جدیدی بنام سال هجرت بوجود آمد و جمعی مسلمانان در این شهر برای خود سازمان جدیدی داده بودند و از این تاریخ بود که اهالی مکه خصومت و دشمنی را از سر گرفته و جنگها و نبردهای زیادی بین آنها و مسلمانان مدینه در گرفت.

وضع زندگی مسافرین مکه که بنام مهاجر معروف شده بودند چندان خوب و قابل توجه نبود، آنها مهاجرینی بودند که با عقیده و ایمان کامل خانه و زندگی خود را رها کرده و با مقدار کمی پول به مدینه آمدند و فرماندهان مکه اموال مهاجرین را غصب و غارت نمودند و طولی نکشید که بین مهاجرین یعنی کسانیکه از مکه هجرت کرده بودند با انصار که از اهالی مدینه بودند دوستی و برادری برقرار گردید و ترتیب کار هم براین قرار بود که امیدوار بودند تمام اهالی مدینه مسلمان شوند و تقریباً همینطور هم شد و به غیر قبائل یهودی که هنوز با پیغمبر مخالفت میکردند جمع کثیری به آئین جدید گروید، البته برای آنها و سایر اعراب بسیار مشکل بود که خود را تحت اطاعت کسی قرار دهند که برای آنها بیگانه بود؛ غیر از آنها عده کمی از یهودیان بدین اسلام مشرف شدند بقیه آنها بنام مدافعین در کنار ماندند اما پیغمبر با همه آنها بدوستی و ملاطفت رفتار میکرد با آنها تکلیف می کرد که همه باید با هم متفق شوند ولی یهودیان با همان لجاجت پیشین حاضر باطاعت

نبودند و اینطور قرار داده شد که در موقع سختی‌ها یا پیش آمدهای جنگ همه باید با یکدیگر همکاری نمایند؛ اما یهودیان این شرط را بصورتی قبول کردند که آزاد باشند اگر مایل شدند هر کس میتواند درموقع مقتضی با آنها در جنگ و کارهای دیگرشرکت نمایند.

مهاجرین که درموقع آمدن مقدار کمی پول با خود همراه‌آورده بودند و بقیه دارائی آنها بدست غارتگران مکه افتاده بود علاوه براینکه نمی‌توانستند امور خود را بگذرانند در بعضی موارد برای اعاشه زندگی تحمیل میزبانهای مهربان خود بودند.

دراین چند مدت بعضی برخوردهای کوچك بین اهالی مدینه و مکه اتفاق افتاد ویکی از مسلمانان مدینه در موقع ماه‌های حرام یکی از اهالی مکه راکشته بود و همین واقعه باعث سرو صدای زیاد شدو محمد(ص) رئیس آنها را مورد مواخذه قرارداد وقرآن هم دراین‌مورد دستوری صادر فرمود که کسی‌حق ندارد درماههای حرام اقدام‌به‌جنگ و خونریزی نماید.

جنگهای مقدس مذهبی

در بهار سال ۶۲۴ محمد(ص) دررأس سیصدنفر از مجاهدین که فقط شصت نفر آنها سواره بودند به‌مقابل کاروانی رفت که ظاهراً از طرف سوریه به‌مکه میرفت و ابوسفیان در رأس این کاروان قرار داشت.

اودرشمال غربی مدینه درنزدیکیهائی محلی که به آن بدر میگفتند و شاهراه حرکت کاروانها جاده مکه بین سوریه بشمار می آمد موضع گرفت، در یکی از گزارشها نوشته‌اند این مرد بزرگ علاوه برمقام پیامبری در نبردها و تعیین جبهه‌ها و تمرکز قوا در نقاط مناسب از بهترین و مطلع‌ترین فرمانده‌های جنگی بشمار می‌آمد، اما چون ابوسفیان از این ماجرا اطلاع یافت مسیر خود را تغییر داد و بوسیله پیکی سریع‌السیر از مکه کمك خواست و با شتاب تمام در فاصله‌اندك مدتی‌هزار سربازقریشی که تقریباً بیشتر آنها سواربودند بسوی‌موضعی که مجاهدین اسلامی تمرکز یافته بود حرکت نمودند.

مجاهدین اسلام موضع بسیار محکمی در نزدیک چاه بدر در دست داشتند و بعد از یک سلسله نبردها که با فریادهای الله اکبر همراه بود و درحالیکه پیغمبر اسلام به‌آنان نوید می‌داد که هرچه زودتر فرشتگان مسلح به‌مدد آنها خواهند آمد مسلمانان در این نبرد خونین به‌پیروزی رسیده و سربازان دشمن در حال فرار تمام غنائم خود رابر- جاگذاشته و۷۵ اسیر بدست مسلمانان افتاد تعداد مجاهدین اسلام در این نبرد بسیار ناچیز بود ولی آنها که بامید بهشت و با ایمان کامل می‌جنگیدند در این نبرد به‌پیروزی‌های زیاد رسیده و تعداد زیادی از قریشی‌ها کشته شدند و برحسب اشاره‌ای که قرآن دراین زمینه نموده چنین مقرر بود که یک پنجم غنائم بدست آمده بایستی به‌مصرف خانواده‌های فقیر و مجاهدین برسد و در قرآن به‌آنان نوید داده میشد مسلمانانی که در جهاد باکفار کشته میشوند بنام شهدای جنگ دربهشت به‌آنان پاداش داده خواهد شد.

دراین باره قرآن شهادت می‌دهد.

گمان نبرید کسانی که در راه خدا کشته میشوند خواهند مرد آنها در بارگاه الهی زنده خواهند ماند و در حیات جاودانی پاداش خود را دریافت خواهند داشت (سوره ۹؛ آیه۱۱۲) خداوند دارائی و زندگیشان را در مقابل پاداشی که به‌آنان می‌دهد جبران خواهد نمود (۳-۱۶۳).

قرآن به‌تمام مسلمانان نوید میدهد که جهاد در راه خدا دارای اجر ومزد بی‌پایانی است و دراین‌باب پیغمبر به‌آنها میفرمود قربانیانه

در راه خدا کسانی هستند که جان خود را در مقابل پاداشی بهتر از ثروت دریافت خواهند نمود.

در یکی از اخبار روایت شده است ما از نبردهای کوچك برمی گردیم تا بتوانیم در نبردهای بزرگتر در راه خدا شرکت کنیم. مسلمان باید بداند که وجدان آگاه ودراین نبردها برای پیروزی دارای ارزش بسیار زیادی است.

قریشیها بعد از این شکست خود را برای تلافی آماده میساختند، در آن سال با چند برخوردهای کوتاه ومختصر به پایان رسید که شکستها و پیروزیها برای طرفین بود، اما مزاحمت بیشتر را در این جنگ‌ها یهودیان فراهم میکردند زیرا آنها یکی از دشمنان سرسخت مسلمانان بودند ومخفیانه با کفار قریش روابط محرمانه داشتند و چندین برخورد هم بین مسلمانان ویهودیان مدینه پیش آمد که جمع کثیری از آنها کشته شده و خانه‌ها واموال خود را رها کرده بسوی مناطق شمالی پناهنده شدند و با اینکه بین مسلمانان و یهودیان مدینه جنگ سختی در گیر بود و روابط آنها با یکدیگر قطع شده بود معهذا عده زیادی از آنها آگاه شده بودند که در کتاب مقدس آنها خبری درباره ظهور پیغمبر اسلام داده شده و از این جهت عده زیادی از یهودیان بدین اسلام مشرف شدند وبا وجود این باز هم در بین آنها افرادی منافق وحیله گر یافت میشد که در ظاهراظهار مسلمانی میکردند ولی در خفا با دشمنان اسلام وبا قریشیها رابطه داشتند، درقرآن این افراد بنام منافق خوانده شده‌اند.

از طرف دیگر پیغمبر ناچار بود که در مقابل مسیحیان نیز جبهه

دیگر تشکیل دهد زیرا آنها هم حاضر نبودند به‌سخنان فرستاده خدا
گوش بدهند درحالیکه خداوند در قرآن عیسی را بنام مسیح فرستاده
خدا شناخته بودند ولی هرگز این مطلب را تأئید نمی‌کرد که‌مطابق
گفته‌های مسیحیان عیسی را فرزند خدا بداند زیرا خداوند یکتا است
و نمیتوان برای او فرزندی قائل شد.

دراین‌باره در قرآن میفرماید (سوره مریم آیه۳۴) نیست‌ازبرای
خدا اینکه بگیرد هیچ فرزندی را و منزه است خدا از آنچه ایشان
میگویند(۳۶) پس اختلاف کردند یهود و نصاری درباره عیسی درمیان
خودشان که یهود او را دشمن دانستند بعضی از انصار عیسی رافرزند
خدا شمردند وبعضی می گفتند او خدا است وپاره‌ای می گفتند پیغمبر
است‌پس وای ازبرای کسانی که‌کافرشده وحدانیت خدا راانکار کردند.

قرآن به‌مسیحیان اعتراض می کند که به‌شعبه‌های زیاد تقسیم
شده‌اند وهر کدام دارای عقاید مخصوصی به‌خود هستند و بجای‌اینکه
اندرزهای مسیح راگوش بدهند باو نسبت‌های دیگر می‌دهند و برای
خداوند فرزندی قائل میشوند.

خداوند در روزقیامت مسیحیان ویهودیان را مورد مؤاخذه‌قرار
خواهد داد ازاینکه برای خدا شریکی قائل شدند زیرا خداوند یکی
وبالاتر ازتمام بندگان است.

در جای دیگر میفرماید:

اگر خدا می‌خواست شما را بصورت ملت واحدی درمیاورد،
اما خداوند میخواست ایمان شما را مورد آزمایش قرار دهد و بداند

کدام افراد هستند که خدا را به‌یکتائی میشناسند، سعی کنید بیکدیگر کمك کنید و از اعمال خوب دوری نجوئید روزی فراخواهد رسید که همه شما بسوی خداوند باز گشت خواهید کرد در آنروز خداوند برای شما روشن خواهد کرد که برای چه‌باهم اختلاف می کردید.

***

سرانجام قریشیها برای بار دوم با سه هزار مرد جنگی در بهار سال ۶۲۵ به فرماندهی ابوسفیان خود را برای پیکار جدیدی آماده نمودند این خبر بوسیلهٔ عمویش عباس بگوش پیغمبر رسید وتوانست فقط هزار نفر را بایك اسب سوارتهیه وفراهم نماید واین بار بدستور پیغمبر در نزدیکی کوه احد موضع گرفتند ، بهمین مناسبت این نبرد را جنگ احد می گویند و سیصد تن از منافقین بین آنها بودند که خبرها را به سربازان ابوسفیان می‌رساندند و با وجود این ماجراها در حالی که تعداد مسلمانان بسیار کمتر از قریشیها بود در این جنگ هم پیروزی با مسلمانان شد ولی چند تن ازمسلمانان فرصتی یافته وبطرف غنائم حمله‌ور شدند در همین موقع بود که فرماندهان جناح راست مکیان خالدبن‌ولید برمجاهدین حمله آورده وبعد از کشتار زیادمجبور به عقب‌نشینی شدند .

در این نبرد خونین لب‌های پیغمبر براثر اصابت سنگی از هم شکافت و یکی از تیر کمانها چهره‌اش را مجروح ساخته و دو دندانش شکست و این حادثه فقط به این سبب بود که جمعی از مجاهدین برای دست‌یافتن به‌غنائم‌برخلاف فرمان رسول‌اکرم رفتار کرده‌بودند.

با وصف این حال قریشیها موفق نشدند که پیروزی را بدست بیاورند و در حال فرار دست به غارت گذاشته و با دشنام وناسزاحتی به مرده‌های مجاهدین اهانت وارد ساختند و بطوریکه در گزارشها نوشته‌اند هند همسر ابوسفیان که زنی بی‌رحم و خونخوار بود بانتقام خون پدرش که در جنگ احد کشته شده بود جسد حمزه قاتل پدرش را در بین کشته شده گان یافت و سینه‌اش را درید وجگرش رابلعیداز این سبب در تاریخ به هند جگرخوار معروف شد .

ابوسفیان‌ازاین شکست سخت برآشفت وپس ازاینکه‌دشنامهای زیاد به مسلمانان داد در وقت عزیمت به مکه پیغام دادکه درسال‌آینده باز با هم دیدار خواهیم کرد .

کشته‌شدگان درهمان محل بوسیله سایرین به خاک سپرده شدند و پیغمبر اجازه نداد که بدنهای آنها شستشو شود زیرا برطبق‌شهادت قرآن می‌بایستی بدنهایشان با همان آلودگیهای زمان حیات در برابر خدا حاضر شوند و قرآن در این باره می‌فرماید :

مفهوم جهاد همین است ما اینطور تقدیر می کنیم برای بندگان زیرا خدا می‌داندچه‌کسانی ایمان‌دارند ومی‌توانند بین‌شماهاشاهدهای خود را انتخاب نمایند (آل عمران)(۱۳۳ـ۱۳۳۴)

کار ساده‌ای نبود ما چیزی می‌شنویم ولی نمی‌دانیم که پیامبر اسلام در این اوضاع و احوال در بین جمعی که از داخل و خارج با او دشمنی می کردند با چه جدیت و مهارت بایستی بر اوضاع مسلط شود ، منافقین یهود از قبیله بنی‌نادر که در خفا با قریشی‌ها دسته‌بندی

داشتند از یکطرف آنها را تحریك می کردند که با قوای بیشتری به مدینه حمله کنند وازطرف دیگرمنافقین درداخل مدینه‌به فسادمیپرداختند و بطوریکه اشاره کردیم سرانجام مجبور شدند خانه و املاك خود را رها کرده فقط باشترهای خود بجای دیگر بروند .

سال بعد در ماه مارس ۶۲۷ چهار هزار مردان مسلح قریشی با بدویان نجد بسوی مدینه براه افتادند و ابوسفیان ازاین جهت اطمینان داشت که منافقین یهودی در این سرزمین با آنها کمك خواهند کرد و این بار هم مسلمان بر اثر فکر و طرح یکی از مسلمانان ایرانی بنام سلمان بر پیروزی دست یافتند و بنا به پیشنهاد سلمان و تصویب پیغمبر خندق بسیار وسیعی دراطراف شهرمدینه حفرنمودند وبهمین‌جهت‌این نبردرا جنگ خندق می گویند .

منافقین بنابر قولی که داده بودند ازجا تکان نخوردند وبالاخره با این طرح جدید این بار هم پس از اینکه قریش مدتها معطل شدند موفق به پیروزی نشده وبا خجلت و شرمساری به سوی مکه باز گشت نمودند .

بعد از این پیروزیها در سال دیگر پیغمبر در رأس هزاروپانصد نفر برای زیارت به مکه حرکت نمودند ودر محلی بنام هدیبیا، بعداز مذاکرات‌زیاد باکسان‌ابوسفیان قرار‌براین شد که‌سال دیگر‌برای‌زیارت حج عمره به مکه بیایند .

در همین مورد است که قرآن می‌فرماید .

ما برای تو فتح بزرگی بوجود آوردیم برای اینکه خداوند

گناهان گذشته را بخشیده و رحم و لطف خداوندی شامل حال همگی خواهد شد ، بعد از پیکارهای زیاد دیگر از منافقین یهودی کسی در مدینه باقی نماند غیر از تعدادی از قبیله‌های ثروتمند که در خیبراقامت داشتند و در آنجا برای خود پناهگاه و استحکاماتی فراهم ساخته بودند .

این نبرد هم با یهودیان بسیار شدید اما کوتاه بود ولی بالاخره با شکست یهودیان خاتمه یافت و مسلمانان در این نبرد به غنائم‌زیادی دست یافتند وفراریان تمام زمینهای زراعتی و اموال ومواشی خودرا برای آنها گذاشته پراکنده شدند .

زنان پیغمبر

بطوری که قبلا نیز اشاره کرده بودیم پیامبر در دوران جوانی با خدیجه ازدواج نمود و بعد از درگذشت این‌زن پارسا قبل از اینکه از مکه مهاجرت کند با یکی از زنان بیوه که ظاهراً کمی بزرگتر از خودش و دختر یکی از مهاجرین حبشه بود بنام صعودا ازدواج نمود و بعدها زمانی که به مدینه آمد با دختر جوانی ، عایشه دختر ابوبکر برای بار سوم ازدواج نمود و چندی بعد با زینب همسر مطلقه فرزند خوانده‌اش زید و سال بعد باحفظه ازدواج فرمود :

در این باره قرآن اشاراتی می کند و می‌فرماید که پیغمبر پدر هیچ فرزندی نیست و این اشاره به آن است که او برای مأموریتی بس والاتر از آن به جهان آمده و ازدواج او هم با زینب مطلقه زید دارای این حکمت بوده که بدیگران نشان بدهد که درمواقع ضروری هر کس می‌تواند با یك زن مطلقه ازدواج نماید ، در حالی که چنین بنظر می‌رسد که در آئین مسیح ازدواج بازن مطلقه را منع کرده بود

اما باید به این نکته متوجه باشیم که هریک دستورات پیغمبران دارای حکمتی است که فقط خداوند براسرار آن واقف است وبما نمی‌رسد که از روی فکر و خیال خود در باره آنها قضاوت نمائیم .

بر طبق یکی از احادیث روزی عایشه درمورد ازدواج به‌پیغمبر گفته بود که خداوند همیشه خواسته‌های ترابر می آورد .

در هـر حال بعد از نبرد احد پیغمبر با ام سلمه یکی دیگر از مهاجرین حبشه ازدواج نمود و پس از آن با ریحانه و صفورا که هر دو یهودی بودند بعد ازنبرد خیبرازدواج فرمود وبطوری که در اخبار و احادیث ذکر شده زنان دیگری مانند ام‌حبیبه دخترابوسفیان فرمانده لشگر کفار سپس با بیوه یکی از زنان مسیحی و بعد از آن میمونه از اقوام و بستگان عباس عمویش که عمه خالدبن ولید فرمانده قریشیها بود به ازدواج پیغمبر در آمدند غیراز اینهابا چند دختردیگر که یکی از آنها ماریه نام داشت ازدواج نمود و از او دارای فرزندی پسر شد که متأسفانه خیلی زود در دوران کودکی در گذشت اتفاقاً در همان زمان کسوفی به ظهورپیوست که کفار می‌خواستندآنرا نشانه واقعه‌ای جدید بدانند ، اما بعد از در گذشت فرزندش فرمـود این کاملا اشتباه است هیچیک ازسیارات آسمان درمرگ افرادروی زمین تأثیری ندارند.

علی (ع) هم کمی بعد از جنگ بدر با فاطمه زهرا با دختر پیغمبر ازدواج نمود واز این وصلت دارای دوفرزند شد حسن وحسین که این دو نفر اولین امامانی بشمار می آمدند که دارای اعقاب فراوان شدند .

اما مسئلهٔ بسیار مهم در تاریخ زندگی پیغمبر ولایت علی‌بن‌ابن طالب بود که در سفر حج‌الوداع پیغمبر بطور صراحت او را ولی و جانشین خود قرار داد اما بطوریکه می‌دانیم خودخواهی و جاه‌طلبی گروهی مانع از این شد که علی بعد از پیغمبر زمام امور را بدست بگیرد و پس از در گذشت اختلافاتی بین بزرگان اسلام بوجود آمد که سرانجام ابوبکررا نظربه کبرسن به خلافت تعیین نمودند و بعد از او عمر و عثمان وامیرالمؤمنین خلفای راشدین راتشکیل دادند امااین عقیده هنوز برای شیعیان باقی است که امامت خاص خاندان پیغمبر است که امیرالمؤمنین اولین امام و امام حسن عسکری یازدهمین امام شیعه و مهدی صاحب‌الزمان بنابر روایات بسیار استوار در حال حاضر در غیبت است و بنا به مشیت خداوندی روزی برای انتشار و گسترش عدالت کامل به جهان خواهد آمد .

غیر از حضرت امیرالمؤمنین که داماد پیغمبر بشمار می آمد محمد (ص) دارای چند داماد دیگربود یکی از آنها ابوالعاص که در مکه ماند و بعد از او عثمان که رقیه و ام کلسوم دختران پیغمبر را یکی‌بعد ازدیگری‌به ازدواج‌خود درآورد آنها دارای‌فرزندانی نبودند و در جوانی در گذشتند .

بطوریکه اخبار نشان می‌دهد بعد از این ازدواجها که تعدادآنرا تا نه زن نوشته‌اند پیغمبر دیگر حاضر به ازدواج نشد و بر اثر مناقشه و اختلافی که گاهی از اوقات بین زنان اوپیش می آمد مدتی از آنها کناره گرفت ولی دستور داده بود که هیچیك از زنان حق ندارند بعد

از او بدیگری شوهر کنند و حتی اجازه نداشتند که با مردان طرف مکالمه واقع شوند و اگر درقانون اسلامی مشاهده می کنیم که تاچهار زن اجازه داده شده انجام این کار در صورتی است که شوهر بتواند بین زنان خود عدالت کامل را مراعات کند.

اما در باره مادران توصیف زیاد فرموده و در قرآن هم اشاره به این موضوع است که «بهشت زیر پای مادران است».

قبل از ظهور اسلام با دختران بدرفتاری می کردند و غالباً آنها را می کشتنداما پیغمبراسلام دراین‌مورد هم اصلاحاتی دروضع‌زندگی اعراب بوجود آورد بچه کشی را اکیداً غدغن نمود و دستور داد که مسلمانان باید با غلامان و اسیران که در آنروز در بازارها خرید و فروش می‌شد با محبت تمام رفتار نمایند و آنها را بعد از خریداری آزاد سازند و دختران هم بدون اجازه وتصویب پدرومادران نتوانند ازدواج کنند زیرا در آنروزها سنت‌ها و عاداتی بین اعراب مرسوم بود که بهیچوجه با سنت اسلامی هم‌آهنگی نداشت وپیغمبر باملاحظه واحتیاط تمام سعی می کرد اعراب راکه‌با خوی بدویت بزرگ‌شده‌اند براه راست و تحت قوانین اسلام رهبری نماید.

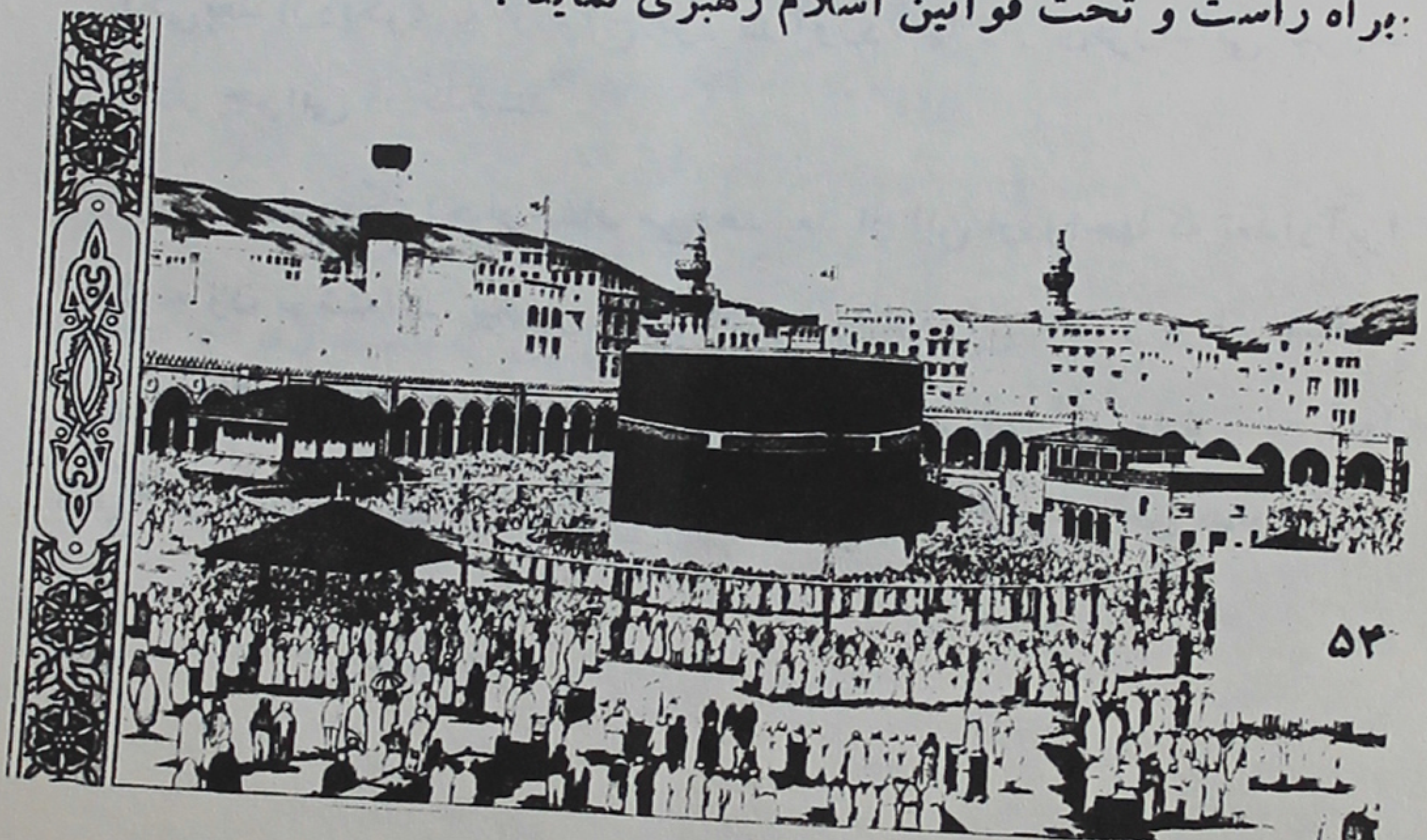

فتح مکه

(انا فتحنا لك فتحاً مبینا)

زمان فتح و پیروزی کامل فرا رسیده بود و بنا به اشاره قرآن میبایستی که تمام شبه جزیرهٔ عربستان از وجود کفار پاك شود ازمیان تمام شهرهای عربستان مکه در نظر خداوند عزیزترین شهر بشمار میآمد اما افسوس که مردمانش نسبت به‌فرستاده خدا سخت بیوفائی میکردند و تمام بردها و مشکلات را اهالی مکه فراهم می‌ساخت با این حال وقت آن فرا رسیده بود که مکه نیز مانند سایر نقاط عربستان دراختیار مسلمانان‌باشد ولی فتح مکه بدون جنگ وخونریزی انجام گرفت‌زیرا خواست خداوند این بود که در این شهر نبایستی خون ریخته شود.

در همان زمانی که لشکر اسلام در خیبر و جاهای دیگر به‌فتح و پیروزی کامل رسیده بود ، لشگر دیگر اسلام در موتا بسرداری و فرماندهی زید پسر خوانده پیغمبر به فتوحات زیاد نائل شد و با تمام سعی و کوششهای خالد بن ولید سردار کفار موفق نشدند در برابر

مسلمانان که با ایمان کامل اما با قوای کمتری به مقابل دشمن می‌رفتند به پیروزی برسند وخالد ولید چون چنین دید دست از جنگ کشیدو به صف مسلمانان در آمد .

پیغمبر برطبق قراری که باابوسفیان بسته‌بود درسال هفتم‌هجرت برای ادای تشریفات حج و زیارت با جمعی از مسلمانان وارد مکه شد در حالی که سکنه مکه تقریباً شهر را برای مسلمانان خالی گذاشته بودند .

ابوسفیان که برخلاف میل و خواسته‌اش پدرزن پیغمبرشده‌بود برای اینکه اوضاع را کمی آرام‌تر کند برای دیدن دخترش ام‌حبیبه به مدینه سفر نمود و در ظاهر اظهار اطاعت و ایمان نمود ولی او کسی نبود که به این سهولت دست از شرارت خود بردارد و در باز-گشت مانند سربازی شکست خورده به مکه وارد شد .

بالاخره درماه رمضان سال هشتم هجرت پیغمبربه اتفاق ده‌هزار مسلمان مسلح عازم فتح مکه شد ، ابوسفیان که از قصد آنان آگاه گردید به استقبال پیغمبر شتافت و ظاهراً اظهار اطاعت کرد و با این ترتیب بدون اینکه بین طرفین جنگی واقع شود سپاه اسلام با فتح و پیروزی چنانکه قرآن بشارت داده بود وارد مکه شدند .

پیغمبر وقتی وارد کعبه شد باتفاق دامادش علی (ع) تمام بت‌ها را شکست و بمصداق این آیهٔ شریفه !

(اذا جاءالحق ذهق‌الباطل)

یعنی وقتی‌راستی‌وحق رسیدباطل ازبین‌رفت دریك محیط بسیار

آرام بدون اینکه با مخالفتی روبرو شود تمام بت‌ها شکسته شد و مأمورین اودر سایر شهرها و در طائف نیز موفق شدند بت‌های دوران جاهلیت را بشکنند و بعد از شکسته شدن بت‌ها بر مزار خدیجه اولین همسر وفادار خویش که در روزهای تنهائی یار و مددکار او شده بود رفت و فاتحه‌ای خواند.

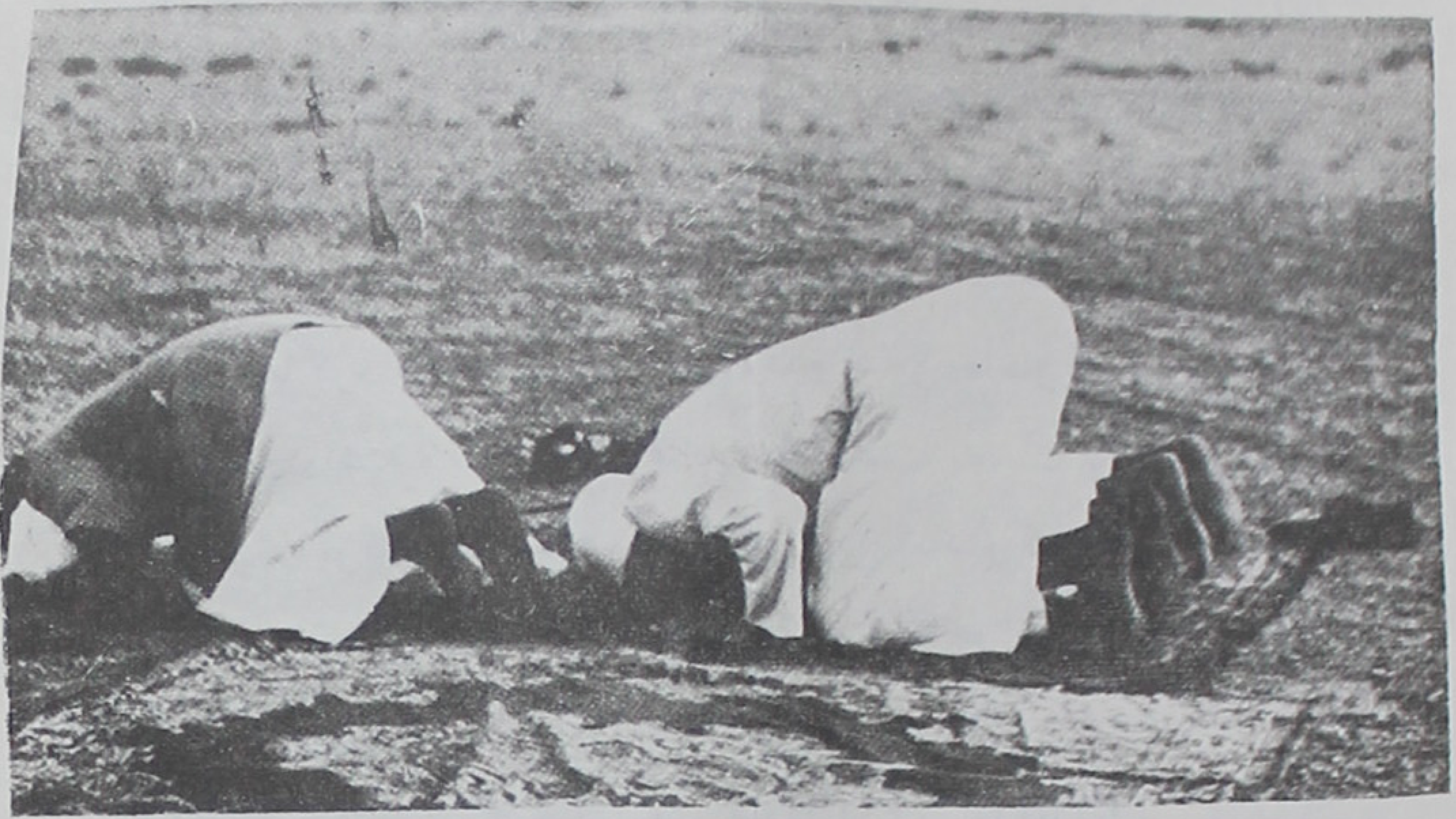

با اینکه در تمام این مدت برای پیغمبر گرامی بر اثر جنگهای پی در پی مشکلات روزافزون فراهم بود هیچیك این وقایع دشوار نتوانست پای استقامت اورا سست کند و آنقدر کوشید تا توانست پیام خداوندی را بگوش مردم رسانده و آثار بت‌های زمان جاهلیت رانابود سازد.

براستی باید اذعان نمود که انجام چنین کارهای دشوار از استعداد وقدرت یك انسان معمولی خارج است و اگر مددکاریهای پروردگار نبود کسی چنان قدرتی نداشت که بتواند چنین مشکلاتی راازبین ببرد.

درآنروز مکه صحنه‌ای خاطره انگیز داشت و ده هزار مسلمان باایمان و صدها نفر اهالی مکه که ناظراین رویداد تاریخی بودند در بالا ای کوه عرفات ندای الله‌اکبر را بلند کردند . چه شیرین است فتح و پیروزی آنهم پیروزی درخشانی که خداوند با قدرت بیهمالیش مردم را درانجام این کار خطیر یاری کرده بود .

آن روز ، روز حج‌الوداع و آخرین سالی بود که پیغمبر برای زیارت خانه خدا وارد مکه شده بود وپس ازاینکه زیارت بانجام‌رسید پیغمبر باقیافه‌ای شکفته مانند کسی که بامسرت تمام‌مأموریت عظیم‌خود را انجام داده بود وبربالای کوه ایستاد و برای مسلمانان و پیروزیهای آینده آنان دعا کرد و خطاب به مسلمانان و سایر حاضرین توصیه‌نمود که باهم‌اتحاد داشته وبرای پیشرفت اسلام‌دست بدست یکدیگربدهند زن و شوهرها بوظایف انسانی خویش عمل کنند و کودکان خود رابه آئین اسلام تربیت‌نمایند رشوه خواری ونزول خواری واعمال‌ناپسند را از خود دورسازند

در این حال بود که این آیه براو نازل شد خدایا آیا من توانستم به‌وظیفهٔ خویش‌عمل کنم امروزمن‌برای شما دین‌شما راکامل گردانیدم !

(الیومَ اَکملتُ لکمُ دینکمُ)

چه خوب است که ما دراینجا قضاوتی عادلانه بکنیم ؟ آیاهیچ موجودی را درتاریخ بشریت بیاد داریم که تا این سرحد کمال برای سعادت قومی فداکاری کند ، اوبا بزرگواری بی‌نظیر وباقلبی آکنده‌از ایمان به خدا وبا استقامتی دیرشکن و استوار برای ماموریتی که باو

محول شده بود جانفشانی کرد ، بهیچ کس دروغ نگفت ، راستی و صداقت رابمردم آموخت ، صلح وصفا رادرخانواده‌ها متمرکز ساخت نه از دشنام واهانت دشمنان عقب نشینی کرد ، و درخطرمرگ ازجان خود ترسید و نه به تهمت‌های ناروای آنان گوش فراداد و نه بیوفائی دوستان او را آزرده ساخت ونه ازتوطئه‌ها (دسته‌بندیهای کفار ازجان خود اندیشید و نه ازتهدید کسی یك‌قدم عقب گذاشت و معهذا دشمنی و کار شکنیهای کفار با آن شدت وحرارت نتوانست کوچکترین سستی و خلل در اراده‌اش وارد سازد ، درهمه جا خونسردی و استقامت خودرا حفظ کرد ، درموقعی که باوخیانت میکردند چشمان‌خود را فروبست تا باسخنان خود حتی دشمنانش راآزرده نسازد ، اومیدانست چه کسانی رابرای‌همکاری خود انتخاب کندعلی(ع) راکه مردی‌باشهامت‌واستوار بود برای جانشینی خود انتخاب فرمود ، ابوبکر را برای موازنه و سخاوت وعمر رابرای جسارت و گستاخی وعثمان را برای نرمشی که در رفتارداشت به‌همکاری دعوت فرمودبیش ازهر کس به‌فضائل‌اخلاقی و به‌لغزشهای مردم آگاه بود و با این‌فضائل بزرگ ملتی راکه درحال ازبین رفتن ونابودی بود نجات داد و درتمام مساعی و کوششهای‌خود چون‌خداوند رادرنظرداشت پیروز گردیدوحال و آینده رادرنظر گرفت وبا درایت‌کامل قوای دشمنان را ازنظرمیگذراند .

فتح مکه بدون خونریزی برای او پیروزی بزرگ بشمار میآید وبا این کوششها و معجزات بی‌پایان که از قدرت هرکس خارج بود جامعه‌ای را تأسیس نمود که امروز بعد از گذشت هزار و اندی هنوز

بنام او برفراز منابر خدا را یاد میکنند و از او نیرو و کمك میطلبند.
و ما اطمینان داریم اگر این پیامبر بزرگوار درآخرین لحظات زندگی در بستر مرگ از خودمیپرسید آیا توانسته‌ام وظیفه‌ام را انجام دهم ، بدون تردید که با وجدان پاك وشکوهمند بسوی خدای خودکه او را برای رهبری این ملت فرستاده بود شتافت .

اکنون قضاوت هرچیز را به عهده خوانندگان وامیگذاریم .

ما یقین داریم که سودجوئی دور بودن ازقانون خدا فجایع زیادی در دنیا ببار می‌آورد وبرعکس ارشاد فکری درست توده مردم از بسیاری لغزشها بازمیدارد ، پیغمبر با اراده‌ای بس قوی و آتشین‌این وظیفه بزرگ راچنانکه خداوند برعهده او گذاشته بود انجام داد ، او میدانست اگرمردم رشد نداشته‌باشند درهنگام گرفتاری به‌هردستاویزی چنگ میزنند و از هرسیاه و سفیدی راه‌چاره میجویند او دستورای‌را برای مردم بارمغان آوردکه تاجهان باقی است میتواند یك‌جامعه پاك‌و استوار را اداره کند .

قضاوتی درست بر

پیغمبر راستین

درباره وحی والهام مطالبی گفتیم که همه آن براثرسنتها وسیرت بود ، گزارشاتی بمارسیده بود که دانایان آنروز درباره‌اش تحقیق زیاد میکردند ولی ما اگر بخواهیم از روی قرآن درباره او قضاوت کنیم آیا قضاوت ما درست‌تر نیست .

کاملا درست و بجاست .

او درشبهای تاریك وتنها که با خدای خود ، غیر ازخدایانی که دیگران مورد پرستش خود قرارداده بودند راز ونیازی میکرد که برای مامعلوم نیست این‌راز و نیازها چه جنبه‌ای داشته وچه چیزی او رابراین وا میداشت که غیر از دیگران رفتار کند .

دربین‌اعراب بت‌پرست خدائی بنام خدای یگانه وجودنداشت مفهوم خدا برای آنها درهم ومبهم بود ، آنها خدایانی ازسنگ و گل

داشتند که ببقایان پدران سلف خودشان بود معهذا اورا چون یك حقیقتی میستودند و برای او قربانیها میکردند اما او که خود را از بین اعراب بت پرست جدا ساخته بود در این شبهای تاریك باخود میگفت:

خدایا برای چه مردم باید سر گردان باشند و ستمگران بر آنها حکومت کنند؟ چرا یك مشت مردم دور از خدا و دور از مقام انسانی ثروتها رابا ستمگری می‌اندوزند و خلق خدا را درفشار قرار میدهند، آیا کسی نیست که از دردمندان پرستاری کند؟ برای چه باید عده‌ای‌از مردم گرسنه باشند واین ستمگران با بهره‌های سنگین پول بمردم بدهند و دنیائی تاریك درست کنند؟

پیغمبر دراین شبهای تاریك و ساکت چنین مطالبی را برزبان می‌راند و آرزو داشت که بتواند مردم را ازاین گرفتاریها نجات بدهد، خداوندهم به‌فریاد و خواهش‌های او پاسخ مثبت داد و چنانکه‌میدانیم خلعت پیمبری براو پوشاند و مأموریت یافت جهانی راکه درتاریکی جهالت فرورفته سعادتمند سازد.

چگونه می‌توان درباره این شخصیت بزرگ که قانون الهی را برای مردم بارمغان آورد قضاوت کرد؟ اما بطوریکه همه دربارهٔ وی میگویند علاوه براینکه فرمان آسمانی را برمردم عرضه می کرد، اعمال زندگی و جهادهای بزرگ و رسیدگی بامور مذهبی و سیاسی‌او کاملا حساب شده وکاملا آشکار بود که قدرتی مافوق انسانی، قدرتی که غیر از نیروی خدائی چیز دیگر نبود از خواسته‌های او پشتیبانی می کرد، قرآن هم که برترین کتابهای آسمانی است این مسائل را بخوبی تأئید

می کند، زیرا قرآن فرمان خدا است ووقتی حوادث زندگی اورا بعد
از اعلام رسالت در نظر می گیریم مشاهده میشود که نه فقط حوادث
بزرگ و مهم و بلکه کوچکترین رویدادهای زندگی او در سراپرده
قدرت لایزال به‌نتیجه می‌رسید، آیا غیر از این درباره او چه قضاوتی
می‌توان کرد؟ مگر این که بگوئیم شخصیت او بعد از اعلام رسالت
چنان درخشنده و تابناك بود که همه برعظمت‌مقام او اعتراف نمودند،
بهمین جهت بود که خداوندفرمانی بنام آخرین فرمان جاودانی بدستش
داد تا بندگان خدا را براه راست هدایت کند و خودش هم در همه
جای قرآن می‌فرماید تنها کسی است که در ابدیت می‌تواند با بندگان
خود صحبت کند.

هریك از حرکات و سکنات این پیام‌آور بزرگ حاکی‌ازیکدنیا
شگفتی‌های بیمانند است، او در معاشرت خود با دیگران؛ درمعاملات
بازرگانی در نصایح و اندرزهائی که به دوستان خود می‌داد، در
سخت‌ترین لحظات زندگی که بعضی نادانان برعلیه او بپا ایستاده
بودند، و مخصوصاً در انجام معاملاتی که بنام خدیجه در سوریه‌وسایر
شهرها بانهایت صداقت و درستی به‌ثمرمی‌رساند و بالاخره‌در کوچك‌
ترین دقایق زندگی چنان والا و بزرگوار بود که تاکنون هیچیك از
پیامبران نتوانسته‌اند مانند او مقامی چنین بالا و ارزنده داشته باشند.

برای چه دشمنان در آنروز از جنبه‌های منفی باو مینگریستند و
بنابگفتهٔ بعضی کوته نظران باو جنبه خودخواهی می‌دادند؟ آیا این
درست بود مردی که با دست خالی برای نجات دردمندان بپاخاسته‌و

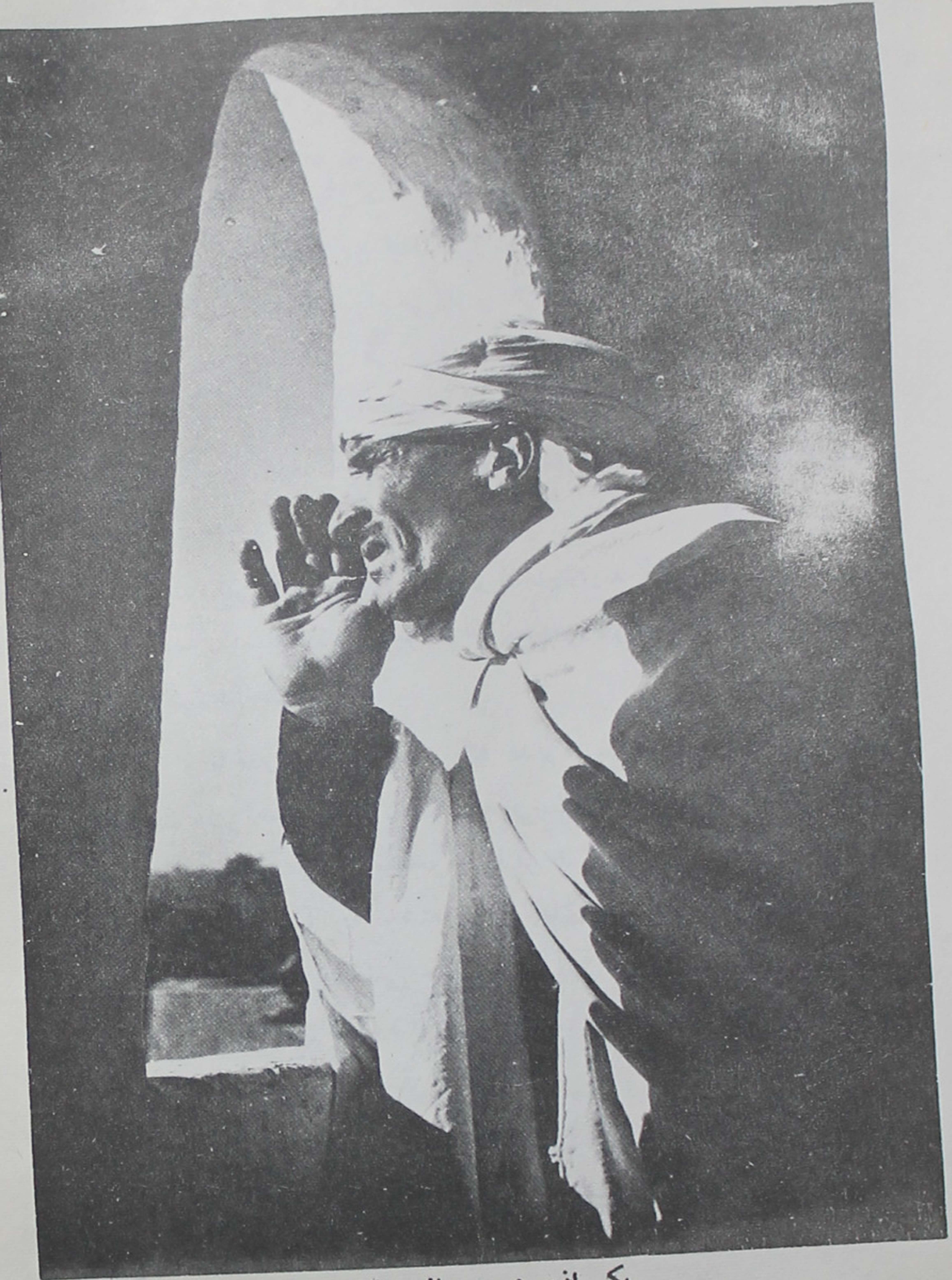

یکی از مومنین درحال نماز

ا

چنین فرمانی ارزشمند برای آن‌ها به‌ارمغان آورده به‌او چنین نسبتی بدهند؟

نه! این درست نبود، آیا مردی چنین بزرگ و والا با آن‌روحیه آسمانی که به‌خدمت مردم قیام کرد و با آن صداقتی که در معاملات خود و ثروت خدیجه انجام می‌داد و با آن روح سرشار از محبتی که مردم عرب را راهنمائی می کرد و با حرارت تمام برعلیه نابکاریها و ستمکاریها به‌نبرد می‌پرداخت، آیا سزاوار بود که به‌چنین شخصیت عالیمقامی نسبت‌های بد بدهند و بگوبند که با ظاهرسازی مردم‌رافریب می‌دهد.

پس هرچه دربارهٔ او گفتند و انجام دادند عاری از حقیقت‌بودو بعدها همه دانستند که او غیر از صلاح مردم و سعادت اجتماع خود نظر دیگر نداشت.

او با قدرت‌خود، قدرتی که خداوند باو داده‌بود، حقیقت‌تاریخ را نشان داد آنچه راکه تاکنون مورخین و دانشمندان درباره جهان نوشته‌اند چیزی بود که بهیچوجه با فرمان رسول اکرم شباهت نداشته زیراآنها تاکنون آنچه نوشته‌اند سرابهای بی‌معنی و لبریزازاشتباهات بوده اما درکتاب آسمانی خود دستوراتی اززندگی برای مردم‌آورد که اگر با قیافه‌ای گشوده از وی استقبال میکردند دنیای ما دنیائی‌نبود که ما امروز در برابرآن قرارگرفته‌ایم.

آیا برای شناختن این شخصیت بزرگوار لازم است مسلمان باشیم تا بدانیم او چه انقلاب اخلاقی بوجود آورده؟

نه‌هرگز! زیرا شکوفائی قانون او چنان روشنی درجهان بوجود آورد که همه مردم دانستند فرمان او شامل حقایق تازه‌ای است، حقایقی است که تا آنروز کسی درك نکرده بود وبنابراین بدون اینکه بخواهیم خود را دراعماق رویدادهای تاریخی جهان غرق سازیم این‌مردبزرگ را درخود بشناسیم و درباره‌اش قضاوت کنیم.

اگر مردی راکه دربارهٔ او گفتگو می کنیم غیر از کسانی است که در عرصهٔ تاریخ بقول خودشان انقلابات اخلاقی براه انداخته‌اند پس الزاماً بایدبپذیریم که او فرستاده خدا است که امروز جمع کثیری باو ایمان دارند وفرمان اورااطاعت‌میکنند، او کسی نیست که‌موضوع بحث نویسندگان و محققین و متفکرینی باشد که دربارهٔ زندگی و دستورات والهامات اوبحث میکند، درست است بسیاری‌ازدانشمندان اسلامی شرح‌ها و تفاسیر مفصلی درباره او نوشته و از مقام ارجمندش توصیفها نموده‌اند، این مطلب بجای خود باقی می‌ماند.

اما اگر کسی نتواننداسلام‌رادرمحمد بشناسد هرگزقادرنخواهد شد که محمد(ص) را در جامه پیمبری چنانکه هست بشناسد.

درباره پیام او هرچه که نوشته‌اندکافی بنظر نمی‌رسدو تاریخ‌هم نمی‌تواند حقیقت این آئین را برای ما باثبات برساند زیرا پیام پیامبر دارای امتیازی است که فقط باید حقیقت اورا درقرآن و کتاب آسمانی خودش که برای ما بارمغان آورده جستجو نمود او دارای قدرتی بود که در فاصله چند سال توانست دنیائی تازه و انسانهائی جدید و کامل از خود بسازد، بنابراین میتوان گفت کسیکه بتواند محمد(ص) را در

جامه پیامبری بشناسد ارزش پیام او را هم خواهد دانست.

برای اینکه حقیقت را گفته باشیم باید اضافه کنیم بهترین وسیله بهمنظور دست‌یابی به‌شخصیت او مطالعه قرآن است، این کتاب آسمانی از هزاران برگ کاغذی که در سالهای متمادی در باره‌اش نوشته‌اند بهتر حقایق را روشن می‌سازد، بیاد بیاوریم که قرآن دست نوشته محمد نیست، کتابی نیست که مثل من و شما یا یکنفر قلم بدست بگیرد و چیزی بنویسد، و نمیتوان در آن انعکاس روشنی از زندگی شخصی او بدست بیاوریم، اما در اینجا خداوند است که از محمد و فرستاده خویش سخن میگوید، زیرا خداوند او را چنانکه هست و چنانکه باید باشد میشناسد بنابراین اگر قرآن را بخوانیم تصویر حقیقی محمد را بما عرضه میکند و اینهم تصویری است که خداوند از او ساخته و به‌جهان ارزانی داشته است.

ولی آیا چه کسی غیر از مسلمانان که اورا شناخته‌اند این مطالب را باور میکند؟ اصل مسلم این است که می‌دانیم محمد تنها کسی است که خدا را چنانکه هست، شناخته، باو ایمان آورده و شناسائی او هم برای او یك ودیعه مخصوصی است، ایمان آوردن به‌پیغمبر وفرستادهٔ خداکار آسانی نیست همه کس نمیتواند دارای چنین سعادتی باشد که پیمبر را در جامه‌ای معمولی که مثل سایر مردم است بشناسد.

در هیچیك از آیه‌های قرآن آثاری مشاهده نمیشود که او شخصیت خود را بهترین شخصیت‌های جهان شمرده باشد، بلکه این قرآنی است که او را بسادگی مردی مانند سایر مردم معرفی میکند و

بما میگوید این مرد بزرگ را از بین ملیونها آدمی انتخاب نمودم تا پیام مرا بشما برساند.

خداوند در قرآن خود میفرماید:

(انا جَعلناکَ شاهِداً ونَذیراً)

همین کلام برای شناسائی او کافی است وبه‌ما میگوید من او را باین منظور فرستادم تا به‌نیکوکاران نوید خوشبختی بدهدو خطاکاران را بترساند و آنها بدانند که اگر ترا نشناسند در آتش دوزخ خواهند سوخت، مأموریت او در ظاهرمانند سایر پیغمبرانی است که قبل ازاو به‌جهان آمدند آنها هم میگفتند که خداوند یکتا و بالاتر از همه مردم است، بنابراین او هم مانند دیگران این افتخار را مخصوص خود نمی‌داند و در همه‌جا از سایر پیامبران گفتگو میکند، درباره ابراهیم می گوید که او دارای معجزاتی بود و رسالت خود را بانجام رساند، اما آنچه راکه باو داده بود مانند قدرتی نبود که بعدها به موسی و مسیح ارزانی داشت، وقتی نوبت به‌محمد(ص) رسید جامه فاخرتری براو پوشاند زیرا او آخرین پیام را از جانب خداوند آورد و این آخرین پیام دارای خصوصیاتی است که همه وقت میتواند مردم را سعادتمند سازد؛ قرآن که در آیه‌ها و سوره‌های خود آئین موسی و مسیح‌را نسخ‌می کند تعالی به‌وجود میآورد که‌همه بدانند بین‌دستوراتی که بدیگران داده با فرمانی که در ضمن‌قرآن برای ما فرستاده ازلحاظ شناسائی خدا وقدرت او بسیار متفاوت است اما در تمام گفته‌های‌خود از آئین‌های گذشته تجلیل می کند.

پیامبر اسلام در وجود خود و قرآن امتیازاتی را نشان میدهد که مورد قبول همه کس است شایددراین ضمن بسیاری از نقادان کوته‌فکر در این مورد باو ایرادهائی گرفته‌اند که درست نیست بطور مثال در مسئله تقسیم غنائم به‌سایرزنان باوایرادهائی میگیرند ولی‌وقتی‌بزندگی خودش نظر میاندازیم میبینیم او مردی بود که با درآمد بسیارجزئی‌و تقریباً باتنگدستی زندگی خودرا میگذارند و دریکی از روایت‌ها گفته شده است که یك روز برای فراهم آوردن معاش‌روزانه لباس روی‌خود را بیك مرد یهودی فروخت و لقمه نانی به منزل آورد ، غنائمی که در جنك بدست‌میآورد بین کسان خودیعنی‌بین مهاجرین وانصاروکسانیکه در نبردشرکت میکردند تقسیم می‌نمودند و تا جائی که امکان داشت به مردم بی‌بضاعت کمك میکرد و تمام اینها نشان میدهد که او خودش هم به‌قرآن‌ایمان‌داشت‌ومثل کسانی‌نبود که درفکرجمع آوری‌ثروت‌های هنگفت بودند .

امکان پذیر است و شاید همینطور هم‌باید باشد که پیغمبر آنچه را که از یهودیان و مسیحیان درباره پیغمبران شنیده بود سعی میکرد باخلاق وصفات‌آنها درآید تا مردم به‌کلام خدا ایمان بیاورند .

اما تنها چیزی که در او نظر را بیش از هرچیز جلب میکند که او از یك نظر کلی خود را به صفات انسانی می‌آراست در برابر این مأموریتی که به عهدهٔاو واگذار شده بود نفع‌شخصی را درنظرنداشت ودربرابر اراده الهی اطاعت محض بود، بعضی دانشمندان سایر ادیان خرده میگرفتند ومیگفتند ابراز قدرت خود نشانه ای از غرور شخصی

است وقدرت الهی دراین موارد وسیله‌ای برپنهان ساختن اراده شخصی وپنهانی است، بنظرم این کلام بیك سفسطه بی‌پایه شباهت دارد ، ولتر دریکی از تراژدیهای خود بنام «محمد» این شخص رامردی جنگجو نامیده بود ، اما این کاملا بی‌انصافی است و دشمنان هر چه منفی باف باشند وقتی به‌نبردها وامور سیاسی او توجه میکنند امروز باین نکته رسیده‌اند که آنچه که ولتر یا دیگران گفته بودند درست نبوده و اگر او بعد از هجرت از مکه به مدینه قوم خود را در برابر کفار رهبری مینمود فقط به منظور دفاع بود تمام نبردهای او حالت دفاعی داشت ومانند مردی که قدرتمند است از منافع دوستان خود دفاع میکرد و در زمانی که میدانست با قوای بسیار قلیل نباید به‌جنگ کسانی برود که چندین برابر او نیرو دارند اقدام بزرگ اوبسیار مردانه وخالی ازخطر نبود ، ولی او با ایمان به‌خدا جلورفت باسیصد نفرنا آزموده در برابر ده‌هزار سپاه مجهز ایستاد ، همه را دلداری میداد و چون پدری مهربان به نوازش دردمندان میپرداخت و امیدوارشان میکرد که پیروز میشوند ، آیا چنین صفتی را میتوان ابراز قدرت نامید ؟

خدا میداند که وقتی با این عده قلیل دربرابر خشم ده‌هزار سپاه بی ایمان ایستاده بودچه‌فکرها میکرد وچه اندیشه‌هائی درمغزاوجریان داشت و معهذا بروی خود نیاورد تاشاهد پیروزی را بدست آورد.

درقرآن میخوانیم که خدامیفرماید باید کارخود رابه‌خداوا گذار کنیم و محمد هم باهمین نفس دربرابر صف‌های فشرده کفار ویهودیان ومسیحیان که‌آنچه درظاهرمی گفتندهمان نبود که فکرمیکردندایستادگی

نمود ، چنین‌کاری را هیچکس غیر از یك ایمان راسخ نمیتواند انجام دهد .

دربسیاری از موارد و درسخت‌ترین لحظات زندگی او باهمین ایمان محکم خود را به‌اراده خدا تفویض نمود و درحالیکه میدانست هر چه هست غیر از اراده خدا چیزی نیست با این ایمان جلو رفت ، مانند پدری مهربان دست دوستانش را گرفت ، اشك چشمان را سترد به آنها وعده داد که خداوند پیمان خود را فراموش نمی کند ، و با آن روحیه قوی آنچه را که خداوند خواسته بود به نتیجه رساند .

ریشه اصلی کلمات قرآن همین است که می‌فرماید « خود را به خدا بسپار .

(افوّضُ امری اِلی‌الله)

چنین حالتی را در اسلام توکل به خدا می‌نامند ، توکل خود سپردن به خدا است وقتی انسان تسلیم اراده خداوندی شود ، چنین حالتی را باید توکل نامید ، با توکل است که اراده خداوند شامل‌حال انسان می‌شود ، آدمی دراین حالت تمام قوا واراده خود را به‌خداوند می‌سپارد ودراین حالت کوچکترین اثری ازمیل شخصی وجودندارد ، زیرا همه چیز را به‌اوسپرده است .

باید اذعان نمود که پیغمبر اسلام حالت توکل را در صداقت کامل قلب‌خویش بدست‌آورد، این توکل‌مانند روشنائی خیره کننده‌ای بود که وجودش را سراسر در خود می گرفت و در آن حال کسی نمی‌توانست با او مقاومت نماید .

اگر کسی بخواهد چهرهٔ یك انسان واقعی را در قالب این مرد مشاهده کند با حیرت تمام بنظرش خواهد رسید که او در همه وقت، و در سخت‌ترین لحظات زندگی خودش را در برابر اراده الهی چنان مسخ کرده بود که در آن حال می‌توانست عظمت خداوندی را مانند روز روشن احساس کند ، شاید بعضیها باز با کوته نظری بخواهند از نظر روانی در این حالت کامل تسلیم و رضا نسبت به او مشکوك شوند خواهند دید که محویت کامل در برابر درگاه خداوندی غیر از جستجوی عظمت فروزان خداوندی نباید چیزدیگر باشد ، امامسلمانان که به او ایمان کامل دارند این حقیقت محض را دریافته‌اند که حالت تسلیم و رضا در برابر عظمت خداوندی یك حالت کاملا استثنائی و کسی که با این ایمان در برابر خداوند قرار گیرد غیر از او کسی را نخواهد دید .

این حالتی است که تمام پیغمبران و انبیا دربرابرخدا داشته‌اند و در اینجا که نامی از انبیا بردیم بهتر است این دو کلام را بیشتر توضیح بدهیم .

واژه نبی که جمع آن انبیا است یك واژه عربی است که هردو در قرآن به آن اشاره‌ای شده ودر بین هفده پیغمبر که در کتاب‌مقدس عهدقدیم وجدید نامی از آن برده شد فقط یونس را بنام نبی وابراهیم و اسحق و یعقوب بنام پیغمبر ، ولی داود و سلیمان باز هم بنام انبیا و موسی و عیسی را فرستاده خدا نام برده‌اند .

در بسیاری از سوره‌های قرآن که در دوره دوم اقامت در مکه

نزول یافته واژه « انبیا » بصورت جمع نبی دیده می‌شود ودرسوره‌های نازل شده در مدینه هم در چندین مورد لفظ انبیا مشاهده می‌شود و از نقطه نظر تاریخی بطوریکه آیات قرآن نشان می‌دهد کمی قبل ازسال هجرت برای‌ادای نماز بسوی بیت‌المقدس رونمود برای اینکه به‌یهودیان اطمینان بدهد که بیت‌المقدس و انبیای قبل از او مورد احترام قرآن است و بهمین جهت است که در بعضی جاها بجای رسول واژه نبی تکرار شده است، در برابر آن اصطلاح کلمه « رسول» هم در بسیاری از سوره‌ها به چشم می‌خورد (سوره‌های ۹۱ و ۱۳) ولی کلام فرستاده خدا در بسیاری از جاها به شخص محمد (ص) اطلاق می‌شود ، و در کلیه این آیه‌ها سخن ازجبرئیل فرشته رحمت خدا است که این کلمات را به او تلقین می کند ، اما برای ما معلوم نیست که جبرئیل چگونه بر او ظاهر مـی‌شد و شاید در حالات خلسه‌ای که به او دست می‌داد ، صدائی را می‌شنید و یا چیزی را بنظر می آورد که به او این کلمات را القا می کند و جبرئیل در نظر او بشکل مرد جوان بسیارزیبائی‌جلوه می کرد که لباسی سفید و غرق درروشنائی ظاهرمی گردید واین‌حالت بیشتر دراوقاتی بوجود می آمد که سکوت تمام همه‌جا را فرامی گرفت و در آن موقع بود که آیات قرآن پشت سرهم براو نزول می‌یافت‌و این الهامات در روزهای اول شامل آیاتی بود که پیغمبراسلام در غار حرا انزوا کرده بود ، چنانکه در سوره ۹۶ و ۷۴ (۱۲) بیشتر به‌این مطالب برمی‌خوریم که جبرئیل به او می گفت آیاتی را القا می کرد ، اما بطوری که مسلمانان عقیده دارند در جاهای دیگراین وحی والهام

به شکل دیگر بر او وارد می‌شد مثل این بود که کسی با اوحرف میزند و در آنحال بود که لرزشی بدنش را فرا می گرفت و در حال لرزش لباس را به خود می‌پیچید و گاهی ازشدت بیم درازمی کشید امافرمان به او می‌رسید که خود را از حالت روحی خارج سازد .

بنابر این ما نمی‌توانیم از چگونگی وحی و الهام نظری بدهیم احادیث و اخبار می گویند که محمد از زمانی خیلی پیش عادت کرده بود که غالباً از مردم می گریخت زیرا آنچه را که فکر می کرد غیر از کارهائی بود که در دیگران می‌دید ، تا اینکه روزی یا شبی جبرئیل براو ظاهر شد و چندین بار این آیه را براو فرو خواند .

(اقرأ باسم ربك ...)

یعنی بنام خدایت بخوان ، در صورتی که او خواندن و نوشتن نمی‌دانست و اوازهمان دم دانست که خداوند اورابه رسالت بر گزیده و او را مأمور کرده بود که این الهامات را به مردم باز گوید و این الهامات که در نخست پراکنده بود و بعدها در یکجا گرد آمد .

محمد (ص) ابتدا باور نمی کرد که آنچه را شنیده وحی الهی است و از خدیجه باووی می‌خواست و رفته رفته وحی‌ها را که براو نازل می‌شد بر اهالی مکه آشکارمی کرد ولرزش اوهم یك نوع حالت روانی بود و می‌توانیم آنرا نمودهای روحی بدانیم .

ارزش و صحت این الهامات بطوزی است که نمی‌توان آنرا با دلائل عقلی استوار ساخت ، این کار تنها به ایمان و عقیده بستگی دارد، درابتدا مردم بدشواری به محمد می گرویدند زیرا نمی‌توانستند

باور کنند .

اما بعدها ارزش آن آشکار شد ، پیغمبر اسلام خود را چون
مژده‌دهنده‌ای می‌دانست که فرامین نزدیکی برای روزرستاخیز وداوری
یزدانی بمردم نوید می‌داد و در این حال باوری خدای یکتا را می‌داد
و چون می‌خواست معاصران خود را از خواب غفلت بیدار کند وبیم
خدا را در دلهای مردم وارد می‌ساخت به آنها می گفت :

هدف زند گی توانگری نیست ، بلکه اطاعت از خدا و پیروی
دستورات او است خداوند مـردم را به نماز خواندن و صدقه دادن
دستور می‌دهد .

در میان اعراب بت‌پرست نوید داوری روزر ستاخیز موضوعی
تازه بود و با این حال در این پیامها و اندرزها سخنانی یافت می‌شد
که عقاید مسیحیان شرقی را که آمیخته ترس از خداونو بودند به یاد
می‌آورد .

در رسالت سایر پیغمبران کتاب مقدس هم همین الهامات با
تفاوتهای بیشتری بنظر می‌رسد؛ در سفر تثنیه تورات در آیه‌های (سوم
و۱۳ و۱۴) دیده میشود که موسی به‌بنی‌اسرائیل می گفت:

خدای پدران شما مرا بسوی شما فرستاده و خداوند به‌موسی
گفته بود، تو اینطور باید پیام مرا به‌بنی‌اسرائیل برسانی، خدائی که
می گوید من هستم ووجود دارم مرا بسوی شما فرستاده، اما اصطلاح
مرا خداوند فرستاده باین شکل در قرآن دیده نمیشود، در بسیاری از
آیات قرآن می‌خوانیم که پیغمبر بما می گوید، این خدا است که‌تکلم

می کند واوبا فرستاده خود صحبت می کندومی گوید ما ترافرستاده‌ایم (انا ارسلناك) ولی لازم‌نیست که محمد(ص) این سخن را به‌خودبگوید زیرا فقط خدا است که در قرآن صحبت می کند و کسی که بنام اواین پیام را می‌رساند فرستاده خدا است.

دراین مورد هم پیغمبر اسلام با سایر پیمبران تفاوتهائی به‌چشم می‌خورد، پیغمبران گذشته که در تورات ذکری از آن شده در برابر خداوند عجز و ناتوانی خود را اعتراف می کنند؛ مثل اینکه موسی خطاب به‌خدا گفته بود.

ای خدای بزرگ، می‌دانی که من نمی‌توانم حرف بزنم زیرا من خود رالایق‌نمی‌دانم وچون کودکی هستم خدای‌ابدی باومیگوید:

نگو که من مثل کودك می‌مانم زیرا تو باید به‌نزد کسانی بروی که من دستور می‌دهم هرچه را بگویم به‌آنها خواهی گفت (سفر تثنیه آیه‌های (۱و۶و۷) اما وقتی از طرف خداوند این فرمان به‌موسی داده شد باز او اظهار ناتوانی کرد، وباز هم می گفت که من لکنت‌زبان‌دارم و نمی‌توانم حرف بزنم، اما در مورد محمد اینطور نیست، به‌طوری که اشاره کردیم در روزهای اول بعد از شنیدن پیام خدا بدنش را لرزشی فرا گرفت وابتدا می‌ترسید که آنچه‌می‌شنود افکارشیطانی‌است، درست است که او دراین مواقع ازشنیدن پیام خدا دچار وحشت‌میشد ولی همیشه باکمك و پشتیبانی خدا در برابر کسانیکه این نسبت‌ها را باو می‌دادند از خود دفاع می کرد و بارها گفته بود خداوند نوید می‌دهد وآنچه می گویم‌سخنانی است که خداوندبمن الهام کرده (آنها

فرمان خدا را نمی‌شنوند و می گویند من دیوانه هستم درصورتی که خداوند شهادت می‌دهد که غیر از فرمان خدا چیزی نیست) او غیر از سخنانی که جبرئیل باو گفته بود چیزی برزبان نمی‌آورد اما در تمام آیات قرآن اثری از این موضوع نیست که پیغمبر به‌تردید دچارشده با گرفتار حالات اضطراب‌آمیز است، در قرآن در بسیاری از جاها برندگی محمداشاره کرده و گاهی او را تسلی می‌دهد و باو تلقین میکند که مطمئن باشد در رسالت خود پیروز خواهد شد و چون خداوند آگاه بود که‌ممکن است او چنین خیالاتی بکند باو می‌فرمود شایدتودر اندوه فرورفته و از اینکه می‌بینی به‌کلام من گوش نمی‌دهند تردید می کنی (سوره ۱۸ و۵) اما در تمام این سوره‌ها باو جرأت می‌دهد و امیدوارش می‌سازد و می گوید باید صبر داشته باشی، خداوند صبر کنندگان را دوست دارد و در تمام مواردی که از دشمنان صدمه می‌بیند باونوید می‌دهد که تو پیروزخواهی شد بگذار هرچه‌میخواهند بگویند زیرا من با تو هستم و از تو پشتیبانی می کنم، کسانی که‌دروغ می گویند آنها را بمن واگذار (سوره‌های ۷۰-۱۱) زیرا من هستم که بندگان را آفریده و می‌دانم با آنها چه بکنم و درسوره‌های ۲۳-۴۵-۴۰) دربسیاری جاها به‌مطالبی برمیخوریم که باو اطمینان می‌دهد اورا تقویت می کند و می‌فرماید آیا تو انتظار داری که کرولالها چیزی بشنوند و یا بفهمند؟

آیا کوران می‌توانند چیزی‌را ببینند؟ اما ماباتوهستیم‌ازدشمنان انتقام‌سخت خواهیم گرفت و به‌تو نشان می‌دهیم که به‌آنان‌چه‌وعده‌هائی

کرده‌ایم زیرا ما در تمام‌کارها توانا هستیم.

بنابراین پیغمبر همیشه با این نویدهای اطمینان بخش برخورد داشت، در قرآن آنچه را که پیغمبران گذشته گفته‌اند یادآور می‌شود که مردم با آنها هم چقدر بدرفتاری می کردند.

در جای دیگر می گوید «آری قبل از اینکه موسی را برسالت بفرستیم همین سخنان را به ابراهیم گفتیم و تلقین نمودیم که حقیقت‌را برای مردم آشکار کند، ابراهیم به پدران مردم زمان خود گفته بود برای چه این بت‌ها را میپرستید!

این بت‌ها که کاری برای شما انجام نمیدهند اما آنها گوش نمی کردند همه دیدند که با آنها چه رفتار کردیم.

میدانید که درنظر مسلمانان قرآن کتابی نیست که بدست محمد نوشته شده، قرآن کلام خدا است وخدادر آن گفتگو میکند، بی‌ایمانان هرچه میخواهند فکر کنند امایقین داریم که پیغمبردرهیچ‌جا نگفته‌است که من قرآن را نوشته‌ام بلکه خداوند در آن صحبت میکند و میگوید من فرستاده‌ام را برای آن فرستاده‌ام که تاپیام مرا به‌مردم برسانند بنابر این هرچه راکه ما درقرآن میخوانیم فرمانی است که خداوند به مردم داده است تا او را بشناسند.

درتمام آیات قرآن این مسئله کاملا آشکار است که پیغمبرهمیشه در خودش فرو میرفت و به تفکر میپرداخت و هرگز آنچه را خودش گفته باسخنانی راکه خداوند میگوید مخلوط نکرده و به‌عبارت دیگر کاملا میتوانیم این نکته را دریابیم که محمد دارای چنان قدرت تفکر

بود که آنچه را که خداوند میگفت با الهامات شخصی فرق میگذاشت و درهرجا که درباره شناختن خدا ونماز ومسائل دیگراست کاملا آشکار میشود که این سخنان با آنچه که درقلبش رخنه می کرد تفاوت بسیار داشت .

شاید بعضی‌ها بگویند که او بامهارت تمام میخواست بسیاری از کلمات خدا رابنام‌خودش به مردم ابلاغ کند اما این‌دلیل بقدری‌بی‌پایه است که هرکس‌میتواند آنرا تشخیص بدهدزیرا آنها نمیدانند که گاهی سخنان پیغمبر و مطالبی که از خودش میگفت چنان در قلب مسلمانان تأثیر میکرد که آنرا مانند یك الهام خدائی می‌پذیرفتند ، برای اینکه میدانستند و یقین داشتند که محمد مرد خدا است و شاید هم آنها باین نکته آگاه بودند که پیغمبران میتوانندگاهی ازخودشان به مردم اندرز بدهند زیرا یك پیغمبر درحالیکه فرستاده خدا است ازطرف دیگر یك انسان معمولی است ونمیتواند همیشه ودرهمه اوقات سنگینی الهامات خداوندی راتحمل کند ، ازطرف دیگردرقرآن سوره‌هائی درباره‌خدا به‌چشم میخوردکه بالاترازروح انسانی‌است وآن‌مربوط به‌مأموریتهای او است که باید به مردم ابلاغ کند و در این سوره‌ها این خدا است که با او حرف میزند .

اما سخنانی دیگر دردست ما است که بطور حدیث و روایت برمردم عرضه شده و تمام‌آن مربوط به‌حوادث زندگی شخصی‌پیغمبر است که ظاهراً درآنروزها مؤمنین و فدائیان از روی علاقه زیاد آنهارا جمع‌آوری نموده‌اند .

بین این سخنان که از راه حدیث و روایت گفته شده با آنچه که خداوند درقرآن میگوید درظاهر امر تفاوت بسیار است و تشخیص آن و جدا کردن سخنان محمد و سخنان خدا کمی مشکل است ، زیرا هر دو بهم شباهت دارند ؛ و همه دانشمندان و محققین بـا مطالعات زیاد میتوانند این دو را ازهم تفکیك کنند .

دراین‌روایت‌ها مسائلی‌درباره قانون واعتقادات مردم‌دیده‌میشود که پیغمبر اسلام درموارد مقتضی به‌پرسشهای مردم‌پاسخی داده وبیشتر آن مربوط به‌زندگی شخصی پیغمبر است وحدیث‌های دیگرهم وجود دارد که آنها هم سخنانی است که با هم مخلوط شده ولی با دقت و تحقیق زیاد میتوان گاهی این دونوع سخن را ازهم جدا کرد.

اکنون این‌سئوال برای ما پیش میآید که برای چه پیغمبربعضی سخنان را به خود نسبت داده و مطالب دیگر را مربوط به‌الهام الهی میداد ؟

آیا باین دلیل است که دراحادیث مشاهده میشود مسائلی است که سئوال شده واوپاسخ داده است ، البته باید اینطورباشد ، ولی‌اگر بنا به عقیده بعضی‌ها او میخواست تا ظاهر کند لازم بود وقتی مردم از او سئوالی می کنند مدتی‌درخود فرو برود تابتواند پاسخ آنها رابدهد اما اوغالباً بدون‌اینکه فکر کند.یابخود فرو برود پاسخها را می‌دادمگر اینکه پاسخ آن مشکل بود و در این‌صورت لازم بود به خود فروبرود تا از الهامات غیبی استفاده نماید .

اماحالات‌پیامبر دراین‌موارد کاملامشخص بودوهمه کس‌میتوانست

محمد را از نظر انسانی و‌ما از نظر پیامبری تشخیص بدهد واین دو حالت بدون هیچ تردید با هم تفاوت داشت .

در همه جا وقتی محمد چیزی از خودش میگفت بازهم بنام خدا تکلم میکرد و مردمی که در آنجا حضور داشتند به آسانی می توانستند مطالبی را که بنام خدا گفته با پاسخهائی که خداوند باو الهام می کرد تشخیص بدهند.

در برابر این سخنان نا باوران ایراد می گرفتند که از سخنان او پیدا است که محمد (ص) مدتی طولانی تحت تعالیم علمای مذهبی قدیم قرار گرفته و این سخنان را از دیگران آموخته است زیرا در قرآن هم چیزی در این باره نمی گوید و پیروانش هم در این باره نخواسته تا فکر کنند و هرچه از زبان پدران خود شنیده‌اید آن را تکرار میکنند و افسانه‌هائی در این خصوص ساخته‌اند و شاید بسیاری از مسلمانان هم در این باره تردید دارند .

در برابر تمام این خرده گیریها پاسخی نداریم به آنها بدهیم مگر اینکه بگوئیم شما در این سخنان و این باوریها اشتباه می کنید ، این حالت بسیاری از خداپرستان است که در برابر خدا حالت خلسه پیدا می کنند و در برابر خدائی که بالاتر از همه است خود را کوچك و محو می‌دانند و کسانی دراین موارد درحالت سکون و آرامش به خود فرو بروند حقایق را در باطن خود احساس می کنند واین مسائل روشنائی خیره کننده‌ای در قلبشان رسوخ می کند و بوسیلهٔ همین روشنائی خداوندی است که همه چیز را بهتر از دیگران می‌بینند ، وقتی در این حالت

خلسه خدا را مجسم دیدند و دانستند غیر از او خدائی نیست حقایق به طور آشکار در نظرشان جلوه می کند و آنچه را که می گویند الهامی است که این روشنائی وجدان در قلبشان رسوخ داده است .

قرآن هم همین مسائل را تأیید می کند ، و در این خصوص می‌فرماید :

ما یکباردیگر این روشنائی را به ابراهیم نشان دادیم واحکام خود را براو فرو خواندیم و در تورات هم در سفرتثنیه در آیه‌های ۲۱و۲۸ مطالبی به این مضمون خطاب به ناباوران می گوید ویااینکه می‌توانیم بگوئیم این الهامات مانند بارانی است که بطور ناگهان ازخلال ابرهای آسمان ریزش می کند ودر حالی که تاریکی همه‌جا را فراگرفته بطور ناگهان نوری خیره کننده همه‌جا را فرا می گیرد .

وقتی یهودیان به موسی گفته بودند ما باور نمی کنیم که تو با خداوند صحبت می کنی خداوند چنین اراده کرد که قدرت خود را به آنها نشان بدهد و ناگهان درتاریکی محض همه‌جا روشن‌شد صدای رعد و برق دنیا را فراگرفت ، این توفان بقدری شدید بود که مردم‌از ترس و وحشت گوشهای خود را گرفته و از ترس مردن می‌خواستند فرار کنند زیرا هیچکس طاقت آنرا ندارد که خدا را ببیند ازاین‌جهت خداوند روشنائی لرزانی را بر آنها فرود آورد بطوریکه چشمانشان نابینا شد ونمی‌توانستند جائی را ببینند .

اما وقتی تاریکی آنها را احاطه کرد درهمانجا توقف نمودند.

طبری یکی از مفسرین قرآن دراین باره می‌نویسد .

خداوند برای مثال ابر و باران را مثل می‌زند، تاریکی این ابرها سمبول سرگردانی ناباوران است و نوری که برق از آن حادث میگردد ایمان بندگان خدا است ، ترسی که به انسانها از سر و صدای رعد و برق بگوش می‌رسد و مردم ناچارمی‌شوند انگشتها را بگوش بگذارند تا چیزی نشنوند همه اینها سمبول ناتوانی و جرأت و جسارت نشانه صفای قلب بندگان است و اگر کسی بخواهدبه سوی روشنائی برود نشانه حرکت او بسوی راستی ورسیدن به روشنائی است توقف اودر تاریکیها سمبول تردید و ناباوری بندگان است که آنها را بسوی شك و تردید راهنمائی می کند .

اگر کافران نتوانندچیزی بشنوندیاببینندویا می‌شنوندامانمیتوانند درك کنندبرای این است که ایمان ندارند ، می‌دانند زمانی براومیگذرد اما وقتی این زمان گذشت احساس نمی کنند که چیزی را ازدست داده شخص منافق دارای قلبی است که تاریکی و روشنائی در آن مخلوط شده گاهی می‌خواهد ایمان بیاورد اما بازهم شك می کند وبه تاریکی فرو می‌رود .

اما پیمبران اینطور نیستند ، آنها همیشه روشنائیها را می‌بینند و به آن ایمان دارند و گاهی هم اگر درسکوت درون خود فرومی‌روند از ترس اینکه از حقیقت و ایمان دور شوند با وحشت تمام به خود می‌آیند .

الهاماتی که بر پیغمبر وارد می‌شد دارای این خصوصیات بود

او روشنائی را در کمال خود می‌دید بعد از آن برقی در قلبش رخنه می کرد واین نشانه مردمان با ایمان است (وقتی چنین روشنائی رادر خودشان‌احساس نمودند دراطاعت وفرمانبرداری خودبرای نشان‌دادن ایمان اصرار می‌ورزند .

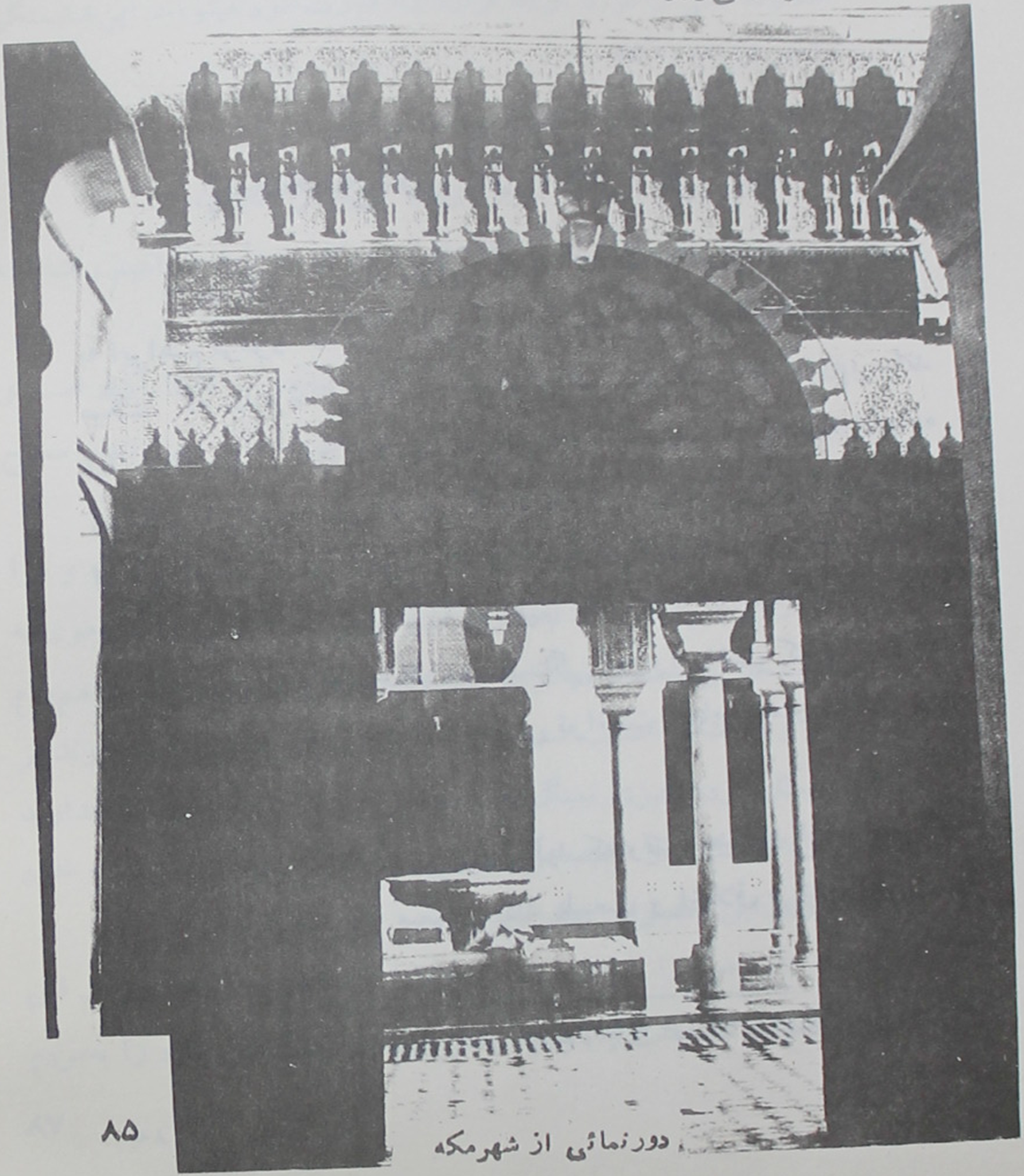

دورنمائی از شهرمکه

پیغمبران از نظر قرآن

ما در فصل گذشته یادآور شدیم که خداوند در الهامات خود به ابراهیم فرمود که تو را می‌شناسیم ، بعضی ازمفسرین اینطورتفسیر میکنند که خداوند می‌دانست که او می‌تواند پیامش رابه مردم برساند اما زمخشری در این خصوص می‌نویسد ، احساسی که خداوند درباره ابراهیم داشت به معنی آن بود که بهتر ازما حالات قلبی اورا میشناخت او می‌دانست که ابراهیم دارای چه امتیازی است وبهمین سبب بود که او را دوستار خدا نامید ! به ابراهیم خلیل‌الله یا دوست ومحبوب‌خدا نام می‌دهند) ابراهیم لیاقت وشایستگی این را داشت که به اودوست خطاب کند ، برای اینکه به خوبی توانست الهام خداوندی را درک کند .

از این مسئله چنین بر می‌آید که وقتی خداوند اراده مـی کند کسی را به پیغمبری مبعوث کند طبیعت و اخلاق و شایستگی او را تشخیص می‌دهد .

زمخشری در پایان نظر خود اضافه می کند اسرارقلبی انسان‌در

نزد خداوند آشکار است و چون او همه چیز را می‌داند ضروزتی پیش نمی‌آید که او را آزمایش کند ، صفاتی را که خداوند به بنده‌اش ارزانی می‌دارد صفاتی نیست که مخصوص روح او باشد زیرا وقتی که خداوند کسی را مورد توجه قرار داد با قدرت خود میتواند این شایستگی را در او زنده کند .

در آیه‌های ۲۷ (۸۹) سوره ابراهیم می گوید .

ای روح آرام به سوی من بیا زیرا من پذیرفته‌ام .

بنابر این در اینجا کاملا آشکاراست که خداوند ابراهیم راشایسته این میدانست که او را به پیغمبری بر گزیند .

باید بدانیم که خداوند در انتخاب پیغمبران کاملا آزاد است و اراده‌اش را مربوط بهیچیك از دلائل خارجی متکی نمی‌داند ، مسیح در این باره بطور آشکار می گوید :

من خدمتگزار خداوند هستم ، او بمن این کتاب را داده و مرا به خلعت پیغمبری آراسته است ، و تنها صفتی که مسیح در این مورد به خود میدهد این است که میگوید خدمتگزار خدا هستم ، ابراهیم هم بنام پیغمبر و راستگو خطاب شده باین معنی غیر از حقایقی که خداوند بر او آشکار کرده چیزی نمیگوید ، موسی هم کاملا خود را به خداوند و برای خدمت باو اختصاص داده بدون اینکه پیرایه دیگری به خود ببندد و دراین خصوص میفرماید :

ما موسی را با اشارات و علامتها فرستادیم و گاهی هم در این مورد قدرت معجزات راباو میدهد تابتواند راستگوئی خود را به‌مردم

ثابت کند و گاهی مانند پیغمبر اسلام که میگوید که قرآن تنها معجزه رسالت او است یعنی قرآن بدون هیچ دلیل و برهان یکی از آیات اعجاز او است ، آیا پیغمبر نباید دلیل دیگر برای ثبوت رسالت خود اعلام کند ، نه فقط در این مورد خاطر نشان میکند که خداوند کفار را که نمیخواهند باور کنند عذاب خواهد داد و به نیکوکاران پاداش میدهد و تمام این فرمانها متکی به حقیقت خداوندی یکتا و واحدی که از همه مقتدرتر و خالق تمام موجوداتی که بوجود آمده‌اند و در این ضمن خطاب باو می گوید .

ما ترا از جانب حقیقت خود بنام مژده دهنده و ترساننده فرستادیم و پیغمبر هم با اطمینان باینکه همه باید فرمان خدا را بپذیرند باین رسالت قیام نمود زیرا میدانست که خداوند قادر است بدکاران را عذاب و به نیکوکاران پاداش خوب بدهد .

باو فرمان میدهد در راه خدا با دشمنان جهاد کنید و هر کس که خواست با شما جنگ کند باو وارد نبرد شوید.

آیه‌ها و سوره‌های بسیاری درقرآن به چشم میخورد که پیغمبر را به امر جهاد مقدس فرمود .

ولی در اینجا پرسشی پیش می آید که نباید به خود بگوئیم که فرمان خدا شامل این است که باید دشمنان را نابود سازد اما باو اطمینان میدهد که در این نبردها پیروز خواهی شد و بطور مثال جنگ مشهور بدر کاملا نشان میدهد که وقتی کفار به مسلمانان حمله میکردند عده‌ای ازفرشتگان بودند که با دشمنان می جنگیدند و پس از اینکه هجرت واقع

شده و عده‌ای از مسلمانان خانه‌ها و دارائی خود را رها کرده و بمدینه رفتند .

پیغمبر از آنها خواست که در مقابل دشمنان وارد نبرد شوند، آنها هم با ایمان تمام آماده جهاد شدند و اطمینان داشتند که خداوند بآنها کمك میکند زیرا در راه او هرچه که دراختیار داشتند از دست داده بودند .

سربازان خدا از نظر قرآن کسانی نیستند که نیمه برای خرابی قیام کرده‌اند بلکه آنها برای کشته شدن در راه خدابرپاخاسته‌وعزیزترین دارایی خود را برای ایمان به‌خدا ازدست خواهند داد ، دراینجامسئله امور سیاسی نیست که باید سربازان درحال مجهز برای سرکوبی دشمن بروند بلکه سخن از این است که او مردی است که میخواهد ازفرمان خدا اطاعت کند و کسی است که همه‌چیز خود را در راه خدا میدهدو جان و مال او در برابر اراده خدا قرار میگیرد و از خدمت باو ازهیچ چیز مضایقه نمیکند .

از نظر قرآن این جهادها را نمیتوان با چیز دیگر تشبیه کرد حالتی است که همه بطور یکسان به‌خود میگیرند خود را ازیاد میبرند و غیراز خدا اندیشه‌ای در دلهایشان وجود ندارد ، همانطور که مردم‌را راهنمائی میکرد وبه‌موعظه می‌پرداخت‌همانطور هم جنگ‌می کرد،وبه پیروان خود حکومت میکرد اما نه حکومت مطلق بلکه مانند کسی‌بود که به آنها وعده میدهد وآنها هم اطمینان یافته بودند که برای خدای خود میجنگند نه برای خودشان .

این مسئله کاملا درست است اماهیچوقت پیغمبر اسلام درحالیکه
وظیفه جهاد پیش می آمد سخت گیری یا استبدادی در اداره کردن مسلمانان
که تحت رهبری او قرار گرفته بودند به خرج نمیداد او همیشه سعی
میکرد منتهای عدالت ورأفت را درباره آنها قائل شود وحتی در برابر
کسانی هم که قلباً ایمان نداشتند از حدود عدالت خارج نمیشد و این
عدالت که وزنه‌ای برای اجرای احکام خدا بود با سختی و خشونت
همراه نبود وتاجائیکه امکان داشت از محبت ونوازش کوتاهی نمیکرد،
او شخصیتی بسیار مهربان بود وبه‌همه خواه دوست یا دشمن از ابراز
محبت کوتاهی نمیکرد ومخصوصاً به‌ضعفا وناتوانان شفقت مخصوصی
داشت و درتمام لحظات زندگی صبر وخودداری بقدری زیاد بود که
کمتر کسی قادر بود چنین حالاتی در برابر اجرای عدالت داشته باشد
و گاهی دعا ونمازهای دسته جمعی را زیاد طولانی نمی کرد برای اینکه
دربین مؤمنین کسانی یافت میشدند که بواسطه ضعف و ناتوانی قادر
نبودند.

مدتی سراپا بمانند و یا پیرمردان یا بیماران را مجبور نمیکرد
که درتمام مراسم با دیگران همراهی کنند واتفاقاً همین مسائل درقرآن
نیز یادآورشده که رحمت وشفقت الهی را نسبت به‌بینوایان فرمان میدهد
و اشاره باین موضوع در آیات قرآنی زیاد است که خداوند همیشه
میل دارد گناهان و لغزشهای کوچك را بر بندگان ببخشاید و هرگز
بکسانی که قدرت انجام وتحمل بارهای سنگین را ندارند سخت گیری
نمی کند.

خداوند همیشه اجرای فرامین الهی‌را درحدود قدرت‌و توانائی افراد قرار داده و همیشه از وصف حال مؤمنین میگوید .

ای خدا که تو آفریدگار ما هستی ما ترا همیشه رحیم و بخشنده میدانیم و اگر ما زمانی مرتکب گناهی ناخواسته شویم ما را مجازات نخواهی کرد ، تو همیشه پشتیبان ما هستی و از ما حمایت می کنی ، گناهان ما را به بخش زیرا اگرقدرت اجرای آنرا داشتیم مرتکب‌این خطاها نمیشدیم بما رحمت داشته باش .

میدانیم که بدویان قدیم قبل از ظهوراسلام بمردم ستم میکردند وجمعی رادرخدمت خودنگاه داشته وباشکنجه دادن ناچاربودندفرمان ستمگران را اطاعت کنند ، اما بعد ازاینکه احکام قرآن برای آنهاصادر شد خداوند بآنها گفت :

کسانیکه مکنت واستطاعت بیشتری دارند بایدبیشتراز کسانیکه دستشان بجایی نمیرسید بمردم کمك کنند زیرا خداوند وظایفی را که برای بندگان خود معین کرده نباید خارج ازتوانائی و استطاعت آنها باشد .

امر به معروف و نهی از منکر مسئله‌ای است که جزوفرامین و احکام اسلام قراردارد و مابعدها دراین خصوص صحبت‌خواهیم کرد.

در قرآن می گوید از تومی‌پرسند که چه مقدار باید از مال‌خود بخشش کنند به‌آنها بگو آنچه را که به‌عنوان بخشش از سرمایه خود بمصرف می‌رسانید بایستی‌برای پدرومادر و نزدیکان ویتیمان ومسکینان باشد و باید از روی میل ورغبت بمصرف برسانید. •

از تو می‌پرسند که چه‌چیز انفاق کنند بگو آنچه انفاق کنیداز خیر پس بدرستی که خداوند دانا است (سوره‌بقره آیه‌۲۱۵) اما من‌میگویم که پاداش دیگری بشما خواهم داد (منظور از وعده بهشت است) و این برای کسانی است که از خداوند میترسند، کسانی که می گویندای خدای ما، ما بتو ایمان داریم، خطاهای ما را به‌بخش، زیرا ما بتو ایمان داریم و فرمان ترا اطاعت می کنیم به‌ما که در راه تو استقامت ورزیدیم و در خدمت تو هستیم و به‌ما که در نماز صبح وعصر بخشش تو را خواستار هستیم.

ای پیغمبر به‌آنها بگو اگر شما خدا را دوست داشته باشید بدنبال من بیائید خداوندهم شما را دوست خواهد داشت زیراخداوند بخشنده ومهربان است.

آیات و سوره‌های این چنین در قرآن بسیار زیاد است و در تمام این آیات خداوند مردم را باتحاد در مقابل خود دعوت می کند واین خود معجزه بزرگی است زیرا باید توجه داشته باشیم که ملتی جنگجو و حریص مانند آنها وقتی در سایه قرآن چنین مردمی بشوند باید آنرا معجزه بسیار بزرگی شمرد و این مسئله را بیاد ما می‌آورد که این ملت وقتی به‌وحدانیت خداوند قائل شدند سعی می کردند با یکدیگرهم متحد باشند و از جمع خود ملتی واحد بسازند، آنهاملتی بودند که همیشه بین خود اختلاف داشتند و هیچ قومی با قوم دیگر سازش نداشت وهر کدام خود را از دیگری برتر می‌دانست اما وقتی عشق به‌خداوند در نهادشان ریشه گرفت بهم پیوستند و جامعه‌ای متحد

وهم بسته از خود بوجود آوردند وهمه دارای یك خدا و یك مذهب و یك قانون شدند دراین موقع بود که پیغمبر در بین آنها بنای موعظه گذاشت وهمه را دعوت کرد که گرد هم فراهم آیند تا بتوانند ازخود یك جامعه همبسته بسازند.

کفار مکه مردمی جنگجو و آماده جنگ و خونریزی بودند در قلبشان غیر از خشم و بدبینی چیزی وجود نداشت درحالیکه خداوند برای آنان فرمان صلح و آشتی را صادر فرمود و به آنها میگفت کسانی که خداوند وفرستاده او را انکارمی کنند ومیخواهند بین خداومؤمنین او جدائی بیندازند و حاضر نیستند خدای یگانه را اطاعت کنند وراه و رسم خود را برتر می‌دانند آنهاکافر نامیده می‌شوند زیرا کسانی که ایمان نمی‌آورند نه‌تنها از اطاعت به‌خدا سرمی گردانند بلکه دشمنان حقیقت هستند وبا امتناع و سرسختی خود قانون خدا را میشکنند.

کسانی که حاضر نیستند آنچه را که خدا فرموده اطاعت کنند کفار هستند و باین جهت است که خداوند فرمان می‌دهد باید با آنان جنگید آنهاکارهائی را انجام می‌دهند که خداوند و فرستاده او ممنوع داشته پس چنین افرادی باید از اجتماع ما خارج شوند.

ازآن گذشته کفار دارای هیچ امیدی نیستند تا می‌توانید بایستی که ازآنها بگریزید (سوره ۱۲ آیه ۸۷).

هرپیغمبری که به‌جهان بیایدبا چنین مردمانی قطع رابطه‌میکند؛ ابراهیم هم همین کار راکرد و از پدرش جدا شد و با او قطع رابطه نمود زیرا آنها بت‌ها را می‌پرستیدند ابراهیم حاضر نبود با چنین‌ملتی

بستگی داشته باشد.

به آنها میگفت ای کسانی که به‌خدا ایمان دارید اگـر پدر و برادران شما هم به‌خدا ایمان نداشته باشند بایستی از آنان جداباشید.

بنابراین آنچه در قرآن درباره جنگ شنیده می‌شود معنی آن نیست که پیغمبر خواسته است آنها را وادار به‌نبرد کند فقط منظوراین بودکه در برابر یگانگی خدا به‌دفاع برخیزند، درقرآن و سایر کتاب‌های آسمانی وقتی کفار را برزبان می‌آورد منظورش کسانی است که از مواعظ پیمبر جلو گیری می کردند و نمی گذاشتند که او فرمان خدا را بگوش مردم برساند، این وضع در مکه و بعد از مهاجرت به‌مدینه باز هم باقی بود و بین اقوام و طوایف مکه و مدینه اختلاف سختی بوجود آمد وهیچ چاره‌ای غیر از نبرد و دفاع وجود نداشت و گاهی چنان برآنها سخت می گرفتند که مؤمنین ناچار بودند بجای حملات دفاعی دست به‌حمله‌های سخت بزنند، اما تمام اینها دلیل آن نیست که پیغمبر در نظر داشت بجای موعظه و راهنمائی دست به‌جنگ بزند.

چون چندی گذشت کفار با عده زیادی از لشگریان مجهز برای جلو گیری به‌سوی مدینه سرازیر شدند و آن‌ها چاره‌ای غیر از دفاع نداشتند.

رسول اکرم همیشه دراین موارد سعی می کرد شرایط آشتی و صلح را پیشنهاد کند، از جانب خود سفرا و مأمورینی می‌فرستاد که فرمان خدا را به‌آنها ابلاغ کنند، گاهی از اوقات همین مأمورین باعث وحشت کفار می‌شدند و بدون این که به‌سخنان فرستاده گوش کنند

برخوردهائی بینشان پیش می‌آمد و ناچار دست باسلحه می‌زدن[illegible]رد به‌سختی تمام آغاز می‌شد.

اما نبردهای اسلامی درزمان خلافت بنی‌امیه با آنچه که‌خداوند در قرآن دستور داده‌بود تباین و اختلاف داشت، مردم مدینه‌ازبنی‌امیه راضی نبودند و به‌آنها خرده میگرفتند که غم دنیا را جانشین اندیشه دین کرده‌اند از این جهت خاندان بنی‌امیه ناچار بودند در برابرشیعیان که همچنان از حقوق اولاد پیغمبر دفاع میکردند ایستادگی کنند و پادشاهان بنی‌امیه را بدیده غاصبین مینگریستند، در قرآن مطلبی به‌این عنوان دیده نمی‌شود که باید مانند خلفای بنی‌امیه دست به‌جنگ بزنند.

از آن گذشته کسانی که در جنگ کشته نمی‌شدند با غنائم فراوان برمیگشتند و با همین رویه صاحب مکنت زیاد شدند، در زمان‌خلافت عثمان که مردمی حریص و آزمند دورش را گرفته بودند با حیله‌ها و ستمگری‌ها اموال زیاد برای خود گرد آورده وصاحب مکنت فراوان شدند و این‌کارها بهیچوجه با آنچه‌که در قرآن دستور داده شده بود مشابهتی نداشت.

در زمان محمد(ص) بهیچوجه وضع باین قرار نبود و اوبهیچ‌وجه روح جنگنجوئی نداشت و غالباً سعی میکرد روح انسان دوستی را بین قبائل تقویت نماید چنانچه در زمان او بسیاری از قبائل که با هم اختلاف زیاد داشتند دست از نبرد و دشمنی برداشته و بین آنان اتحاد و دوستی برقرار گردید.

پیغمبر اسلام بجای اینکه جنگ‌آفرین باشد سعی می کردصلح

وآرامش بین مردم برقرار سازد وشاید به‌همین‌سبب بود که درجنگهای بدروخندق همیشه باین اعتقادبود که درپیشرفتهای آنها خداوندخالت داشت زیرا او بهیچوجه حاضر نبود بدون گفتگو وارد جنگ شود و با همین اعتقاد پاك بجای این که جنگ کند بسیاری از قبائل را با هم آشتی داد.

اما میگویند که او در نبردها حیله‌های جنگی یا مهارت به‌خرج می‌داد، شاید تا اندازه‌ای این‌طور باشد وعشقی که به‌خداوند داشت‌او را وادار میکرد بهروسیله شده از جنگ و خونریزی جلوگیری کند و اگر هم موفق نمیشد کوشش داشت با گفتگوهای دوستانه به‌نبرد خاتمه دهد.

از همه اینها گذشته او مأموریت داشت و میبایست مأموریت خویش را انجام دهد.

در قرآن اگر پیغمبر یك چهره کامل انسانی داشت برای این‌بود که او را خاتم الانبیا خطاب کرده بود! (سوره بقره آیه۳۳) با این حال خود را مجزا و بالاتر از سایر انبیا و پیغمبران نمی‌دانست زیرا پیغمبران به‌هرصورت وچهره‌ای‌باشند مأموریت واحدی دارندوشگفت دراین بود شخصیتی مانند او که بنام خاتم‌الانبیا معرفی شده و آخرین فرمان را برای مردم آورده بود جدا نمیخواست خود را مافوق کسی بداند فقط تنها چیزی که او را از دیگران تشخیص و تمیز میدهد این بود که قرآن‌را برای راهنمائی‌مردم‌آورده، موسی هم بوسیله‌معجزاتی که ازخود ظاهر میساخت او هم حامل فرمان خدائی بود ومسیح‌هم که

ادعا میکرد بفرمان خدا مردگان را زنده میکند و مردگان را از قبر برمیخیزاند او هم همین پیام را آورده بود.

ولی اگر این معجزات و یا علائم فوق‌العاده را بکنار بگذاریم تمام پیغمبران دارای همان پیام هستند که برای خداوند واحد و یگانه موعظه می کنند و به آنها وعده می‌دهند اگرخداوند رابشناسید درروز قیامت به شما پاداش خواهند داد وتمام پیروان فرمانش را پذیرفته سر اطاعت فرود آوردند ، همه با مردم از آن سخنان می گفتند تمام آنها مورد مسخره و آزارمردم نادان قرار گرفتند درباره آنها شك کردند و حتی برعلیه‌آنهادسته‌بندی نموده وازهیچگونه‌آزار وبدرفتاری مضایقه نکردند .

باوصف این حال تمام آنهامانند ستون استواری دربرابردشمنان ایستادند و خداوند در همه‌جا از آنان پشتیبانی نمود و همه می گفتند ای مردم ای آفریده شده‌های خداوند به خدا ایمان بیاورید وقانون او را محترم بشمارید ، محمد (ص) هم یکی از آنها است کسی که با او یاری کند باید مطمئن باشد که خداوند باو اجر ومکافات نیك خواهد داد ، محمد هم فرستاده خدا است قبل از او بسیاری از فرستادگان‌از طرف خداآمده‌اند، مسیح فرزند مریم فرستاده خدا است وفرستادگان دیگر قبل از او آمده‌اند .

شاید شمافکر می کنید قوانینی که‌آنهاآورده‌اند همه بهم‌شباهت ندارد بنابر این هر یك از پیغمبران که می‌آیند قانون پیغمبر پیشین را نسخ می کنند و محمد هم‌بایستی قوانین گذشته را نسخ کند زیرا برای

شما آخرین قانون را از طرف خدا آورده است .

تمام پیغمبران دارای یك روح و یك اید آل هستند و آن چنین است که مردم را بسوی شناسائی خدا رهبری کنند و بشما می گویند که از فرمان خدا اطاعت کنید شایددر قوانین گذشته دستوراتی‌وجود داشته که امروز اجرای آن برای شما امکان پذیر نیست اما محمد این قوانین را خلاصه کرده و به مسلمانان عرضه می کند این قانون برای مردمی است که باید از آن اطاعت کنند، بطور مثال یهودیان دربرابر احکام و قوانین بسیار دشواری برابر بودند اما اسلام این قوانین را برای مسلمانان ساده کرده تا بتوانند مفاهیم آنرا درك کنند .

بنابر این اختلافی که در قوانین پیمبران درظاهر مشاهده‌میشود در معنا و مفهوم واقعی با یکدیگر تفاوتی ندارند و اگر خوب توجیه کنید یهودیان خوب و مسیحیان پرهیزکار مسلمانان حقیقی بوده‌اندمگر همین‌نیست که‌ازطرف‌پیمبران‌یك‌تاکتیك‌واحدوجودداشته که‌خواسته‌اند تمام مردم‌روی زمین‌رابسوی‌خدای واحدرهبری کنند؟همین است وغیر ازاینهم نبایدباشدهیچ دلیلی نیست که‌غیرازاین‌باشد،اگرنقطه‌ای‌درقرآن مشاهده می‌شودکه‌آنرا به‌آئین خود اختصاص داده چیزی‌نبوده به غیر ازاثبات‌وحدانیت خداوند بنابراین‌دراین‌بیانات چیزی‌وجودنداشت که خدای ناکرده بخواهد یاخواسته باشد کسی رافریب بدهد، او اینطور گمان می‌برد و برای او مسلم بود که وقتی یهودیان می گفتند ابراهیم و پدران خودشان خداوند را به یکتائی می‌شناختند و اطمینان داشتند که پیمبران آنها از سوی همان خدای واحد فرستاده شده این عقیده

را از روی ایمان اظهار می‌دارند بنابراین محمد هم که خود رافرستاده خدا می‌شمرد بنام همان‌خدای واحد آنانرا مورد خطاب قراردادچنانکه در بیشتر از سوره‌های قرآن چنین می گوید .

ای صاحبان کتاب آسمانی (ای یهودیان و مسیحیان) بیائید تا با هم‌نام خدا را برزبان بیاوریم زیرا مابا هم‌یکی هستیم ومقصدمشترک داریم بایستی همگی باو بپیوندیم (سورهٔ ۳ ـ آیه ۶۴) ای فرزندان اسرائیل بیاد بیاورید که من چه نیکی بشما کردم با من متحد شوید و پیمان دوستی ببندید و منهم خدای شما را می‌پرستم ، از من بترسید از آنچه برای شما آوردم ایمان داشته باشید این فرمان همان است که از قبل هم برای شما آورده بودم نباشید از کسانی که آنرا انکارمیکنند (سوره ـ آیه ۴۰ و ۴۱) اماآنها کلام خود خدا را نشنیدند وبین آنها اختلافی افتادآنچه راکه محمد در کتاب خود ودرسخنان‌خویش به مردم اعلام می کرد چیزی نبود جز آنچه که در فرمانهای موسی و مسیح از قبل نازل شده بود ، همهٔ آن گفتگو از خدای واحد می کرد و به آنها می گفت از این دروغها و از این فریب کاریها دست بکشید و بسوی ایمان واحد بشتابید زیرا این فرمان با آنچه که ابراهیم و موسی گفته بود با آنچه‌که اسلام می گوید تفاوتی ندارد .

بگوئید ما به خدای واخد ایمان داریم و به آنچه که در کتابها نوشته ایمان داریم این همان فرمانی است که به ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و به ۱۲ حواری و آنچه‌که به موسی ومسیح رسیده همان است که من امروز برای شما تجدید می کنم ، ما بین پیغمبرانی

که فرستاده و کتابهائی که بدستشان دادهایم فرقی نمی گذاریم وخداوند را مخصوص مسلمانان نمی‌دانیم (سوره دوم آیه ۱۳۶).

این ندای واحد همان الهام خدای واحد ویکتا بود ولی افسوس فرمانی که از آسمان آمده بود مورد توجه یهودیان و مسیحیان واقع نشد اما این قانون تمام پیغمبران است که وقتی در بین مردم ظاهر میشوند همگی نمی‌خواهند از آن استقبال کنند.

این اختلافات وجدائی‌ها قسمت بزرگی اززندگی پیامبر راستین را در خود گرفت اما آنهائی که ندای خداوندی را از زبان محمد شنیده بودند به او ایمان آوردند وتا به وقت مرگ آن را ازیادنبردند.

از این راه بود که فرستاده خدا عده‌ای را با این فرمان بسوی خود کشید و بنا بفرمانی که خدا باو داده بود در برابر دشمنان صف-آرائی نمود.

حقیقت امر چنین بود قبل از اینکه مسلمانان در مدینه استقرار پیدا کنند چون عده قلیلی بودند ایمان خود را در نهانی برای خود نگاه داشتند ولی، برای پیشرفت اسلام از هیچگونه فداکاری دریغ و مضایقه نمی کردند.

بعد از هجرت و تغییریافتن قبله مسلمانان در برابر دیگران کاملا مشخص شدند و این دلیل آن نبود که پیغمبر اسلام نمی‌خواست در برابر دشمنان مقاومت نماید اما باین دلیل بود که در آنزمان مشکلات برای مسلمانان زیاد شده بود و هرچه پیشتر می‌رفتند صفوف دشمنان در برابر آنها فشرده‌تر می‌شد و در تاریخ این ماجراها بطور تفصیل

بیان شده و نشان می‌دهد که پیامبر اسلام با چه تدابیر اساسی وسیاسی گروه مسلمانان را فشرده‌تر می‌ساخت .

در تمام این ماجراها بخوبی آشکار است که پیامبر راستین برای اجرای مأموریتی که برعهده داشت در همه وقت توجه به خدا داشت و در اعمال و گفتارش کاملا نشان می‌داد که از خود چیزی نمی‌گوید و بدلخواه خود کاری نمی‌کرد غیر از آنچه که خداوند به او فرمان می‌دهد و چون به آنچه که می‌گفت ایمان کامل داشت به فعالیتهای خود ادامه داد .

البته ما نمی‌خواهیم در اینجا بشرح این ماجراها پرداخته و آنچه را که واقع شده است بازگو کنیم و فقط باین قسمت اشاره می‌کنیم که محمد (ص) جنبه‌ای داشت انسانی و هنگامی که به جنبه پیامبری می‌رسید تمام اعمال و افعال او همان بود که در قرآن به مردم فرموده بود .

یتیم

ما در قبل هم اشاره کردیم که اززندگی خصوصی پیامبر اسلام اطلاع درستی در دست نداریم اما در سوره‌های قرآن در سوره‌های آخری (خداوند بما نشان می‌دهد که چگونه خدا او را به پیغمبری برگزید قسمتی از این آیه‌ها را برای شما باز گو می کنیم .

خداوند در قرآن می‌فرماید :

ای محمد خدای تو ترا هرگز رها نمی کند .

بطور قطع دنیای آخرت از زندگی این دنیا برای تو بهتر و درخشان‌تر خواهد بود .

البته خداوند آنرا بتو خواهد داد و تو راضی خواهی بود .

تو گمان مبر که یتیم هستی بلکه باید بدانی که ما پشتیبان تو هستیم .

تو فکر نکن که سرگردان و آواره هستی او کسی است که‌ترا راهنمائی می کند .

تو گمان مبر که فقیر و بی‌چیز هستی ، خداوند تو را بی‌نیاز خواهد کرد .

یتیم بودن تو برای ما مسئله مهمی نیست .

او کسی است که مستمندان را از خود نمی‌راند .

در تمام سوره‌ها به محمد نوید می‌دهد .

براستی هم همین بود ، پیغمبر کودکی یتیم بی پدر و بی‌مادر بود اما در قبیله اعراب آنروز فرزندان یتیم بسیار فراوان بودند پیغمبر اسلام در این قبیله در سال ۵۷۰ میلادی بدنیا آمد ، پدرش چند هفته قبل از بدنیا آمدن او در گذشت و کودك خرد سال در منزل پدربزرگش عبدالمطلب پرورش یافت ، وقتی پدر بزرگش از دنیا رفت او بیش از هشت سال نداشت و تحت سرپرستی یکی از عموهایش ابوطالب پرورش یافت .

در باره دوران کودکی محمد(ص) چیزمهمی نمی گوئیم کتابها و تاریخهای زیادی در بین اعراب بنی‌هاشم در باره دوران کودکی او مطالب بسیار مهم نوشته شده ، و در این دوران معجزات زیاد در باره زندگی دوران کودکی او نقل می کنند واگر همه را بپذیریم چنین برمی آید مطالبی است که ممکن است بعضی از آنها زیاد قابل ارزش نباشند فقط می‌توان باین قسمت اطمینان یافت که این جوان یتیم دارای زندگی بسیار درخشان ومطلوب بوده وازلحاظ مالی هیچگونه کمبودی نداشت و اگر در اینجا نامی از فرزند یتیم می‌بریم معنی آن نیست که او کودکی سرگردان و بدون پشتیبان بوده کسانی که باو نسبت داشتند

باکمال محبت و دلسوزی از او مراقبت می کردند او دارای اعضای خانواده بسیار کثیری بود و اگر کمی جلوتر برویم خواهیم دیداگر پدرش هم دراین مواقع زنده‌بودهرگز به تنهائی پرستاریها ومراقبتهای لازم را که خویشاوندان او بجا آوردند مانند آنها نمی‌توانست پشتیبان او باشد ، گمان نبرید که یتیم بودن پیغمبر در حالات روانی او تأثیر نامطلوب داشته ، ولی تا اندازه‌ای می‌توان گفت که شاید گاهی از اوقات بی‌پدری در افکار او آثاری باقی می گذاشت اما این مطلب را می‌توان گفت از روزی که دانست بی‌پدر است به خوبی می‌دانست که فرزند کسانی نیست که از او پرستاری می کنند و بطوری که در بارهٔ او می گویند .

در زمانی که در منزل عبدالمطلب زندگی می کرد نسبت به‌همه ابراز حق شناسی بسیار زیاد داشت زیرا می‌دانست از روزی که یتیم شده در خانه آنها زندگی را گذرانده و بخوبی بیاد داشت که این زن بزرگوار بچه‌های خود را گرسنه می گذاشت تا باوغذای کافی بدهد او کاملا موجودی حقشناس و استثنائی بود ، و باز هم این موضوع چندان مهم‌نیست که وقتی خداوندااورا به پیغمبری بر گزیداورافرزندی یتیم خطاب می کرد ، او دارای چنان روح بزرگ و ارزنده‌ای بود که می‌دانست با اینکه خودش چیزی نیست و پدر و مادری ندارد خداوند با لطف وبزرگواری خود اورا مورد نوازش قرارداد، اندیشه‌بی‌چیزی یا یتیم‌بودن کمترین اثری در روح او نداشت و در بعضی از آیه‌های قرآن این‌مسئله کاملا به ثبوت می‌رسد آیه‌هائی درقرآن به چشم میخورد

که او توجهی به یتیم بودن خود نداشته ولی از کسانیکه با او محبت کرده بودند سپاسگزاری می کرد .

سوره‌های ۶ و آیه ۱۵۲ و سوره ۱۷ آیه ۳۶ و سوره دوم آیه ۱۷۷ و ۲۰۰ و سوره چهارم آیه ۲ و ۸ و ۱۰ .

در تمام این بیانات مسئله یتیم بودن با مستمند بودن او برزبان خداوند آمده بود :

خداوند می‌فرماید زندگی این دنیا چیز مهمی نیست هزاران کودک این دوران را می گذرانند در اسارت و فقر بسر می‌برند و در دوران قحطی به زحمت ارتزاق می کنند زندگی این یتیمان در کنار پدر ومادر - هائی است که آنها هم چیزی ندارند .

در جای دیگر می‌فرماید :

نیکوکاران بچه‌های یتیم را برای رضای خدا غذا می‌دهند و از شما چیزی در مقابل آن نمی‌خواهند، این کار یك نوع انجام وظیفه مقدسی است و کسی که به یتیمان کمك نمیکند او به خداوند ایمان ندارد مگر نمیبینی که مردم به مکافات دنیای آخر ایمان ندارند او کسی است که یتیم را از نزد خود می‌راند و حاضر نیست شکم گرسنه‌ای را سیر کند، در مقابل آن انسان خداپرست و پاك کسی است که به خدا ایمان دارد به روز آخرت ایمان دارد آنها کسانی هستند که به پیغمبر و کتاب آسمانی ایمان دارند و به یتیمان غذا می‌دهند به مسافرین و به فقیران تهی دست و به اسیران کمك می کنند .

واگر یتیمان و فقیران و ناتوانان در سوره‌های قرآن مورد لطف

خداوندی هستند برای این است که باید بدانند یتیمان چشم خود را به‌مالداران دوخته‌اند تا از این گروه ناتوان پشتیبانی کنند واین مطلب را باید بدانند که خوشبخت‌ترین مردم در این جهان کسانی هستند که به کمك خدا ایمان دارند و بهمین جهت است که در قرآن خداوند به‌مؤمنین خود فرمان می‌دهد که باید از یتیمان نگاه‌داری کنند.

کسانیکه دراین جهان فقیر ومستمند هستند هرگز بیاد نمیآورند که فقر و بی‌چیزی را خداوند به‌آنها داده وقتی که خداوند آنانرا وامی‌دارد که از صدقه و کارهای نیکان استفاده نمایند حقیقت را برای آنان آشکار میکند خداوند می گوید که بایستی بین ثروتمندان وفقیران رابطه دوستی برقرار باشد زورمندان و ناتوانان بهم پیوسته‌اند و تمام اینها ارزشی است که خداوند به‌مردم می‌دهد.

در اینجا است که باید مفهوم «در راه رضای خدا را» بدانیم‌در-حالی که دیگران مانند مسیحیان به‌آن اهمیت زیاد نمی‌دهند اما دربین مسلمانان مسئله معاونت وهمدردی دردرجه بالا قراردارد ویك مسلمان مؤمن باید بداند که دستگیری از ناتوانان برعهده آنها است اگر آنها می گویند ترحما و برای رضا چیزی می‌دهیم مسلمان می گوید که نیکوکاری وظیفه انسانی است و آنچه راکه ما داریم از او است‌برای این که او خدای واحدی است.

مفسرین در این باره می گویند چیزی که مال او نباشد دارای ارزشی نیست و هرچیزی که باو تعلق نداردباو نیازمند است‌وهیچکس دراین‌جهان چیزی ندارد که متعلق‌باو باشد، هرچه هست مال‌خدا است،

او به‌ما میگوید شما فقیرانی هستید که به‌خدا نیازمندید این خداست که مستغنی از هرچیز است برای او است که باید ستایش کنیم، خداوند صدای شکایات و ناله‌های مردم را می‌شنود، خداوند همه چیز رافراهم می کند زیرا او غنی‌تر از ما است این نادانان هستند که می گویند خدا فقیر است و ما همه‌چیز را داریم، خداوند می‌فرماید اگر کسی چنین می‌پندارد باید آتش جهنم را برخود بپذیرد.

اگرشما پشتیبانی غیر از خدا انتظار دارید این پشتیبان غیر از شیطان کسی نیست این گناه بزرگی است که مرتکب می‌شوید.

به‌خدای یکتا تکیه کنید تا او همه‌چیز را برای شما آسان کند، اگر ما خداوند را بزرگ و کمك کننده می‌دانیم در قرآن او را به‌نام پدر نمی‌خوانیم، یتیم در هیچ‌جا نمی‌تواند خدا را به‌نام پدر بداند و جای خدا را به‌پدر بدهد، پدر و مادرانی که دراین جهان همه‌چیز را دارند باید نسبت به‌خدا ایمان داشته باشند اما خدا می‌تواند خود را بزرگ و مولا بخواند زیرا او صاحب همه‌چیز دنیا است و پشتیبانی خود را از هیچکس دریغ نمی کند، اگرآنها بسوی خدا رو کنندباید بدانند که خدا صاحب و فرمانده آنها است او خدای بزرگی است که از ما دفاع می کند.

درجاهای دیگرباز هم خدا بزبان دیگر می گوید:

(سوره ۲۲ و آیه ۷۸) خداوند خدای کسانی است که باو ایمان دارند و او بهترین دفاع کننده شما است اما کفار برای خود خدایی ندارند خداوند آقا و مولای شما است، در روز رستاخیز حقیقت

خدائی خود غیر از این نیست که خداوند می‌تواند از مردم بازپرسی کند زیرا خداوند حساب همه‌چیز را می‌داند.

او مانند بهترین مولاها و پشتیبانها حساب هریك را میتواند برسد، خداوند بقدری آگاه است که هرچه برسر بندگان می آید او میتواند آنرا بداند.

با این ترتیب قرآن کافران را مورد استهزا قرار می‌دهد، میگوید آنها بکسی رو می آورند و انتظار کمك دارند که خودشان صاحب چیزی نیستند خداوند بهترین و والاترین پشتیبانی است که برروی زمین تسلط دارد (سوره ۲۲).

و اگر خداوند پشتیبان شما نباشد هیچیك از یاریهای پدر و مادر برای شما اثری ندارد، خداوند به کفار اعلام می کند و می گوید جهنم پاداش شما است (سوره ۱۵، آیه ۵۷).

ما در اینجا به‌چند سوره اشاره کردیم که نمونه‌ای از سخنانی است که باید گفته شود در همه‌جای قرآن خداوند به‌بندگانش خطاب میکند و آنها را بسوی خودش میخواند، خداوند میگوید شما به‌یتیمان کمك کنید تا روزی که آنها بتوانند ازدواج کنند و اگر خوب و نیکوکار بودند میتوانید از دارائی خود چیزی به‌آنها بدهید مشاهده می‌شود که در قرآن چه مسائلی را برای ما روشن میکند.

عدالت در اجرای قانون

بازرگانی و معاملات پیغمبر

مکه شهر بزرگی بود و فعالیتهای بازرگانی در این شهر ادامه داشت وچنین برمی‌آید که محمد هم در بین بازرگانان سرگرم فعالیت بود نه‌سال داشت که برای باراول باتفاق عمویش ابوطالب برای امور بازرگانی به‌سوریه‌سفر کرد وچون خودش سرمایه‌ای نداشت وخویشان او هم ثروت فراوانی نداشتند ناچار به‌خدمت یکی از بازرگانان مرفه درآمد، بیست وپنج سال داشت وقتی که بزنی بیوه خدیجه برخورد این زن نبوغ و شایستگی زیاد در محمد یافت وبا او ازدواج کرد و تا مدتی که خدیجه زنده بود همسر دیگری انتخاب نکرد و خاطره این زن همیشه برای او باقی ماند.

مورخین و نویسندگان که به‌شرح زندگی پیغمبر پرداخته‌اند مطالب مهمی از این دوران که پیامبر بامر بازرگانی اشتغال داشت برای ما نگذاشته‌اند، فرضیات و نظرهای مختلفی در این‌باره داده‌اند وتنها مسئله مسلم این است که او در تمام مدت زندگی همان بود که‌از از روز اول وی را شناخته بودند.

پیغمبر در کارهای بازرگانی با مسیحیان سروکار داشت قبیله قسانیها در سوریه فراوان بودند و در این مسافرتها اطلاعات زیادی از عقاید و زندگی آنها به‌دست آورد وجود کشور حبشه در جنوب عربستان در این بازرگانیها تأثیر زیاد داشت و غیر از این‌ها قبائل مختلفی‌ازاعراب دراین‌شهرآمد ورفت میکردند که تحت تأثیرمسیحیان قرار گرفته بودند در هرحال محمد در نتیجه آمد و رفت‌های زیادباین نواحی از لحاظ فکری تا اندازه‌ای بارور شد و بطوری که از آنها شنیده بود این اقوام دارای خدای واحدی بودند اما در ایمان به‌خدا نواقصی به‌چشم میخورد که همه را سر گردان وبلاتکلیف گذاشته بود.

همین مطالعات بود که بعدها درصفحات قرآن بنظرمردم‌رسید.

آنها نسبت بسایرمذاهب موجودخصومت زیاد داشتندومیگفتند تا روز قیامت این خصومت ودشمنی بین ماادامه خواهد داشت(سوره ۵، آیه ۶۴).

یك چنین اشتباهاتی بین یهودیان نیز وجود داشت باین معنی که مسیحیان و یهودیان هردو دردنیائی از اشتباهات غوطه میخوردند، یهودیان میگفتند که یهودی والاترین فرزند خدا است و در برابرآنان مسیحیان عقیده داشتند که مسیح فرزند خدا است، این کلماتی بود که هرروزبرزبان می‌آوردند و کسانی‌ازاین عقیده عدول میکردندبنظرشان مردمان بی‌ایمانی بودند.

از آنچه که آنها میگفتند اثری درقرآن دیده نمیشود زیراقرآن نمیتوانست چنین اندیشه‌ای را بپذیرد کسی که برای خداوند فرزندی

قائل شد غیر از شرك چیزی نمیتواند باشد و از همه اینها گذشته در مسیحیان عقاید دیگری وجود داشت که آن مسئله تثلیث بود و به‌خدا و روح‌القدس و مسیح ایمان داشتند اما خداوند در قرآن این مطلب‌را تأیید نمیکند زیرا اندیشه قرآن إعتقاد بیك خدای واحد مطلق بود، خداوند یکی است در تمام این مسائل تنها چیزی که دراین مسافرت‌ها محمد را علاقمند ساخته بود که اگرچه‌آنها بعد ازخدا نام‌های‌دیگری را به‌آن میافزایند در هرحال اعتقاد به‌خدای یگانه برای آنهاامرمسلمی بود البته او هنوز به‌مقام پیغمبری نرسیده بود اما باز هم نمیتوانست عقاید آنها را در امر تثلیث بپذیرد او دربین این‌ملل که هر کدام‌عقیده‌ای را ابراز میکردند نمی‌توانست قضاوت کند آنچه را می‌شنید در خاطر خود نگاه می‌داشت اما به‌آنها ایمان زیاد نداشت.

پیغمبر از روزی که وارد معاملات بازرگانی شد همیشه در فکر این بود که در عقاید مذهبی مردم این شهرها بیشتر مطالعه کند اما گرفتاریهای زیادی که در امر بازرگانی داشت باو چندان فرصتی نمی‌داد که با رؤسای آنها وارد گفتگو شود و چون جوان فقیری بود و از خود ثروتی نداشت احساس مسؤلیت می کرد و لازم می‌دید در خرید و فروش کالاها که سرمایه آن تعلق به‌دیگری داشت بیشتر ازاین وقت صرف بکند و در نتیجه فرصت بیشتری بدست نمی‌آورد اما می‌دید که تمام مردم برای به‌دست آوردن پول چقدر حریص هستند و چیزی غیراز منافع خود درك نمی کنند.

در دوران جوانی خود یکی دوبار اتفاق افتاد که در جنگ‌ها

شرکت کند و آن عبارت از نبردهائی بود که بین کفار قریش پیش می آمد و سه‌چهاربار اتفاق افتاد که بعضی اقوام در ماه‌های حرام دست به‌جنگ می‌زدند و تمام این نبردها برسراختلافات بازرگانی بین مردم پیش می آمد.

او در تمام این اوقات با این نبردهای بی‌سبب روی‌خوش نشان نمی‌داد قبائلی چند با قبیله‌های دیگر اتحادهائی برقرار می‌ساختند و برای حفظ منافع مالی خویش دست به‌جنگ و کشتار می‌زدند، گاهی از اوقات قبیله‌ای به‌قبیله دیگر بازرگانان دربین راهها حمله می کردند آنها که به‌هیچ خدائی قائل نبودند سرمایه‌های خود را مثل یك خدا می‌پرستیدند و در سال چندبار ناچار بودند برای حفظ منافع خویش برای به‌عقب راندن امور بازرگانی دیگران وارد نبرد شوند.

امور بازرگانی در قرآن منع نشده بود اما درباره رباخواری اکیداً ممنوع بود زیرا خداوند بازرگانی را امرمقدسی می‌شمرد اما عقیده نداشت با رباخواری به‌ثروتها و مکنتهای خود بیفزایند.

در اینجا باید گفت که بسیاری چیزها در بین مردم رواج داشت که محمد باآن روی خوشی نشان نمی‌داد.

بعد از اعلام پیغمبری بارها برای آنها سخنرانی می کرد و ضررهای رباخواری را برای آنها شرح می‌داد اما افسوس در آنروز حرص وطمع بطوری آنها را فراگرفته بود که نمی‌توانستندباندرزهای او توجه نمایند.

بدترین معاملات بازرگانی بنظر او خرید و فروش انسانها بود

که از این راه به‌خیال خودشان نفع بیشتری می‌بردند کسانی بودند که پیش خود حسابهائی می کردند امادرنتیجه با شکست و زیانهای سخت روبرو می‌شدند وبا این حال حاضر نبودند پیام الهی را گوش کنند و مسلم بود که اگر کسی با ایمان کامل وارد بازرگانی شود از راه‌های دیگر می‌توانست سودی ببرد.

مسلمانان که تحت رهبری پیغمبر قرار گرفته بودند کم کم بامور بازرگانی خود رونق داده و با حسابهای درست از زیان بر کنار می‌آمدند و در تمام مراحل منافع ایمان را بر سایر چیزها ترجیح میدادند و در تمام حال درحالی که خدا را می‌پرستیدند در امور بازرگانی خویش هم‌سود فراوان می‌بردند همه مردم یاد گرفتند که درحال آزادی بازرگانی خود را پیش برده وباکمك و همکاری دیگران اجتماعی‌پاك و با ایمان فراهم سازند دلیل واضحی بود کسی که به‌خدا ایمان‌داشت باید ازآئین خدا اطاعت کند و اورا بپرستد وچنین مردی کاملا اطمینان داشت که به‌سود واقعی خود خواهد رسید.

قرآن دربارهٔ بسیاری از پیشه‌وران صالح مطالبی می گوید :

آنها مردمانی هستند که درمعاملات وخرید وفروشها نام‌خداوند هرگز از دلهایشان دور نمیشود (سوره ۲۴ – آیه ۳۴) ایمان خداوند درقلب پاك اینان همیشه جای دارد و در سودهای مالی روی از خدا برنمیکردانند تا سود بیشتری ببرند .

درجاهای دیگر باکلام‌بسیارشدید میفرماید بآنها بگوا گرثروتی که بدست‌آورده‌وسود زیادی‌ازآن برده‌اید ولی‌ازایمان رو گردانده‌اید

باید منتظر روزی باشید که خداوند شما را به کیفر سختی برساند.

به‌آنها بگو چیزی که خوش‌آیندخدا نیست چیزی که درنظرخدا ارزش بیشتر دارد ازسودهائی که درنظردارید بالاتراست ، ای کسانیکه به‌خدا ایمان دارید من بشما راهی برای‌معاملات نشان میدهم که به‌سود شما است و شما را از دردها وشکنجه‌ها رهائی میدهد، کسانیکه کتاب خدا را میخوانند و نماز برپا میدارند و بطور نهانی و آشکار قسمتی‌از آنرا که ماباًنها داده‌ایم برای دیگران خرج میکنند عمل صالحی‌انجام میدهند که هرگز از نظر خداوند دور نمیشود.

درسوره‌های دیگردرباره‌معاملات بازرگانی‌بشکل دیگرآگاهی میدهد.

این است کسانیکه به قیمت آن دنیا این جهان را برای خود خریداری میکنند (سوره۲ ، آیه۲۶) آنها دنیارا برای‌خودخریده‌اند اینها کسانی هستندکه آوارگی را به قیمت ازدست دادن‌کارهای‌خوب برای خود خریده‌اند (سوره ۲ ، آیه‌های ۱۶ و ۱۷۵) باز هم‌آیه‌های دیگر در این مورد میتوان شاهد آورد ، پس باین سوره توجه‌کنیم که خداوند میخواهد بامردم معامله‌کند .

میفرماید خداوند زندگی ودارائی مؤمنین را خریداری کرده و درمقابل باًنان آرامش بهشت را وعده میدهد (سوره ۹ آیه ۱۱۱) و درجاهای دیگر در مورد معاملات بازرگانی در قرآن مطالبی به چشم می‌خورد .

اما نباید گمان بردکه خداوند این‌طریق با مردم مکه حرف‌میزد

که آنها را بفهماند نه اینطور نبود گفتکوهای معنوی درمقابل سودهای مالی بمردمانی که غیر از سودهای مادی به‌چیزی توجه ندارد وهرگز حاضر نمیشوند این کلمات را مورد عمل قراردهند مانند این‌است که در یك زمین شوره‌زار بخواهند گیاهی را بکارند ، محمد (ص) چون آنها رامیشناخت اطمینان داشت که این مطالب برای آنها هیچ‌مفهومی نخواهد داشت .

آنها همیشه در اعمال خود بقدری در خوشیهای دنیا فرو رفته بودند که دنیا را همیشه همان میدیدند که از پیش دیده بودند و هیچ نوع روشنی ایمان در قلب سیاهشان راهی نداشت .

این اطمینان بقدری برای او مسلم بود که تقریباً تا آخر عمرش به‌آن ایمان داشت اما بعدها پس ازاینکه باخدیجه ازدواج نمود وضع زندگی او درمکه کاملا تغییر یافت و امکان داشت که تمام این‌مسائل‌را فراموش کرده و خودش مانند آنها وارد معاملات بازرگانی شودامانه او این‌کار را نکرد و بموجب اخباری که از زندگی او بدست رسیده اوهمیشه بسادگی‌زندگی‌خودرامی گدارندوفقروبی‌چیزی‌رابراندوختن ثروت ترجیح میداد واین کلام ازاو است که درقرآن هم ذکری از او شده است او همیشه میفرمود :

فقر و مسکنت از افتخارات من است (اَلفَقرُ فخری)

اوبااین ایدئولوژی زندگی را گذراند و قناعت را پیشه خود قرار داد از جمع‌آوری ثروت رو گرداند و این خاطرات بطوری در او مانده بود که درقرآن نه اینکه تنهااعراب را مورد خطاب قرارمیداد

بلکه به تمام مردمی که تاآنروز حاضر نبودنداورا بنام‌یك فرستاده خدا بشناسند ومخصوصاً به یهودیان‌اندرز میداد وهنگامیکه عده‌ای از مردم باوایمان‌آوردند خداوند باواینطور فرمان داد :

آنچه را میدانید باید به‌مردم بگوئید درست است‌آنها ازتوقبول نمیکنند ولی نباید آنچه راکه دردل دارید ازآنها مخفی کنید آنها از دیر زمانی با همین آلودگیها زندگی کرده‌اند .

آیامیتوان اجتماعی را ازیك‌مشت مردمان‌دوراز خدا تشکیل‌داد که بصیرت کامل ندارند ؟

شاید غیرممکن باشد امااین‌کاری بودکه محمد بفرمان خداآنرا انجام داد .

جستجو در فرمانهای خدا

در قرآن در همه جا که صحبت از خدا است او را بنام خالق مینامد خالقی سازنده تمام موجودات وخالق آسمانها و زمین‌ها ، زیرا او بقدری قادر است که وقتی تقدیر میکند که چیزی بوجود بیاید کافی است از اینکه بگوید (کن یعنی بشو) و آن‌هم هم فوری وجود پیدا می کند (سوره ۲ ، آیه ۱۱۷) کلام خالق هم بدان معنی است که میتواند خالق همه چیز بشود و آنچه را که میسازد تا کنون وجود نداشته و بوجود آمدن نمام ابن چیزها هر کدام اعجاز بزرگی است .

سوره‌هائی که درباره عجایب خلقت نازل شده با عقل کاملی که بآن صورتی داده ومنافعی که ازوجود این‌هستی عاید همه میشود بقدری زیاد و متنوع است که در اینجا مانمیتوانیم به ذکر همه آنها بپردازیم.

انسان نقطه مرکز ابن جهان است و همه چیز را برای انسان ساخته آنچه درزمین و آسمان است دریاهائی که کشتیها را رهبری میکند وماهیانی که دراین‌دریای عظیم‌زندگی میکنند ودارای گوشت وخونی هستند که از آب دریا گرفته شده ، کوه‌ها ، آفتاب ، ماه ، ستارگان ،

شبهای و روزها ، و تمام این موجودات در غالب سوره‌های قرآن به چشم میخورد .

در سورهٔ (۹ ، آیه ۷۷) به یکی از قبائل کافر به نام عاد اشاره می کند این قبیله درفاصلهٔ هفت شب وهشت روز بر اثر توفان شدیدی که به فرمان خدا نازل شد از بین رفتند ظاهر امر چنین حکم می کند که خلقت جهان برای خوشگذرانی انسان و یا برای آزمایشات آینده او ساخته شده است تا انسان را مجازات کند ، اما وقتی خداوند اورا در معرض آزمایش قرارمی‌دهد با بزرگواری تمام با او معامله میکند وهمیشه نیکی‌ها را به اومی‌دهد انسان در این موقع می گوید خداوند با عدالت وبزرگواری با من رفتار کرد ولی بار دیگر که بازمیخواهد او را آزمایش کند که به اوبگوید چه چیزهائی را به تو داده‌ام انسان می گوید خدا مرارها کرده (سورهٔ ۸۹ ، آیهٔ ۸۹ ، ۱۵ ۱۶) .

انسان به‌این ترتیب به نسبت خوبیها وبدیها که به او شده تحت آزمایش قرار می گیرد اما دربارهٔ تعلیماتی که قرآن در این مورد بـه یا می‌دهد در همه جا می گوید :

آیا نمی‌بینید تمام این چیزها را برای شما استوار کرده‌ام ؟ و این سؤال آ.ا در چندین جا تکرار می‌شود تمام این علامات در جهان وجود دارد و بر روی این همه موجـودات و کائنات است که ایمان آدمی باید استوار گردد ، بنا بر این مرد با ایمان کسی است که حقایق تمام این چیزها را بداند و درك کند اما کافر و رو گردان از خدا کسی است که در ایـن موجودات غیر از مشتی دروغ و اشتباهات چیزی

نمی‌بیند و برای هیچ کدام از این موجودات ارزشی قائل نیست او فکر می کند که باید تمام این چیزها را به نفع خود استفاده کند اما این خدا است که کائنات را طوری ترتیب داده که او تنها می‌تواند احتیاجات حقیقی انسانها را مورد استفاده قرار دهد خداوند به بی ایمانان می‌خندد مدتی کوتاه بـرای فریب دادن او به پیشرفتهائی نائلش می کند ولی این انسان حق ناشناس که نمی‌خواهد ارزش چیزها را بداند بهتر از این شایستگی ندارد زیرا چه در این جهان یا در جهان دیگر به گناه بی ایمانی او به مجازات خواهد رسید .

مسئلهٔ انسان به شکل دیگر تفسیر می‌شود .

درقرآن مطالب دیگر به چشم می‌خورد که انسان در جهان‌دیگر و روز رستاخیز دارای سرنوشت مخصوصی است که می‌توان بطور آشکار عمل خالق را در برابر بندگان توجیه نمود و همین مسئله است که روز رستاخیز را کاملا مشخص می‌سازد .

زیرا خداوند در این زمینه در قرآن اشاراتی کرده کـه بسیار قابل توجه است ، در این باره می‌فرماید ،

این‌اوست که شما را از گرد وخاشاکی خلقت نمود بعد از آن از یك قطره آب و پس از آن شما را از کودکی خارج ساخت تا به سن بلوغ برسید و به شما نیروئی داد تا بتوانید به کهولت برسید و یا اینکه می‌توانم قبل از اینکه به سن کهولت برسید به موت نزدیك شویدتا اینکه‌به‌موقعی که من‌تعیین کرده‌ام‌برسید، شاید شما دارای‌هوش هستید اما این‌خداست که شما را بوجود می‌آورد و می‌میراند (سورهٔ

۴۰ ، آیهٔ ۶۶ و ۶۸) .

ما انسان را از مقداری خاك رس بوجود آوردیم بعد از آن قطره آبی را درنطفه قراردادیم ما انسان را ازتوده‌ای نرم خلق نمودیم و بعد از آن استخوان‌ها را در آنها خلق نمودیم و بعد بر روی این استخوانها از گوشت پوششی به آن دادیم بالاخره اورا بزرگ کردیم و خلقت دیگر به او دادیم ، مقدس باد خدائی که بهترین خالق بشمار می‌آید شاید آنها شك می کردند که آیا می‌پندارد انسان اینکه جمع نخواهیم کرد استخوانهای او را اما ما قادرهستیم ومی‌توانیم انسان وسرانگشتانش را روی هم سوار کنیم بنا بر این خداوند توانست استخوانها را روی‌هم سوار کند بعد برای آنها زوج مرد وزن آفریدیم آیا یك چنین خدائی قادر نیست که دوباره مردگان را زنده کند .

آه ای انسانها اگر شما در بارهٔ روز رستاخیز در شك هستید ، این ما بودیم که شما را از ذره‌ای خاك آفریدیم .

بطوری که مشاهده می کنید از این قبیل سوره‌ها در قرآن بسیار است خداوند دراین باره همه چیز را آشکار کرده او رستاخیز را برای انسانها زندگی جدیدی قرارداد ودراین زمینه برای آنها ازجهنم وبهشت داستانها گفته ودر بارهٔ هر یك از موجودات مطالب زیاد گفته اگرچه جزیرةالعرب در آن روزها بیابانی لم یزرع بود ولی همین جزیره یکی ازسمبولهای قدرت خداوندی بشمار می آمد که می‌توانست دنیائی را بسازد وبندگان را خلق کند بطوری که اگر او نبود همه چیز در نیستی فرو می‌رفت ، بطور مثال اوتوانست ابرها را بارور ساخته و زمینهای

خشك راحاصلخيز سازد واين‌خود يكی ازالطاف خداوندی ومعجزات بزرگ او بود قطرات بارانی را كه بر روی زمين فرود می‌آورد به زمينها ، حاصلخيزی و بركت می‌داد و از طرف ديگر می‌توانست آنچه را كه وجود داشته نابود سازد .

گناهكاران درجهنم به نيكوكارانی كه در بهشت بودند می گفتند از اين آب به ما هم بدهيد تا بتوانيم زندگی را از سر بگيريم اما مؤمنين به آنها پاسخ می‌دادندخداوند تمام اين چيزها را به شماغدغن كرده زيرا شما به او ايمان نياورديد، خداوند درهمه جا به نيكوكاران وعدهٔ پاداش نيك داده و مجازات و شكنجهٔ وحشتناك و دردناك را به كسانی كه به پيام او ايمان نياوردند تقدير كرده و اين مجازات كسانی بود كه‌نخواستندفرستادهٔخدا رابشناسند ودرمقابل فرستاده‌اش به‌دشمنی برخاستند .

وقتی پيامبر پيام خود را به گوش ساكنين مكه رساند آنها بر عليه او دسته بندی كردند زيرا در شهری مانند مكه كه مركزمعاملات و داد و ستدها بود طمع‌كاران نمی‌توانستند دست از منافع خويش بكشند و حاضر نمی‌شدند كه فرمان خدائی بتواند اصول معاملات و داد وستدهای آن را واژگون سازد شايد در ابتدای امرفكر می كردند كه افكار محمد (ص) مخصوص خودش است و او هرگز نمی‌تواند در برابر ثروتمندان مكه مقاومت كند اما به زودی دانستند كه اين‌فكر كاملا اشتباه است و در مقابل ارادهٔ خداوندی كاری نمی‌توانند بكنند .

در آغاز پیغمبر با قبیلهٔ خویش بخوبی رفتار می کرد و به‌خدایان و بت پرستان کاری نداشت و تنها به موعظه‌های اخلاقی و ذکر کیفر مردم نافرمان اکتفا می کرد و مردم نیز با بی اعتنائی به گفته‌های او گوش می‌دادند اما هنگامی که اصل توحید را در دلها استوار ساخت و با بت پرستان به مخالفت برخاست پایه‌های مذاهب قدیم ونظم اجتماع را به سختی می‌لرزاند و قبایل بزرگ از اینکه می‌دیدند مردی به این سادگی و معمولی پیامی آورده از نفوذ وی سخت بیمناك شدند آنها هرگز نمی‌توانستند به این آسانی دست از معتقدات خود بکشند و از بت‌هائی که آنها را می‌پرستیدند و به این بت‌های بی‌جان احترام می گذاشتند نمی‌توانستند به این آسانی دست بکشند.

دربین محمد و کفار قریش برخوردهای سختی بوقوع پیوست زیرا آنها حاضر نبودند به هیچ وجه از منافع خود بگذرند مسائل زیادی مورداختلاف آنها بود یکی مسئلهٔ بت‌ها وبت‌های لات ومنات ومخصوصاً بت‌های اطراف کعبه که هر روز مردم کثیری برای زیارت می آمدند.

اعراب کعبه بطور کلی روی منافع شخصی و پرستش بت ها اصرار زیادی داشتند و دفاع از بت‌ها در واقع یك نوع دفاع مالی به شمار می آمد.

با وصف این حال محمد در فرصتهای مناسب از خدائی که او را فرستاده بود برای آنها مطالبی می گفت در قرآن هم شاهدهای زیاد داریم که پیغمبر با چه ارادهٔ قوی با وجود تمام این مخالفتها همه

روزه پیام خداوندی را بگوش آنها می‌رساند .

در قرآن در این زمینه مشاهده می کنیم .

پیغمبر در آن روز چند آیه‌ازسورهٔ نجم را برای مردم می‌خواند (آیهٔ ۹۱) (۱۹) و گاهی‌درسخنان‌خود اشاره به این‌موضوع می کرد که مبادا شیطان شما را گول بزند و بدنبال هوا و هوس بروید و در آن روز هم به آنها گفت آیا شما بت‌های لات و منات را دیده‌اید ؟ اینها غیر از افکار شیطانی چیزی نیست قبیلهٔ قریش این سخنان را از او می‌شنیدند چیزی درك نمی کردند زیرا آنها به بت‌های خود عقیده و ایمان خاصی داشتند وچون می‌دید که به سخنان او توجهی ندارند گرد ملال بر چهره‌اش می‌نشست ولی خداوند جبرئیل را نزد او می‌فرستاد که او را تسلی بدهد او در هر صورت فکر می کرد که شاید طوری سخن می گوید که قبیلهٔ قریش نمی‌توانند درك کنند با وصف این حال هر روزاندرزهای خود را تکرار می کرد ولی قبیلهٔ قریش چون منافع خود را در نظر داشتند سخنان او را درك نمی کردند و گاهی به خود می گفتند آیا آنچه را که ما می‌شنویم سحر جادو نیست ؟

آیا این مرد با اجنه وساحران ارتباط ندارد ؟ و گاهی هم برای اثبات خداوندی برای آنها مثالی می آورد و می گفت آیا شما خیال می کنید که خداوند مانند دیگران صاحب دختر یا پسری است ؟ شما باید بدانید که خداوند منزه از این چیزها است او خالق آسمانها و بالاتر و بزرگتر ازاین چیزها است باید به او و به روز رستاخیز ایمان بیاورید وپیوسته سعی می کرد اطرافیان خود را از خواب غفلت بیدار

کند وبیم خداوندی رادردلشان برانگیزاند ودراین باره چنین میگفت:

هدف زندگی توانگری نیست بلکه اطاعت از خدا و پیروی از دستورات او است .

خداوند مردم را به نماز خواندن و صدقه دادن دستور می‌دهد،

در میان اعراب قریش روز رستاخیر غیر از اوهام چیزی نبود واوآنچه را که می گفت بر خلاف اعتقادات آنها بود .

سوره‌هائی که درسالهای نخستین پیامبری در مکه نازل می‌شد ازنظر اختصار وسبك مجازی گاهی شاعرانه و زمانی خطیبانه وشامل اندرزهای بسیار مفید بود و همچنین آیه‌های قرآن هنگامی که مفهوم اقتضا می کند از قافیه و سجع پیروی نمی کند پس از آن سورهائی که با حرارت وهیجان مردم را به تفکر در بارهٔ روز داوری وامیدارد فصل‌ها و آیاتی که لحن آنها نرم و ملایم است می‌آیند پس از آن به حکایاتی که جنبهٔ ادبی وخطابه‌ای دارند نوبت می‌رسد ازقبیل تاریخ انبیاکه نشان می‌دهدخداوند چگونه کسانی را که به اندرز فرستادگان وی گوش نداده‌اند به کیفر می‌رساند .

گاهی از اوقات اهالی قریش که بت‌های خود علاقه فراوان داشتند چون‌آنچه راکه پیامبر به‌آنهامی گفت درك‌نمی کردند ازلابلای بعضی ازسخنان او که ازفرشتگان صحبت می کردسخنان او را باعقاید بت پرستی خود هم آهنگ می‌دانستند ولی روی هم رفته‌نمی‌توانستند آنچه را که او می گوید درك کنند اما چون محمد این سخنان را از آنها می‌شنید آهنگ کلام خود را تغییر می‌داد و به آنها هشدار میداد

کسی که بخواهد برای خداوند شریکی قائل شود به آتش جهنم محکوم خواهد شد .

با این ترتیب پیغمبر گرام با آنها مدتها به گفتگو پرداخت و چون متوجه می‌شد که نمی‌خواهند از فرمان او اطاعت کنند صحنه‌های مبارزه بین او و اهالی قریش می‌آمد ؛ در همین موقع بود که مسئلهٔ مهاجرت بعضی از مسلمانان به حبشه آغاز شد (در سال ۶۱۵ میلادی) البته این کار برای مسلمانان که تازه ایمان آورده بودند کار مشکلی بود و برای قبیلهٔ قریش موضوع تازه‌ای را پیش آورد و پیش خود می گفتند که ممکن است محمد (ص) برای آنها نقشهٔ تازه‌ای کشیده و فکر می کردند که مهاجرت مسلمانان به حبشه برای این است که او می‌خواهد متحدین تازه‌ای بر علیه قریش فراهم کند و در اطراف این موضوع هزاران فرضیه پیش آورد در صورتی که اینطور نبود و محمد می‌خواست برای انتشار پیام خود عده‌ای را به سایر نقاط اعزام دارد تا دیگران نیز در جمع مسلمانان در آیند .

این جنگ و گریزها مدتی بین مسلمانان و کفار قریش درجریان بود وچون مدتی پیغمبر دراطراف بت‌های آنها چیزی نمی گفت بعضی از کوته فکران قریش دلخوش می‌شدند و فکر می کردند که ممکن است پیغمبر از دنبال کردن پیام الهی خود دست کشیده یا پشیمان شده اما درهر حال بدگمانی آنان بیشترمی‌شد ونسبت برسالت اوشک وریب دردلهایشان بوجود می آمد .

برای این موضوع شاهدهای دیگرهم در قرآن به چشم میخورد

و خداوند می گوید.

وقتی که ما آیات و سوره‌های خود را تغییر می‌دهیم معنی آن نیست که از پیام خود دورشده‌ایم زیراخداوند خودش می‌داند. وآنچه را که می گوید باختیار اوست.

در پاسخ این آیه باو می گفتند.

ما بسخنان تو ایمان نداریم تو این آیه‌ها را ازخودت‌می گوئی و تمام آن ساختگسی است و همین تصور بین آنها که ممکن است پیغمبر راست نمی گوید هیجان و مخالفتهای ناباوران را زیادترمیکرد.

بعضیها می گفتند آنچه را که او می گوید از دیگران یاد گرفته و سخنانی است که در سایر کتابهای آئین‌های پیشین یافت می‌شود و آنچه را هم که می گوید چیزی نیست جز داستانهای قدیمی و گروه دیگر عقیده داشتند که او تحت تسخیراجنه قرار گرفته است (وارواح شیاطین این‌چیزها را باومی گویند) سوره‌های قرآن دربسیاری‌ازجاها حاکی از این گمان است).

دربرابر این‌تهمت‌های بیجا بازهم پیغمبرمقاومت می‌نمود دلایل وبراهین‌بیشتری اقامه می کردوچون خداوندبه اوالهام‌می کردمیدانست که آنچه را که قریش می گویند درست نیست اماکسانیکه‌به اوایمان می‌آوردندیقین داشتند که قبیله قریش‌اشتباه می کند،قرآن کلام‌خداوند است که با زبان عربی‌با این فصاحت گفته می‌شود زیرا همه میدانستند هیچکس در بین عرب پیدا نمی‌شود که بتواند یکی از این‌آیه‌ها را با آن فصاحت بر زبان بیاورد.

در قرآن هم شواهدی موجود است که خداوند عقیده آنها را تکذیب می کند و به آنها هشدار می‌دهد که دست از این سخنان بردارید زیرا این کلامی است که خداوند به وسیله جبرئیل به فرستاده خود القا می کند.

در این زمینه قرآن می‌فرماید:

امر نمی کنند شما را پیغمبران که بگیرید فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود آیا امر می کند آن پیغمبر شما را به کفر و شریك قرار دادن برای خدا بعد از آنکه شما مطیع و موحد شدید (سوره آل‌عمران آیه ۷۹).

(در سوره آل عمران آیه ۱۷۶) به درستی و تحقیق آن کسانی که خریدند کفر را به ایمان (یعنی به جای ایمان کافر شدند) ضرر نمی‌رساند به خدا هیچ چیز و از برای آنان است عذاب دردناك)

در جای دیگر برای اینکه خیالات فاسد را از مغزشان بیرون کند می‌فرمود (سوره انعام آیه ۴۹) بگو نمی گویم مرشما را که نزد من است خزاین خدا و نمی‌دانم غیب را و نمیگویم ازبرای شما بدرستیکه من فرشته هستم بلکه پیروی نمیکنم مگر آنچه را که وحی میشود به سوی من بگو آیا مساوی است کور با بینا آیا فکر نمیکنید.

از این قبیل سوره‌ها و آیات در قرآن بسیاراست که پیغمبر چه درزمانی که درمکه اقامت داشت وچه زمانیکه به مدینه مهاجرت کرده بود ولی این ستیز همیشه باقی میماند زیرا دشمنان و منافقان حاضر نبودند به این آسانی از معتقدات نادرست و هوای فاسد خود دست بردارند.

هجرت به مدینه

مسئله هجرت پیغمبر و کسانی که تازه مسلمان شده بودند ازمکه به مدینه نیز یکی از حوادث بزرگ بشمار می آید و آنهم دلیلی داشت زیرا پیغمبر بخوبی مشاهده میکرد که درمکه باآنهمه دشمنان نمیتواند آئین خود را گسترش بدهد و بطورقطع مشکلاتی که مردم مکه برای پیغمبر فراهم میکردند او را بر آن داشت که ازمکه به شهر دیگر عزیمت نماید.

در دورانی که اهالی مدینه برای زیارت به مکه میآمدند پیغمبر اسلام باعده‌ای از آنها روابطی برقرارساخت‌دانست درمقابل دشمنی‌ها و مخالفت‌هائی که با او می کنند چاره جزاین نیست که از دادگاه‌خود دور شده و به مدینه هجرت کند.

اضافه کنیم که دراین‌موقع همسرش خدیجه وعمویش ابوطالب مرده‌بودند ودرمعنی‌بعد ازمرگ آنهابهترین‌پشتیبان خود را ازدست‌داده و لازم بودکه بجای دیگر سفر کند امابابد گفت اگرچه هجرت پیغمبر به مدینه باین دلیل بود علت‌های دیگری داشت که باید به ذکر

آن بپردازیم .

درمدتی که اهالی مدینه برای زیارت به‌مکه آمده بودند باسیاری از آنها روابطی ایجاد نمود و عده‌ای از اهالی مدینه بدین او ایمان آوردند و از این به بعد تمام فعالیتهای پیغمبر در این نقطه متمرکز شد که غیر ازمکه بجاهای دیگر دست انداخته و پیام خود را بسایر مردم نقاط دیگر برساند .

درقرآن کریم درباره هجرت به مدینه شواهدی داریم که علت اصلی آنرا برای ما روشن میکند و دراین زمینه قرآن میفرماید.

هجرت یکی از اصول‌اساسی اسلام است یعنی تسلیم ورضا در برابر خدا و اعتماد باو ، مهاجرین کسانی بودند که بهترین مسلمانان بشمار میآمدند و اوزادگاه خود را باین دلیل ترك میکرد که فرمان‌خدا را اطاعت کند زیرا با مهاجرین جدید که باو ایمان داشتند میتوانست با مخالفین خود از درجنگ ونبرد درآید و روی همین اصل بود که پیغمبر فکر کرد که بهتر میتواند فرمان خدا را بگوش دیگران برساند.

ابتدا برای انجام این‌کار بین مهاجرین الفت و دوستی فراوان فراهم ساخت و مقرراتی وضع نمود که آنها با ایمان کامل بتوانند در برابردشمنان مقاومت‌نمایند همبستگی‌مهاجرین یك نوع الفت برادرانه و دوستانه بود که با تجمع آنها در شهر مدینه به پیروزی‌های زیاد می‌رسیدند .

این مهاجرت که به فرمان خدا انجام شده بود نتیجه‌های دیگر داشت زیرا وقتی مهاجرین به مدینه هجرت نمودند عده دیگر ازاهالی

مدینه که باو ایمان آورده بودند بنام انصار نامیده شده و باآنان اتحاد بستند و در معنی مؤمنین مدینه کسانی بودند که باایمان کامل میتوانستند به پیغمبر و انتشار آئین مبین کمك کنند.

کسانیکه با ایمان کامل تن به هجرت میدادند از تمام نیازهای زندگی و اموال خود در راه خدا دست میکشیدند و انصار هم که در مدینه از مهمانان خود استقبال مینمودند آنها هم هرچه را که داشتند برای پیشرفت اسلام تقدیم نمودند.

مفسرین دراین باره میگویند در موقع تقسیم غنائم که ازجنگ بدست می‌آمد مهاجرین و انصار بطورمساوی ازآن استفاده می کردند و دراین باره‌هم گفته شده (کسانیکه ایمان داشتند ولی حاضرنبودندبا دوستان خود هجرت کردند مهاجرین و انصار باآنها رابطه‌ای نداشتند مگر اینکه آنها هم حاضربه‌مهاجرت شوند زیرا ایمان کامل متعلق بکسی بود که در راه آئین خدائی از همه چیز خود بگذرند.

در قرآن هم در این‌باره میفرماید:

کسانیکه ایمان‌دارند وباهجرت خودبجهاد میپردازند و کسانیکه در مدینه بآنها منزل داده و دوستان خود را پذیرفته بودند از مسلمانان حقیقی بشمار می‌آمدند. (سوره ۸ آیه ۷۲ و ۷۴)

بطور خلاصه میتوان گفت که این‌مقررات وقیام عاشقانه‌مهاجرین و انصار دارای نتایج بسیار زیاد بود وهمین افراد بودند که درسال‌دوم هجرت در جنگ بدر برعلیه کفارقریش شرکت نمودند اینها مردمانی بودند که خانه وکاشانه و اموال وحتی فرزندان خود را گذاشته وددراه

پیشرفت اسلام خون خودرا انفاق نمودند.

مسلمانان بعد از ورود به‌مدینه رفته برای خود جمعیت‌های باایمان وفشرده بوجودآوردند و پیغمبر هم‌برای آنهاقوانین ومقرراتی وضع نمود که بتوانند مانند یك خانواده به یکدیگر بستگی داشته باشند.

درهمین زمان بود که درباره ارث و قوانین آن و مسئله ازدواج و طلاق و سایر مسائل آیاتی نازل شد که آنها بتدریج میبایست خود را به آن عادت داده و فرمان خدا را اجرا کنند.

دراین‌موارد برای اجرای احکام قرآن مشاهده میشود که پیغمبر فعالیتهای بسیار درخشان ازخود نشان داد.

البته لازم بودکیه درمدینه بعد از تشکیل خانواده‌ها برای اداره کردن آنها سیاست مخصوصی را بکارببرد درقرآن هم باین موضوع اشاره میکند ولی دراین باره تأئید نمیکند که باین فعالیتها نام سیاست داده شود. لی از ظاهر حال پیدا بود که بعد ازآمدن به مدینه پیغمبرمقام دیگری را پیداکرد، تا آنروز مأموریت او فقط دراندرز دادن‌خلاصه میشد تا بتواند عده‌ای را به‌آئین اسلام وارد سازد اما امروز از طرف خداوندمأموریت جدیدی‌باومحول گردید ومیبایست علاوه‌براندرزهای مذهبی به آنها حکومت کند وحکومت اونیز دراین زمینه چنان بود که آنچه راکه خداوندباودستور میدادبصورت قوانین ومقررات که‌وابسته اداره‌کردن یك جامعه تازه‌ای است مورد عمل قرار دهد.

آنها جمعی تازه واجتماع جدیدی بودندکه لازم بود باقوانین

و مقررات جدید اجتماعات خود را اداره کنند و بموجب احادیث و روایاتی که در این خصوص موجود است و بر طبق دستوراتی که از خداوند دریافت میکرد لازم بود که جامعه جدید در سایه اصول تعلیمات ومقررات اسلامی اداره شود .

در قرآن کریم در این خصوص میفرماید .

بآنها بگو که بفرمان خدا وراهنمائیهای فرستاده خدا بایدا احترام بگذراند و اطاعت کنند .

گاهی از اوقات این فرامین مافوق آنچه بود که تا آنروز عمل می کردند .

در آیه‌های قرآن به آنها میفرمود .

شما که ایمان آورده‌اید بایستی ازفرستاده واطاعت کنید (سوره ۴، آیه ۵۹) و باید بدانید که غیراز اطاعت و انقیاد کامل چاره‌ای ندارید خداوند میتواند فرستاده خود را بیاموزد تا شما بتوانید این قوانین را اجرا کنید زیرا او درحالیکه برشما حکومت می کند فرمان خدارا اجرا میکند و غیراز صلاح و خیرشما چیزی نمیخواهد، خداوند به‌فرشتگان خود دستور می‌دهد تا از بین شما خلیفه‌هائی برای اسلام در روی زمین به‌وجود بیاورد؛ وقتی که خداوند به‌آدم ابوالبشر کلمات واحکام خود را می‌آموخت باو قدر و منزلتی عطا فرمود و به‌فرشتگان فرمان داد که دربرابر آدم تعظیم کنند ودرجاهای دیگرهم گفته بود که‌فرشتگان بدون هیچ قید و شرط بایستی خداوند را پرستش کنند ولی الهامات و سخنان پیغمبر برای مسلمانان حاکی از این بود که پروردگار خدای

واحدی است که از همه بالاتر ومقتدرتراست و بهمین جهت بربندگان خود منت میگذارد و کسانی را که توانائی هیچ چیز ندارند به‌آنها قدرت و توانائی می‌دهد، در اینجا اسراری است که فقط خدا می‌داند و آنچه را هم میخواهد در روح پیغمبران خود حلول میکند.

باین ترتیب رفته رفته پیغمبر نه‌تنها فرستاده‌ای بود که از طرف خدا باو الهام میرسید ولی او مرد خداپرستی است که بایستی بررأس بندگان خود حکومت کند آنها را رهبری کند تا بتوانند آنچه را که خداوند خواسته است انجام‌دهد ولی همیشه سعی می کند بین بندگان الفت و دوستی برقرار ساخته و مردم با مشورت یك‌دیگر کارهای‌خود را انجام دهند.

سخنان و اعمال و سنت‌های پیغمبر بعد از رحلت بنام سنت بین مردم خواهند ماند و تمام این مطالب را خداوند در قرآن نازل میفرمود و پیغمبر در فرصت‌های مناسب آنچه را که نازل شده بود برای مسلمانان میخواند.

بنابراین محمد(ص) وقتی به‌مدینه هجرت نمود بصورت یك فرمانده روحانی و با هوش بود که با مهارت تمام احکام خداوندی را بموقع اجرا میگذاشت باین معنی که به‌آنها آموخت و تکرار کرد.

وقتی این مسائل راکنار میگذاریم به‌مسئله‌ای میرسیم که پیغمبر در همه حال بفرمان خدا مردم را رهبری میکرد تا بتوانند در برابر دشمنان شاهد پیروزی را به‌دست بیاورند.

اندرزهای او همیشه چنین بود که به‌آنها میگفت بایستی به‌خدا

توکل کنید وصبور باشید زیرا خداوند صبر کنند گان را دوست دارد وبه‌آنها تکرار میکرد که پیروزی برای کسانیکه ایمان دارند در آینده خواهد رسید.

با این حال بین مردمانی که در این قبائل یافت میشدند کسانی هم بودند که نمیبایستی روی آنها حساب کرد زیرا هنوز ایمان آن‌ها سست و لغزان بود، وقتی‌کارها روبراه بود ایمان داشتند ولی دربرابر کمترین حادثه یا خطر احتمالی ایمان خود را از دست داده با اعمال خیانتکارانه خود را عقب میکشیدند.

این افراد را خداوند «منافق مینامید باین معنی که» ظاهرسازی‌و عوام‌فریبی میکردند از این قبیل افراد زیاد بودند قرآن هم دربسیاری از سوره‌ها اشاره به‌آنها نموده که ایمان خود را پنهان نگاه می‌دارندو اگر خطری پیش بیاید استقامت زیاد از خود نشان نمی‌دهند منافق موجودی سرگردان و بدون هدف است او موجود مردد و شکاك است که در هرساعت ممکن است در ایمان او تردید بوجود بیاید.

پیغمبر بین آنها تفاوتی قائل بود آنها کسانی بودند که در بین ایمان و تردید قرارداشتند.

اما همین گروه منافقین دسته‌های سیاسی از خود تشکیل دادندو دراین موارد بود که پیغمبر چاره‌ای نداشت جزاینکه با آنها مدارا کند در قرآن هم‌درباره این گروه اشاره‌هائی‌شده ومیگوید با اینکه‌درظاهر ایمان‌خود را عرضه میکردند قابل اطمینان نبودند.

منافقین ازدشمنان وکافران گاهی خطرناکترمیشدند زیرادشمنان

درحال‌خصومت بروی مؤمنین شمشیرمیکشیدند ولی منافق‌با ایمان‌خود دیگران را فریب میداد و چون روح لرزانی داشت در موارد بسیار استثنائی و شاید همیشگی امکان داشت ـ خطرهای بیشتری را فراهم کند.

اندرزمؤمن برای مؤمن چون بنائی استوار است که به‌یکدیگر استحکام می‌بخشد ، اما منافق چون پایهٔ لرزانی دارد که هر آن ممکن است بنای ساخته شده را ویران کند ، خداوند برای مؤمن چون راه مستقیمی است ولی به محض اینکه از خدا رو گرداند دچار مشقت و عذاب وجدان خواهد شد، اما افراد لرزان ودودل مانند ترازوئی است که‌سبك سنگین می‌شود ومانندلنگرساعت در راه راست قدم برمیدارد به راه چپ وراست می‌رود و هرگز نخواهد توانست راه مستقیمی را پیش بگیرد .

درقرآن به‌این قبیل مردمان اشاره کرده و می‌فرماید درست‌است که آنها بطورناخودآگاه ایمان یافته‌اند اما استقامت و پایداری محکم ندارند این فرضیه یك فردمنافق است که وقتی آیات قرآن را میخواند بعضی‌ها را روشن و دسته دیگر را مبهم و نا معقول تشخیص می‌دهد . حالات اضطراب و نگرانی بر او تسلط دارد زیرا هر یك از آیه‌های قرآن برای او دارای مفهوم خاصی است و وقتی قصدمی‌کند به سوی روشنائی برود پیشروی او با تأنی و تردید است .

او به خود می گوید این کتاب آسمانی است و خداوند قانون خود را در این کتاب‌به مردم‌هدیه کرده‌پس‌این کلمات مادر کلمات‌است

در حالی که سوره‌های دیگر برای او نامفهوم است.

کسانی که در قلب خود کوچکترین نگرانی احساس می کنند و از راه یقین به سوی شك و تردید پیش می‌روند اتفاقاً همین شك و تردیدها است که آیه‌ها را برای آنان نامفهوم درمی‌آید اما خداوند به آنها می گوید اگر شما از تفسیر این آیه‌ها باز می‌مانید برای این است که شك می کنید و تنها خدا است که معنی و مفهوم هریك از این کلمات را می‌داند.

و کسانی که بطور کامل در فلسفه‌های علمی فرو می‌روند می گویند:

ما ایمان داریم و می‌دانیم تمام این سخنان از جانب خدا نزول یافته است مگراین نیست که خداوندآیات خود را برای پیغمبرخوانده و مفهوم آنرا به او آموخته است تا برای همیشه با روشنی تمام مردم را تعلیم دهد.

در بین مشکلاتی که پیغمبر درمدینه با آن مواجه شد مقاومت سرسختانه و لجوجانهٔ یهودیان را می‌توان در درجهٔ اول قرارداد آنها سؤالاتی می کردند که در مقابل پاسخ آن درمی‌ماندند و نمی‌خواستند قبول کنند و موضوع عجیب همین بود که نمی‌خواستند آنچه را که پیامبر می گوید باور کنند.

قرآن دراین موارد دستوراتی دارد که باید به آن توجه داشت، یهودیان غالباً کسانی بودند که کتاب مقدس خود وابسته به خدا دانسته و حاضر نبودند کتابی دیگر را در برابر آن بستودند و هر وقت که

سخن به‌میان‌می آمد که باید دست از آئین خود کشیده و از محمد(ص) اطاعت کنند این کار را برای خود گناه بزرگی می‌شمردند ، همین مسائل موجبات مباحثه‌های زیاد را بین آنان و پیامبر بوجود می آورد از کتاب‌خودمثالهائی را پیش می کشیدند ودلائل آشکاری برای خود خلق می کردند که نباید بعد از تورات به کتاب دیگری هرچند مشابه آن باشد ایمان پیدا کنند امادرهمه حال خود رادوست وبرادرمسلمانان و مؤمنین مدینه نشان می‌دادند ولی بطور کلی حاضرنبودند بین کتاب مقدس وقرآن تشابهی قائل شوند‌درقرآن به این موضوع اشاره میکند و می گوید :

وقتی عده‌ای از این مسلمانان خود را ازتو کنار می کشند برو و به آنها بگوکه خداوند یکتا است و آنچه را که خداوند به توالهام کرده باید برای آنها شرح بدهی و به آنها بگوئی :

اگربخواهید دنیای دیگرمال شما باشد و در نزد خداوندمحترم باشید بایستی در ایمان خودتان تجدید نظر کنید اگر ایمان پیدا کنید همه چیز مال شما است زیراکسی که حقیقت را دانست نباید از مرگ و نابودی هراس کند و چون یهودیان حاضر نبودند به سخنانش گوش بدهند خشمی سخت پیغمبر را فرا می گرفت و می‌دید که آنها به هیچ وسیله جلو نمی آیند وحاضر نمی‌شدند به خدای واحدا وایمان‌بیاوند.

با این ترتیب مشاهده میشود که قرآن که از طرف خداوندنازل شده بود به‌یهودیان بیش‌ازمسیحیان‌نزدیك می‌شود زیرا مسیحیان زیاد مزاحم پیغمبرنمیشدند، اما یهودیان‌با دلیل وبرهان‌با اومباحثه میکردند

پس دشمنان سرسخت پیغمبر در مدینه در درجه اول یهودیان و در درجه دوم کفار قریش بودند و کسانی که تا اندازه‌ای به پیغمبر نزدیک شده و حتی نسبت به آنهم محبت، داشتند مسیحیان بودند زیرا آنها برای خودشان کلیساها و کشیشانی داشتند که زیاد اسباب زحمت مسلمانان نبودند.

اساس اصلی این بود که انسان در مقابل خداوند احساس حقارت کند و خود را کوچکتر و ناتوان‌تر از او بداند، اما یهودیان به آئین و معتقدات خود افتخار می کردند و مانند کفار که در برابر پیمبر به دشمنی برخاسته بودند اینها هم در برابر پیغمبر صف آرائی می کردند افرادی لجوج و سرسخت بودند و روی همین لجاجت‌ها بود که به مسیح هم ایمان نیاوردند.

این مسائل بخوبی نشان می‌دهد که یهودیان تا جائی که امکان داشت بارسول خدا سربه لجاجت بلند می کردند ازهنگامی که بعضی از قصه‌ها و مطالب کتاب مقدس را پیامبر برای آنها می‌خواند بجای اینکه دست ازلجاجت بردارند شروع به‌مسخره می کردند و این‌موارد بهترین فرصتی برای آنها بود که انتقادات خود را زیادتر کرده و به نام کتاب مقدس‌خود الهامات پیغمبر را ساخته و پرداخته فصلهای‌تورات فرض می کردند و می گفتند در کتاب ما تمام این داستان را هم نوشته وضرورتی ندارد که شما این‌قصه‌ها رااز کتاب خود برای‌ما بخوانید.

همین‌سخنان و این تمسخرات وانتقادات خطر بسیار بزرگی برای مسلمانان تازه وارد داشت.

در آیات و سوره‌های قرآن باین قبیل مبارزات و کارشکنیها اشاره شده که گفته است یهودیان فرمان خدا را مخصوص خودشان می‌دانستند اما قرآن به‌آنها میگفت‌خداوند بهتر ازشما می‌داند و آنچه را که لازم است برای یهودیان نازل کرده ولی آنها هرچه‌بگویند دلیل و سند محکمی نیست زیرا این تورات کتابی نیست که تمام الهامات خداوند را درآن نوشته بود زیرا یهودیان پیشین در کتاب خود دست برده و کلمات و سخنان پیغمبر را تحریف کرده‌اند ولی بدون تردید این دلائل هم آنها را قانع نمیکرد و دهانشان را نمیبست و روزبروز برمخالفتهای پنهان و آشکار خود میافزودند، باید باین موضوع هم اشاره کنیم که بیشتر زمینهای زراعتی تعلق به‌یهودیان داشت و برای اینکه مسلمانان را در فشار قرار دهند مقدار بسیار کمی از خواربار و محصولات خود را به‌مسلمانان به‌قیمت گران‌تری میفروختند و ازطرف دیگر چون مسلمانان مدینه سرگرمیهای زیاد داشتند و بیشتر وقت‌آنها در جنگ و نبرد میگذشت قادر نبودند برای خودشان آذوقه‌کافی‌برای خوردن پیداکنند و مجبور بودند خوراکیها و دانه‌های گندم را هم برای‌کاشتن از آنها بگیرند تااینکه بالاخره وقتی مزارع خیبر که تعلق به‌یهودیان داشت به‌تصرف مسلمانان درآمد زارعان و کشاورزان‌یهودی ناچار شدند محصولات خود را جیره‌بندی نموده و قسمتی از آنرا در اختیار مسلمین قراردهند وباین ترتیب وقتی مسلمانان صاحب‌زمینهای مزروعی بیشتر شدند مردم مدینه به‌رفاه و آسایش بیشتری دست‌یافتند.

معهذا در جای دیگر یهودیان برای مسلمانان اشکال بیشتری

فراهم کردند بطوریکه مردان آن نواحی از هستی ساقط شده و زنها مجبور شدند محصولات خود را با قیمتهای ارزان فروخته از آنجا کوچ کنند.

اما کار باین ترتیب باقی نماند زیرا مسلمانان در این وقت بر کثرت جمعیت و قوای خود افزوده و کار به یهودیان چنان سخت شد که املاك و زمینهای خود رها کرده و پراکنده شدند.

قرآن در این مورد بر اثر چنین حوادثی اشاره‌هائی نمود، کلام خدا از پیمان شکنی و خیانت‌های دشمنان بد گوئی میکند که آنها تا چه حد باعث سر گردانی و گرسنگی مسلمانان شده و خورد و خوراك مردم را محدود میساختند و بعدها مفسرین قرآن با توجه باین مسائل به‌مردم میگفتند که خداوند تمام این اقوام را پریشان ساخته و کیفرهای بسیار شدید درباره آنها قائل شده است.

قرآن در این زمینه میگوید:

خداوند صاحبان کتابهای آسمانی را (مقصود از یهودیان بود) به‌فقر و مسکنت دچار میسازد و برای اینکه با کفار و دشمنان اسلام همدست شده بودند آنها را از قلعه‌ها و خانه‌هایشان متواری خواهد ساخت.

ما به‌شما کمك میکنیم شما توانستید دشمنان خود را بکشید و بسیاری را جزو مزدوران خود درآورید خداوند زمینهای زراعتی را بارث بشما بخشید تمام خانه‌ها و منزلها و مزارع و پناهگاه آنها را به‌تصرف شما درآورد و محلی را باقی نگذاشت که آنجا را تصرف

نکرده باشید.

این ندای عدالت خدا است.

البته این موضوع کاملا برای ما مسلم است که اگر پیغمبر جنگها را بشدت خود رساند و در برابر دشمنان قیام نمود از کارهای شخصی او نبود درهمه‌جا با اجازه خداوند و تحت رهبری او در نبردها شاهد پیروزی را بدست آورد خداوند به‌بنده خود تسلی می‌داد و به‌آنها میگفت کسانیکه به‌من و فرستاده من ایمان پیدا کنند ما آنها را بازور و مقتدر خواهیم ساخت.

شاید بعضیها به‌اشتباه تصور میکردند که نبردهای پیغمبر بادشمنان روی خواسته‌های خودش بود درحالیکه‌این مسئله‌با حقیقت امر نزدیکی ندارد و اگر ما بخواهیم تمام تصورات یا فرضیه‌ها را از خود دور سازیم باید گفت که بطور کلی نبردهای پیغمبر حالت دفاعی داشت و در غالب‌این جنگها هم‌بیشترفرماندهی نمی کردفقط‌دراین مقام‌اشاره‌ای در قرآن وجود دارد که مسلمانان را درموارد استثنائی تکلیف به‌جهاد در راه خدا میکند درحالیکه هیچیك از نبردها در نتیجه خواسته‌های شخصی او نبود و پیغمبر در همه‌جا که برای جهاد آماده میشد مردی بود که پیوسته صلح و آرامش را بهتر از جنگ میدانست.

او در رفتار وحرکات وفعالیتها خود را یك موجود انسانی‌صلح جو معرفی میکرد مگر درجائیکه برحسب بعضی از مصالح بنا بفرمان خدا خود را برای جنگ‌آماده میساخت.

از همه اینها گذشته محمد (ص) در تمام مواردی که مأموریت

داشت وظیفه‌اش را انجام دهد بنام یکی از مصلح ترین فرماندهان تاریخ شناخته شده است و اگرهم گاهی در بعضی نبردها طبق معمول دست به حیله‌های جنگی میبرد برای این بود که درحین انجام مأموریت خدا را اطاعت کرده باشد.

او در تمام کارها با اعتماد و ایمان کامل به خدا قدم به پیش میگذاشت و شاید مواردی هم برای او پیش میآمد که تشخیص اراده شخصی او با فرمانی که از جانب خدا باو داده شده بود کار بسیار مشکلی بود.

و در تمام مدتی هم که سمت فرماندهی در نبردها را داشت نبردهای او جابرانه و از روی میل و خواسته شخصی و اعمال او نشانگر این مطلب بود که میخواست مأموریت خود را آنچنانکه خداوند فرمان میداد انجام دهد.

این قسمت را هم نمیتوان کتمان نمود که او مقامی بالاتر و برتر از سایر پیغمبران داشت و حوادث و اتفاقاتی که درزمان حیات او واقع میشد از جنبه تاریخی با سایر حوادث تفاوت داشت.

او همیشه به مجاهدین خود تسلی و دلگرمی داد که خداوند در این جهان با شما همراهی میکند و بیشتر از جنگها را با دادن صدقه و نماز گزاردن و روزه گرفتن به پیروزی میرساند.

تمام دستورات و مسائل امر ونهی او حاکی از آن بود که درهمه حال فرمان خدا را اطاعت می کند.

او همیشه به مسلمانان می گفت:

خداوند قادر و توانا و از همه برتر و تواناتراست هرچه را که

او بخواهد فرمان میدهد وهرگز نباید برای هیچیك از کارها از اودلیل و برهانی خواست ، آنچه راکه فرمان میدهد باید پذیرفت و با اطاعت و تسلیم و رضا آنرا بموقع اجرا گذاشت .

برای ماامکان پذیر نیست که بدانیم که تصورات پیغمبر درزمانی که دستورات لازم را از خدا میگرفت چگونه و بر اصل چه شرائطی بود .

آیا صدای فرشتگان را میشنید که مطلبی را باوالهام میکردنددر این باب نیز درچندین جای از قرآن به‌آن اشاره شده وشگفت دراین بود که در اوقاتی که بامسلمانان وخاصان خود در گفتگو بودپاسخهائی را که درآن حال از خداوند میگرفت و بمردم ابلاغ میکرد با آنچه راکه خودش میگفت درهم نمیکرد چنانچه دربسیاری از آیه‌های‌قرآن این مسئله کاملا مشخص است .

مثلا درقرآن میخوانیم که مردم چیزی را از او سئوال میکردند و خداوند باو میگفت بگو ... و اینهم در مواردی بود که او درپاسخ دادن با مشکلاتی مواجه بود و خداوند بوسیله فرشتگان خویش پاسخ لازم را باو میداد تا عین آنرا به بندگان ابلاغ کند .

زمانی رسید که محمد درمدینه کاملااستقرار یافته و دارای‌قدرت شده بود از او سئوالاتی میکردند نه برای اینکه اورا در بن‌بست‌قرار دهند بلکه برای‌این‌بود که چیزی را میخواستند بدانند و یا اینکه لازم بود برای اجرای یکی ازکارها از او دستور بگیرند.

البته در تمام این موارد پاسخهای قرآن و آنچه را که خودش

میگفت با هم تفاوت داشت ، وقتی بیکی از سئوالات پاسخ میداداین پاسخ جنبه اخبار و احادیث داشت که بعدها بوسیله محدثین جمع‌آوری شد.

اما در اوقاتی که قبل از پرسش پاسخی میداد کلماتی بود که‌از قرآن استخراج شده است .

درآن حال کسی نمیدانست در روح پیامبر چه میگذرد و چگونه پاسخ میدهد تنها تفاوتی که این دونوع سخن باهم داشت این بود که پاسخهای قرآنی او در حالت ناخودآگاهی بصورت جملاتی در میآید درحالیکه پاسخهای شخصی او بهیچوجه حالت ناخودآگاهی نداشت و با این حال برای آنها مشکل بود که بدانند کدام یك از این پاسخها شامل آیه‌هائی است که درقرآن نازل شده است .

اما چیزی راکه ما در این مورد میتوانیم بگوئیم این است که همیشه خداوند میدان وسیعی رابرای او آزاد گذاشته تا بتواندبافراغت خاطر درباره مسائل مشکل بتفکر بپردازد ودرجاهای دیگر کاملامشخص بود که‌او بافراغت تمام تفکرات خودرا بصورت پاسخ درمقابل سئوالات مردم در می‌آورد .

در بسیاری از آیه‌های قرآن مطالبی به چشم میخورد که مثلا درباره تقسیم ارث آنچه راکه لازم بود خداوند باو الهام میکرد و بدنبال آن میگفت :

خداوند آگاه وعالم است و همه چیز را میداند و درجای دیگر میگفت :

خداوند دانا وبزرگوار است .

مسئله قبله مسلمانان و بازگشت به مکه

مخالفتهای یهودیان با پیغمبر و اطاعت آنان بازور و شمشیر از حوادث بزرگ تاریخ اسلام بشمار می آید که پایان آن به تغییر دادن قبله_ برای نماز منتهی گردید باین‌معنی از این به‌بعد نماز را بطرف‌قبله اورشلیم نمیخواندند بلکه قبله بسوی مکه تغییر یافته بود .

بطوریکه در تواریخ و اخبار می گویند این واقعه بعد ازپانزده ماه اقامت در مدینه صورت گرفت که میتوان آنرا سال دوم هجرت بشمار آورد .

درقرآن دراین‌باره می‌خوانیم (سوره ۲ ، آیه‌های۱۴۲ و۱۴۳) که میفرماید :

گردانیدیم شما را امتی بر گزیده تا بوده باشد گواهان بر مردم وباشد پیغمبررا برشما گواه ونگردانیدیم قبله‌ای را که پیروی می کنند پیغمبر را از کسی که بر میگردد برعقبهای خود و اگر چه باشد هرآینه

بزرگ مگر بر آنکه راه نموده خدا و نیست خدا که ضایع گرداند ایمان شما را بدرستیکه خدا به آدمیان هر آینه مهربان و رحم کننده است و در آیه بعدی هم اشاره باین مطلب میکند که خداوند دستور میدهد در موقع نماز روی خود را بطرف مسجدالحرام یعنی مکه بر گرداند.

وقتی این آیه شرف نزول پیدا کرد بعضی از مردم ساده دل گفتند برای چه او بما دستور داد که قبله خود را عوض کنیم و از آنجا رو بر گردانیم اما پیغمبر در پاسخ آنها در قرآن میفرماید:

ای محمد به آنها بگو که مشرق و مغرب در اختیار خدا است او هر وقت بخواهد میتواند بطرف راست متوجه میشود ما شما را گرد هم جمع آوردیم تا با هم اجتماعی را تشکیل بدهید و ما باین جهت قبله را بر گرداندیم تا بدانیم چه کسانی هستند که باز هم بدنبال پیغمبر خود می آیند و در این میان کسانی را هم که از دین برمیگردند خواهیم شناخت.

مشاهده می کنید که دلیل رو گرداندن قبله در مرحله اول کاملا آشکار میشود او میخواست با این عمل مؤمنین مدینه و مهاجرینی را که تن به مهاجرت نداده بودند بشناسد ولی در این عمل او نظری نداشت که به یهودیان اطمینان بدهد زیرا اگر آنها میخواستند مسلمان شوند تغییر دادن قبله نمیبایست تأثیری در روحیه آنها داشته باشد.

البته پیغمبر درباره تغییر این قبله مطلب مهمی بما نگفته و درباره اعتراض یهودیان هم چیز بر آن اضافه نکرد فقط در اینجا اراده خداوندی مطرح بود زیرا بطوریکه خودش گفته بود تمام جهات اصلی در نظر

خدا یکسان است بنابراین همین مسئله فرضیه ما را پاسخ میدهد که تمام فعالیتها و اقدامات پیغمبر روی اراده شخصی نبود و آنچه را که خداوند صلاح میدانست بموقع اجرا میگذاشت .

با این مسئله از طرف دیگر نشان میداد که بازهم توجه پیغمبر بسوی مکه بود که کفار این نقطه را مرکز عملیات خود قرار داده بودند و معلوم بود که در آنزمان پیغمبر توجه خاصی بسوی مکه داشت ، از این به بعد مأموریت پیغمبر اسلام فقط همین نبود که در بین دوستانش زندگی کند بلکه میبایست ایمان و اعتقاد مذهبی کارها را بدست گرفته و بر-خلاف نظریه یهودیان بهرطرف که بخواهد توجه نماید.

اسلام به نام یك آئین همگانی واجتمائی شناخته شد که میبایست در بین یهودیان و مسیحیان زندگی کند و پیغمبر اشاره نمود که ابراهیم پیغمبر یهودیان و مسیحیان هردو پیرو خدائی هستند که واحد ایمان به خدا است زیرا ابراهیم اگرچه یهودی بود و مسیحیت را نشناخته بود چون دوستدار خداوند بود در آنزمان بنام یك مسلمان واقعی شناخته می‌شد و با این کیفیت سیاست پیغمبر این نتیجه را می‌داد که از نظر سیاسی تمام ساکنین مکه و جاهای دیگر بایستی همگی یك اجتماع اسلامی را تشکیل بدهند .

زیارتگاه کعبه بنام یکی از مراکز اصلی بشمار می آمد که در زمان قدیم ابراهیم و اسمعیل هردو این سرزمین را مرکز خدا شناسی و توحید قرار داده بودند .

مسئله اهمیت اسمعیل در اندیشه محمد و در قرآن مورد مطالعه

قرار گرفت و نشان داد که اسلام خواهان این است که مکه را یکتا پرستی اسلام قرار دهد .

اما مکه در آن روز برای کفارقریش یك مسئله حیاتی بودزیرا در هرسال هزاران نفر به منظور زیارت باین شهر می‌آمدند و کالاهای خود را دراین شهربفروش می‌رساندند، بنابراین مکه برای آنها گذشته از مرکزیت مذهبی جنبه مالی و معاملات بازرگانی داشت و پس از اینکه اسلام در مدینه تا اندازه‌ای قدرت بدست آورد می‌خواستند با اهالی مکه قراردادهائی‌بسته شود که‌همه ساله‌مسلمانان هم برای زیارت به مکه سفر کنند .

اگر چنین کاری انجام می‌شد از نظر دیپلماتیك و مذهبی دارای اهمیت بسزائی بود .

نظر پیغمبر اسلام همین بود که بعد از استقرار در مدینه طبق مصالحه و قراردادی را که با اهالی مکه بسته بودند از بین برده و به مسلمانان اجازه داده باشد که برای زیارت وحج عمره‌به این شهرسفر کنند .

تا اینکه در یکی ازروزها با قوای بسیارمجهزی که از مهاجرین و انصار و اعراب بدوی تشکیل شده بود از مدینه بقصد مکه حرکت فرمود،اقدام‌بسیاربجائی‌بود ؛ زیرا بسیاری ازمسلمانان‌مکه آرزوداشتند که مسلمانان مدینه و مهاجرین دومرتبه بسوی مکه بیایند اتفاقاً این کار به آسانی صورت گرفت و بدون هیچ مانعی توانستند وارد مکه شوند و بسیاری از اهالی شهر نیز اسلام آورده و طولی نکشید که بدورهٔ

بت‌پرستی درمکه خاتمه داده شود .

اسلام بعد از این تاریخ به پیشرفتهای خود در سایر شهرهای عربستان ادامه داد اما ساکنین شهر طائف زیاد در مقابل ارتش اسلام مقاومت نمودند، تا اینکه بالاخره آنهاهم به جمع مسلمانان در آمدند.

سال نهم‌هجری (۶۳۱- ۶۳۰) ازیك‌جهت سال اعزام‌نمایندگان نامیده شد به‌این معنی که نمایندگان وافراد زیادی بسایر شهرها اعزام شد و هر یك از نقاطی که بعد از دیگری به تصرف اسلام در آمد .

در این زمان قدرت روحانی و سیاسی اسلام باوج خود رسیده بود از نظر نظامی ارتش منظمی بسوی شمال اعزام گردید که درآنجا با برخورد سرسختانه مردم سوریه مواجه شدند ولی بالاخره آنها هم با قبول اسلام در جمع سایر مسلمانان در آمدند .

اینطور بنظر می‌رسد که در این سالهای نبرد و مخصوصاًزمانی که ارتش اسلام به سوی شمال در حرکت بود در بین راه بادسته‌هائی از مسیحیان و سایر شعبه‌های آنها مانند نسطوری‌ها وآسورها برخورد نموده و آنانرا بدین اسلام دعوت نمودند زیرا در بعضی از آیه‌های قرآن دراین زمینه آیات لبریز ازپندها وموعظه‌ها وفلسفه‌ها ورویدادهای جهان گذشته است که اگر کسی با علاقه و دقت تمام بهر یك از این آیات توجه کند برای او اطمینان حاصل می‌شود که میتوان با این دستورات عالی حکیمانه جهانی از خوشبختی ساخت .

در تمام آیات و سوره‌های قرآن مردم را ابتدا به یکتاپرستی‌و دین اسلام دعوت می کند که ما قسمتی ازآنرا برای روشن شدن‌ذهن

شما از نظر می گذرانیم .

بگو اطاعت کنید خدا را فرمان برید بر رسول خدا پس اگر پشت کردید پس براو است آنچه برشما کرده شود و اگر رسول‌خدا را اطاعت کنید راه یابید و برپیغمبر تکلیفی جز رساندن آشکار وواضح نیست (۲۴ – ۵۴) و بگو حق از پروردگار شما است پس هر کس خواهد پس ایمان آورد و هر کس خواهد پس کافر شود ، همانا که‌ما برای ستمکاران آتشی فراهم کرده‌ایم که سراپرده‌هایش اسمها را فرا خواهد گرفت و اگر فریادرسی خواهند کسی فریادرس آنها نخواهد بود و چون فلز گداخته که روده‌ها را بریان کند (۱۸ – ۲۸) .

هر کس به‌خدا ایمان‌آورد قلبش‌را هدایت می کند (۶۴ – ۱۱) و خداوند هدایت آن را که هدایت شوند میافزاید (۱۹ – ۷۸) – الم این کتابی است که در آن شکی نیست و در آن هدایت است بر پرهیزکاران ، کسانی که ایمان به پنهان می‌آورند و نماز می‌خوانند و از آنچه‌آنها را رزق می‌دهیم انفاق میکنند و کسانی که ایمان می‌آورند بکسانی که به تو فرستاده شد و به‌آنچه به پیش از تونازل شدو کسانیکه به‌آخرت خودیقین دارند، آنهائیکه برهدایت ازجانب پروردگار خود هستند آنهایند رستگار .

در این آیات اشاره‌هائی به‌چشم میخورد و بطور کلی این‌طور نشان می‌دهد که مسلمانان آنروز اطلاعات درستی از عقاید این افراد نداشته‌اند ولی در هرحال قرآن درباره تقسیمات دین مسیح اشاره‌ای نمی کند و در هریك از سوره‌ها به‌نام مسیحیان از آنان صحبت‌میکند.

اسلام آوردن عربهای بدوی هم اشکال زیاد داشت ولی پیغمبر بخوبی می‌دانست که این گروه دارای عقاید درستی نیستند و معتقدات آنان نیز یکنوع بت‌پرستی بود که درمکه و مدینه رواج داشت.

عربهای بدوی میگفتند مابه‌خدا اعتقاد داریم اما در قرآن‌خطاب بآنها میفرماید به‌آنها بگونه‌شما به‌خدا اعتقاد ندارید بایستی به‌یکتائی خداوند اعتقاد پیدا کنید و بنظر می‌رسد که عده‌ای از آنها نیز در همان زمان به‌دین اسلام گرویده بودند.

بالاخره پیغمبر اسلام با عده‌ای از مسلمانان درسال دهم هجرت برای زیارت بطرف مکه حرکت نمود و این زیارت را بطوری که می‌دانیم ما مسلمانان حجة‌الوداع می‌نامیم زیرا دراین سفر پیامبراسلام مراسم حج را برای مسلمانان بجا آورد و بعد از آن دو مرتبه به‌مدینه هجرت فرمودند که متأسفانه آخرین سفر پیغمبر بشمار می‌آید زیرادر تاریخ سیزدهم ربیع‌الاول مطابق سال یازدهم هجرت و هشتم ماه‌ژوئیه سال ۶۳۲ رخت از این جهان بربست و میراث پرارزش اسلام رابرای جهانیان بعد از خود باقی گذاشت.

پیغمبر اسلام درتمام مدت حیات خود با مجاهدت و کوششهای خستگی ناپذیری مردم را بسوی شناسائی خدا و رستگاری دعوت فرمود وبه‌آنها نوید می‌داد که شما آیندهٔ بسیار درخشانی درپیش‌دارید، در قرآن که بزرگترین وروشن‌ترین سند تاریخی بود اندرزها وفلسفه‌های عالی اخلاقی بجا گذاشته که از روی یقین میتوان گفت‌دستورات آن سازنده دنیای پراز خوشبختی و نیکبختی است که بعدها فلاسفه

اسلام از روی آن کتابها و رساله‌های بسیار فراوانی برجا گذاشتند.

ه.انا آنکسان که کافر شدند یکسان است که آنها را بیم‌دهی یا بیم ندهی چراکه ایمان نمی‌آورند خداوند برقلبهای ایشان و برگوش‌هایشان مهر گذارده و برچشمهایشان پرده انداخته و آنها را عذاب بزرگ است (۶-۲-۱).

پیغمبر اسلام در قرآن و دردین اسلام پایه‌های محکمی گذارده تا بعد از او جهانی پراز خوشبختی بسازد.

تا وقتی پیغمبر اسلام در قید حیات بود و هرروز با مواعظ و اندرزهای خود همه را هدایت می‌فرمود، هنوز آنها برارزش قرآن واقف نبودند ومی‌بایست زمانی بگذرد که بعدها مفسرین آنرابصورت یك کتاب قانون زندگی به‌مردم‌ارائه دهند وچندی نگذشت که باقوانین اسلامی دنیائی از علوم و فلسفه‌ها ساخته شد زمانی رسید که‌فلاسفه‌ای مانندابن‌خلدون برقرآن گواهی داد وآنرا کتاب عقلی وراهنمای‌جهانی تفسیر نمودکه بانسانها روشنائی می‌دهد انسانها را درزندگی‌راهنمائی می‌کند تااینکه بتواند خدا را آنچه است در قدرت‌کامل خود بشناسد ولی در هرحال اگر چه قرآن کتاب قانون زندگی شناخته شد باز هم روح معنوی و پرستش خدا و تسلیم و رضا در برابرخدائی که انسانها را آفریده تا عبادت او را بکنند از بین نرفت و هنوز است که صبح‌و شام و در نیمه شبهای تاریك و در برابر سخت‌ترین گرفتاریها قرآن مانند چراغ روشنی است که به‌دلها روشنی می‌بخشد و آنانرا امیدوار میسازد و ما در فصل‌های آینده سخنان پیغمبر را یادآور می‌شویم که

چه مردان با ایمانی از خود بیادگار گذاشت و هرچه زمان جلومیرفت برارزش و مقام این کتاب آسمانی در نظر مردم جهان افزوده می‌شد.

اما با وصف این حال هرچه ما بگوئیم شاید بی‌اثر باشد باید قرآن را از سرتا به‌آخر خواند تا شکوه وعظمت خدائی را درلابلای هریك از آیه‌های آن مشاهده کنیم.

***

با توجه به‌تمام این مسائل آئین اسلام برای هشیاری مردمی آمده بود که از نظر دید و تفکر در دوران بدویت می‌زیستند و او در همه وقت خود را چون مژده دهنده‌ای می‌دانست که فرارسیدن نزدیك روز رستاخیز و داوری یزدانی را به‌مردم نوید می‌داد و دراین داوری خدای یکتاکه دادگر بزرگ است از روی رفتار یکسان پاداش و کیفر می‌رساند، رسول اکرم چون می کوشید که معاصران خود را ازخواب غفلت برانگیزاند و بیم خدا را در دلشان بیافکند چنین میگفت:

ای مردم هدف زندگی توانگری نیست بلکه اطاعت از خدا و پیروی از دستورهای اواست، خداوند مردم را به‌نماز خواندن وصدقه دادن دعوت می کند: در میان اعراب بت‌پرست نوید داوری روز رستاخیز، خود موضوعی تازه برای آنها بود و با اینهمه در این پیام و اندرزسخنانی به‌چشم میخورد که عقاید مسیحیان راکه آمیخته‌به‌ترس از خدا بود بیاد می‌آورد ودرتوصیف روز داوری میان قرآن‌وموعظه‌های مسیحیان شباهتی مشاهده می‌شد، اما علاوه براین شباهت مسائل دیگری داشت که آنها بزحمت می‌توانستند چیزی از آن درك کنند،

از همه بدتر مشکلاتی بود که یهودیان برای او فراهم می کردند و در زمانی که پیغمبر در مدینه اقامت داشت یهودیان تنها کسانی بودند که با سم‌پراکنی از اشاعهٔ مذهب اسلام بین اعراب جلوگیری میکردندو هروقت که پیغمبر اعراب مدینه راگرد خود جمع می کرد تا چیزی به آنان بیاموزد، یهودیان چون انتلیجنس سرویس سر می‌رسیدند و با مباحثه و دلائل بیجا مانع از این میشدند که مردم مسائل تازه رادریابند بهمین جهت بود که برای کوتاه کردن دست منافقین ناچار شد با نبردهای پی‌درپی که در مدینه و خیبر انجام گرفت دست این مزاحمین را کوتاه کند.

شاید شما فکر کنید که کار او بسیار آسان بود اما روبروشدن با اعراب بت‌پرست که هیچ‌چیز جز جمع مال ایده و فکری نداشتند و برابری‌با یهودیان سرسخت که‌کاری غیراز برهم‌زدن نداشتندکار آسانی نبود ولی چون خداوند باو وعده‌کرده بود اوموفق شد با تدابیربسیار گسترده تمام موانع را از پیش بردارد.

گاهی برای او این اشکال پیش می‌آمد که دشمنان و منافقین چون شباهتی بین سخنان او و مواعظ مسیحی وجود داشت باو تهمت میزدند که این سخنان را از روی کتابهای مسیحیان و یهودیان برداشته وبه‌مردم می گوید ولی این پنداری بود که هیچ دلیل و برهان آن را تأئید نمیکرد و از روح و تازگی که در سوره‌های نخستین قرآن‌یافت میشد چیزی نمی‌کاست، ایدئولوژی پیغمبر درباره‌زندگی آینده بافکر عیسویان و یهودیان تفاوت داشت، در قرآن و مواعظ وی هیچ مفهوم

آشکاری درباره خلوت نفس ویا خودخواهی دیده نمیشود.

روح به‌نظر او مایه زندگی بود و میگفت بشر بعد از مرگ تا روز داوری در بی‌خبری بسر میبرد و در آنروز ناگهان از نو زنده می‌شود و روز داوری را برای آنها بطوری توجیه می کرد که در هیچ کتاب آسمانی این چنین صراحتی وجود نداشت.

در همه‌جا مردم را از ستمکاری و اعمال ناپسند میترساند وبآنها میگفت شما اگر به‌آنچه که خداوند دستور داده عمل نکنید در روز رستاخیز گرفتار عذاب خواهید شد و اگر قرآن را با نظری دقیق‌مرور کنیم خواهیم دید که در همه سوره‌ها از ستمگری و بیخبری از خدا آیاتی را شاهد آورده و قرآن گذاشته از قوانین محکم و هزاران امتیازی که برسایر کتابهای آسمانی داشت مجموعه‌ای از اندرزهای اخلاقی در سطح بالا است که می‌تواند ملتها را تا هزاران سال دیگر اداره کند.

در آنجائیکه در سوره آل عمران (آیه۵۹) میفرماید اگر یاری نکند خدا شما را پس کیست آنکه یاری کند و کیست کسی که نتواند غلبه کند برشما و اگر خوار کند خدا شما را پس کیست آنکه یاری کند شما را بعد از خدا پس باید مؤمنین به‌خدا توکل کنند و نظایر این سوره‌ها نشان می‌دهد که او همیشه مردم را ازخشم خدا میترساند شاید راه درستی در پیش بگیرند.

پیامبر با اطمینان‌کامل می‌دانست که با آیات قرآن میتواند این جمع بت‌پرست و منافقین یهودی را پراکنده کند زیرا خداوند بارها

باو وعده کرده بود ای محمد تو آنچه بخواهی برای تو فراهم خواهد شد.

زمانی که برای رساندن پیام خود به طائف سفر کرده بود در برابر سختی مردمان بی‌خبر از خدای این شهر قرار گرفت و هر چند نتوانست کاری انجام دهد چون کسی راهمراه نداشت وقتی با حال خسته بعد از شنیدن آن دشنامها راه مکه را در پیش گرفت با خدای خود به راز و نیاز پرداخت و میگفت خدایا این قوم جاهل خیال میکنند می‌توانند مرا از مأموریتی که تو بمن داده‌ای باز دارند اما نه به بزرگواری تو قسم که من هرگز از پا نمی‌نشینم تا آنها بدانند تو خدای واحد هستی و من فرستاده تو هستم.

همین اطمینان کامل بود که در اندك مدتی بعد از مسافرت و هجرت به مدینه حاکم بلامنازع مدینه گردید و با فتح و پیروزی تمام همانطور که خداوند وعده کرده بود برای فتح مکه از جا برخاست و باشکستن بت‌های چندین هزارساله به دوره خدایان و شرك خاتمه داد.

برگزیده‌ای از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

بطوری که در فصل‌های پیش اشاره کردیم بر اساس معتقدات مسلمانان قرآن کلام خدا است که به وسیلهٔ پیغمبر بر ما فرستاده شد و در ضمن بعضی از مطالب یادآور شدیم که به غیر از آیه‌های قرآن مطالبی نیز بنام حدیث و روایات برای ما باقی مانده که از حوادث و رویدادهای آن زمان حکایت می کند ، البته ما بـه تمام این احادیث نمی‌توانیم تکیه کنیم مگر اینکه با متون قرآن و کتاب آسمانی تطبیق و هم آهنگی داشته باشد ، و اینک ما شمه‌ای از این احادیث را کـه غالباً آنرا بخارائی در رسالات خودنوشته یادآورمی‌شویم .

معراج پیغمبر یا مسافرت شبانه

پیغمبر در بارهٔ معراج با اصحاب خود صحبت می کند ، معراج عبارت از مسافرت به عالم بالا است که در یکی از سوره های قرآن اشاره ای به آن شده ، در سورهٔ اسرا میفرماید :

سبحان الذی اسرای بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر

(پاك و منزه است آن خدائی که بر بندهٔ خود یعنی محمد رادر یك شب ازمسجدالحرام که حوالی خانهٔ مکه است بسوی مسجداقصی یعنی بیت‌المقدس آنچنان مسجدی که برکت دادیم ما دور آنرا یعنی حدود شام را برکت قرار دادیم تا بنمائیم محمد را از آیات خودمان به درستی که خدا شنونده و بینا است)

به موجب تفسیرات زیادی که در این باب شده مقصود ازمسجد دورهمان اورشلیم است اما بعضی‌ها چنین تصور کرده‌اند که این مسافرت شبانه معنوی وروحانی است ولی برای این گمان هیچ دلیلی دردست نیست زیرا پیغمبراسلام درقرآن بطور صراحت ازمعراج خود صحبت

می کند و در احادیث هم از زبان پیغمبر سخنانی از رویدادهای این معراج بجا مانده که خلاف این نظریه را ثابت می کند و بطوری که در اخبار و احادیث بما رسیده در آن شب سوار مرکبی شد که به آن «البراغ» می گویند البته آنچه را که احادیث گفته‌اند تمام آن بـا محتویات قرآن تطبیق ندارد اما در آیه‌های دیگر در قرآن نشان می‌دهد که مقصود مسافرت بـه آسمانها است (سورهٔ ۴ ـ آیه‌های ۵۷ و ۲ و ۳۴).

پیغمبر در این باره به اصحاب خود می‌فرماید:

وقتی که من در عبادتگاه خوابیده بودم کسی در برابرم ظاهر شد و برای من راهی به آسمان گشود و منظورش این بود که راه را برای تو گشودم و در قرآن هم تأکید می کند آیا این ما نبودیم که سینهٔ تو را گشودیم در حالی که در بعضی احادیث آمده است کـه منظور گشوده شدن قلب بسوی ایمان است ولی کلام بر این است که سینهٔ تو را شکافتیم و در خبر دیگر هم تأئید می کند که پیغمبر با دست خود محل شکاف را نشان داده است هرچه هست ما آنچه را گفته‌اند بازگو می کنیم.

پیغمبر می‌فرمود بعد از آن شکاف قلبم را بیرون آورد بعد از آن برای من ظرفی از طلا آوردند که مملو از ایمان بود، قلبم را در آنجا شست و شو دادند و ناگهان از ایمان لبریز شد بعد از آن دو مرتبه آن را برجای خود قرار دادند، آنگاه برای من مرکبی سفید رنگ هیکل کوچك مانند قاطری کمی از الاغ معمولی بزرگتر بود این البراق

بود که می‌بایست طی الارض کند ، مرا به پشت این حیوان سوار کردند ، جبرئیل به همراه من بود تا به آسمان اول رسیدیم (آنجا نزدیکترین آسمان به زمین است که بر طبق اخبار می گویند خداوند در آنجا فرود آمد تا سخنان بیغمبرش را بشنود ، العهده‌الراوی) .

در آنجا تقاضا شد که در را به روی ما بگشایند .

صدائی پرسید کی هستی ؟

ـ پیغمبر است .

ـ آیا احضار شده است !

ـ بلی

ـ خوش آمدند .

در را گشودند وقتی اجازهٔ ورود به من دادند حضرت آدم را دیدم که در آسمان است .

جبرئیل به من گفت این پدر تو آدم است به او سلام بده .

ـ به او سلام کردم پاسخ مرا داد و اضافه کرد پیغمبر برگزیدهٔ ما خوش آمد .

بعدازآن جبرئیل با من ازجا برخاست وبه طرف در دوم رفتیم،

در آنجا هم باز صدائی پرسید کیست ؟

جواب داد جبرئیل است .

ـ چه کسی با تو است ؟

ـ محمد است .

- آیا احضار شده است ؟

-- بلی

- خوش آمد وارد شود مقدم او مبارك است .

در را برای ما گشودند و هنگامی که وارد شدیم خود را در برابر یحیی تعمید دهنده یافتم حضرت مسیح هم آنجا بودند ، جبرئیل به من گفت :

اینها یحیی و مسیح هستند به آنها سلام بده .

به آنها سلام کردم جواب سلام را داده اضافه کردند .

برادرم خوش آمد پیغمبر برگزیده .

بعد از آن جبرئیل با من از جا برخاست و با او به درسوم رسیدیم و تقاضا کرد که در را بگشایند .

صدائی پرسید کیست ؟

- جبرئیل است .

چه کسی همراه تو است ؟

محمد (ص) است .

آیا احضار شده است ؟

- بلی :

- خوش آمدند مقدم او مبارك است .

در را بروی ما گشودند و خود را مقابل یوسف یافتم .

جبرئیل بمن گفت این یوسف است با او حرف بزن وسلام بده

سلام کردم پاسخ سلامم را داد و اضافه کرد :

پیغمبر بر گزیده خوش آمدید .

بعد از آن جبرئیل با مـن از جا برخاست تا مقابل در چهارم رسیدیم .

تقاضا شد در را برویمان بگشایند .

صدائی پرسید کیست ؟

ـ جبرئیل است .

ـ چه کسی همراه تو است ؟

ـ محمد (ص) است .

آیا احضار شده است ؟

ـ بلی

ـ خوش آمدند .

وقتی وارد شدیم خود را درمقابل ادریس دیدم .

جبرئیل بمن گفت این ادریس پیغمبر است با او حرف بزن و خوش آمد بگو .

ـ باو سلام کردم پاسخ مرا داد و اضافه نمود برادر ما وپیغمبر بر گزیده خوش آمدند .

همین ترتیب اجرا شد تا بدر پنجم و خود را در برابر هارون برادر موسی یافتم و دربارگاه ششم موسی را ملاقات کردم .

به‌محض اینکه میخواستم ازموسی جدا شوم‌اوشروع به گریستن نمود ، علت گریستن او را پرسیدم .

جواب داد گریه‌ام برای این است که میبینم مرد جوانی را بعد ازمن باماموریت مقدس به‌نزدم‌فرستاده‌اند و اوباتفاق جمعی‌ازفرشتگان که بالاتر از فرشتگان منند وارد بهشت میشود .

بالاخره جبرئیل با من تاآسمان هفتم آمد و تقاضا نمود در را بگشایند .

صدائی پرسید کیست ؟

جبرئیل است .

- چه کسی باتو است ؟

محمد (ص) است .

- آیا احضار شده است ؟

- بلی

- خوش آمدند مقدم او مبارك باشد .

بعد از ورود ابراهیم را دیدم .

جبرئیل بمن گفت این پدر تو است باو هم سلام بده .

سلامش کردم و جواب سلام مرا داد اضافه کرد:

- فرزند والاتبار و پیغمبر بر گزیده خوش آمدند.

بعد از آن مرا به سدره‌المنتهی هدایت نمودند .

درباره سدره‌المنتهی تفسیرات‌واشارات زیادی‌شده‌است‌بطوریکه در قرآن (۵۳ - ۱۴) اشاره میکند :

باغی است در کنار باغ الماوا قرار گرفته و گاهی هم گفته شده که المنتهی باید محلی در نزدیکی مکه باشدولی مفسرین اسلامی آنرا بنام درختی توجیه میکنند که در انتهای آسمان هفتم میروید و اشاره‌ای که قرآن دراین‌زمینها میکنداین‌درخت همیشه نادیده میماند ، زمخشری یکی از مفسرین قرآن (قرن ۱۱) میگوید :

کسی نمیتواند بالاتر از آن برود زیرا آنجا محدوده فرشتگان‌و سایر کسانی است که کسی نمیداند پشت آن به کجا منتهی میشود ولی در (آیه۱۶) اشاره میکند :

مخفی شدن این درخت اشاره باین است که در آنجا موجوداتی هستند که عظمت خداوندی را نشان میدهند هیچکس نمیتواند درباره این موجودات مقام ومرتبه‌ای قائل شود ، درخبر دیگرمیگویند که این درخت پر از فرشتگانی است که خداوند راتسبیح می کنند .

اما پیغمبرفرموده است من‌در روی هریك از برگهای آن‌فرشته‌ای را دیدم که خداوند راتسبیح میکردند و پر ازپرندگان سبز رنگی‌بود.

زمشخری میگوید در خبر است که باغ الماوا محلی است که ارواح قربانیان در راه خدا جای دارند باین معنی مؤمنینی که در جهاد کشته شده‌اند درآنجا منزل دارند وپیغمبر هم گفته است وقتی‌برادران شما در نبرد احد کشته شدند ارواح آنها بشکل پرندگان سبز درآنجا مسکن دارند که باطراف دریاچه بهشت قرار گرفته و از میوه‌های آن تغذیه می کنند و همیشه مشعلهای فروزان در اطراف بارگاه الهی مقر دارند .

پیغمبر در داستان معراج به اصحاب خود میگفت که وقتی آنجا رسیدم برگهای این درخت خیلی بزرگ و بقدر گوشهای فیل بود.

جبرئیل بمن گفت اینجا سدرة المنتهی است ، ناگهان دیدم چهار گل از آن خارج شد .

از جبرئیل پرسیدم اینها چیست ؟

بمن جواب داد دو گل رودخانه داخلی در بهشت جاری هستند و در رودخانه خارجی رودخانه‌های نیل و فرات است .

در قرآن درباره این‌دوشط اشاره‌ای هست (۷۷ - ۴۱) در آنجا رودخانه‌هائی است که آب آن بسیارخوش‌طعم‌است رودخانه‌هائی که شیر میدهند و همیشه معطراند وطعم خوبی دارند بازهم رودخانه‌هائی یافت میشود دارای آب گوارائی است که نوشندگان آنرا مینوشند.

پیغمبر میفرماید بعد از آن مرا به معبد زیارتگاه بردند .

(بعضی مفسرین میگویند این معبد درآسمان هفتم وبعضی‌دیگر در آسمان چهارم و میگویند همیشه عده‌ای از فرشتگان مانند اینکه در مکه بدورخانه کعبه طواف می کنند، آنها هم در آنجا بدور این معبد طواف میکنند) .

بعد ازآن برای من یك ظرف پر از شیر و یك ظرف پر از آب گوارا و یك ظرف پر ازعسل آوردند وجبرئیل بمن میگفت تومیتوانی یکی از اینها را برای مؤمنین خود انتخاب کنی.

بعد از آن بمن دستور دادند که بایستی بندگان خدا روزی‌پنجاه رکعت نماز بخوانند، وقتی ازآنجا برمیگشتم حضرت موسی رابرسر

راه خود دیدم .

از من پرسید برای نماز چه دستوری بتو دادند .

ـ بمن دستور دادند که مؤمنین باید پنجاه رکعت نماز در روز بخوانند .

موسی گفت امت تو نمیتوانند پنجاه رکعت نماز را در روزبرپا دارند من قبل از تو مردم را آزمایش کردم بنا بر این برای فرزندان اسرائیل‌دستوراتی دادم که بتوانند اجرا کنند بسوی خدای خودبرگرد و تقاضا کن که نماز را برای مردم آسانتر کند .

منهم بحضور خدای خود رفته تقاضا نمودم رکعت‌های نمازرا کمتر کند و پس از اینکه آنرا به ده بارتقلیل دادبه نزد موسی‌برگشتم و آنچه را تقاضا نموده بودم باو گفتم برای دفعه دوم به نزد خدا رفتم و در مقابل تقاضای من ده بار دیگرآن راکم کرد و چون به نزد موسی برگشتم باز هم او بمن همان پیشنهاد را کرد برای بار سوم حضور خداوند رفتم و باز هم ده بار از نماز را تقیل داد و هنگامی که به نزد موسی آمدم و برای دفعه چهارم به‌نزد خداوند رفته وتقاضانمودم‌نماز را به پنج بار تقلیل بدهند .

وقتی به نزد موسی رسیدم از من پرسید اکنون چند باردر روز باید نماز بخوانند گفتم پنج‌بار موسی گفت :

با این حال گمان نمی کنم امت تو بتوانند در روز پنج‌بار نماز بخوانند من قبل از تو آزمایش کردم و آنچه را که توانستم برای آنها معین کردم پس تو هم باز به‌نزد خدا برو تقاضا کن باز هم نماز

را کمتر کنند اما دیگر شرم داشتم از اینکه بیش از این تقاضا بکنم و تصمیم گرفتم با همین پنج‌بار اکتفا کنم.

وقتی از موسی جدا شدم صدائی را شنیدم که میگفت بالاخره من نماز را برای مؤمنین تقلیل دادم.

عایشه همسر پیغمبر و دختر ابوبکر که به ام‌المؤمنین می گفتند روایت می کند که وقتی پیغمبر در بستر بیماری بود و چندی بعد در گذشت بعضی سخنان را بطور آشکار می گفت و ابوهریره از قول او روایت می‌کند که پیغمبر چنین می‌فرمود:

در روز رستاخیز من سرور مردم خواهم بود، می‌دانند برای چه؟ تمام انسانها از اول تا آخر درروی زمین جمع می‌شوند بطوری که اگر کسی یکنفر را صدا کند صدا بگوش رسیده و می‌تواند او را ببیند، در اینوقت آفتاب بانها نزدیك شده و مردم سخت نگران و مضطرب خواهند شد و بقدری وحشت زده می‌شوند که تاب تحمل نخواهند داشت ناچار به خدمت آدم رفته و باو می گویند، تو پدر نوع انسان هستی، خداوند تو را با دست خود آفرید و برای زنده‌شدن در تو دمیده است و بعد بفرشتگان فرمان داده که در مقابل تو تعظیم کنند از طرف ما از خدا شفاعت کن، در چه وضعی دچار شده‌ایم؟

آدم جواب می‌دهد:

امروز خداوند بقدری در خشم است که تاکنون اینطور دیده نشده وهرگز هم اینطور خشمگین نخواهد شد، او به من غدغن کرده بود که به درخت بهشت دست بزنم ومن از اواطاعت نکردم اتفاقاً این

من هستم که باید کسی از من شفاعت کند ، به کسی دیگر مراجعه کنید ، به نوح بگوئید :

آنها نوح را یافته و به او می گویند ای نوح تو اولین فرستادهٔ خدا به طرف مردم بودی ، خداوند به تو نام خدمتکار حق شناس داده از طرف ما شفاعت کن ، آیا نمی‌بینی درچه وضع نامساعدی هستیم؟

نوح جواب می‌دهد :

خداوند امروز بقدری خشمگین است که هر گز اینطور نبوده و در آینده اینطور خشمگین نخواهد شد .

من یکباره در بارهٔ بندگان تقاضائی کردم بنا براین من بیش از دیگران محتاج شفاعت هستم، به کس دیگر مراجعه کنید، به نزد حضرت ابراهیم بروید .

بعد آنها به نزد ابراهیم رفته و به اومی گویند :

ای ابراهیم تو فرستادهٔ خدا هستی و در بین مردم دوست خدا بشمار می‌آئی برای ما نزد خدا شفاعت کن آیا نمی‌بینی در چه وضع بدی هستیم ؟

ابراهیم پاسخ داد :

امروز خداوند سخت خشمگین است بطوری که هر گز بچنین خشمی درنیامده ودرآینده هم نخواهد شدمن سه بار به او خلاف گفتم اتفاقاً من در وضعی هستم که باید کسی از من شفاعت کند ، به کسی دیگر مراجعه کنید ، به نزد موسی بروید .

باید توضیح بدهیم که سه بار دروغ اوچگونه بود در بارهٔ دروغ

اول وقتی خدا از او پرسید تو بیمار هستی جواب داده بود نه و این جواب از عمل شیطانی بود و بار دیگر یك دروغ در بارهٔ سارا گفته بود وقتی به سرزمین فرعون رسید سارا هم همراه او بود چون سارا خیلی زیبا بود به او گفت اگر فرعون بداند تو زن من هستی ممکن است برای تو با من بد رفتاری کند، اگر از تو پرسید به او بگو من برادر تو هستم زیرا تو در قانون اسلام خواهر من هستی (ولی این حدیث را یکنفر گفته که قابل اطمینان نیست اولین دروغ او در قرآن مورد تفسیر قرار گرفته و مفسرین در این باره می گویند که ابراهیم وقتی می خواست بت‌های بت‌پرستان را بشکند همراهانش را از آنجا دور ساخت در آنوقت به ستارگان نظری انداخت (آیه‌های ۳۷و۳۸) زمخشری در این باره می گوید دوستان او بت پرست بودند و او در نظر داشت که با این علامات نشان بدهد که با سیارات گفتگو می کند و دلیلش هم این بود که بعد از آن بیمار شد و این بیماری هم مربوط به بیماری طاعون بود که همه از آن وحشت داشتند و آنها چون چنین دیدند از او دور شدند ، دروغ او عبارت از این بود که خواسته است به میل بت پرستان حرف بزند و این مهم نبود زیرا یك نوع دروغی بود که می‌خواست آنهارا دور کند و دروغ دوم او این بود که اینطور نشان داد که بت بزرگ سایر بت‌ها را شکسته و این هم برای این بود که آنها را فریب بدهد ولی این مسائل نباید به هیچ وجه درست باشد اما دروغ سوم قرآن این موضوع را تأئید نمی کند ممکن است از تورات استخراج شده و بعضی مسلمانان هم آنرا تأئید نموده‌اند ، طبری در کتاب خود تفسیر می کند و میگوید

که کلام او به این جهت بود که از لحاظ ایمان آنها برادر و خواهر بشمار می آمدند بنا بر این به هیچ وجه دروغ نگفته است.

در هر حال مردم به سوی موسی می‌روند و می گویند:

ای موسی تو فرستادهٔ خدا هستی در نزد خدا ازما شفاعت کن می‌بینی در چه حالی هستیم؟

موسی جواب می‌دهد امروز خداوندخشمگین است که تاکنون اینطور نبوده وهرگز هم اینطور نبوده وهرگزهم اینطور نخواهدبود و من خودم احتیاج دارم کسی از من شفاعت کند زیـرا من کسی را کشته‌ام که دستور کشتن اورا نداشتم به‌کسی دیگر مراجعه‌کنید بروید از مسیح چنین راهشی بکنید.

این موضوع کشتن یك نفر راکه موسی اظهارمی کند در قرآن تأئید شده زیرا او یکی از قبطیان را که به یك یهودی آزار می‌رساند کشته بود (در آیه‌های ۱۵ و ۱۶ سورهٔ ۲۸) می‌فرماید که موسی ازاین عمل پشیمان شده بود اما موسی می گوید این یك عمل شیطانی بود و از خدا بخشش می‌خواهد که مورد قبول واقع می‌شود.

سر انجام مردم به سوی مسیح می‌روند و از او می‌خواهند که در نزد خدا از آنها شفاعت کند و مسیح به آنها پاسخ می‌دهد امروز سخت خشمگین است بطوری‌که تا کنون چنین خشمی از او ندیده‌ام ولی او دربارهٔ خطائی که کرده‌بود چیزی نگفت وبه آنها گفت‌بروید به کسی دیگر مراجعه کنید بروید از محمد (ص) بخواهید.

آنها به حضور محمد (ص) رفته و خواهند گفت:

ای رسول خدا، تو فرستادهٔ خدا و برترین پیغمبران خدا هستی، خداوند تو را برهمه برتر ساخته از برای ما نزد خدا شفاعت کن، آیا نمی‌بینی ما در چه وضع بدی هستیم؟

در آنــزمان است که من خود را به پای بارگاه خـداوندی می‌رسانم و برای بخشش گناهان مردم از خدا تقاضا می کنم، خداوند با فضل و بزرگواری خود راه پرستش خداوندی را طوری به من خواهد آموخت که تاکنون برهیچکس چنین نگفته است و بعد از آن هم شنید که خداوند می‌فرماید:

ای محمد(ص)، سرت را بالا بگیر، هرچه میخواهی سئوال کن به‌تو داده خواهد شد از هرکسی شفاعت کنی خواسته تو برآورده خواهد شد.

آنگاه من سررا به‌آسمان برافراشته وخواهم گفت:

امت من ای خدای بزرگ و توانا بخشش می‌خواهند.

او بمن پاسخ خواهد داد آنهائی را که از درب سمت راست رفته‌اند، بسوی یکی ازدرهای بهشت وارد کن آنها باکسانیکه‌ازدرهای دیگر رفته‌اند همراهی خواهند کرد.

بهمان خدائی که روح من در قبضهٔ قدرت او است فاصله دو دری که در بهشت جای دارد مساوی فاصله بین دروازه مکه یا بصره یا حمره است(۱).

---

(۱)ــ در قرآن کریم بنام بسیاری از درهای بهشت اشاره میکند(سوره ۱۳، آیه ۲۳، ۱۵، ۱۴، ۷، ۴۰، ۳۸، ۵۰، ۳۹، ۷۳) اما بطور کلی بدون ←

بنا بروایت اناس رسول خدا فرموده است (۱).

روز رستاخیز مؤمنین به‌خدا گردهم جمع آمده وخواهند گفت:

آیا میتوانیم کسی را پیدا کنیم که از برای ما نزد خدا شفاعت کند؟ و آنها به‌حضور آدم خواهند رفت و خواهند گفت:

ای آدم، تو پدر گروه انسانها هستی خداوند ترا با قدرت خود آفریده و فرشتگان را واداشته که در برابرت تعظیم کنند و بتو خیلی چیزها ونامها را آموخته؛ از طرف ما به‌نزد خدا برو و شفاعت کن تا ما را از این وضع برهانند.

آدم به‌آنها پاسخ خواهد داد.

من کسی نیستم که بتوانم برای شما چنین کاری بکنم و پس از

← اینکه ما آ· ' قاطع بدانیم جهنم دارای هفت درگاه است (آیه‌های ۱۵، ۴۴، ۱۶، ۲۹، ۳۹، ۷۱، ۷۲، ۴۰) راه عبور از آن برای ما پنهان است اما چیزی که مسلم است این است که درب سمت راست بهشت مخصوص مسلمانان مؤمنی است که بسوی بهشت روانه میشوند و درهای دیگر مخصوص مؤمنینی است که گناهان بزرگی مرتکب شده و بایستی ازجهنم بگذرند وکسانی ازآنجا میتوانند بگذرند که دارای اعمال خوب بوده‌اند اما بسیاری از مفسرین درباره این نوع افراد تردید دارند.

(۱)- آناس ملك ده‌ساله بودکه بموجب بعضی روایات که به‌خدمت پیغمبر رسید وتحت تعلیمات او قرارگرفت و او روایات واحادیث زیادی نقل کرده که در رسالات احمدبن حنبل گردآوری شده اما شهرت وارزش تاریخی ندارد.

آن خطائی را که مرتکب شده برای آنان بیان می کند ومی گوید:

شما به‌نزد نوح بروید او اولین فرستاده خدا است که به‌سوی مردمان روی زمین آمده است.

آن‌ها به‌نزد نوح رفته و از او تقاضا می کنند ولی او به آن‌هم خواهد گفت:

من بسیاری تقاضاها از خداوند کرده‌ام و دیگر شرم دارم از این که از او تقاضای بیشتر بکنم(۱) به‌نزد ابراهیم بروید و او به‌شما خواهد گفت‌اما ابراهیم هم‌به‌آنها خواهد گفت که میتوانید به‌نزدموسی بروید او پرستنده خدائی است که خداوند با او گفتگو کرده وتورات را برای راهنمائی مردم آورده است.

اما آنها وقتی به‌نزد موسی می‌روند به‌آنها خواهد گفت:

من نمیتوانم چنین‌کاری بکنم و به‌آنها تذکر خواهد داد که او مردی را کشته که مقصر نبود، بعد از آن به‌آنها توصیه می کند که نزد مسیح بروند ولی حضرت مسیح هم به‌آنها پاسخ خواهد داد:

---

(۱)- ظاهراً این‌موضوع مربوط به‌چهارمین پسر نوح‌است که حاضر نشد بنا بدستور نوح واردکشتی شود،زیرا خداوند خبر داده بود که توفانی خواهد برخاست و او به بالای‌یکی از کوه‌ها پناهنده میشود و ازبین خواهد رفت و در این باب میگویندکه‌نوح .به خداوند عرض میکند خداوند پسرم از خانواده من است وعهد تو راست است دتوبزرگترین عادل‌هستی وخداوندباو پاسخ میدهد ای نوح ، کسی که صالح نباشد از خانواده تونیست تو در بارهٔ چیزهائی که نمیدانی تقاضا نکن .

من کسی نیستم که بتوانم چنین کاری بکنم شما باید به نزد محمد(ص) رسول خدا بروید که محبوب‌ترین بندگان خدا است، آنها به نزد من خواهند آمد، من از خداوند اجازه حضور میطلبم که موافقت خواهد کرد بعد از اینکه آنجا رسیدم در حضور خداوند سر بزمین خواهم نهاد بمن خواهند گفت سرت را بلند کن و آنچه میخواهی طلب کن هرچه طلب کنی باراده خداوندی برآورده خواهد شد.

سر به‌آسمان برافراشته خداوند را تسبیح خواهم گفت و برای بندگان خودم شفاعت خواهم طلبید و خداوند گروهی را بمن نشان می‌دهد که آنانرا وارد بهشت سازم و بعد از آن خواهم گفت برطبق آیه‌های قرآن جهنم برای کسانی است که مرتکب گناهان شده وتا ابد درآنجا خواهند ماند(۱).

رسول خدا فرموده است در روز قیامت نوح را احضار کرده و باو خواهند گفت آیا تو مأموریت خود را انجام دادی؟

ـ بلی‌خداوند بزرگ.

وبعدازآن ازامت اوخواهند پرسید آیا نوح فرمانی‌را که‌خداوند داده بود انجام رسانده ؟

و آنها میگویند کسی بما نگفته بود که مستوجب عقاب‌هستیم.

خداوند از نوح خواهد پرسید چه کسی می‌تواند به نفع تو شهادت بدهد .

---

(۱)ـ در اینجا منظور این است که درقانون اسلام طلب ترحم کردن از خدا تابع قوانین و دعاهائی است که در قرآن دستورداده شده .

جواب میدهد رسول خدا محمد (ص) و امت او ، وبعد از آن مسلمانان شهادت خواهند داد که نوح مأموریت خود را انجام داده و اضافه خواهند کرد که نوح درباره ماهم شهادت میدهد.

بهمین علت است که در قرآن بصراحت میفرماید : (سوره ۲ ، آیه ۱۴۳) .

بهمین جهت است که ما ترا امت وسط قرار دادیم برای اینکه شاهد باشی برای دیگران وفرستاده خدا هم‌برای شما شهادت‌بدهد(۱)

ابن مسعود که یکی از نزدیکان رسول خدا بود روایت میکند یك روز پیغمبر بمن فرمود :

قرآن‌را‌برای‌من بخوان عرض کردم قرآن‌را که از طرف‌خداوند به شما وحی شده من چگونه میتوانم بخوانم ؟

پیغمبرفرمود اما من‌میخواهم بشنوم که دیگران قرآن را چگونه میخوانند ، منهم بنا بفرمان پیغمبر سوره نسا را برای او می‌خواندم ، تا اینکه باین‌آیه رسیدم که خداوند میفرماید (سوره نسا آیه ۴۰)

۱ــ در بارهٔ اینکه قرآن می‌فرماید ما امت مسلمان را وسط قرار دادیم مفسرین به دو نوع تفسیر می کنند اول اینکه امت مسلمان امتی است که برای دیگران شهادت می‌دهد و فخرالدین رازی (متولد ۱۱۵۰ میلادی) در این مورد چنین تفسیر می کند که مسلمانان حد فاصل بین امتها هستند که برای آنها شهادت می‌دهند آنها مانند مسیحیان‌گزاف نمی‌گویند که برای خداوندفرزندی قائل می‌شوند و مانند یهودیان‌گناهکار نیستندکه پیغمبران را میکشند و کتابهای آسمانی سایر آئین‌ها را رد می کنند و به پیغمبر خدا ایمان نمی‌آورند .

پس چگونه است وقتی آوردیم از هر امتی گواهی‌از پیغمبران آن امتها وبیاوریم ترا ای محمد برای قوم خودت که شهادت بدهی‌بر نافرمانی آنها .

وقتی باین‌آیه رسیدم پیغمبر فرمود کافی است و چشمانش پراز اشك شد و شاید فکر میکرد برای چه امت من باید نافرمـان باشند و بدستور خدا رفتار نکنند .

درجای دیگر، یك‌مرد یهودی که مردی مسلمان باو سیلی‌زده‌بود به‌نزدپیغمبر آمد وعرض کرد ای‌محمد یکی ازپیروان تو (یکی‌ازانصار) بصورت من سیلی زده است .

پیغمبر پاسخ داد این مرد را نزد من بیاورید ، وقتی آن مرد حاضر شد پیغمبر از او پرسید :

برای چه بصورت او سیلی زدی ؟

آن مرد گفت ای رسول خدا من از راهی میگذشتم وشنیدم که این مرد یهودی میگوید موسی بر گزیده خدا است من باو گفتم آیا نمیگوئی که محمد بر گزیده ترین خلق خدا است و از این جهت بود باو سیلی زدم ، پیغمبر فرمود من نمیخواهم وارد مباحثات شما بشوم‌و درباره برتری پیغمبران چیزی بگویم، اما درروز قیامت که تمام مردم بیهوش‌میشوند من اولین کسی هستم که بهوش‌می‌آیم ودرآنوقت است که موسی رامیبینم که دربارگاه خداوندی ایستاده اما من نمیدانم که‌او چه وقت بهوش‌آمده خداوند بزرگ وعادل است اومیداند که‌چه‌کسی را مورد بخشایش خود قرار دهد.

عبدالله‌بن‌عمر روایت میکند که از رسول خدا این کلام راشنیده است که میفرمود :

فاصله شمااز سایر امت‌هائی که قبل از شما بوده‌اند برابرفاصله بین بعد از ظهر تا غروب آفتاب است پیروان تورات راکه برآنهانازل شده بود پذیرفتند ولی تا وسط روز به‌آن عمل کردند بعد از آن دیگر نتوانستند به دستورات آن عمل کنند و پاداش خود را مانند دانه گندم دریافت نمودند ، بعد از آن ما قرآن راکه ازطرف خداوند نازل شده بود پذیرفتیم و به‌آن تا غروب آفتاب عمل کردیم باین جهت پاداش ما دو برابر بود .

آنگاه پیروان این دو امت وقتی در روز قیامت از گورها برمیخیزند خواهند گفت ای خداوند تو به‌آنها دو برابر پاداش دادی درحالی که بمابعنوان پاداش برای هردانه یك دانه گندم میدهی خداوند پاسخ خواهد داد ، آیا من بقدر کافی بشما پاداش ندادم .

آنها خواهند گفت نه !! و خداوند خواهد گفت همین علامت بزرگواری من است و هرچه راکه بخواهم بهرکس میدهم (درقرآن هم اشاره می کند :

(یهدی من یشا الی صراط المستقیم یعنی خداوند هرکه راکه بخواهد هدایت میکند)

ابوموسی‌اشعری ازاهالی یمن بودکه درهمان زمان که ابوهریره اسلام آورد او هم مسلمان شد.

اودرموقع‌خلافت امیرالمؤمنین مرتکب اشتباهی شدوبه‌تحریك

امرعاص درحکمیت بین‌علی و معاویه به معاویه رأی داد و بدین‌ترتیب اولین خلافت بنی‌امیه در دمشق استوار گردید .

او از قول پیغمبر روایت میکند که پیغمبر فرمود مثال مسلمانان در مقابل مسیحیان ویهودیان چنین است که مردی چند کارگر را برای انجام کاری ازصبح تا غروب به‌کار دعوت نمود و آنها پس از اینکه‌تا ظهر بکار پرداختند دست ازکار کشیده گفتند ، ما برای توکار نمی کنیم و مزدی نمیخواهیم ، آن مرد گروه دیگری را برای انجام کارخود به کار دعوت کرد و به‌آنها گفت تا غروب کار کنید تا مزد شما راازصبح تا غروب بپردازم اما این گروه هم تا بعد ازظهر سرگرم کار بودند و دست ازکار کشیده گفتند ما برای توکار نمیکنم بنابراین آن مرد گروه سوم را به‌کار دعوت نمود وآنها تا غروب آفتاب‌کار را بانجام رسانده و مزدی راکه به‌آن دو گروه لازم بود داده شودیك‌جا دریافت‌نمودند.

این موضوع اشاره باین مطلب است کسانیکه نخواهند تاپایان زندگی بفرمان خدا اطاعت‌کنند پاداش ومزد لازم را دریافت نخواهند کرد .

وهمچنین ابوهریره روایت میکند که پیغمبر میفرمود :

در روز قیامت ابراهیم که دوست وپرستنده خدا بود پدرش را میبیند که سراپایش آلوده به‌گرد وغبار سیاهی است و ابراهیم خطاب به خداوند می گوید ای خالق یکتا توبه من وعده کرده بودی که در روز قیامت مرا با گناهکاران روبرو نسازی و آنها را به بهشت راه ندهی زیرا ابراهیم که‌اولین یکتاپرست بود و بوحدانیت خداایمان

داشت با پدرش که بت‌پرست بود هم‌عقیده نبود و در یکی ازشبها تمام بتها را شکست و ازآنجا بزمین مقدس هجرت نمود .

خداوند بابراهیم پاسخ داده بود که هیچوقت گناهکاران وارد بهشت نمیشوند پیغمبر اسلام هم درقرآن یادآور میشود که خطاب به قریش و کفار مکه میفرماید :

ای ملت قریش روح خود را پاك کنید و به خدا ایمان بیاورید زیرا من در روز قیامت نمیتوانم از شما شفاعت کنم خداوند درهمه‌جا به مردم میفرمود کسانیکه فرمان خدا را اطاعت نکنند هرگز بخشوده نخواهند شد و در همین باره اشاره به ابراهیم میفرماید که او نمیتواند در روزقیامت ازکسان و خویشاوندان خود که به یکتائی خداوندایمان نیاورده‌اند شفاعت کند زیرا گناهکاران را خداوند دوست ندارد .

اسلام ـ ایمان به خدا
پرستش خدا

پیغمبر فرموده است :

مسلمان کسی است که هیچ مسلمانی از دست و زبان او آزار و آسیب نبیند ، مهاجر کسی است که از آنچه که خداوند نهی‌فرموده فرار می کند ، هیچکس از شما دارای ایمان حقیقی نیست مگر اینکه آنچه را برخود روا نمی‌دارد به دیگران روا ندارد ، سه چیز علامت ایمان درست است اول دوست داشتن خدا و فرستاده او که باید آنها را بیشترازهر کس دوست بدارد و دوم اینکه اگر کسی‌را دوست‌دارند بایستی از نظر خدا او را دوشت بدارند سوم اینکه کسی اگربه خداو فرستاده او شك کند و به سوی بت‌پرستی بر گردد .

مثل این است که در باره‌آتش جهنم شك وتردید بدل خودراه بدهد ، خداوند در قرآن می‌فرماید عشق و محبت وابسته به ایمان به خدا است کسانی که ایمان دارند نسبت به خدا ایمان خالص دارند

(سوره ۲ ، آیه ۱۶۵) .

با من پیمان ببندید که غیر از خدای چیزی را پرستش نکنید ، مرتکب زنا نشوید ، بچه‌های خود را نکشید و هرگز در برابر کسی که به خدا ایمان دارد خشمگین نشوید ، هریك از شما به آنچه گفتم ایمان داشته باشد ، خداوند به او مزد و پاداش نیك می‌دهد و کسی که برای شکستن این پیمان کوچکترین قدمی بردارد در این جهان نیز به کیفر خواهد رسید ، اما کسی که در این جهان پیمان خود را بشکند و باز در رفع و اصلاح آن بکوشد و ازخداوند طلب بخشایش نماید این دیگر با خدا است که اگر بخواهد او را ببخشد یا مجازات‌نماید

کسانی که استحقاق بهشت را دارندبه بهشت می‌روند و کسانی که به خدا شك کرده‌اند به جهنم خواهند رفت و بعد از آن خداوند فرمان می‌دهد آنها را که هنوز بقدر ارزنی ایمان دارند ازجهنم خارج کنند و بعد از اینکه از جهنم خارج شدند آنها را باآب زمزم شستشو می‌دهد تا از نوزندگی را از سربگیرند .

ابن عمر روایت کرده است پیغمبر بمن فرمان داد با کفار نبرد کنم تاروزی که ایمان بیاورند وفرستاده‌خدا را بشناسند ونمازبخوانند و خمس خود را بپردازند .

از پیغمبر سئوال کردند که بدانند بهترین بندگان خدا چه اشخاصی هستند ، جواب فرمود ایمان به خدا وبه فرستاده اوپرسیدند بعد از آن چه باید بکنند ، جواب فرمود در جهاد برای خدا شرکت نمایند .

و بعد از آن چه ؟ زیارت خانه خدا را انجام دهند .

یك نفر از فرستاده خـدا پرسید کدام عمل در اسلام نیکوتر است ؟ جواب فرمود بهترین عمل سیر کردن گرسنگان وسلام‌دادن به کسانی که می‌شناسند یا نمی‌شناسند .

ابوهریره روایت میکند که پیغمبر فرمود ، خداوند از کسی که خود را برای جهاد آماده کند راضی خواهد بود بشرط اینکه باایمان کامل به جهاد برود و با عمل خود نشان بدهد که به خدا و به فرستاده او ایمان دارد .

چنین کسی با غنائم زیاد از جنگ بر می گردد و بعد از آن او را به بهشت داخل خواهد کرد و همچنین می‌فرمود اگر برای محبت به امت‌خودم نبود هرگزدرموقع جهاد عقب نمی‌ایستادم وآرزوداشتم که بنام خدا و برای خدمت به خدا کشته شوم و اگر باز زنده میشدم حاضر بودم در راه خدا کشته شوم و هرچند بار زنده می‌شدم باز هم آرزو داشتم که در راه خدا کشته شوم .

هر کس در ماه رمضان با قلب پاك و ایمان کامل نماز بخواند خداوند گناهان گذشته او را خواهد بخشید کسی که در ماه رمضان با ایمان کامل و اعتقاد به یکتائی خدا روزه بدارد گناهان گذشته‌اش بخشوده خواهد بود .

پیغمبر فرموده است :

کسی از عذاب جهنم رها خواهد شد که بگوید خدائی به‌غیر ازخدای یکتا وجود ندارد وبه قدرخردلی نیکوکاری درقلب اووجود

داشته باشد .

عجیب و با شکوه است وضع کسی که به خدا ایمان دارد ، هرچه درنظرش خوب ونیکو است هیچکش مانند اودر شادی ونشاط نیست اگر باو خوبی کنند سرشار از نشاط است ، واگر رنجی باو برسد صبر و بردباری خواهد داشت .

رسول اکرم می‌فرمود من برای شما دو چیز ارزنده به یادگار می گذارم یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگر سنت من است که از آن پیروی کنید .

سنت یکی ازمسائل مهم اسلامی است که غالب دانشمندان اسلام به آن عقیده دارند و تأیید می کنند و آنها را در این باب می گویند هریك از آیه‌های قرآن برای ماحکم قانون دارد گاهی درقرآن آیه‌هائی دیده می‌شود که بطور کلی گفته شده ولی بعدها از روی سنت آن را تجزیه تحلیل می کنند اما سنت دارای شرطی است که باصول و مفهوم آن واقف باشند .

باز هم پیغمبر اسلام فرموده است :

من از جانب خدا برای هدایت مردم و آموزش دین فرستاده شده‌ام ، و آنچه که خداوند فرموده مانند سیلاب بارانی است که بر برسطح زمین فرود می‌آید ، بعضی از زمین‌ها بسیار خوب و مساعد است که در آن آب فراوان وجود دارد و گیاهان سبزرا می‌رویاند .

اما بعضی از قسمتهای زمین خاك و سنگ است که نمی‌تواند آب را در خود نفوذ بدهد و برای کشاورزی مناسب نیست، خداوند

از این زمینها برای زندگی مردم استفاده میکنند و مردم در روی زمین از همه نوع آب و خوراکی بدست می‌آورند چارپایان خود را آب می‌دهند و زمینهای خود را آبیاری می کنند، باران هم ممکن است بر-همه‌جا فرود آید، قطرات باران در زمینهائی فرود می آید که آب در آن نفوذ نمی‌کند و در این صورت گیاهی در آن نمی‌روید، این مثال تصویری از انسان در برابر خدا، است، بفرمان خدا من این فرمان را آورده‌ام اگر کسانی باشند که سرشان را بلند نکنند و فرمان خدا را نشنوند مانند زمین خشکی خواهند بود که قطرات باران را که رحمت الهی است درخود نفوذ نمی‌دهند.

دو گروه از مردمان خوشبخت‌ترین موجودات زمین هستند، کسانیکه خداوند به‌آنها مکنت و ثروت داده و آنها این مکنت را در راه خدا بمصرف میرسانند و گروه دوم که خداوند به‌آنها عقل کامل داده اینان می‌توانند سایرین را که چیزی نمی‌دانند بیاموزند.

شخص مؤمن مانند زمین مزروعی از گندم است که همیشه باد بر آن می‌وزدو آنرا زنده‌نگاه می‌دارد، دراین‌میان آزمایشهای‌خداوندی بسیار است، اما مردی که فرمان خدا را نمی‌شنود و یا نمیپذیرد مانند درخت خشك و بی‌مصرفی است که ناچار یك روز صاحب آن ناچار است آنرا از زمین خارج کند و بسوزاند.

ابن عمرروایت کرده است که شخص مؤمن چون درخت سبزو تازه‌ای است که همیشه دارای شاخ و برگ است همه میگویند این درخت هم مانند سایر درختان است، اما همه درخت مانند یك درخت

خرما میوه فراوان ندارد.

با رسول اکرم درباره دو نفرصحبت میکردند یکی از آنها کسی بود که ایمان داشت و دیگری که خود را وقف تحصیل علم کرده بود، رسول اکرم فرمود کسی که ایمان دارد دارای مقام بلندی است و اگر این عالم فقیه و دانشمند باشد برتری او نسبت به کسی که دارای ایمان است مانند برتری من است نسبت به‌دیگران، سپس اضافه فرمود اما باید بدانید که خداوند و فرشتگان و ساکنین آسمانها و زمین تا مورچگانی که در لانه‌های خود و ماهیانی که در دریا زندگی می کنند مردی را که به‌دیگران نیکی می‌آموزد تسبیح خواهند کرد.

یکی از فقهای اسلام دراین زمینه گفته است:

چه مرد خوشبختی است کسی که دارای علم و آگهی دین باشد زیرا اگر باو نیازی داشته باشند بمردم می‌آموزد و اگر باو نیازی نداشته باشند برای شخص خودش مفید است.

کسی که در راه طلب علم الهی قدم برمی‌دارد، خداوند او را به‌بهشت راهنمائی می کند و فرشتگان با بالهای خود برسر او که در جستجوی علم الهی است سایه میاندازند.

تمام موجودات‌جهان ازخداونددرخواست میکنند که گناهانشان را ببخشاید، تمام کسانی که در آسمانها و در روی زمین و ماهیانی که در دریا زندگی می کنند روبه‌خدا می آورند.

برتری‌یك‌دانشمند بردیگران که‌به‌سوی‌خدا رفته‌اندمانندقرص‌ماه است که‌دریك شب‌روشن‌ومملوازستاره‌درخشان‌است زیراپیمبران‌برای

مردم گنجینه‌هائی از طلا و نقره باقی نمیگذارند آنها علمی را بیادگار
میگذارند که مردم به‌خدا ایمان بیاورند کسانیکه این گنجینه قیمتی را
می‌پذیرند مثل این است که ثروت جهان را صاحب شده‌اند.

کسی راکه خداوند دوست دارد او را برای تحصیل علم الهی
راهنمائی میکند.

بهترین بنده خدا

۱ـ ازابوهریره است که روایت میکند وقتی از پیغمبر سئوال کردند بهترین بندگان خدا چه‌کسی است فرمود بهترین بنده در نظر خدا کسی است که پرهیزکارترین مردمان باشد و پرسیدند آیا بالاتراز او چه کسی است؟ فرمود پرهیزکارترین بندگان در نظر خدا یوسف پیغمبر فرزند پیغمبربود ابراهیم هم دوست خدا بود (زیرا به‌ابراهیم خلیل‌الله لقب داده بودند) به‌معنی دوست خدا) پرسیدند آیا بالاتر از این کسی نیست، ما درباره اعراب میپرسیم که قرآن برای آنها نازل شده فرمود می‌دانم شما درباره اعراب دوره جاهلیت میپرسید بهترین مردمان از آن‌ها در دوران جاهلیت به‌نظرمن بهترین مسلمان است اگر خدا را بشناسند و به‌یگانگی او ایمان بیاورند.

در اینجا مسئله بسیارباریکی است که کسی بتواند دربین‌اعراب جاهلیت نظرعمومی بدهد پیغمبرابتدا درباره بزرگترین وپرهیزکارترین مردان از نظراسلامی اشاره میکردند و این خود مسئله‌ای است که در زمان جاهلیت کسی به‌خداوند ایمان بیاورد پاسخی راکه پیغمبر دراین

خصوص داده مبنی براین است که در نظرنداشت بین زندگی اخلاقی دوران جاهلیت و بعد از آن بکلی رابطه را قطع کند و باین پاسخ اهمیت آموزش مذهبی را براثر الهام الهی به‌مردم می‌آموزد و هرفرد در هرزمان که بسوی خدا بر گردد بنظرخدا پسندیده است.

۲ـ بنا بروایت ابن‌مسعود پیغمبر میفرمود کسی که سخنان مرا که از جانب پروردگار آورده‌ام بشنود موجود خوشبختی است‌واگر آنچه راکه من گفته‌ام به‌دیگری بشنواند گاهی ممکن است کسی که این سخنان را میشنود دارای قلب پاکتری از آنکه او این پیام را باو رسانده باشد.

سپس درباره این مسئله توضیح بیشتری داد وفرمود ایمان‌مانند بدن برهنه‌ای‌است وترس ازخدا مثال جامه‌ای است که برخودپوشانده و عفت و پاکی هم آرایش او است و علم دین هم میوه آن به‌شمار می‌آید، زیرا عالم فقیه مردی است که خداوند باو اعتماد دارد.

ابن‌عمر روایت میکند که ازپیغمبرشنیده است که میفرمودروزی که در خواب بودم در خواب دیدم برای من ظرف مملو از شیری آوردند این شیر را سر کشیدم تا وقتی احساس نمودم قطرات شیر از انگشتانم تراوش میکند در اینوقت بقیه شیر را که درظرف باقی مانده بود بیکی از اصحاب خود تعارف کردم.

او از پیغمبر پرسید شما این خواب را چه تعبیر میکنید؟ پیغمبر جوابداد آن ظرف شیر علامت علم الهی بود که خداوند بمن نوشاند ومن هم بدیگران نوشاندم.

پیغمبر میفرمود:

۳- در بین اصحاب من دو گروه مردمان یافت میشوند گروه اول فقها و دانشمندانی که فرمان میدهند، بهترین مردان پرهیزکارهستند و گروه دوم کسانی که فاسد میشوند و دیگر بازگشت نخواهند کرد.

بهترین عمل کدام است ؟

۴- از پیغمبر پرسیدند بهترین عمل در اسلام چیست؟ جواب فرمود بدست آوردن علم الهی، پرسیدند مقصود شما کدام علم است؟ فرمود از دانشی صحبت میکنم که از قرآن و کلمات خدا به‌دست می‌آورند، عرض کردند ما از اعمال مردم سئوال کردیم اما شما درباره دانش صحبت میکنید آیا ممکن است برای ما بیشتر توضیح بدهید؟

فرمود ممکن است اعمال انگشت شماری مفید از مردم ظاهر شود در صورتی که باعلم الهی مربوط باشد اما بسیاری ازاعمال بدون فایده دیده می‌شود که با علم الهی رابطه‌ای ندارد ، خداوند در قرآن می‌فرماید به دنبال علم بروید حتی در چین (یعنی حتی در دورترین نقطهٔ دنیا) ، کسی که دارای علمی باشد و آنرا از مردم مخفی نماید در روز قیامت خداوند از آتش جهنم نصیب او خواهد ساخت .

این مطلب اشاره به آن است که در قرآن خداوند یهودیان را از اینکه علم الهی را از مردم پنهان می کردند تهمت می‌زند (سورهٔ ۲ ، آیه‌های ۱۵۹ و ۱۷۴ در آیهٔ ۱۵۸) می‌فرماید :

به درستی که آنانکه پنهان می‌نمایند آنچه را فرو فرستاده‌ایم از معجزات و راه راست از بعد آنکه بیان کردیم آنرا برای مردمان در کتاب یعنی در تورات (آنگروه لعنت می کنند ایشان را خداوند لعنت می کند ایشان را لعنت کنند گان) (آیهٔ ۱۵۹) مگر آنانکه توبه کرده‌اند و به صلاح آوردند و بیان کردند پس آن گروه را باز گشت می کنیم بر ایشان و من بسیار باز گشت کننده هستم .

در اینجا باید اضافه کنیم که یهودیان بسیاری از علامات را که در تورات اشاره به پیغمبر کرده بود از مردم پنهان می کردند تا مردم گمراه شوند .

پیغمبر اضافه فرمود یک فرد مسلمان اگر بخواهد بزرگترین خدمت را به برادر دینی خود بکند این است آنچه را که شنیده به دیگران باز گو کند .

۵ ـ از آنان روایت شده که فرستادهٔ خدا می‌فرمود :

بزرگترین گناه در روز قیامت پنهان داشتن علم الهی از مردم و جهالت و بی خبری و شرب و شراب و اشاعه زناکاری است .

وقتی خداوند به وسیلهٔ فرستاده‌اش پیامی را برای من فرستاد آن را هرگز از بندگان مخفی نگاه نمی‌دارد وقتی فقهای دین از بین مردم بروند ایمان مردم دستخوش فراموشی می‌شود ودراین وقت است که جاهلان بر مردم حکومت می کنند و وقتی از اینان چیزی پرسیده شود چون از علم خداوندی بی بهره‌اند نمی‌توانند جوابی بدهند و خودشان سرگردان و دیگران را نیز سرگردان می کنند .

هیچ یك از پیغمبران بدون علامات و معجزه‌ها به سوی مردم فرستاده‌نشده زیرا آنچه را ازخداوند می‌آموزند به مردم انتقال میدهند تا ایمان بیاورند ، اما من فقط با یك معجزه از طرف خداوند فرستاده شده‌ام (مقصود قرآن است) و امیدوارم که درروز قیامت امت بسیار کثیری خواهم داشت.

خداوند وقتی پیغمبران را می‌فرستد معجزات زیادبه‌او میدهد، مثل این که موسی در نزد فرعون معجزات زیاد نشان داد (سورهٔ ۷ و آیه‌های ۱۰۳ و ۱۲۲) عیسی قدرت آن را داشت که بیماران را شفا بخشید و مردگان را زنده کرد (سورهٔ ۳ - ۴۹) ولی پیغمبر اسلام یك معجزه آورد که آن قرآن است که خدا در آن گفتگو می کند زیرا قرآن بالاترین کتابی است که هیچ کس نمی‌تواند یك آیه به مثل آن بیاورد و خداوند می‌فرماید آیا می‌توانید یك سوره از آنچه که من آورده‌ام بیاورید، مفسرین دراین باره تفسیراتی کرده‌اند که قابل توجه است و باید به آنها مراجعه کنید .

در این باره پیغمبر می‌فرماید :

من باکتابی محکم ازطرف خداوندبه‌سوی شما فرستاده‌شده‌ام، وقتی که در رؤیا بودم احساس نمودم که کلید گنجینهٔ جهان را به دستم دادند .

و همچنین می‌فرمود مقام من در بین شما به نام فرستادهٔ خدا چنین است که آمده‌ام به شما بگویم :

دشمنان زیادی را در اطراف خود مشاهده می کنم ودر این حال

شما را از آنها می‌ترسانم گروهی از شما کـلام خدا را شناختید و مورد استفاده قراردادید و به این طریق از خطر رهائی یافتید امادیگران که پیغمبر خدا را نشناختند و به او نسبت دروغ دادند در بی خبری تا صبح باقی ماندند تا اینکه دشمنان به آنها حمله کرده و طولی نکشید که نابود شدند.

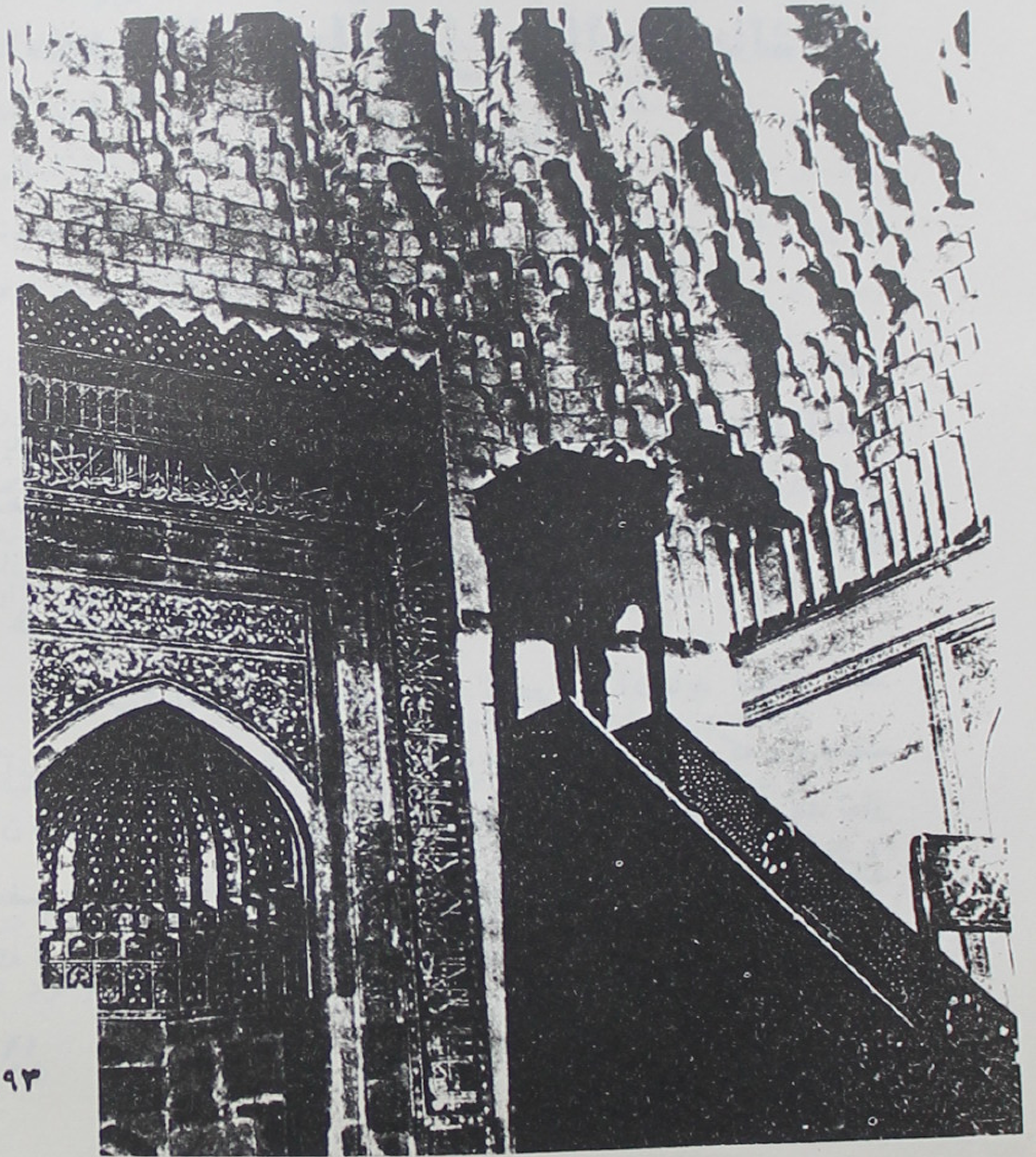

خدا از شما عمل صالح و پاك می‌خواهد

انسان دوستی پیغمبر اکرم

۱ - شعائر مذهبی در اصل اجرای آن آسان وساده است کسی نبایداجرای قوانین دین را برخود مشکل بگیرد ، بنا براین در آداب مذهبی کوشا باشید تا به سوی تکامل بروید ، همیشه امیدوار باشید و نمازرا از صبح تا شام و قسمتی از آنرا در شب بر پا دارید تاخداوند به شما کمك کند .

نماز شبانه برای کسانی است که در راه آن باید اجتهاد کنند وآنرا در قرآن صلوه‌اللیل خوانده که بسیارطولانی‌است که بایدنصف آن را در شب و قسمت دیگر را بعد از آن بخوانند ، می گویند نماز حضرت داود هم همینطور بود ، خداوند در چندین جا توصیه می کند که نمی‌خواهد برای اِمت خود تکالیفی را معین کند که مافوق توانائی

او باشد و فقط مسلمان را مکلف می کند که بایستی مسئول اجرای وظایـف دینی باشد و به آن عمل کنید (در سوره بقره آیه ۲۸۶) می‌فرماید :

تکلیف نمی کند هیچ کس را مگر بقدر وسعت و طاقت او از برای هر شخصی است آنچه را از خوبی اندوخته است وبر آن‌است آنچه را از بدی کسب کرده و اندوخته است ومؤاخذه مکن ما رااگر فراموش کردیم احکام تورا یا خطا کردیم ای پروردگار، ما را بارنکن برما بار سنگین وسخت چنانکه بار کردی‌آن بار گران را بر آن کسانی که پیش از ما بودند ای پروردگار ما را بار نکن به چیزی که طاقت نیست از برای ماآنرا ببخشش و گناهان ما را بیامرز و رحم کن برما توئی آقای ما پس نصرت بده مارا برقوم کفار

۵ - درجای دیگرمی‌فرماید اگریکی ازشما درحال نماز گزاردن خوابش گرفت باید برود بخوابد تا وقتی که بیدار شود، زیرا کسی که در حال نیمه‌خواب نماز گزارد وجدان او آگاه نیست و نمی‌داند چه مـی کند و ممکن است اگر طلب بخشش نماید مورد عفو قرار گیرد .

عبدالله بن‌مسعود روایت میکند .

۶ - یك روز پیامبر نماز میگزارد وقتی به آخرین سلام رسید باو عرض کردم آیا دربین نماز شما چیزی واقع شد ؟

- برای چه اینطور سئوال میکنید ؟ جواب دادم برای اینکه در موقع نماز حالت دیگر داشتید ، او نماز را به پایان رساند وفرمود :

۷ - اگر در وقت ادای نمازچیزی واقع شدونتوانستید نمازرا تا به آخر بخوانید دومرتبه تکرار کنید .

اگر چیزی واقع شده بود بشما می گفتم ، می‌دانید منهم مانند شما هستم و ممکن است چیزی را فراموش کنم مثل اینکه شما هم گاهی چیزی را فراموش میکنید و اگر دیدید من چیزی را فراموش کردم بمن بگوئید و اگر یکی از شما در حین نماز شك داشت سعی کند هرچه زودتر آن را اصلاح کند، دوبار دیگر می‌تواند سلام بدهد و آن را بخوبی تمام کند .

وقتی شما نماز می‌خوانید ممکن است فرشتگان هم‌با شما نماز بخوانند و اگر در اجرای نماز مرتکب اشتباهی شوند سر بآسمان‌بر-افراشته می گویند ای خدای بزرگ گناه ما را ببخش .

وقتی هوا خیلی گرم باشد کمی صبر کنید تا هوا بهتر شود ، زیرا گرمای زیاد ممکن است حالت خستگی یا نشه پیش بیاورد .

۸ - ابوالقدر النصاری که از نزدیکان پیغمبر بود روایت‌میکند :

روزی باتفاق پیغمبر و جمعی دیگر براهی میرفتیم یکی از آنها خواهش کرد که‌کمی توقف کنند .

پیغمبر فرمود اما من می‌ترسم اگر استراحت کنیم وقت نماز بگذرد ، بلال که همراه پیغمبر بود عرض کرد من شما را بیدار میکنم و بعد از آن همه خوابیدند و بلال هم در حالیکه به شتر خود تکیه داده بود چشمانش بسته شد و خوابش برد ، پیغمبر وقتی بیدار شد که قرص خورشید در بالای افق بود ، بلال را بیدار کرد و فرمود چه‌شد

که تو به خواب رفتی ؟

بلال عرض کرد هیچوقت برای من اینطور پیش نیامده بود .

پیغمبر فرمود خداوند هر گاه بخواهد روح را از ما می گیرد یا بعد آنرا بما پس می‌دهد ، اکنون بلندشو و دیگران را برای ادای نماز بیدار کن و سپس همگی با پیغمبر نماز عشا را خواندند .

او اضافه میکند وقتی ما مشغول ادای نماز بودیم ناگهان سر و صدائی بلند شد و هنگامیکه نماز به پایان رسید پیغمبر پرسید چه‌واقع شده بود جواب دادند ما نمیدانیم زیرا مشغول نماز بودیم .

پیغمبر فرمود وقتی نماز میخوانید بایستی روح و فکر شما کاملا آرام باشد، بقیه نماز را میتوانید بادیگران تمام کنید وبعد از آن‌خواهید توانست آنرا تکمیل کنید.

وقتی غذا برای خوردن حاضر شد درغروب آفتاب سعی کنید اول نماز را بخوانید وهیچوقت قبل ازنمازعشا خود را به غذاخوردن سر گرم نکنید .

۹ ـ اومیفرمود وقتی یکی ازشما نماز دیگران را رهبری‌میکند (مانند نماز جماعت) سعی کنید نماز را زودتر تمام کنید زیرا ممکن است در بین کسانیکه با شما نماز میگزارند افرادی ضعیف یا بیمار یا سالخورد گان باشند ، باید مراعات آنها رابکنید ، اما وقتی برای‌خود نماز میگزارید میتوانید آنرا طولانی سازید .

پیغمبر اسلام بیکی از اصحاب خود میفرمود وقتی برای نماز آماده میشوم نیت میکنم نماز را آرام بخوانم اماوقتی به‌بینم کودکی

گریه میکند صدای خود را آرام‌تر میسازم زیرا میدانم وقتی کودکی گریه میکند مادرش چقدر ناراحت میشود.

و بعد از آن فرمود همیشه سعی کنید برای ادای نماز یا مراسم دیگر راه آسانتری را انتخاب کنید و برای خودتان مشکلات درست نکنید هرکاری را به‌آسانی به‌پایان برسانید و دیگران را آزرده خاطر نسازید ، من خوب کلام پیغمبر را درك میکردم زیرا او همیشه سعی میکرد باعث ناراحتی کسی نشود .

عبدالله بن‌عمر چنین روایت میکند که یکی میگفت ای‌پیغمبر من درموقع زیارت کعبه قبل‌از اینکه سنگی بدیوار کعبه بزنم گوسفندخود را قربانی کردم .

پاسخ دادند زیاد مهم نیست اکنون میتوانید سنگ را بپرانید ، دیگری پرسید ای‌فرستاده خدامن قبل ازاینکه سرم رابتراشم گوسفندم را قربانی کردم .

جواب فرمود مانعی‌ندارد میتوانید بعد ازآن قربانی رابتراشید از این قبیل سئوالها که از او میکردیم جواب میفرمود مانعی ندارد میتوانید بعد از آن انجام بدهد (۱)

---

۱ ـ این موضوع اشاره بزیارت کعبه در دهم ذی‌حجه است و زوار باید برطبق سنت اسلام هفت سنگریزه بدیوار کعبه بپرانند.

در این مورد بطور افسانه میگویدکه وقتی شیطان بر ابراهیم ظاهر شد او با سنگی او را سنگباران کرد باین مناسبت است که میگویند بایستی شیطان را سنگباران کرد این خبر زیاد مورد تأئید نیست .

دریکی از روزهاپیغمبر ازمحلی میگذشت ومشاهده نمودجمعی بالای سر مردی ایستاده‌اند و باو سایه می‌اندازند که از حرارت آفتاب آسیبی نه بیند ، پیغمبر علت این کار را پرسید جواب دادند این مرد روزه دار است جواب فرمود کسی که در مسافرت روزه میگیرد کار پسندیده‌ای نیست .

عایشه همسر پیغمبر روایت می کند که در یکی از شبها پیغمبر برای ادای نماز از خانه خارج شد و به مسجد رفت ، وقتی روزدیگر این خبربه مسلمانان رسید شب دیگر بهمراه پیغمبر برای ادای نماز به مسجد رفتند و درشب سوم و چهارم که این خبر به همه رسید جم انبوه برای ادای نماز به مسجد رفتند پیغمبر بعد از نماز صبح مسجد رفته بود خطاب به‌آنها گفت :

من در این‌کار خطائی نمیبینم اما از این میترسم که عمل شما از روی اجبار باشد و شاید برای شما امکان نداشته باشد که همیشه این کار را بکنید ، نماز برای تسبیح خدا است و درهمه‌جا می‌توانیدانجام دهید .

ابن عباس ازعبدالله بن عمرروایت می کندکه یك روزپیغمبر باو فرمود من‌شنیده‌ام که توتاصبح برای ادای نماز بیدار میمانی و روزها روزه میگیری .

عبدالله جواب داد بلی من این‌کار را میکنم .

پیغمبر فرمود اگر تو باین کار ادامه بدهی چشمان و هم بدنت آسیب خواهد د. البته وظیفه تو و دیگران این است که روزه بگیرید

افطار کنید شب هم بعد از اینکه مدتی خوابیدی برای ادای نماز بیدار شوید .

پیغمبر همیشه میفرمود ای مسلمانان فرائض دینی را بازور ، و تکلف انجام ندهید ، خداوند دوست ندارد که شما قوای خود را از دست بدهید بهترین اعمال نزد خداوند این است که تکالیف دینی را همیشه بجا بیاورید بدون اینکه مافوق قوای شما باشد .

احکام و شرائط نماز

ابوهریره از پیغمبر اسلام شنیده بود که میفرمود تا کنون فکر کرده‌اید که وقتی آب در روز پنج‌بار وارد منزل شما بشود چگونه کثافات را پاك میکند ، بنابراین پنج‌بار نماز خواندن روزانه هم‌دارای این کیفیت است و گناهان شما را میشوید .

ابن مسعود روایت می کند که از پیغمبر پرسیدم بزرگترین عمل پرهیزکاری در نظرخداوند چیست ؟

جواب فرمود گزاردن نماز دراوقاتی که دستور داده شده‌است .

– و بعد ازآن چه چیز است؟

محبت به فرزندان و کسان خود و بعد از آن جهاد در راه خدا

پیغمبر دراین باره میفرماید وقتی شفق صبحگاهی را دیدید صبر کنید کاملا روشن شود بعد از آن نماز بخوانید و بهمین ترتیب وقتی شفق آفتاب در غروب پنهان می‌شود صبر کنید تا روشنی آفتاب کاملا از بین برود بعد نماز بگزارید.

برای ریاکاران شاید نماز صبح و غروب خیلی مشکل باشد،

أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ۝ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ

لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ۝ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا

إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۝ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ

يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ۝ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَشْهَدُونَ ۝ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ

اگر می‌دانستند این دو نماز برای آنها چقدر مفید و حامل خوشبختی است هر آینه اگر راه رفتن برای آنها مشکل بود با دست و پا برای نماز می‌رفتند، بعضی‌اوقات من فکر می کردم که به‌مؤذنان دستور بدهم دومرتبه اذان بخوانند تا مردم برای نماز بروند و حتی حاضر بودم مشعلهائی روشن کرده و بدر خانه‌های اشخاصی که هنوز برای نماز نرفته‌اند بگذرم تا زودتر حرکت کنند.

کسی که نماز بعد از ظهررا نمی‌خواند و متوجه نیست که‌وقت نماز گذشته مثل این است که خانواده و دارائی خود را از دست داده است و کسی که نماز بعد از ظهر را قضا کند مثل این است که میوه و نتیجه اعمالش را از دست داده است.

وقتی که شما در روز یا در شب نماز میگذارید فرشتگان خدا هم با شما نماز می‌خوانند و بعد از اتمام نماز فرشتگان به آسمان می‌روند خداوند بهتراز آنهامی‌داند برای چنین کسانی چه عذابی‌فراهم می کند و خداوند از فرشتگان می‌پرسد نماز گذاران را در چه حالی ترك کردید و فرشتگان می گویند وقتی که آنها مشغول نماز بودند از آنان دور شدیم.

وقتی مؤمنین نماز میخوانند شیطان به‌آنها پشت میکند و آواز میخوانند که صدای نماز شما را نشنوند، وقتی رکعت اول تمام شد آنقدر به‌شما پشت می کنند تا رکعت دیگر را به‌پایان برسانید، شیطان سعی می کند قلب ووجدان مؤمن را دچار وسوسه سازد و باو میگوید برای چه می‌خواهی نماز بخوانی باین چیز فکر کن وبکار دیگر بپرداز

و او آنقدر وسوسه میکند که مؤمن نمازخواندن خود را در وقت معین فراموش کند.

کسی که صدای موذن را شنید باید در قلب خود بگوید ای خدای من برای نماز آماده‌ام وهر گاه که خداوند این حرف را از یك مسلمان بشنود مقامی بالاتر به‌رسولش می‌دهد وچنین فردی بطورمسلم روز قیامت دعایش پذیرفته خواهد شد.

درباره نماز جماعت

عبدالله ابن‌عمر روایت می کند که پیغمبر فرمود، سعی کنید نماز جماعت بخوانید زیرا ثواب این نماز بیست وهفت بار بالاتر از نماز خواندن در تنهائی است.

وقتی به‌بستر برای خواب می‌روی یکبار وضو بگیر مثل‌این که می‌خواهی خود را برای ادای نماز آماده کنی بعد در حال خوابیدن روی خود را بطرف آسمان بیافراش وبگو:

ای خدای من، من رویم را بسوی تو می گردانم و تمام کارهای خود را بتو واگذار می کنم و به‌پشتیبانی تو امیدوارم زیرا ترا دوست دارم واز خشم تو می‌ترسم، من غیر از تو پناهی ندارم، من به‌کتاب‌تو ایمان دارم و فرستادهٔ ترا می‌شناسم و اگر تو در این شب بمیری با ایمان مسلمانی خواهی مرد، طوری این کلمات را اداکن مثل این‌است که آخرین نماز و نیایش تو است.

نمازی راکه با جماعت خوانده شود ثوابش بیست و هفت‌بار بهتر از نمازی است که در منزل یا بازار می‌خوانی بهتراست دلیل آنرا

به‌شما می گویم، وقتی وضو گرفتی و این وضو با نیت گرفته شود و زمانی که فقط برای ادای نماز به‌مسجد رفتی، هریك از قدمهای تو دارای یك درجه است و یك گناه ترا پاك می کند و هنگامی که با این توصیف نماز گذاردی فرشتگان به‌خداوند خواهند گفت:

ای خدای بزرگ‌تمام بخشش ورحمت را باین بنده‌ارزانی‌دار.

کسانی در اجرای نماز به‌پاداش خوب می‌رسند که خود را به‌خداوند نزدیك می‌دانند کسی که صبر می کند تا پشت سرامام‌یاپیشوای خود نماز بگذارد پاداش او خیلی بیشتر از کسانی است که نمازراتنها در منزل میخوانند و میخوابند.

درباره امامان و پیشوایان می‌فرمود امام یا پیشوا کسی است که در وقت نماز خواندن دیگران از او تقلید کنند و کسیکه پشت سرآنها نماز می گذارد بایستی تمام حرکات او را تقلید کند و از خود چیزی به‌آن بیفزاید هروقت که او بسجده رفت باید شما هم به‌سجده بروید و اگر او بگوید ای خدا به‌نماز اینها گوش کن تو هم باید بگوئی خدایا من فقط ترا ستایش می کنم، در موقع نماز جماعت نظام صف را مراعات کنید زیرا منظم‌بودن صف نماز به‌نمازشما زیبائی‌بیشترمی‌دهد.

عایشه از پیغمبر روایت می کند ازپیغمبر پرسیدم برای‌چه‌بعضی نماز گذاران روی خود را بطرف دیگر برمیگردانند، جواب فرمود این وسوسه شیطان است که می‌خواهد نماز گذار را بطرف خود برگرداند.

از سلمان فارسی این روایت آمده است کسی که در روز جمعه

در نماز جماعت حاضر شود وخود را تا جائیکه ممکن است پاك نگاه داشته و با عطر خود را خوشبو سازد و زودتر از دیگران به مسجد حاضر شود، و مانند کسانی نباشد که دیر میرسند و خود را در بین صف نماز گزاران می‌دهند و در موقعی که امام یا پیشوا صحبت میکند باسکوت تمام گوش بدهد، تمام گناهان او از این جمعه تا جمعهٔ دیگر آمرزیده میشود.

وقتی روز جمعه فرا می‌رسد فرشتگان در دم در مسجد صف میکشند آنها اولین کسی را که وارد میشود یادداشت میکنند بعد دومی رسومی تا آخررا، بنابراین کسی که زودتر از همه حاضر شده مانند کسی است که یك شتر بزرگ را صدقه می‌دهد و دومی مانند این است که گاوی را صدقه می‌دهد وبعد از آن بره‌ای و آخرین نفر مثل این است که مرغی را صدقه می‌دهد، وقتی امام یا پیشوا از مسجد خارج میشود فرشتگان دفاتر خود را بسته وبسوی آسمان می‌روند(۱).

---

(۱)ـ فلسفه اینکه باید بعد از غروب آفتاب نماز خواند شاید یکی از دلائل آن این باشد که توجه مردم را از اعتقادات قدیم که ستارگان یا ماه و آفتاب راپرستش میکردند برگرداند زیرا درآنموقع در هریك از نقاط عربستان برای خود خدایانی از ستارگان داشتند اعراب جنوبی قبل از اسلام ستارگان وبابلی‌ها سیاره زهره و ماه را میپرستیدند مثلا ماه خدای مذکر وآفتاب هم در واژه عربی مونث بود و در عربستان شمالی بت‌اللات (خدای آفتاب) و آلوزاکه آنرا ستاره صبحگاهی میشمردند ومنات خدای سرنوشت که آنها را دختران خدا میدانستند و در قرآن هم ذکری ازآنها شده است.

ابن‌عباس روایت کرده است که پیغمبر وقتی هنگام شب برای نماز برمیخاست رو به‌خداوند میگفت ای خدا تو کسی هستی که همه ترا تسبیح میکنند و تو کسی هستی که در آسمانها و در روی زمین و آنچه که موجود است همه را حمایت میکنی.

ای خدا تو سزاوار تسبیح و ستایش هستی، تو روشنی آسمانها و زمین هستی، ستایش ترا سزاوار است، برای اینکه حقیقت هستی، وعده تو نیز حقیقی است دیدار در روز قیامت حقیقت است کلام تو حقیقت است بهشت و جهنم تو راست و حقیقت است پیغمبرانی که از جانب تو آمده‌اند حقیقت محض هستند محمد پیغمبر تو هم حقیقت است و ساعت روز قیامت هم حقیقت است ای خداوند فقط خود را بتو میسپارم بتو ایمان دارم تو را پشتیبان خود قرار می‌دهم بسوی تو از گناهانم پشیمانی میطلبم و برای تو جهاد میکنم تو حاکم بزرگ من هستی گناهان مرا ببخش گناهانی را که بعدها ممکن است مرتکب بشوم ببخش، تو کسی هستی که هر که را بخواهی در جلو یا عقب قرار

---

(۱) مسئله شیطان در اسلام نباید توجیه باین شود که خدای بدی وجود دارد زیرا اسلام به‌خدای واحد معتقد است بنابراین شیطان را مفسرین یک نوع وسوسه میدانند که آدمی را از راه راست برمیگرداند وقتی خداوند آدم را خلق کرد شیطان حاضر نشد باو تعظیم کند.

باین سبب ابلیس از طرف خدا محکوم شد او از خدا مهلتی تا روز قیامت خواست وقتی این مهلت باو داده شد از این فرصت برای فریب دادن انسان استفاده کرد (سوره ۲، آیه ۳۶)

می‌دهی غیر از تو خدائی نیست.

ابوهریره روایت میکند که گاهی می‌دیدم پیغمبر اکرم بین تکبیر والحمد لحظه‌ای سکوت می کند وچیزی می گوید که من نمی‌شنیدم، از او پرسیدم ای رسول‌الله وقتی بین دو تکبیر سکوت می کنی چه می گوئی؟

بمن پاسخ داد این را میگویم، ای خدای من بین من و گناهانم بقدر فاصله بین‌مغرب ومشرق فاصله بگذار ای خدای من مرااز گناهان پاك و تصفیه کن، ای خدای من گناهانم را باآب بشوی.

وقتی نماز میخوانید آب دهان بزمین نریزید زیرا در آنموقع شما روبروی خدای خود ایستاده‌اید وحتی نباید بسمت راست یا چپ یا جلو خودتان آب دهان بریزید.

جابر ابن عبدالله روایت میکند که پیغمبر بما می‌آموخت که از خدا بخواهیم که نیکیها را بما ارزانی داشته و خواندن قرآن را به‌ما الهام کند و اضافه می کرد هر کس که نماز می‌خواند میتواند بین دو رکعت آنچه راکه می‌خواهد از خدا طلب کند و بگوید ای خدا از تو می‌خواهم که مرا آگاه کنی، از تو می‌خواهم از من پشتیبانی کنی زیرا تو قادر و توانائی، تو همه‌کار را میتوانی، من ناتوان هستم، تو همه‌چیز را می‌دانی، اما من چیزی‌نمی‌دانم زیرا تو به‌همه اسرار آگاه هستی، ای خدای من اگر در این کار برای من نفعی دارد وبرای دین من وزندگانی من و برای سرنوشتم مفید ونیکو است بمن ارزانی‌دار که دراین‌کار موفق شوم وکاری بکن که همه‌کار برای من آسان بدست

بیاید؛ کاری بکن که این کار برای من خیر و نیکی داشته باشد، اما اگر تو می‌دانی این کار برای خودم و برای ایمانم و برای زندگیم مفید نیست از این راه مرا برگردان هرچه خوب و نیکو است برای من تقدیر کن، و بعد از این که چنین درخواستی را از خدا کردی بگو که از خدایت چه می‌خواهی زیرا او برهمه‌چیز واقف است وبهتر از شما خیروصلاح شما را میداند.

از ابوهریره روایت شده که پیغمبر میفرمود، همه شب خداوند به‌آسمانی که نزدیك زمین است پائین می‌آید تااز احوال بندگان‌خود جویا شود و میگوید بندگان خوب من هرچه بخواهند من به‌آنها می‌دهم کسی که مرا بخواهد من باو پاسخ می‌دهم کسی که از من بخشایش بطلبد اورا خواهم بخشید.

یك روز عایشه از پیغمبر پرسید آیا میتوانی قبل از رکعت دوم بخوابی؟ پیغمبر فرمود ای عایشه اگر چشمان من بسته شود قلب من همیشه بیدار است.

صدقه‌های قانونی واعمال خیر

مردی از پیغمبر سئوال می کرد بمن بگو چه‌کاری می‌توانم بکنم تا به‌بهشت بروم، سایرین که چنین سخنی را از او شنیدند می گفتنداین چه سئوالی است، این مرد چه میخواهد بگوید؟ اما پیغمبر در پاسخ او فرمود اتفاقاًکار بسیار ساده‌ای است، اول اینکه باید خدا راپرستش کنی و برای او هیچ شریکی قائل نشوی، هرروز نمازت را برپا می‌داری و زکوة خود را می‌دهی و نسبت به‌پدر و مادرت احترام می کنی.

بنابروایت ابوهریره پیغمبر فرمود هر کس حتی چند دانه خرما را به‌فقیران صدقه بدهد مرد شرافتمندی است وخداوند همان صدقه‌را با دست خود به‌بلندی کوهی بلند می کند تا همه بدانند او صدقه داده است، پس شما هم به‌فقرا صدقه بدهید زیرا وقتی خواهد رسید که اگربکسی بخواهید صدقه‌بدهید هیچکس احتیاج به‌صدقه شمانخواهد داشت و باو خواهد گفت آه اگر دیروز این صدقه را میدادی چون به‌آن احتیاج داشتم از تو می‌پذیرفتم اما امروز به‌آن احتیاجی ندارم.

در روز قیامت طوری نخواهد شد که ارزش اینهمه پولها از بین می‌زود و در آنروز دیگر کسی نیست که از شما صدقه‌ای قبول کند زیرا در آنروز مردم بقدری غنی هستند که اگر صدقه‌ای بدهید می گوید احتیاجی ندارم.

ای مسلمانان از آتش جهنم بترسید، تا میتوانید بمردم صدقه بدهید و اگر نصف خرما را هم به‌عنوان صدقه بدهید ارزش خواهد داشت و اگر هم کسی چیزی نداشت که صدقه بدهد میتواند به‌جای صدقه یك کلام خوب بگوید.

مردی گفته بود من دلم میخواهد صدقه بدهم شبی در خواب دید که با صدقه خود از خانه خارج شد و در بین راه دزدی را دید و صدقه‌اش را باو داد مردم که از این موضوع خبرشدند، گفتند این‌مرد صدقه‌اش را به‌یك دزد داده است روز دیگر آن مرد از خانه خارج‌شد و صدقه‌اش را در سرراه به‌زنی داد که او زناکار بود، مردم که آن را شنیدند گفتند:

این مرد بیك زن زناکار صدقه داده است، آن مرد روز دیگر از خانه خارج و این‌بار صدقه‌اش را بیك مرد ثروتمند داد فردای آنروز مردم گفتند ببینند این مرد به‌یك ثروتمند صدقه داده است.

آن مرد رو به‌آسمان کرد و گفت خدایا ترا تسبیح میکنم این تو هستی که بمن راهنمائی کردی تا صدقه‌ام را به‌یك دزد و بعد از آن‌بیك زناکار و درآخر بیك مرد ثروتمند بدهم، اما آن مرد فرشته‌ای را در خواب دید که باو میگفت:

صدقه‌ای راکه تو بیك دزد داده‌ای شاید او از دزدی تو به کندو دیگر احتیاجی به‌دزدی، نداشته باشد، اما صدقه‌ای که بیك زن زناکار دادی شاید این زن تو به کند و دیگر بطرف زناکاری نرود و بار سوم صدقه‌ای راکه بیك مرد صاحب مال دادی شاید او تو به کند و بهوش بیاید که بعد از این اوهم از مال خود بدیگران صدقه بدهد.

بهترین صدقه آن است که کسی اضافه براحتیاج خود بدیگری بدهد، پس سعی کند کسانیکه گرسنه‌هستند صدقه‌بدهید بعد ازصدقه دادن بکسی زخم زبان نزن زیرا دیگران هم به‌تو زخم زبان خواهند زد.

اما باید بدانید فقیر آن کسی نیست که بزور به‌خانهٔ شما بیاید و شما بعد از صدقه دادن اورا ازخانه بیرون کنید، فقیرحقیقی کسی است که برای احتیاج‌خود از کسی سئوال نمیکند، کلام قرآن را همیشه‌بیاد بیاورید که خداوند میفرماید فقیر کسی است که با اصرار تمام چیزی‌را از کسی نمیخواهد.

عبدالله‌ابن مسعود از پیغمبر روایت کرده است

کسیکه به‌یك مسلمان قسم میخورد تا چیزی را از او بگیرد و قسم او دروغ است در روز قیامت خداوند از او روخواهدبر گرداند ونسبت باو خشمگین میشود و برای اثبات این سخن است که خداوند در قرآن میفرماید کسانیکه با قسم‌های دروغ در برابر خداوند از دیگران سودجوئی میکنند تا به‌ثمره و پولی برسند هیچیك از اعمال آنها درآینده مورد قبول خداوند واقع نمیشود (سوره ۳، آیه۷۷).

عبدالله‌بن عمر شنیده بود که پیغمبر میگفت دو گروه از مردمان

هستند که همه آرزو دارند مثل او بشوند گروه اول کسانیکه خداوند خواندن قرآن را به‌آنها آموخته و کسانیکه خداوند به‌آنان ثروت بخشیده و آنهاشب و روز ثروت خود رابنام صدقه به‌مستمندان‌میدهند.

در تمام روزها که فرشتگان بزمین فرود می آیند این سخنان را خطاب به‌خداوند میگویند ای خدای بزرگ باین مرد که به‌فقرا صدقه می‌دهد پاداش‌خوب بده وخطاب به‌دیگری میگوید خدایا ببین این‌مرد چگونه ثروت خود را جمع میکند تا محتاجان را رنج بدهد غیر از رضای‌خدا حساب چیزی را نکن‌زیرا خداوند هم با تو اینطورحساب میکند پولهایت را جمع نکن زیرا خداوند ترا محتاج خواهد کرد تا میتوانی بکسانیکه احتیاج دارند صدقه بده.

اگر کسی بقدرخوراك دو نفر را داشته باشد می‌تواند نفرسومی را هم به منزلش دعوت کند و اگر برای چهار نفر خوراك داشته‌باشد نفر پنجمی یا ششمی را هم می‌تواند با خود سهیم سازد.

یك روز مردی به نزد پیغمبر آمـد و گفت ، ای رسول خدا کدام صدقه‌ای است که در نزد خداوند ارزش بیشتر دارد؟

پیغمبر جواب فرمود آن صدقه‌ای است‌که تو درحالت‌سلامت بکسی می‌دهی که می‌دانی او باین صدقه احتیاج دارد ، نگذار زمان بگذرد و به خود بگوئی دیگران به هر کس لازم باشد صدقه خواهند داد زیرا در وقت مردن آنچه باقی می‌ماند متعلق به وارث تو است .

این کلام قرآن است که یکنفر مسلمان در زمانی که خودش بیمار است نباید صدقه را بکسی بدهد که اواحتیاجی ندارد ونبایدمال

خود را بکسانی بدهد که آن مال بایستی به وارث او برسد .

پیغمبر فرموده است دستهای بلند بیشتر از دستهای کوتاه ارزش دارد دستهای بلند متعلق به کسانی است که به دیگران صدقه میدهند و دستهای کوتاه از کسانی است که همیشه می‌خواهند از دیگران چیزی بگیرند .

مرد سخاوتمند وخسیس شبیه دومردی هستند که جامه‌ای زرهی از سینه تا بالای گردن پوشیده و خود را از بلیات حفظ می کنند مرد سخاوتمند در حالیکه این لباس را پوشیده بدون هیچ ملاحظه جامه را ازتن می کندتا صدقه‌اش رابدهد امامرد خسیس اینطور نیست اومیترسد اگر زیر این جامه بیرون آید بلا یا براو هجوم بیاورد وبهمین بهانه‌از دادن صدقه خود داری میکند .

بنابر این برهرمسلمانی واجب است که صدقه بدهدوازمال‌خود برای دیگران انفاق کند .

از او پرسیدند ای رسول خدا اگر کسی استطاعت صدقه‌دادن نداشت چه باید بکند ؟

فرمود ولی او می‌تواند با دستهای خود کار کند در اینصورت کار کردن هم برای خودش مفید است و هم می‌تواند به دیگران کمك کند ، پرسیدند و اگر نتوانست کاری پیدا کند چه باید بکند ؟جواب فرمود ولی تا حدی می‌تواند احتیاج دیگران رارفع کند و اگر باز در این کار توفیق نیافت تا می‌تواند به مردم خوبی بکند و از بدی کردن و آزار دیگران خودداری نماید و همین اعمال بجای صدقه در نزد

خدا پذیرفته است .

ابوهریره روایت می کند که روزی پیغمبرمی‌فرمود قسم بکسی که زندگی من‌دردست اواست اگر کسی دارای شترها و گاوو گوسفند فراوان باشد و ازصدقه‌دادن خودداری نموده خمس زکوتی راکه‌باید بپردازد نزدخود نگاه دارد علاوه براینکه‌دراین دنیا به‌عقوبت وخسران گرفتار خواهد شد در روز قیامت همین حیوانات با قدرت تمام او را بزیر پای خود خواهند شکست و این کار تامدتی ادامه خواهد داشت تا به حساب تمام مردم رسیدگی شود ، آیا شما وقتی مرد مستمندی را می‌بینید و می‌دانید که او گرسنه است چگونه می‌توانید برسرسفره پر از طعام خود بنشینید ؟

در یکی از روزها که پیغمبر اکرم برمنبر نشسته وبرای اصحاب خود تکلم می کرد فرمود ، من ازاین می‌ترسم که بعد ازمن شمافریب خوشیها و زیبائی‌های دنیا را خورده و از فکر مستمندان غافل بمانید ، یکی از حضار عرض کرد آیا کسانی که خوبی کرده‌اند ممکن است نتیجه این نیکیها برای او بد باشد برای اینکه صدقه نداده است ؟

پیغمبردرپاسخ این‌مرد سکوت نمودسایرین چون سکوت‌پیغمبر را دیدند به آن مرد اعتراض نمودند مگرنمی‌بینی که پیغمبرپاسخ ترا نمی‌دهد برای چه بی‌جهت سئوال میکنی ؟

اما پیغمبراکرم با لطف تمام عرق از پیشانی سترد وپرسیدمردی که این سئوال را کرد کجا است ؟ بعد از آن فرمود :

بلی درست است هیچوقت نیکی نتیجه بدی نمی‌دهد در گروه

نباتات هم این حالت دیده می‌شود گاهی ممکن است در بین گیاهان یك گیاه ناجور سایر گیاهان را فاسد کند وحیوانی هم که این گیاه را می‌خورد بیمار شود اما اگر ما بجای اینهمه نیکیها از یك بدی نیز خودداری کنیم بیشتر خوشبخت خواهیم بود ، خوشا بحال مسلمانی که قسمتی از مال خود را به مستمندان و به یتیمان و به مسافرین انفاق کند ، کسی که ثروت جمع می کند وحقوقی را که متعلق به خدااست نمی‌پردازد در روزقیامت این ثروت زیادباعث بدبختی اوخواهدشد .

اگر کسی بار سنگینی را بدوش گرفته وباعرق جبین لقمه‌نانی فراهم کند بهتر ازاین است که باگدائی عرق شرمساری بریزد ودست خود را بسوی کسی دراز کند که او از دادن یك صدقه مضایقه کند ، کسی که عمر خود را در گدائی و سئوال از دیگران می گذراند در روز قیامت چنان زشت خواهد شد که هیچکس باو نگاه نمیکند .

صدقه‌ای راکه بکسی داده‌اید پس نگیرید کسی که چنین کاری بکند مانند این است که‌غذای بیرون ریخته را دوباره میخورد.

زکوة خود را بدهید تا خداوند بشما برکت بدهد ، در روی زمین نگاه کنید که بوسیله باران یا آب چشمه‌ها ، ورودخانه‌ها سیراب شده وزکوة خود رابامحصولی که میدهد پس میدهند اما اگراین‌زمین را بادست‌آبیاری کنید بطور قطع نصف‌آنچه را که انتظار داریدبشما پس خواهد داد .

خداوند از سه گروه مردمان در روز قیامت روبرمیگرداند وباو پاسخی نخواهد داد ، اول‌آن مردی که در معاملات خود دروغ‌بگوید

و مالی را گران‌تر از قانون شرع بفروشد ، دوم مردی که بعد از نماز ظهر بلافاصله برای کسب یك بهره غیرقانونی قسم دروغ بخورد که بضرر مسلمانان دیگر تمام شود ، سوم مردی که ازدادن آب نوشیدنی بدیگری دریغ کند زیرا در روز قیامت خداوند باین مرد خطاکار خواهد گفت همانطور که تو بیکی از بندگانم ستم روا داشتی وباو کمك نکردی منهم تو را از نیکی‌های خود محروم خواهم ساخت .

کسی ازپیغمبر روایت میکند که در یکی از روزها غنیمتی‌را که از یکی گرفته بود آنرا بین چند نفر تقسیم کرد و بدیگران که در آنجا حاضر بودند چیزی نداد و چون میدانست آنها در قلب خودشان باین عمل اعتراض میکنند به‌آنها گفت ، ای مسلمانان کار دنیا روی حساب وارزش اشخاص‌است من‌این غنیمت را که بدست‌آورده‌ام بیکی‌میدهم ونصف آنرا کنارمیگذارم البته آنچه‌را که‌نزد خدانگاه‌داشته‌ام‌از آنچه که تقسیم کرده‌ام پربهاتر نیست اما این کار دارای دلیلی است که باید شما بدانید من غنیمت را بیشتر بین کسانی قسمت میکنم که حرص مال‌دنیا را دارند زیرا آنها همیشه میخواهند منافع مال خودشان باشد وبه‌چیز دیگرفکر نمیکنند اما نسبت بدیگران اعتماد زیاد دارم زیراآنها بااینکه مستمند ودست‌تنگ‌هستند خداوند درقلبشان چنان‌استغنای طبع‌بخشیده که هرگزچشمی بمال مردم ندارند خداوند قناعت کنندگان را دوست دارد .

یکی از مسلمانان که ایمان وافری به پیغمبر داشت گفت وقتی من این کلمات را از رسول خدا میشنوم برای من بیشتر از آن ارزش

دارد که بارهای طلای خالص را بمن بدهند .

وای بر کسانیکه چشم طمع به مال دیگران دارند و با حرص و طمع مال‌میاندوزند اما دستشان برای صدقه دادن به جمعی نیازمند بسته است ، برای مردم دستی گشاده داشته باشید تا خداوند بشما گشایش‌در کار و روزی بدهد .

درباره روز رستاخیز

درباره رستاخیز در قرآن و احادیث مطالب بسیار زیاد و گفتنی به چشم می‌خورد، زیرا روزرستاخیزواعتقاد باین روزمایه‌اصلی یك مرد باایمان است روزرستاخیز نتیجه کلی و اساسی اعمالی است که ما در جهان انجام داده‌ایم و اگر گناهکار باشیم یا نیکوکار در هر دوصورت بایستی به نتیجه اعمال خود برسیم ، اما این نتیجه نه‌آنچنان است که ما فکر میکنیم بلکه تمام‌آن موکول به اراده و مشیت خداوندی است.

پیغمبر اسلام غالباً درسخنرانیها و موعظه خویش مطالب‌زیادی گفته و قرآن نیز در موارد گوناگون این مطالب را تأئید می کند.

از سخنان پیغمبر است که میفرماید:

درروزرستاخیزخداوندخواهد گفت که هرکس آنچه‌رامیپرستیده بازهم به‌پرستش خود ادامه دهد و دربین آنان کسانی هستند که‌آفتاب یا ماه و یا بالاخره یکی از بت‌ها را میپرستیدند فقط بندگان من‌هستند که ازاین‌جمع خارج خواهند بود به‌غیر از منافقین زیرا منافقین کسانی بودند که در ظاهر میگفتند خدا را میشناسند اما در باطن بدنبال اوهام

خود میرفتند و خداوند به نزد آنان آمده و خواهد گفت :

من خدای شما هستم .

آنها خواهند گفت ما از اینجا نخواهیم رفت تا اینکه خداوند خود را به ما ظاهر سازد وقتی او آمد خدا را خواهیم شناخت .

خداوند، خود را بآنان خواهد شناساند و آنها خواهند گفت :

بلی ترا شناختیم وخداوند آنهارا بسوی پل صراط روانه خواهد ساخت وبسوی جهنم سرازیر خواهند شد و بعد از آن من و پیروانم اولین کسانی خواهیم بود که ازاین پل خواهیم گذشت درآنروز هیچکس نمیتواند حرفی بزند به غیر از پیغمبران وسخنان آنها در اینوقت چنین خواهد بود .

ای خداوند بزرگ و رحیم به آنها سلامتی بده ، اما در جهنم چنگالهای نوك تیز و برنده‌ای خواهد بود که هرگز کسی آنرا ندیده است ودرآنجا گیاهانی گزنده خواهد بود که در جهنم میرویند که به گیاه عجوزمعروف است ودارای دندانه‌های خارداری است که‌میوه‌های آن‌نیزمانند سوزن زهرداراست از اوپرسیدند این چنگالها چگونه خواهند بود؟

یا این چنگالها مردمان را برحسب گناهانی که مرتکب شده‌اند عذاب میدهند، بعضی از آنها ناپدید خواهند شد (و این اشاره به آن است که برحسب اعمالشان درجهنم ناپدید خواهند شد ودیگراز آنجا بیرون نمی‌آیند) بعضی دیگر را مانند اینکه تبری میزنند قطعه میکنند وبدن‌هایشان به قطعات کوچك متلاشی میشود اما بعدها آزاد خواهند شد و

آنهم بسته بروزی است که خدا بخواهد و بر آنها ترحم فرماید در آن حال اگر بخواهد به فرشتگان خود فرمان میدهد ، کسانیکه خدا را پرستش کرده‌اند از آتش جهنم رها سازد وفرشتگان این گونه بخشوده شدگان را ازعلامات نمازهائی که خوانده‌اند آنها را میشناسند (واین نشانه نمازهائی است که بر پیشانیشان دیده‌میشود) زیرا خداوند اجازه نمیدهد که علامات نماز بر پیشانی‌ها از بین برود .

اینها راهم از آتش جهنم مستخلص خواهند کرد تمام بدن‌انسان در جهنم از بین میرود به‌غیر از علائمی که براثرنماز باقی مانده‌است، آنها درحالیکه از آتش سیاه شده‌اند از جهنم خارج ساخته و بعد از آن برروی آنها آب زندگی خواهند پاشید (۱)

و آنها بامر خداوند مانند دانه‌ای که بزمین کاشته شده زندگی تازه‌ای یافته وچون سیلی که از آسمان ریخته شود بالاخواهند آمد ،

---

۱ ــ این‌مسئله دوباره زنده‌شدن‌آنها محتاج توضیح کوچکی است‌ظاهراً آبی است که ازچشمه بهشت برروی آن‌ها ریخته میشود وقتی خداوند آدم را خلقت‌فرمودمیگویند که به‌امرخداوند مدت‌چندروز بارانی‌بروی زمین‌فرودآمد که باآن انسانها را بسازد وقای باینطور انسانی ساخته شد بانفسی که باو دمیده خواهد شد خشك میشود درباره آب زندگی دربسیاری ازجاها بآن اشاره شده (سوره ۱۰ ، آیه ۲۴ و سوره ۱۸ آیه ۴۵) زیرا زندگی در این دنیا شبیه باران رحمتی است که ازآسمان فرود میآید و تا وقتی‌که خداوند خشکی را نیافریندباور خواهد شد امااین‌زندگی که بآن اشاره شد دریك معنی‌گسترده‌تری ازجنبه اخلاقی است و این خواست خدا وپیغمبر او است که نتیجهٔ اعمال‌بجز درآن جهان درجائی پیدا نمیشو.د .

بعد از آن خداوند به سرنوشت انسانها رسیدگی خواهد نمود.

یکی از بندگان بین بهشت و جهنم قرار خواهد گرفت این آخرین کسی است که مورد آزمایش قرار گرفته و بسوی بهشت خواهد رفت.

وهنگامیکه چهره گناهکار بسوی آتش جهنم است او فریاد خواهد کشید ای خدای بزرگ تو رحیم ورحمن هستی چهره‌ام‌را از این آتش که سراپایم را میسوزاند برگردان و خداوند باو پاسخ میدهد اگر چنین ترحمی بتو بشود ممکن است باز هم چیز دیگر بخواهی.

- من بقدرت تو قسم یاد می کنم که اینطور نخواهد شد و بعد از آن‌آنچه را که خداوند بخواهد پیمان خود را تجدید می کند زیرا خداوند عادل است در آنوقت خداوند آتش جهنم را از اودورساخته و هنگامی که او بهشت را با شکوفائی خود در برابر خویش می‌بیند مدتی به سکوت فروخواهد رفت تا وقتی که دومرتبه درخواست کنداو را بسوی بهشت روانه کنند.

اما خداوند باو خواهد گفت توهنوز پیمان لازم را نبسته‌ای‌باید پیمان به‌بندی که غیر از این چیزی طلب نکنی، اوخواهد گفت:

ای خدای، رحیم و بزرگوار مرا بصورت بدبخت‌ترین‌بندگانت نگردان، اما خداوند خواهد گفت من میدانم اگر با تو موافقت‌کنم بازهم چیر دیگر خواهی خواست (این نشانه‌آن است که هرچه راکه خداوند بما میدهد بازهم ما چیزهای دیگرخواهیم خواست) بازهم‌او بقدرت خداوند قسم یاد خواهد کرد و هرپیمانی را که خدا بخواهد خواهد بست ودر این وقت خداوند بر او رحمت خواهد کرد و او را

بطرف دروازه بهشت‌هدایت می کندوقتی مقابل شکوفائی بهشت‌میرسد و بهشت را باآن عظمت و روشنائی خواهد دید باز هم مدتی‌سکوت می کند که خداوند میخواهد حرفی بزند ولی بازخواهد گفت:

ای‌خدای بزرگ مرا وارد بهشت خودت بکن .

خداوند با خشم تمام خواهدگفت ای فرزند بدبخت آدم برای چه باین‌زودی پیمانهایت را فراموش می کنی ؟ مگر تو بمن قول‌نداده بودی که دیگر از من چیزی نخواهی ؟

ـ ای خدای من‌کاری‌نکن که من‌بدبخت ترین‌بندگان توباشم .

خداوند بشنیدن این کلام تبسم‌خواهدکرد وبعد از آن باواجازه می‌دهد که وارد بهشت شود باو خواهدگفت :

یکی ازآرزوهایت را بگو !

وآن‌مردچیزهای گوناگون ازخدا خواست وبعدازاینکه‌سکوت نمود خداوند باو خواهدگفت :

بازهم به خواسته‌هایت اضافه‌کن و باو برای خواسته‌های دیگر تلقین خواهد نمود تاجائی‌که انسان از تقاضاها دیگر خسته شود بعداز آن ابدیت باوخواهدگفت :

بسیار خوب آنچه را خواسته‌ای اضافه برآن هم بتو داده خواهد شد (بازهم دراینجا نشانه‌ای ازعدالت کامل خداوندی است).

در یکی از روزها پیغمبر به‌ابوهریره میگفت:

ما که آخرین امت هستیم، در روز رستاخیز اولین خواهیم بود با اینکه پیغمبران دیگر قبل از ما کتابی را که باید برای مردم بیاورند

از خداوند گرفته و ما بعد از آنها قرآن را بسوی مردم آوردیم، در آن روز (روز جمعه خداوند ما را باین راه هدایت می‌فرماید یهودی‌ها فردا و مسیحیان روز دیگر پذیرفته خواهند شد.

پیغمبر فرموده مردمانی را که باید به‌بهشت بروند صلا خواهد داد و آنها را خوشبخت‌ترین مخلوق خود خواهد نامید.

همه پاسخ می‌دهند ما بفرمان تو و به‌تقدیر تو سراطاعت فرود می‌آوریم ما می‌دانیم که نیکیها در اختیار تو است.

خداوند خواهد پرسید آیا راضی هستید؟

چگونه راضی و خشنود نباشیم زیرا تو بما چیزهائی داده‌ای که بهیچیک از بندگانت عطا نکرده بودی.

خداوند می گوید بسیار خوب من می‌خواهم چیزهای بهتر از این را بشما بدهم.

میپرسند خدایا آیا بهتر از اینها چه‌چیزی وجود دارد؟

– من لطف ومحبت خود را بشما می‌دهم و هرگز در برابر شما خشمگین نخواهم شد.

در زمانیکه‌پیغمبر دراین جهان‌بود بعضیها می گفتند؛ ای‌فرستاده خدا، آیا ما در روز داوری خدا را خواهیم دید؟

– بلی خواهید دید، آفتاب را در نظر بگیرید در وقت ظهر که ابری روی آنرا نپوشانده باشد ماه را دروقتی که ابری آنرانمیپوشاند آیا ممکن است آفتاب وماه را چنین ببینید.

– بلی اگر ابری در آسمان نباشد آفتاب وماه را خواهیم دید.

– و اگر ابری باشد آیا باز هم آفتاب و ماه را چنانکه هست خواهید دید؟

– نه‌هرگز!

– پس روز رستاخیز هم همینطور است اگر ایمان کامل داشته باشید میتوانید نور خدا را ببینید (یعنی حقیقت خدا را خواهید دید) در آنوقت است که سروشی بگوش می‌رسد وفریاد می‌زند و میگوید کسانیکه در روی زمین ماه و ستارگان را می‌پرستیدند مرا نخواهند دید زیرا خداوند نور و قدرت کامل است بنابراین آنها بجای دیدن خدا به‌جهنم سرازیر خواهند شد ولی نیکوکاران به‌بهشت می‌روند و روشنائی وقدرت‌خداوند راخواهنددید، بعدازآنها کسی باقی نخواهد ماند مگر کسانیکه خداوند را پرستش می کردند وآنها چه نیکو کار و چه شریرباقی خواهند ماند تابه‌حساب هریك ازبندگان رسیدگی‌شود، بعد ازآن یهودیان ومنافقان را خطاب می کند و خواهد پرسید:

چه کسی را میپرستیدید؟

آنها خواهند گفت که ما (اوزایر) را می‌پرستیدیم، پسر خدا را می‌پرستیدیم(۱).

---

(۱) در قرآن یکبار از اوزایر سخن میگوید (سوره ۹، آیه ۳۰) و مفسرین اسلامی بآن نام استراس داده‌اند ودرباره این موضوع در قوانین‌موسی وافسانه‌ها چیزها گفته شده وآنها باین نتیجه میرسندکه استراس یا اوزایر که در سفر تثنیه تورات ذکری ازآن شده تورات واحکام ده‌گانه موسی را باخودحمل میکردند اوکسی بودکه میتوانست تورات را دومرتبه رونویس کند تاباتورات ←

به‌آنها خواهند گفت اما شما بجای خدا کسی را می‌پرستیدید که او دروغگو بود زیرا خداوند هرگز نه‌فرزندی داشته و نه کسی که بااو کمك کند و اکنون چه میخواهید.

آنها خواهند خواست که آب بنوشند با علامتی نشان میدهند

←

حقیقی مقابله شود واز این‌جهت بود که اوراگاهی اوزایر و زمانی پسرخداوند مینامیدند، درتورات هم به‌آیه‌های چندی برمیخوریم که‌گاهی خدا را یهوه‌صبایوت‌ذکر کرده وزمانی‌اورا خداوند ابراهیم و اسحق‌ویعقوب مینامیدند ومنظور این است که منافقین در روز رستاخیز خودشان هم نمیدانستند چه کسی را پرستیده‌اند درحالیکه در قرآن در همه‌جا بطور صریح خداوند را (الله) و یا خدای یگانه خطاب میکند.

که آب به‌آنها داده نمیشود اما بطرف جهنم فرود خواهند آمد.

بعد از آن به‌مسیحیان خواهند گفت شما چه کسانی رامیپرستیدید.

ـ ما مسیح فرزند خدا را پرستش میکردیم.

ـ این کفر است که شما می گوئید خداوند نه‌شریکی و نه‌پسری نداشته پس دیگرچه می‌خواهید؟

و سرنوشت آنان هم مانند یهودیان است وبعد از آن کسی غیر پرستندگان خدا نخواهد ماند بعد از آن خداوند به‌آنها خواهد گفت چه انتظاری دارید؟ هریك ازشماچیزی را که پرستیده‌اید بازهم‌بپرستید و آنها خواهند گفت:

وقتی در روی زمین زندگی می کردیم با اینکه از لحاظ مادی بسیار خوب نبودیم ما از کفار رو برمی گرداندیم و اکنون خدائی را می‌طلبیم که در روی زمین او را می‌پرستیدیم.

خداوند خواهد گفت من خدای‌شما هستم وآنها خواهند گفت: ما هرگز کسی را شریك خدا نمی‌دانیم و دویا سه‌بار این کلام را تکرار خواهند کرد.

فرستاده خدا می گفت:

در روز رستاخیز مرده را بشکل بره‌ای می آورند که سیاه‌یاسفید است، آنها سرشان را برای قربانی شدن دراز می کنند، بعد خطاب به‌مردمان بهشتی فریاد می‌زند آیا این را می‌شناسید؟

ـ بلی این مرگ است و بعد از آن او را قربانی میکنند ، بعد منادی خطاب به جهنمی ها می گوید این چیست آنرا می‌شناسید ؟

- بلی این مرگ است اورا می‌شناسیم و آنرا قربانی میکنند.

سپس منادی خواهد گفت:

ای مردمان بهشتی، مرگ وجود ندارد شما هم جاودانی هستید وای مردمان جهنمی، دیگرمرگ وجود ندارد شما هم جاودانی‌هستید، بعد ازآن پیغمبرخدا این سوره را تلاوت فرمود آنها را از روزقیامت بترسان از روز توبه باید بترسند زیرا اکنون در آسایش بسرمی‌برندو کلام خدا را درك نمی کنند (سوره ۱۹، آیه۳۹).

هیچکس راخداوند به‌نزدخود نخواهد خواند مگراینکه‌پرده‌ای چشمانش را پوشانده است.

هرکودکی وقتی به‌دنیا می‌آید مسلمان است این پدر و مادرها هستند که آنانرا یهودی ساخته‌اند و یا ساحر می‌شوند و همینطوراست هرحیوانی که بچه‌ای به‌دنیا می‌آورد آیا هرگز دیده‌اید که آنها را بلافاصله بعد ازتولد سرببرند، هرانسانی قبل ازتولد مسلمان‌وپرهیزکار است و این عقیده‌ای است که دانشمندان دینی به‌آن اعتقاد دارند فقیه‌الدین رازی می گفت انسانی که بطور کامل خلقت شود مؤمن و خداپرست است ولی کسانی که به‌دین‌پشت می کنند انسان‌کامل نیستند.

علی‌ابن ابی‌طالب داماد وپسر عموی پیغمبر که از جزو پنج تن آل‌عبا بشمار می‌آید نقل نموده که در یکی از روزها که برای تشییع جنازه رفته بودیم در همان حال پیغمبر در نزد ما آمد و نشست، ما هم بگرد او جمع شدیم او چوبی به‌دست داشت و درحالیکه سرش رابه‌ پائین انداخته بود با این چوب بروی زمین می‌زد بعد ازآن فرمود:

هیچ موجودی در جهان خلق نشده مگراینکه به‌بهشت یا جهنم برود زیرا سرنوشت خوبی و بدی از طرف خداوند قبلا تعیین‌میشود.

یکی از مردان پرسید ای پیغمبر خدا، آیا این‌طور نیست که اگرما کتاب خدا را بشناسیم و آنرا بخوانیم وکار بدی نکنیم بایستی به‌بهشت برویم؟ومعلوم است کسانی که برای بهشت‌خلق شده‌اندببهشت و دیگران به‌جهنم خواهند رفت.

فرمود البته هرکس به‌بهشت برودکار او را آسان خواهند کرد.

روزی که عده‌ای از مسلمانان درکعبه جمع شده بودند به‌آن‌ها فرمود:

صبر داشته باشید و نیکی کنید تا روز رستاخیز به‌حضور خدا پذیرفته شوید من در آن وقت درکنار چشمه بهشت ایستاده‌ام(۱).

مسعود ابن‌جندل روایت می کند که پیغمبر می‌فرمود در یکی از شبها دو نفر به‌بسترم نزدیك شده و مرا بیدار کردند آنها مرا بشهری بردند که خانه‌های آن از آجر ساخته شده بود، آجرها طلائی و خشت‌های آن از نقره بود دربین راه مردانی را نیمه‌تنه دیدیم که نیمه تنه‌شان بسیار زیبا و نیمه دیگر بسیار زشت بود.

راهنمای من به‌آنها گفت بروید وخود رادراین رودخانه‌بیندازید وآنها خود را به‌آب انداخته و وقتی مراجعت نمودند بدنهای آنها صاف و تمیز شده بود، همراهان بمن میگفتند اینجا باغ عدن است و

---

(۱) چندبار پیغمبر درباره چشمه بهشتی اشاره کرده که آن چشمه‌ای در بهشت است که به‌آن‌کوثر میگویند در چندین مورد مفسرین‌گفته‌اند که پیامبر از آب‌کوثر صحبت‌کرده و میفرمود چشمه بهشت بسیار بزرگ ووسیع است.

در آنجا است که تو باید ساکن شوی، و مردانی را که دیدی نیمه‌بدن پاك و نیمه دیگر کثیف بود آنها کسانی هستند که گاهی خوبی و زمانی بدی میکردند اما خداوند گناهانشان را بخشیده است.

درباره پل صراط از او پرسیدند که گناهکاران را در آن‌جا می آویزند تا شکنجه بدهند.

پیغمبر فرمود آنجا محلی لغزان وسرازیر است که اطراف آن از چنگکهای نیشدار و گیاهان خاردار روئیده این گیاه را در روی زمین اوکایفا می گویند که شترها آنرا نشخوار می کنند اما اگر گوسفندها از آن بخورند می‌میرند مرد خدا پرست با سرعتی که چشم را خیره می کند از روی ایـن پل می گذرد ، بعضی‌ها صحیح و سالم از آن می گذرند و بعضی دیگر در حال سقوط بدنشان قطعه قطعه می‌شود و گروه دیگر در حال بیهوشی به ته جهنم سرازیر مـی‌شوند و این کار آنقدر ادامه دارد تا آخرین نفر از آن بگذرند یا سقوط کنند .

اما مسلمانان بدانید شما بعد از مرگ زنده‌خواهید شد وبا پای برهنه به حضور خدای خود خواهید شتافت پس از آن این آیهٔ قرآن را برای آنها خواند .

همانطور که ما شما را یك روز خلق کردیم و به دنیا آوردیم روز قیامت به همان شکل شما را خواهیم ساخت، و این پیمانی است که با شما بسته‌ایم و آن را انجام خواهیم داد (سورهٔ ۲۱ ، آیهٔ ۱۰۴)

---

۱ ــ مسئلهٔ دیدن خدا دردنیای دیگر در بسیاری ازاحادیث به آن اشاره شده اما دیدن خدا کار آسانی نیست زیرا او را کسی نمی‌تواند بیبند موسی

←

بعد از آن اضافه فرموده اولین مخلوقی که در روز قیامت دو مرتبه جامه خواهد پوشید « ابراهیم پیغمبر است بعد از آن پیروان ما را خواهند برد و آن‌ها را در سمت چپ قرار می‌دهند و من خطاب به‌خداوند خواهم گفت‌ای خدای بزرگوار من، آنها بهترین‌وعزیزترین همراهان من هستند ، به من خواهند گفت از وقتی که تو از کنارشان رفتی نمی‌دانی چه اعمالی انجام داده‌اند ، منهم همان حرفی را که خداوند فرموده است تکرار می کنم ومانند بهترین پرهیزکاران گفتگو می کنم!مقصود دراینجامسیح است که بهترین پرهیزکاران‌خدا محسوب می‌شود ، اما در اینجا قرآن است که این مطلب را می گوید و مسیح می گفت وقتی من با آنها بودم اعمالی از ایشان می‌دیدم ، اما وقتی از کنارشان دور شدم این تـو هستی که مراقب آنان خواهی بود و

←

علیه السلام نتوانست خدا را ببیند پیغبر اسلام هم در حدودی این موضوع را بیان می کند و خداوند ممکن است از پشت پرده‌هائی با انسان صحبت کند روزی پیغمبر ازجبرئیل پرسید آیا تـو خدا را می‌بینی؟ عرض‌کرد ای پیغمبر هفتاد هزار روشنائی بین من و خدا فاصله است و هر کسی نمی‌تواند از این حجابها بگذرد دانشمندانی هم دربارهٔ این موضوع آنرا یکنوع دیدار روحانی می‌دانند ، غزالی آن را نور کامل می‌داند بعد از مرگ هم ممکن است چیزی مانند احساس باشد زیرا خداوند شکلی ندارد کـه دیده شود.عشق به خدا انسان را به مرحله‌ای می‌رساند کـه ممکن است احساس کند خدا را دیـده است .

۲ـ پیغمبر که قرآن را بهتر از ما درك می کرد بارها گفته بود که علن جایگاه خدا است که هیچکس آنرا ندیده و قلب انسانی هم نمی‌تواند آنرا درك کند و بەطوری که گفته‌اند پیغمبران وشهدای راه خداممکن است آنرا ببینند.

سایرین هم به من می گویند که بعد از رفتن من این مردم چه کارها کرده‌اند .

در یکی از روزها آدم و موسی به هم برخوردند و موسی به آدم گفت تو بودی که مردم را بدبخت ساختی و از بهشت روی زمین مردم را راندی .

آدم جواب داد تورا خداوند از جانب خود فرستاد که فرستادهٔ خدا باشی و تورات را به دست تو داد .

موسی گفت درست است این من بودم که تورات را برای آنها بردم ومشاهده نمودم که قبل ازاینکه به دنیا بیایم گناه مرا در این کتاب نوشته بودند .

روز دیگردربارهٔ روز رستاخیز چنین برای ما توصیف فرمود :

روز رستاخیزخداوند به آدم خواهد گفت وآدم جواب‌خواهد داد درخدمت پروردگارم هستم وبعد از آن این صدا به‌گوش اورسید خداوند به تو دستور و فرمان می‌دهد که بعد از خود کسانی را که باید به جهنم بروند انتخاب کنی .

آدم پرسید آیا این افراد چگونه باید باشند ؟

خداوند به اوپاسخ‌خواهدداد آنها کسانی هستند که هزاران سال بعد از او در گناه فرو رفته‌اند در آن زمان همه عوض شده‌اند و زن حامله کودکی به دنیا می آورد که دارای موهای سفید است و هرموی آن نشانه‌ای از گناهان پدران و مادران او است ، در آن زمان مردان مستی را خواهی دید و این مستی نه از جهت شرب شراب است اما

گناهان او است که او را می‌لرزاند مجازات خداوند برای گناه‌کاران خیلی شدید است ، این سخنان کفار را می‌لرزاند چهره‌هایشان تغییر پیدا می کند ، آنگاه خداوند به آخرین فرستاده‌اش فرمود :

از قوم «کوك و ماکوك» از هزار نفر نه نفرشان گناهکار است اما چنین بندگانی در بین پیروان تو نخواهند بود و از هزار نفر یکی کیفرخواهد شد،شماامت وسط قرارداريد و يك سوم ازساکنین بهشت از شما خواهد بود .

ودرحال تکبیر دوم به‌ما فرمود یقین بدانید اگر آنچه را دستور دادم رفتار کنید نصف ساکنین بهشت را شما تشکیل خواهید داد .

ابو هریره روایت می کند که روزی پیغمبر می گفت همیشه جهنم و بهشت با هم مباحثه و گفتگو می کنند جهنم می گفت همیشه جمعی از مردمان مغرور ساکن من هستند و بهشت به او پاسخ می‌داد اما کسانی که وارد بهشت می‌شوند کسانی هستند که توانائی ارتکاب گناه ندارند زیرا آنها از خدا و جهنم می‌ترسند .

خداوند خطاب به بهشت می‌فرماید تو مرکز بخشش و ترحم من هستی و به وسیلهٔ تو است که می‌توانم رحمت خودرا به‌پرستندگان خویش ارزانی دارم اما جهنم مرکز مکافات اعمال بندگانی است که از من نمی‌ترسند و به گناه آلوده می‌شوند هر وقت به بندگان خود خشم بگیرم بطوری که وعده کرده‌ام آنها را به جهنم خواهم فرستاد من هر چه اراده کنم همان خواهد شد گناهکاران در آتش جهنم فریاد برمی‌آورند تا من عذاب وشکنجه آنها را تخفیف بدهم ، خداوند به

قدری رحیم و بخشنده است که نمی‌خواهد بندگانش را آزار دهد ولی کسانی که به بهشت می‌روند از برگزیدگان من خواهند بود.

در قرآن می‌فرماید (سورهٔ اسرار آیهٔ ۲۰) ببین چگونه افزونی دادیم بعضی را بر بعضی دیگر و هر آینه آخرت بزرگتر است ازدنیا به درجه‌ای زیادتر و نیز بزرگتر است هر درجه از یکدیگر از حیث مراتب و فضیلت.

در بهشت خیمه‌ای با مروارید درشت وجود دارد بزرگی این خیمه بیش از شصت هزار فرسنگ است بطوری که از یك سوطرف دیگرش دیده نمی‌شود، مسلمانان در آن میتوانند گردش کنند و برای هر کدام دو باغ در نظر گرفته شده که تمام ظروف و اثاثیه آن ازطلا و نقره است و کسی که وارد باغ عدن شودهیچ حجابی غیرازعظمت خداوندی بین آنها و خدا وجود ندارد (۱).

ابوسعید از قول پیغمبر روایت میکند دربهشت صد درجه‌وجود

---

(۱) ـ در قرآن ذکری از هاجوج وماجوج شده و درتورات هم آنها را به این نام نامیده است (۱۸ ـ ۹۴) زمخشری می گوید آنها ملتی ماقبل تاریخ هستند که در فصلهای بهار بیرون آمده و تمام‌گیاهان سبز را میخوردند و در اخبار هم گفته شده‌که آنها وقتی هزار بچه ار خود باقی‌گذارند میمیرند این قوم دوگروه‌اند یکی بلند قد ودیگران کاملا بافدهای کوتاه طبری میگوید آنهابرسه قسم‌اند بلندقد مانند درخت سدر وگوشهای بزرگی هم دارند دریکی از آیات قرآن اشاره شده بامر خدا حصاری بین گوك وماگوك ساخته شده‌آنها تاروز بازگشت مسیح زنده خواهند ماند آنها با تیرو کمانهای خود تیرهائی برای کشتن مردم خالی می کنند ولی خداوند باخلعت‌کرم دربینی‌شان آنها را نابود خواهد کرد.

دارد که خداوند آنها را برای کسانیکه در راه اوجهاد میکنند بوجود آورده و فواصل هریك از این درجه‌ها بقدر فاصله زمین و آسمان‌است وقتی‌نام بهشت خدا را می‌آورید بایدآنجا را فردوس بنامید زیراآنجا بهترین و با شکوه‌ترین باغهای بهشت است و در بالای او است که عرش کبریائی خداوند قرار دارد و از آنجا رود خانه‌های متعددی از بهشت خارج میشود (۱) .

بعد از اقامه نماز پیغمبر عادت داشت بطرف ما بر میگشت و میگفت آیا یکی‌ازشماها خوابی ندیده است؟ واگریکی‌ازشما رویائی را دیده باشد برای من بیان کنید زیرا خداوند مفهوم آن را به شما خواهد گفت :

یك روز که برحسب عادت چنین سئوالی از ما نمود و دیگران جواب منفی دادند او فرمود ، اما من امشب خواب دیدم که دو مرد بطرف من می‌آیند ، آنها دستم را گرفته و مرا بسوی زمین مقدس هدایت کردند و در آنجا بود که دو نفر را دیدم یکی نشسته ودیگری ایستاده مرد دومی در دستش چنگك سیخ داری داشت که آن را به گوشهٔ دهان مرد نشسته فرو برد بعد از اینکه گوشهٔ دیگر دهان او را باین طریق زخمدار می‌کرد طرف دیگر معالجه می‌شد .

---

(۱) در آیات قرآنی جهنم جای بسیار وحشتناکی است مانند حیوانی درنده وقتی گنهکاران بدرون جهنم پرتاب می‌شوند فریادهای جگر خراش آنها بگوش می‌رسد در حالی که چون آب جوشان کباب می‌شوند اما بهشت در مقابل آن باغ باصفائی است که مفسرین در باره آن چیزها گفته‌اند .

من از دوستم پرسیدم آیا تعبیر این خواب چیست ؟

پیغمبر به دنبال کلام خود گفت آن دو مرد به من گفتند برویم تا چیزهای دیگر به تو نشان بدهم به راه افتادیم تا اینکه به نزدیکی دو نفردیگر رسیدیم یکی ازآنها روی پشت خوابیده و دیگری ایستاده بود و سنگی بر دست داشت و با این سنگ سر دیگری را می کوبید و هر وقت که این سنگ به زمین می‌افتاد و می‌خواست آن را بردارد جراحت سر این مرد خوب می‌شد و به حال اولیه درمی آمد .

باز هم به‌راه خودادامه داده تا به غاری شبیه‌به‌یك تنور رسیدیم که دهانه‌اش بسیار تنگ وطرف دیگرش پهن بود و در زیر این تنور آتش سرخی می‌سوخت وقتی شعلهٔ آتش به این تنور رسید هرچه در داخل آن بود به حرکت افتاد در داخل این تنور چند مرد وزن برهنه دیده می‌شدند .

پرسیدم اینها چیست ؟

بدون اینکه چیزی بگوید به من گفت برویم تا چیزهای دیگر را ببینم .

آنقدر جلو رفتیم تا به سرزمینی رسیدیم که در آنجا درختی عجیب وبزرگ داشت در پای این درخت پیرمردی ودوبچه دیده‌میشد بعد درجلوی اومردی آتشی رامی‌افروخت همراهانم‌مرا ازاین درخت بالا برده ومرا وارد منزلی بسیار زیباکردند ، در آنجا پیران وجوانان و کودکان زیاد را دیدم و بعد از آن مرا از این خانه بیرون بردند از بالای درختی به منزل دیگر هدایت کردند که این منزل هم بسیار زیبا

بود .

به آن مرد گفتم شما مرا به جاهای دیدنی بردید اکنون بگوئید اینها چه بود ؟

ـ بسیار خوب ، مردی را کـه دیدی دهانش را پاره می کنند مردی دروغگو بود که به خیال خودش قدرت زیاد داشت بنا بر این او را تا روز رستاخیز به ترتیبی کـه دیدی شکنجه خواهند داد و آن کسی که سرش را خورد می کردند کسی بود که خداوند به اوقرآن را آموخت اما همه شب بدون اینکه آیه‌ای ازقرآن بخواند میخوابید واورا هم تا روزقیامت به‌این ترتیب شکنجه خواهندداد آنهائی را که در غار دیدی آنها زناکار بودند و آنرا کـه در بین آب دیدی مردی نزول خوار بود .

پیر مردی که در پای درخت ایستاده بود ابراهیم و کودکانی که او را احاطه کرده بودند پسران آن مرد بودند آنکه آتش را به هم می‌زد ملك مقرب جهنم بود اولین خانه‌ای که وارد آنجا شدی جایگاه مسلمانان و دومین خانه مخصوص قربانیان جنگ بود من هم که با تو آمده‌ام جبرئیل هستم و دیگری میکائیل نام دارد .

چون سرم را بلند کردم دربالای سرم چیزعجیبی مانند توده‌های ابر دیدم و آنها به من گفتند اینجا محلی است که تو در آنجا ساکن خواهی بود .

از آنها خواستم که بگذارند وارد شوم به من جواب داد هنوز از مدت زندگی خـود خیلی باقی مانده و هنوز کارهای خود را تمام

نکرده‌ای وقتی مأموریت تو به پایان رسید برای استراحت به این جایگاه خواهی آمد .

خداوند می گوید من برای پرستندگان صالح خود چیزهائی فراهم کرده‌ام که تا کنون ندیده‌اند و کسی نام آن را نشنیده و هیچ انسانی نمی‌تواند آن را در خیال خود مجسم نماید و پس از آن برای ابو هریره این آیه را تلاوت فرمود .

هیچ موجودی نمی‌داند درسراپردهٔ نهان چه چیزها برای او آماده شده ونمی‌داند برای اعمال خوب اوچه پاداشهای ارزنده‌ای ذخیره شده است (۱۷ - ۳۲).

پایان دنیا

پیغمبر می‌فرمود :

باید بدانید آن ساعت موعـود نخواهد رسید تا وقتی که دو مرد قوی بـه دنیا نیایند و جنگهای بسیار طولانی از آنها برخاسته می‌شود ، هر دوی آنها وارد گناهـانی شبیه هم می‌شوند و آن روز نخواهد رسید تا چند تن مسیحیان دروغگـو به نام مسیح ظاهر نشوند آنها سی نفر هستند کـه خود را فرستادهٔ خـدا می‌دانند ، و آن روز نخواهد رسید که مردم خانه‌ها و بناهای بسیار بلندی بسازند که تاکنون ساخته نشده (آسمان خراش) و کسی که در آنوقت به خاك سپرده می‌شود آرزو می‌کند کـه به جای کسی باشد که قبل از او در اینجا خاك شده آن روز نخواهد آمد تا اینکه آفتاب از سمت مغرب ظاهر شود ، وقتی آفتاب از این طرف طلوع کند و مردم جهان آنرا ببینند در آنوقت تمام مردم ایمان می‌آورند اما ایمان آنان هیچ فایده‌ای ندارد مگر اینکه قبلا ایمان بیاورند و لازم است که در زندگی خود اعمال نیکی از خود ظاهر کرده باشند .

روز آخر چنان ناگهانی واقع خواهد شد که اگر دو نفر بخواهند لباسی را که میخواهند بخرند فرصت این کار را پیدا نکنند آنروز چنان با سرعت و بطور ناگهانی فرا خواهد رسید که اگر کسی بخواهد تن خود را در حوضی بشوید مهلت این کار را پیدا نکند، روز چنان با سرعت و بطور ناگهانی فراخواهد رسید که اگر کسی بخواهد لقمه‌ای بدهان بگذارد فرصت آنرا نخواهد داشت.

وقتی من می‌خوابیدم در خواب می‌دیدم که در اطراف کعبه مشغول مناسك حج هستم در آنوقت مردی سبزه‌رو را دیدم با موهای نرم دیدم که سرش را با آب شستشو می‌داد.

پرسیدم این چیست؟

گفتند این مسیح پسر مریم است وچون‌براه خود ادامه‌می‌دادم، مردی را با موهای آشفته و صورت سرخ رنگ دیدم که بروی زمین می‌خزید او دارای یك چشم و آن چشمش هم شبیه دانه گندمی بود بمن گفتند او مردی ضد مسیح است و مردی که باو شباهت دارد او ابن فحطان و از قبیله خصریها است.

آن کسی که ضد مسیح‌است وقتی بیاید در همسایکی مدینه‌منزل میکند شهر سه‌بار خواهد لرزید و بعد از آن کفار و منافقین به‌دنبال او می‌روند.

پیغمبر خدا بعد از گفتن این کلام از جا برخاست و چندین بار خداوند را تسبیح گفت و بعد درباره این مسیح دروغگو اینطور بیان کرد، بشما توصیه می کنم که از او دور شوید تمام پیغمبران چیزهائی

راکه من می گویم بشما گفته‌اند اما من چیزی را که سایر پیغمبران نگفته‌اند خواهم گفت او مردی واحدالعین است و می‌دانید که خدا هرگز واحدالعین نیست.

ابوهریره بیان می کند که پیغمبر درباره این مسیح دروغی میگفت او با خودش آب و آتش دارد واین آتش از آب سرد بوجود می آید وآب هم از آتش بوجود آمده است.

المغیره میگفت که من درباره این ضد مسیح بیش از دیگران از پیغمبر سئوال کردم و دانستم که نام او دجال یا مسیب است و به‌پیغمبر عرض کردم می گویند که او با خودش یك کوه نان و یك رودخانه خواهد آورد.

پیغمبر جوابداد ساختن و خلقت چنین کسی برای خدا آسان است اما وحشت این مسیح قلابی درمدینه کاری صورت نمی‌دهد زیرا در آنوقت مدینه دارای هفت دروازه خواهد بود که برهردرش فرشته‌ای نشسته و باو اجازه نمی‌دهند وارد شود وقتی که او آمد اجازه نخواهد داد که از هیچیك از درهای مدینه وارد شود و در یکی از خرابه‌های خارج شهر می نشیند.

در آنروز یك مرد، بهترین مردان دنیا، نزد او رفته وباوخواهد گفت:

من می‌دانم که توضد مسیحی هستی که فرستاده خدا دربارهٔ تو بما سخنها گفته.

ضد مسیح خواهد گفت اگر تو را بکشم و باز زنده کنم بازهم

بمن شك خواهی کرد.

آنمرد خواهد گفت خیر! وبعد این مرد را میکشد وباززنده‌اش می کند در اینوقت اهالی مدینه فریاد خواهند کشید ما هرگز در عمر خود چنین چیزی را ندیده‌ایم، میخواهند اورا بکشند اماکاری نمیتوانند بکنند.

پیغمبر در روزهای دیگر از این ضد مسیح صحبت میفرمود و میگفت شما که می‌دانید خدا یك چشم نیست درحالیکه این مرد ضد مسیح واحدالعین از چشم راست است وچشمش شبیه دانه گندمی‌است که ازحدقه‌خارج می شود، هریك از پیغمبران که از طرف خداآمده‌اند گفته‌اند که باید از ضد مسیح دوری کنید وباید باو نزدیك نشوید واین ضد مسیح هم دارای یك چشم است درحالیکه خداوند کامل است و یك چشم نیست و همان یك چشم او نوشته شده است که او دروغگو وجاهل است.

عایشه هم میگوید که شنیده‌ام پیغمبر درباره ضد مسیح میگفت که باید همیشه دعاکنید تا به‌دام وسوسه او دچار نشوید.

درباره روزه

پیغمبر درباره روزه میفرمود:

روزه حفظ و سلامتی بدن است، روزه‌دار نباید مرتکب اعمال خلاف شده یا باکسی بد حرفی وخشونت نماید، اگر کسی روزه‌داری را دشنام بدهد یا حرف تلخ باو بزند فقط دوبار نه‌بیشتر باید بگوید من روزه هستم بنظر من در آن حال کوچکترین قسم روزه‌دار دارای ارزش زیادی است و عطری که از دهان روزه‌دار خارج میشود درنظر خدا از بوی بهترین مشك معطرتر است خداوند فرموده برای من‌روزه بگیرید یعنی از خوردن و نوشیدن خودداری کنید وبرای خاطر من از هوس‌های خود بگذرید، من بروزه‌دار اجر و مزد بزرگی می‌دهم و پاداش بهترین اعمالش را چند برابرخواهم ساخت.

پیغمبر میفرمود در بهشت دری است که به‌آن ریحان می گویند کسانی که درماه رمضان روزه بگیرند خداوند از آن در آنها را وارد بهشت خواهد ساخت، هیچکس غیراز اینها از این در وارد نخواهند شد.

خواهند گفت کسانیکه روزه دارند بیایند تا ازاین درواردبهشت شوند بعد آنها ازجا بلند میشوند وهیچکس غیراز آنها از این در وارد بهشت نمیشوند وبه‌محض اینکه وارد شدند دربسته شده و دیگر برای کسی باز نخواهد شد.

کسی که در شب لیلةالقدر با ایمان تمام سراپا ایستاده تقاضای پاداشی داشته باشد تمام گناهان گذشته‌اش بخشوده میشود.

کسی که در ماه رمضان با ایمان‌کامل روزه بدارد و امید پاداشی داشته باشد گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود(۱).

کسی که درحال روزه دروغ نگوید وکار خطائی مرتکب نشود خداوند روزه او را در ضمن اعمال نیك او ثبت خواهد کرد.

* ابوهریره میگوید وقتی ما در محضر پیغمبر نشسته بودیم مردی به‌نزد ما آمد و گفت ای فرستاده خدا من گناه بزرگی مرتکب شدم.

پیغمبر از او پرسید چه کرده‌ای؟

جواب داد وقتی روزه بودم به‌زنم نزدیك شدم.

پیغمبر پرسید آیا غلامی داری که بتوانی او را آزاد کنی؟

مرد پاسخ داد خیر!

---

۱ ــ لیلةالقدر شب ۱۷ ماه رمضان است اما مسلمانان بسیار باایمان‌تمام شبهای ماه رمضان را بخواندن دعا می‌نشینند یا به‌مسجد میروند بر طبق آیات قرآنی ۲۷ ماه رمضان شبی است که برای اولین بار قرآن برمحمد (ص)نازل شد و بایستی تمام این سوره خوانده شود. (سوره علق)

آیا استطاعت آنرا داری که دو ماه درسال روزه بگیری؟جواب داد خیر!

- آیا استطاعت داری که به‌شصت نفرفقیر صدقه بدهی.

- خیر

این مرد همانجا ایستاده بود که سروصدائی بلند شد و یك سبد پراز خرما برای پیغمبر آوردند.

پیغمبر پرسید کسی که اینجا آمده بود ودرباره روزه‌اش صحبت میکرد کجا است؟

آن مرد جواب داد اینجا هستم.

پیغمبر فرمود این سبد پراز خرما را بردارو آنرا بمردم صدقه بده.

آن مرد گفت من باید این صدقه را بکسی فقیرتراز خودم بدهم ولی قسم میخورم که در همسایگی من بین دو سنگ حرا کسی نیست که از من فقیرتر باشد(۲).

پیغمبر از سخن این مرد خنده‌اش گرفت بعد اضافه کرد بسیار خوب برو وخرمای این سبد را به‌خانواده‌ات بده.

روز دیگر کسی به‌نزد پیغمبر آمد و گفت ای پیغمبر خدا مادرم مرده و یك ماه روزه به‌خدا بدهکار بود آیا من می‌توانم بجای‌او روزه بگیرم؟

---

۱ - حرا نام بیابانی است سیاه و ریگزار در مدینه که ازمشرق به‌مغرب کشیده میشود.

- بلی میتوانی قرضهای خدا بقدری مقدس است که باید بهر ترتیب شده آنرا ادا کرد.

ابن‌عباس روایت می کند یک‌روز پیغمبر درمدینه چند مرد یهودی را دید که برای روز آسورای خودشان روزه دارند از آنها پرسید مگر امروز چه روزی است که روزه گرفته‌اید ؟

- جواب دادند امروز برای ماروز مقدسی است روزی است که خداوند بنی‌اسرائیل راازاسارت نجات داد و موسی در این روزمقدس روزه می گرفت.

پیغمبر فرمودمنهم دربرابر موسی وظایفی دارم و خودش آنروز را روزه گرفت و دستور داد دیگران هم‌روزه داشته باشند.

پیغمبر از طرف خدا میفرماید من روزه رابرای خودم قراردادم و کسی که روزه بگیرد باوپاداش خوب میدهم‌زیرا کسی که برای‌خاطر من ازلذتها و خوشیها وخوردنی و آشامیدنی دست بکشد من‌باوپاداش میدهم ، روزه پشتیبان زند گی است، کسی که روزه میگیرد خوشحالی او دو برابر است یکی خوشحالی وقتی که افطار می کند و دیگری اینکه روزی را برای ملاقات با خدا تخصیص میدهد.

کسی که یکروز برای خدا روزه میگیرد خداوند بین او وجهنم گودالی قرار میدهد که فاصله‌اش از زمین تا آسمان است .

قسمتهای اخلاقی و مذهبی از نظر قرآن

رسول خدا فرموده است یکی از بزرگترین گناهان رنجاندن و آزار رساندن به پدر و مادراست ، از اوپرسیدند چگونه چنین چیزی ممکن است .

جواب فرمود وقتی است که کسی از روی خشم به پدر و مادر خود دشنام بدهد .

پیغمبر این داستان را برای مؤمنین تعریف میکرد ، یك روز سه نفر درحالیکه در راهی میرفتند باران سخت آنها را فراگرفت و ناچار در غاری پنهان شدند تا باران ساکت شود ولی ناگهان از بالای کوه سنگ بزرگی بزمین افتاد و دهانه غار را طوری مسدود ساخت که نمی‌توانستند بیرون بروند

یکی از آنها گفت هر کدام ازشما عمل خیری انجام داده برزبان

بیاورد شاید خداوند به ما رحمت کند و بتوانیم جان خود را نجات دهیم.

اولی گفت:

ای‌خدای من‌پدر و مادرم دو زن ومرد سالخوره و ناتوان بودند ومن خودم هم‌چند کودك داشتم من بودم گوسفندهای آنها را پرستاری کرده وعصرها به‌خانه می‌آوردم ابتدا شیر گوسفندها را میدوشیدم وقبل ازاینکه به‌بچه‌هایم چیزی بدهم‌غذا وآشامیدنی پدر ومادرم رامیدادم.

یك روز که به مزرعه بسیار دوری رفته و خیلی دیروقت به‌منزل آمدم پدر و مادرم خوابیده بودند اول شیر گوسفندان را دوشیده و به بالین پدر و مادرم آمدم، اما نمیخواستم آنها رااز خواب بیدار کنم و حاضر نشدم به‌کودکان خود قبل از آنها چیزی بدهم بچه ها هم مرتب گریه میکردند، با وجود براین تاشفق صبح صبر کردم تاپدر و مادرم بیدار شدند.

اکنون که تو آگاهی و میدانی این کار را کرده‌ام این سنگ را از جلوغارمابردار خداوند هم باقدرت خود سوراخی در این‌غارایجاد کرد که آنها میتوانستندآسمان را به‌بینند.

دومی شروع به سخن نمود و گفت من زن همسایه‌ای داشتم که او رابه‌حد افراط دوست داشتم از اومیخواستم که خود را به من‌تسلیم کند و او صد دینار از من طلب کرد.

اما وقتی این صد دینار را پیدا کردم و در کنارش نشستم آن‌زن بمن گفت:

ای عبدالله از خدا بترس و به کسیکه هنوز در نزد خدا پاک‌مانده تجاوز نکن زیرا قانون خدا این کار را منع کرده است .

تا این کلام را شنیدم از او دور شدم و دانستم که‌نباید برخلاف قانون خدا کاری انجام داد .

ای خداوند بزرگ چون می‌دانم که تو می‌دانی من چه‌رفتاری کردم در این مصیبت به من کمك کن و سنگی را که جلو غار افتاده از پیش ما بردادر .

نفر سومی گفت :

ای خدای من من کارگری را در مقابل مزد دعوت نمودم که برنج مرا پاك کند ، وقتی‌کار اوتمام شد او بمن گفت اکنون که خدمت خود را انجام داد مزدم را بده و منهم آنچه را که باو بدهکار بودم پرداختم ولی او از گرفتن این‌پول خود داری کرد ، از آن به‌بعد آنقدر کار کردم‌تاصاحب مزرعه‌ای بزرک و گاوهای فراوان‌شدم ، دراینوقت آن کارگر به نزد من‌آمد و گفت از خدا بترس آیا من برای تو کار نکردم ؟ برای چه مزد مرا نمیدهی ؟ اگر آنروز از تو پولی نگرفتم امروز آمده‌ام که مزدم‌رابگیرم مرا مسخره‌نکن من‌حق‌خودرا میخواهم.

ـ گفتم من ترا مسخره نمیکنم این گاو و گوسفندان را بجای مزدت بردار و او هم گاو را برداشت و رفت .

ای خدای بزرگ تو که میدانی من این عمل خیر را انجام دادم پس این سنگ را ازجلو غار بردار .

بعد ازآن خداوند به خواهش بنده‌اش عمل‌کرد و سنگ را از

جلوغار برداشت، پس اگر به‌حق دیگری تجاوز نکنند و تا وقتی‌زنده است دین خود را بپردازد در نزد خداوند پذیرفته خواهد شد .

پیغمبر درجای دیگر به مردم میگفت :

خداوند بشما غدغن می کند از اطاعت پدر و مادر خارج‌شوید، امتناع از پرداختن دین‌خودو کشتن یا تربیت نکردن دخترانی که خدا بشما داده گناه بزرگی است خداوندفرموده است کسیکه ازپدر ومادر خود رو بگرداند او را مجازات خواهم کرد

اما کسانی که به پدر و مادر خود نیکی کنند منهم به‌آنها کمك می کنم .

هیچکس نبایدبه پدر ومادرخود بی‌احترامی کند و همچنین‌نباید از برادران و خواهران خود قهر کنید ، حتی اگر سه روز از آنها قهر کنید کار درستی نیست وقتی بعد از مدتی دوری از برادر و خواهر یکدیگر را میبینید بهترین بندگان خدا کسی است که اول بسوی برادر و خواهر خود رفته باو سلام کند.

اگر کسی بیکی از کسان خودبگوید توخدا را نمیشناسی ، شاید او راست گفته باشد امادرهرحال یکی ازآنها گناهکار است زیرامهکن است باو تهمت زده باشد .

کسی که به مذهبی غیر از مذهب اسلام قسم بخورد و در این قسم دروغ گفته باشدکاربسیار بدی است زیرا لعنت کردن یادشنام‌دادن بیك مؤمن به خدا مثل‌قتل‌نفس است وتهمت زدن بیك مؤمن خدابدتر از این است که‌او رابقتل برساند ، تهمت بیجا و تکفیر مرد مسلمان از

کشتن بدتر است.

صداقت و راستی از امتیازات بزرگ مسلمان است کسی که صادق باشدراهی ببهشت برای‌خود فراهم میکند، دروغگوئی‌نتیجه‌اش حق‌ناشناسی است‌ومرد حقناشناس درهای جهنم را بروی خودمیگشاید دراین جهان دروغگویانی هستند که نام آنها در دفتر خداوندی به‌نام دروغگو تثبیت شده است.

کسی که به‌خدا و روز رستاخیز ایمان دارد نباید همسایه‌اش را از خود برنجاند، به‌چنین کسی توصیه کنید که با زنان‌رفتار خوب‌داشته باشد زیرا زنها از پهلوی دیگر خلق شده‌اند نباید بدون جهت اسباب آزردگی زنان را فراهم سازید، پس به‌همه توصیه کنید با زنان‌خوش‌رفتاری کنند.

هرکس بزنی ستم رواداشته و مهرش را نپردازد نزد خدازناکار است و خداوند در قیامت باو عتاب می‌کند که من کنیز خود را با مهر وپیمان دوستی به‌عقد تو درآوردم و تو به‌پیمان خویش وفانکردی.

خداوند فرموده است که پاداش نیکوئیها را چندین برابرمیدهم پاداشهائیرا که خداوند به‌مردم می‌دهد که یکی از آنرا بروی زمین به‌مردم می‌دهد و۹۹ قسمت دیگر را نزد خود نگاه می‌دارد و برای‌همین پاداش یك صدم است که مردم روی زمین باید نیکوئی کنند.

* صالح بن سعید روایت میکند که پیغمبر گفته بود در روز قیامت من وکسیکه یك یتیم را پرستاری کرده در یکجا قرار خواهیم داشت و در آنحال پیغمبر دو انگشت خود را نشان داد و من توانستم

از فاصله این دو انگشت بهشت را ببینم.

کسیکه ازیك بیوه زن و فقیر پرستاری کند دارای همان پاداش است که کسی در جهاد در راه خدا شرکت کند.

شما اگر نیك بنگرید مسلمانان در نیکی کردن به‌یك‌دیگر و محبت کردن به آنها مانند این است که همه شبیه یك‌بدن شده‌اند و اگر یکی از اینها رنجی ببیند دیگران نیز که اعضای بدن او هستند متأثر خواهند شد، نمی‌دانید محبت و انفاق چه‌نیکوئی بزرگی است و یك جامعه را مانند یك بدن واحد بهم می‌پیوندد.

ای زنهای مسلمان هدیه‌ای که همسایگان بشما می‌دهند حتی اگر یك قطعه گوشت باشد نباید آنرا حقیر بشمارید، بنابراین کسی که خدا را میشناسد وبروز قیامت اعتقاد دارد به‌همسایگان خود آزار نمیرساند وکسی که خدا را میشناسد و بروز قیامت معتقد است از مهمان خود احترام میکند، کسی که بخدا ایمان داشته و بروز قیامت معتقد باشد بمردم خوبی کند و اگر قادر باین‌کار نیست لااقل سکوت کند.

* مؤمن بخدا در مقابل مؤمن بخدا مانند یکی از قسمتهای ساختمان است که بیکدیگر بستگی دارد.

وقتی خداوند کسی را دوست داردجبرئیل را نزدخود میخواند و باو می گوید چون خدا این یکنفر را دوست دارد او هم بایددیگری را دوست بدارد در این حال جبرئیل هم او را دوست خواهد داشت و آنگاه در آسمان فریاد میکشد و می گوید خدایا چنین بنده‌ات را دوست بدار در این صورت تمام ساکنین آسمان او را دوست خواهند

داشت .

هیچ مسلمانی نمی‌تواند از ایمان خود لذت ببرد مگر اینکه اطرافیانش را دوست بدارد بشرط اینکه او را برای خدا دوست دارد وهیچکس را بالاتر از خدا و فرستاده‌اش نداند .

کسی از پیغمبر پرسید آیا ما می‌توانیم آخر جهان را بدانیم ؟ پیغمبر فرمود تو آیا چیزی برای آخرت فراهم کرده‌ای ؟ او جواب داد ای فرستاده خدا من تمام نمازها را برای آخرت خوانده روزه‌های خود را گرفته‌ام اما بهیچکس صدقه نداده‌ام‌فقط خداوند وفرستاده‌اش را دوست داشته‌ام .

پیغمبر فرمود در این صورت در روز قیامت با کسانیکه آنهارا دوست می‌داشتی در یکجا نخواهی بود .

خداوند می گوید کسیکه با یکی از مؤمنین و برگزیدگان من دشمنی کند خداوند با اوبه جنگ خواهد پرداخت، خداوندمیفرماید اگر کسی بمن نزدیك شود او را بیشتر از آن دوست خواهم داشت از اینکه فقط برای انجام وظیفه آنچه را که گفته‌ام انجام دهد ، برای نزدیك‌شدن بمن‌بایستی نمازهای پنجگانه را ازروی صدق‌ونیت‌خالص بخواند در این صورت من او را دوست خواهم داشت و وقتی من اورا دوست بدارم هرچه ازمن بخواهد باومی‌دهم واگراو بمن‌پناهنده شود باو پناه خواهم داد .

هرکس در روز صدبار این حمله را تکرار کند و بگوید غیر از خدای واحد کسی نیست وخداوند هیچ شریکی ندارد فقط‌خداوند

را باید تسبیح کرد ، خداوند از همه تواناتر و بالاتر از همه چیزاست چنین کسی دارای همان اجر و پاداش است که ده نفر اسیر را آزاد کند ، خداوند صد برابر نیکیها را بنام او ثبت میکند وسوسه‌های بد را از او دور می‌سازد و در برابر وسوسه‌های شیطان مصون خواهد ماند ، اما گفتن این کلمات به آن شرط است که همه را ازروی ایمان کامل بگوید .

وقتی یکی از مؤمنین به خدا قصد کند که عمل بدی انجام‌دهد خداوند آنقدر عادل است، که دستور می‌دهد این عمل بد را بنام او ثبت نکند شاید از آن پشیمان شود و اگر این کار بد را بطور کامل انجام داد این گناه را بطوری بنام او بنویسید که او هر چه زودتر از عملش پشیمان شود و اگر کسی بخواهد عمل نیکی انجام دهد اما در این کار اهمال کند، آنرا بجای یك عمل نیك بنام او مینویسند تا اگر آن را انجام داد بنام او عمل نیك ثبت کنید .

هیچ کس از شما نباید بگوید که روح من شیطان است گفتن این حرف گناه بزرگی است‌فقط میتوانید بگوئید که‌من دارای‌تمایلات ناپسند هستم.

شما باید بدانید که اگر ثروت زیادی بقدر وسعت دودره‌بزرگ به اولاد آدم بدهند باز هم ثروت دره سوم را آرزو می کند اما اگر کسی بطرف خدارو آورد شناختن خدا بیشتر از ثروتهای جهان برای او ارزش خواهد داشت و دیگر بالاتر از آن چیزی‌ بیشتر نمیخواهد .

آیا بین شما کسی هست که به ثروت وراث خود چشم داشته

باشد؟ همه گفتند نه ای رسول خدا ، جواب فرمود ثروت شخصی همان است کـه شما به مصرف خود و دستگیری بینوایان صاحب هستید و آنچه را که باقی می‌ماند مال شما نیست و تعلق به بازماندگان شما دارد.

بدانید ثروت عبارت ازاین نیست که دارائی زیاد داشته باشید، ثروت حقیقی استغنای طبع و صفای قلب شما است .

به راه راست بروید تا به انتها بروید ، اما باید بدانید کارهائی که به میل واراده خود می کنید شمارا بسوی بهشت نمی‌رساند، بهترین عمل در نزد خدا آن است که دیگران از شما راضی باشند و بدستور خدا عمل کنید .

عایشه ام‌المؤمنین همسر پیغمبر روایت می کند که پیغمبر میفرمود خداوند رحمت خود را برای روز قیامت برای بندگان خود ذخیره می کند و آن را به صد قسمت خواهد کرد ۹۹ قسمت این رحمت را نزد خود نگاه می‌دارد و بعد یك قسمت آن را برای بندگان خود به جهان می‌فرستد اگر شخص بی‌ایمان می‌دانست خداوند چقدر از رحمت بی‌انتهای خود را برای او ذخیره کرده هرگز از وارد شدن به بهشت ناامید نمی‌شد و دوستی خود را به خدا و بندگان خدا نشان می‌داد اما شخص باایمان چون به رحمت پروردگار آگاه است هرگز ازمجازات خداوند در جهنم هراسی به‌دل خود راه نمی‌دهد .

اگر کسی بتواند زبان خود را از گفتن سخنان بد نگاه دارد بهشت رابرای خود فراهم خواهد ساخت .

پیغمبر اسلام روزی به اصحاب خود درباره شخصی که خداوند باو ثروت زیاد و کودکان فراوان داده بود سخن می‌راند و میفرمود به ثروت دنیا فریب نخورید و مانند این مرد نباشید که دروقت مردن از فرزندان خود پرسید :

من چگونه پدری برای شما بودم ؟

آنها پاسخ دادند تو بهترین پدری بودی زیرا برای ما اینهمه ثروت بجا میگذاری .

ولی این مرد چون ایمان به خدا نداشت و کار خوبی درزندگی خودنکرده بودوقتی احساس نمود مردنش نزدیك شده ومیترسید درروز قیامت خداوند او را مجازات کند به فرزندان خود گفت اگرمیخواهید از شما راضی باشم بعد ازمردن جسد مرا بسوزانید و ذرات آنرا به باد بدهید که پراکنده شود زیرا او فکر میکرد وقتی جسدش را بسوزانند در روز قیامت خداوند قادر نیست او را برای مجازات احضار نماید.

درهمان وقت خداوند به گرد وغبار فرمان داد و در روز قیامت این مرد دربرابر عدالت خداوندی حاضر شد و از او پرسید برای چه توبه فرزندانت اینطوردستوردادی؟ آیا فکر کردی که خداوندنمیتواند ذرات وجود ترا در روز قیامت جمع کند .

آن مرد گفت چون من‌ازخداوند میترسیدم این‌کار را کردم چون این پاسخ را از او شنید رحمت خداوندی شامل حال او شد.

این مسئله بستگی به مطالبی دارد که در تمام آیات قرآن به آن اشاره شده خداوند وقتی آدم را خلق کرد فرمود :

(کن فیکون) یعنی خداوند هر چه را اراده کند میگوید بشو و خواهد شد اما کسانیکه به خداوند اعتقاد ندارند می گویند وقتی ما بعد از مردن بصورت گرد و غبار در آمدیم آیا واقعاً باز هم به جمع زندگان برمیگردیم؟ اما آنها نمیدانند آنچه را که خداوند بخواهد خواهد شد انسان را از خاك به وجود میآورد و به خاك برمیگرداند و در روز قیامت دو مرتبه او را زنده خواهد کرد (سوره رعد آیه ۴) و اگر عجب میداری پس‌جای عجب است گفتار ایشان اینکه آیاوقتی که ما خاك شدیم آیا ما هرآینه باشیم در آفرینش تازه یعنی ما رازنده گردانند آن گروه آن کسانی هستند که کافر شدند به پرودگار خودشان و آن گروه اصحاب آتش هستند و همیشه در آتش خواهند بود.

درباره سرنوشت انسان

پیغمبردریکی از روزها درباره قدرت خداوندی صحبت میفرمود و به دوستان خود گفت هرگز از قدرت خداوندی غافل نباشید و باید از روی صداقت باو ایمان بیاورید اگر میخواهید بدانید خداوند شما راچگونه خلق‌میکند همان مواد لازم را دررحم مادر در مدت چهل‌روز و چهل شب فراهم میکند بعد از آن تبدیل به خون بسته میشود سپس آنرا به‌گوشت و استخوان تبدیل میکند .

بعدازتمام این کارها که درمدت مدت معین انجام میشودفرشته‌ای را میفرستد تاسرنوشت اورا ثبت نماید و خواهد نوشت چه‌سرنوشتی خواهد داشت و مدت زندگی اوچقدر است و اعمال اوچگونه است آیا اوخوشبخت‌خواهد شد یا بدبخت ، بعد ازنوشتن آن بفرمان خدا روح در او دمیده میشود بنابراین اگر یکی از شماها اعمالی را انجام دهیدکه مخصوص افرادی بهشتی هستند وتا وقتی که روح از بدن‌شما پرواز نکرده باعمال نیك ادامه دهید چون خداوند اینطور اراده کرده به‌بهشت خواهیدرفت‌واگراعمالی را انجام دهید که مخصوص‌جهنمیها

باشد به‌جهنم خواهید رفت اما باید بدانید تمام اینها بفرمان الهی‌است و خداوند میتواند سرنوشتی را که برای شما فراهم ساخته بهمان‌طریق عمل خواهید کرد .

گمان نبرید که نباید فقط بامید بهشت میتوانید خود را در راه خداوند شهید کنید زیرا دروغ یکی‌ازپایه‌های بی‌ایمانی است درایمان به خدا باید صداقت داشته باشید .

بهترین وسیله برای طلب بخشش از خداوند این است که باید از صدق دل از کاری که کرده‌اید پشیمان شده و خطاب به خداوند بگوئید .

ای خدای بزرگ ، تو که خدای من‌هستی ، تو که خدای یگانه هستی ، تو که مرا خلق فرمودی ، ترا پرستش می کنم به عهد و پیمان خود وفادارم واز تو اطاعت میکنم وتاجائیکه بتوانم به‌غیر ازتوپناهی برای خود جستجونمیکنم زیرا میدانم در برابر تو مرتکب خطاشده‌ام من میدانم چقدرنسبت بمن مهربان بودی پس گناهان مرا به‌بخش زیرا غیر ازتو کسی‌نیست که گناهان مرا ببخشد واگر کسی بانهایت صداقت این کلمات را برزبان جاری سازد و همان روز قبل از اینکه شب فرا برسد از این جهان برود جزو ساکنین بهشت خواهد بود و کسی که بانهایت صداقت‌این کلمات راهنگام شب اداکند و قبل ازطلوع آفتاب از جهان برود او جزو ساکنین بهشت خواهد بود.

درآیات قرآن درچندین مورد به خداوند صفت غفار داده شده غفار کسی است که گناهان را می‌بخشد اما این بخشش در حدی است

که ما ازاعمال بد دوری جوئیم .

خداوند در قرآن میفرماید :

برخی ازآنان کسانی‌هستند که میگویند پروردگارا به ما در دنیا خیر و خوبی کرامت‌کن و درآ آخرت نیز به‌ما خوبی بده و ما رااز رنج و آتش نگاه دار ، این چنین مردمی از آنچه خود برای بدست آوردن آن کوشش کرده‌اند بهره میبرند و خدا به سرعت به حساب اعمال مردم میرسد (سوره بقره آیه‌های ۱۹۷ - ۱۹۸)

البته هر تلاش اگر استمداد از نیروی لایزال الهی باشد کار با پشتوانه نیرومندی شروع شده و پاکی و صفای دیگری دارد ، و گرنه معنی دعا و طلب بخشش آن نیست که‌آدمی دست از فعالیت بکشد و باسستی و تنبلی و مسامحه‌کاری زندگی را بگذراند و فقط دعا کند که خدا همه مشکلات او راحل کند زیرا انسان جز در اثر سعی و کوشش به چیزی نخواهد رسید .

پیغمبر میفرمود دراین جهان هر کس مسئول اعمال خودش‌است دراسلام تعلیم‌میدهد که هریك از افراد دربرابر خانواده خود مسئولیت دارند و زن درخانه شوهرمانند چوپانی مسئولیت کارهای منزل رادارد و تمام انسانها نیز در برابر خداوند مسئولیت دارند .

درباره خدمتکاران

۱ ـ اگر کسی نسبت به‌مادرخود بی‌احترامی کند او را نمیتوان مسلمان نامید ، خداوند برادران وخواهران راتحت حمایت وپرستاری شما قرارداده کسیکه حمایت‌وپرستاری برادر یاخواهر خود را به‌عهده میگیرد بایستی مثل اینکه باخودش رفتار میکند باو غذا ولباس بدهد ، هیچوقت به خدمتکاران خود دستور یافرمانی مافوق توانائی او ندهید و اگرلازم است این‌کار انجام شود خودتان باو کمك کنید.

۲ ـ خداوند هفت طبقه مردمان را دوست دارد اول کسی که دیگری را بسوی پرستش خداوند راهنمائی کند دوم مردی که قلبش وابسته به مسجد و انجام فرائض دینی باشد ، سوم زن و شوهری که درحال پرستش خدا یکدیگر را دوست داشته ومحبت متقابل نسبت‌بهم داشته باشند ، زیراآنها باراده خداوند با هم ازدواج میکنند و باراده خداوند ازهم جدا می‌شوند چهارم مردی‌که اگر در برابر زن زیبائی خود را نگاه دارد و بگوید من از خدا میترسم ، پنجم کسی‌که صدقه را بطوری به مستمندان بدهد .

مثل اینکه دست راست اگر کار بکند دست چپ آگاه نشود. ششم کسی که در ساعات تنهائی خداوند را طوری تسبیح کند که اشك از چشمانش سرازیر شود هفتم کسی که یتیمی را با صداقت تمام نگاهداری کند.

۳ ـ کسی که خواستار این است بخوبی زندگی کرده و مرتکب گناهی نشود باید به وظایف و تکالیف دینی عمل نماید.

۴ ـ عایشه روایت می کند که پیغمبر بیك بدوی گفت آیا فرزندان خود را دوست داری؟ عرض کرد خیر پیغمبر فرمود در اینصورت من چگونه می‌توانم بکسی که خداوند عشق و محبت را از قلبش خارج ساخته نیکی کنم.

۵ ـ روایت می کنند که مردی بدوی در یك جاده بقدری تشنه شده بود که نمیتوانست راه برود در بین راه چشمه‌ای پیدا کرد پائین رفت و رفع عطش نمود چون از پله‌ها بالا آمد سگی را دید که از شدت تشنگی زبانش آویخته شده با خود گفت منهم مثل این حیوان تشنه بودم پس دومرتبه از پله‌ها پائین رفت و سطل خود را پر از آب کرد وحیوان راسیراب نمود خداوند عمل این‌مرد رادردفترنیکوئی‌هانوشت و گناهانش رابخشید.

۶ـ اصحاب پرسیدند ای فرستاده خدا اگر ما هم به حیوانات مهربان بشویم خداوند گناهان ما را خواهد بخشید؟ پیغمبر در پاسخ آنها فرمود بلی برای هرفرد زنده‌ای‌درمقابل عمل نیك خداوندپاداشی در نظر خواهد گرفت.

۷- پیغمبر می‌فرمود بهشت را بقدری به خود نزدیك می‌بینم که می‌توانم دستم را دراز کرده و میوه‌ای از آن بچینم و جهنم هم بقدری نزدیك است که از مشاهدهٔ آن وحشت می کنم ، در آن حال گربه‌ای را دیدم که دست زنی را چنگ زده پرسیدم‌ای خداوند دلیل آن چیست؟ برای من پاسخ رسید این زن گربه‌اش را مدتی حبس کرده و به او غذا و آب نداده بود وحتی به اواجازه نمی‌داد که خودش برای خوردنی از منزل خارج شود .

۸- ابوهریره روایت می کند که یك روز پیغمبر برای ادای نماز از جا برخاست ، و ما هم شروع به نماز کردیم در آن حال یك بدوی را در حال نماز دیدیم که می گفت ای خداوند بما و به پیغمبرت احسان کن اما با دیگران اینطور نباش .

وقتی پیغمبر نمازخود را به پایان رساند به آن مرد گفت تو چیزی از خدا می‌خواهی که دراختیار وقدرت تو نیست خداوند به تمام بندگان خود یکسان ترحم دارد (۱)

---

(۱) بایستی این حدیث را کمی تفسیر کنیم وبدانیم که رحمت وبخشش حق لایزال برای تمام مردم یکسان است در یك اجتماع بر هر مسلمان واجب است که در برابر سایرین وظایفی را انجام دهد و نباید از خداوند چنین تقاضائی را داشت که تمام نیکوئیها واحسان را مخصوص ما بگرداند خداوند آگاه است و می‌داند به هریك از بندگان خود محبت کند یا او را مورد خشم قرار دهد و بما نمی‌رسد که چنین خواهشی از خدا بکنیم و به دیگری لعنت بفرستیم .

۹ عایشه روایت می کند که پیغمبر همیشه می‌فرمود جبرئیل همه وقت بمن توصیه می کند که بایستی نسبت به همسایه خود آنقدر مهربان باشم مثل اینکه او یکی از بستگان نزدیك من است .

۱۰ ـ از سوظن وبد گمانی دوری جوئید زیرا بد گمانی حقیقت را می‌پوشاند در کار کسی مداخله نکنید و جاسوس اعمال او نباشید و به خوشبختی و سعادت دیگران هم حسد نورزید و نسبت به کسی کینه در دل خود راه ندهید و بر دیگران خشم نگیرید ، همانطور که خداوند دستور داده بادیگران مانند برادر باشید (در قرآن می‌فرماید:

(کل المؤمنون اخوه)

یعنی مؤمنین به خدا با هم برادراند .

۱۱ ـ بشما نگفته بودم که‌وقتی ازمردم بهشتی صحبت می کردم میگفتم خداونددعای ناتوانان وفقرا را زودتراجابت می کند وساکنین جهنم کسانی هستند که با غرور و خود خـواهی دیگران را از خود می‌رنجانند .

۱۲ ـ عفت و پاکی نشانه‌ای از ایمان است ، آیا این درست نیست که تمام کارها خارج از اراده خدا بی‌ارزش است ؟

۱۳ـ ازپیغمبرروایت شده که فرموده است قلب‌مردان‌سالخورده با دو چیز جوان می‌ماند یکی عشقی که به اعمال خوب دارد ودیگری امیدواری .

۱۴ ـ اولاد آدم در زندگی خود دو چیز را از سالهای زندگی خود می آموزد ؛ یکی داشتن ثروت و دیگر زندگی طولانی اما مرد

با ایمان همه چیز را باراده خداوندی وامیگذارد .

۱۵ - در این جهان به چیزی دلبستگی زیاد پیدا نکنید و مانند یك بیگانه یارهگذر در این جهان زندگی کنید .

۱۶ - خداوند می گوید کسی که در مقابل از دست دادن چیزی که باو علاقمند است حالت تسلیم و رضا داشته باشد من اورا دوست دارم و او از ساکنین بهشت بحساب می آید ، بهترین بخشش وعطای خداوند داشتن حالت تسلیم و رضا است .

۱۷ - سه چیز تا وقت مرگ همراه انسان است و دو تا از آنها باو برمی گردند ، آن چیزی که با او تابوقت مرگ همراه است خانواده و اعمال او است و آنچه که باو برمی گردند نیکیهای اواست و آنچه برای او باقی می‌ماند اعمال خیر او است .

۱۸ - در کار خیر توکل برخدا بکن وقتی قصدبه چیزی کردی با توکل آنرا به خدا بسپار .

(فاذا عزمت فتوكل على‌الله)

(آل عمران) (۱۵۹) یعنی وقتی تصمیم به کاری گرفتی برخدا توکل کن .

در قرآن در موارد گوناگون در باره توکل مطالب بزرگی به چشم میخورد ، از آن جمله در سوره انفال (۵۵ تا ۶۸) می‌فرماید :

خداوند چنین نیست نعمتی را که بمردمی داده است از آنان بگیرد جز اینکه خود مردم دروضع خویش تغییری بدهند .

خداوند می‌فرماید :

(و تو کل علی‌الله ، ان‌الله یحب‌المتو کلین) .

یعنی بر خدا تو کل کن که خداوند تو کل کنند گان را دوست دارد .

وقتی در جنگ بدر دشمنان با قوای زیاد به جنگ آمده‌بودند پیغمبر پس از اینکه نیروها را بسیج کرد و به مسلمانان دستور استقامت داد وهمه چیز راتا حدی که ممکن بود آماده ساخت آنگاه در گوشه‌ای دست به دعا برداشت و گفت :

پروردگارا، این قریش خودخواه ولجوج همواره باتو دشمنی کردند و پیامبرت را تکذیب کردند، اینك آمده‌اند تا با پیغمبرت بجنگند، پروردگارا، توبه‌مردم با ایمان وعده پیروزی داده‌ای، اکنون ما را پیروز کن. خداوندا اگر امروز این گروه یاران من کشته شوند دیگر کسی نیست که ترا پرستش کند و فرمان ترا پیروی کند.

بدین ترتیب مشاهده میشود که دعا کردن واعتماد وتو کل‌برخدا داشتن در دل‌کارزار تا چه‌اندازه مفید ومؤثراست.

نمونه‌ای از دستورات مفید،

لباس مشروبات، پاکی و زندگی زناشوئی

۱ـ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او ایمنی داشته باشند، مسلمان بر برادر مسلمان خود حقوقی دارد که باید آنرا ادا کند.

۱ـ از لغزش او بگذرد.

۲ـ وقتی اندوهگین است نسبت باو مهربانی کند.

۳ـ عیبهای پنهان او را بپوشاند.

۴ـ اشتباهات ار را جبران کند.

۵ـ عذر او را بپذیرد.

۶ـ وقتی حاضر نیست اگر کسی از او بدگوئی کرد به‌دفاع او بپردازد.

۷ـ خیرخواه واندرزگوی او باشد.

۸ـ دوستی خود را با او حفظ کند .

۹ـ به‌قول و قرارهائی که با او دارد وفادار باشد.

۱۰ـ اگر بیمار باشد از او عیادت کند.

۱۱ـ اگر از دنیا رفت جنازه او را تشییع کند.

۱۲ـ دعوت اورا بپذیرد.

۱۳ـ هدیه او را قبول کند.

۱۴ـ جواب سلام اورا بدهد.

۱۵ـ محبتش را به‌نیکی پاسخ گوید.

۱۶ـ دوستانش را دوست داشته باشد.

۱۷ـ او را تسلیم دشمن نکند.

۱۸ـ هرآنچه برخود نمی‌پسندد براو هم نپسندد.

اعمال یك مرد مسلمان

پیغمبر میفرمود:

۲ـ اگر کسی برهنه گرائی کند و با تن برهنه بین مردم ظاهر شود خداوند در روز قیامت از او رو برمی گرداند، وقتی مردی بایك لباس نازك و تن‌نما بین مردم ظاهرشد و در زیر لباس به‌خود حرکاتی بدهد و موهایش را بروی شانه‌هایش بیاویزد خداوند او رانابود سازد و تا روز قیامت در تبردست وپا میزند.

۳ـ اگر کسی در این دنیا لباسهای ابریشمی برتن کند در آن جهان از بهشت محروم خواهد ماند.

۴- از پیغمبر روایت شده است که برمسلمان روا نیست که موهای مصنوعی برسربگذارد و بدنش را خال کوبی کند خداوند او را لعنت خواهد کرد.

۵- پنج حکم برمسلمان برطبق سنتها واجب است اول- ختنه کردن کودکان ذکور دوم - تراشیدن موهای اضافی عورت و سایر جاهای بدن و کوتاه کردن سبیل سوم- ناخن گرفتن چهارم- مراعات نظافت پنجم- مراعات احکام طهارت.

۶- برخلاف کفار رفتار کنید بگذارید ریش شما زیاد شود ولی سبیلهای خود را کوتاه کنید.

۷- یهودیان و مسیحیان موهای سرخود را نمی‌چینند لما شما برخلاف آنها باشید.

۸- شاید بین ملت من کسانی باشند که باز ناکاری وشرب مشروبات مست کنند وبا آواز و غنا امور خود را بگذرانند اینها کسانی هستند که هرگز بخشوده نخواهند شد.

۹- کسی که زناکار است درحین انجام این عمل خدارانمیشناسد و کسی که مشروبات مست کننده مینوشد دروقت نوشیدن ایمان به خدا ندارد و دزدی که چیزی را بسرقت می‌برد او را نمیتوان خداپرست دانست.

۱۰- وقتی شب فرا رسید وتاریکی همه‌جا را فرا گرفت بچه‌های خود را به‌خانه بیاورید زیرا در آنوقت شیطان در همه‌جا گسترده و سرگردان است در را ببندید نام خدا را بیاورید و در را برای کسی

که نمیشناسید باز نکنید زیرا شیطان هرگز نمیتواند در بسته‌ای را که نام خدا بوزبان آمده باز کند (این مطلب بدان سبب بود که در آنروزها کفار درشبها دربیابانها پرسه میزدند ومردم مسلمان را فریب می‌دادند).

۱۱- کسی که وضو می گیزد بعد از انجام مقررات وضو باید مقداری آب واردبینی ساخته خارج کند.

۱۲- وقتی کسی از خواب بیدار می‌شود قبل از وضو بایستی دستهای خود را خوب شستشو دهد زیرا در وقت خواب او نمی‌داند دستهایش به‌چیزها تماس داشته است.

۱۳- روزی یك‌زن بخدمت پیغمبر رسید وپرسید اگرلکه‌خونی در لباس خود دیدیم چه باید بکنیم؟ جواب فرمود ابتدا باید با چیز خشکی جای لکه خون را مالش بدهید بعد آنرا شستشو دهید و اگر اطمینان به‌نظافت لباس داشتید میتوانید با آن لباس نماز بخوانید.

۱۴- عمل غسل درچند مورد برای شما واجب است از جمله پس از آمیزش جنسی یا دفع شدن ترشحات جنسی و پس از دست زدن به‌بدن مرده پس از سرد شدن وپیش از غسل دادن آن (برای مرد و زن) وپس از پاك شدن از عادت ماهانه وآلود گی پس از زایمان.

۱۵- سه‌نفردرباره پیغمبرومقررات اسلامی باهم گفتگو میکردند اولی میگفت تفاوت ما با پیغمبر این است که خداوند گناهان گذشته‌و آینده او را بخشیده است ، دومی می گفت من دلم میخواهد شب تا صبح نماز بخوانم و همه روز روزه بگیرم بدون اینکه افطار کنم تا خداوند گناه مرا ببخشد سومی میگفت من می‌خواهم برای همیشه از

زنان دوری کنم وازدواج نکنم .

در اینوقت فرستاده خدا آنجا رسیده وبعد از اینکه سخنان آنها راشنید فرمود همه شما اشتباه میکنید برای چه این حرفها را میزنید ؟ اما من که بیشتر از شما خدا را میپرستم و از خدا میترسم و از خشم خدا میترسم روزه میگیرم و افطار میکنم ، نماز میخوانم و میخوابم ، و زنان زیاد را هم ازدواج کرده‌ام هر کس از فرمان خدا و آنچه را که درقرآن نازل شده سرپیچی کند خدا او را دوست ندارد (۱)

۱۶ - پیغمبر میفرمود :

من جهنم را دیده و تا عمرخود محلی باین وحشتناکی ندیده‌ام و بیشترساکنین آنها زنان حقناشناس بودند.

از او پرسیدند برای چه‌این زنان درجهنم بودند؟ جواب‌فرمود

---

۱ - در باره زنان پیغمبر مطالب زیاد گفته شده و مفسرین نیز مطالبی گفته‌اند ولی صرف نظرازاین‌گفتگوها باید توجه داشت‌که پیغمبر درچه محیطی و در چه شرایط زندگی میکرد قرآن و سنت‌های ملی اعراب کاملا به آنچه که دیگران فکر میکنند نفاوت زیاد داشته (سوره بقره آیه ۲۳۵) خداوند تمایلات مرد رانسبت به‌زن میداند وبایستی باهم ازدواج کنند زیرا زنان کشتزاری‌برای نسل آینده هستند منتها بایستی مقررات شرع و تقاضای محیط را نیز در نظر گرفت ، پیغمبرمیفرمود سه چیز را در این دنیا دوست دارم، زن ، وعطر ودعا ، بدبخت کسی است که باداشتن ثروت تأهل اختیار نمیکند بدبخت زنانی که باداشتن ثروت از شوهر کردن خود داری میکنند اوبرای ایجاد الفت بین مردم بازدواج‌های متعدد حاضر شد ولی درهمه جا زناکاری و خطاکاری را نکوهش میکرد .

انسان باید به حق خود قانع باشد اما بعضی زنها حق‌شناس نیستند، در برابر خدا حق‌شناس نیستند دربرابر شوهران خود حق‌شناسی ندارند آنها قدرنیکیهائی که بآنها شده نمیدانند اگرمردی بازن خود همه گونه احسان داشته باشد و یکی ازاعمال شوهر را نپسندد از سرنوشت‌خود راضی نیست .

۱۷ - زنی که یکبار شوهر کرد ودوشیزگانی که بشوهر میروند بایستی با رضایت‌آنها باشد.

از او پرسیدند دختران چگونه میتوانند رضایت خود را اعلام کنند ؟ جواب فرمود با سکوت خودشان .

۱۸ - هیچکس حق ندارد زنش را مانند اسیری آزار برساند.

درباره این‌موضوع در احادیث تفسیراتی شده که اجبار دختران به شوهر کردن نباید ازروی جبرباشد البته پدران یا قیم می‌توانند‌دختر جوان را وادار بشوهر کردن کنند ولی قانون عدالت این مسئله راتأئید میکند که در عین حال تا اندازه‌ای بایستی آزادی زنان را نیز مراعات کرد .

درباره مردگان و مرگ

۱ ـ رسول خدا فرموده است گریه و زاری و شیون زیاد برای مردگان روح او را عذاب خواهد داد.

۲ـ کسانی که درباره مردگان زیادسوگواری میکنند وبصورت خود لطمه میزنند ولباس خودرا پاره می کنند از مؤمنین ما نیستندزیرا این کارها از سنت‌های کهنه دوران بت پرستی است، می‌توانیم گریه کنیم و اشك جاری سازیم زیرا تالم قلب ما را تسکین می‌دهد امانباید سخنانی بگوئیم که برخلاف اراده خداوندی باشد.

۳ ـ وقتی مرده را درتابوت می گذارند و مردم آنرا روی‌شانه‌های خود حمل می کنند اگر مرده شخص صالحی بود روح او فریاد می کشدزودترمرا ببرید، واگراینطور نباشدروح اوفریادخواهد کردوای برمن، مرا کجا میبرید؟ این گفتگوها در تمام مظاهر طبیعت آشکار است اماانسانها نمی‌توانند بشنوند واگربشنوندازوحشت خواهندمرد.

۴ ـ جنازه را هرچه زودتر بخاك بسپارید زیرا اگر مردصالحی باشد هرچه زودتر باید به مقرخود برسد.

۵ ـ کسانی که مرده را تا وقت به خاك سپردن همراهی کنند دارای ثواب وپاداش بزرگ هستند .

۶ـ در وقت‌مردن اگرمرد صالحی باشد ازمرگ نمی ترسد، ترس از مرگ مخصوص کسانی است که توشه‌ای برای آخرت خود فراهم نکرده‌اند.

۷ ـ روایت می کنند که پیغمبر میفرمود بایستی به‌خدا وفرستاده اوایمان بیاورید زیرا درشب اول فرشتگان خدا از شما میپرسند درباره پیغمبر چه‌عقیده دارید؟ مؤمنین میگویند ما اورا فرستاده خدامیشناختیم و بدستورات او عمل میکردیم آنوقت فرشتگان با اشاره دست نشان میدهند به جهنم و به بهشت نگاه کن که خداوند بجای جهنم چه جای خوبی بتو داده اما وقتی‌ازمنافقین این سئوال را می کنند خواهند گفت ما نمیدانیم ما هم آنچه را که دیگران میگفتند تکرار میکردیم بعد باین مرد خواهند گفت پس توهیچ چیز نفهمیدی و چیزی را نخواندی ؟ و بعد از آن باو نوید می‌دهند که جهنم برای تو آماده است.

۸ ـ روزی که جنازه‌ای را میبردند مردم برای او دعا می کردند و اعمال او را میستودند پیغمبر فرمود باو خواهد رسید و وقتی جنازه دیگر راحمل میکردند چون آدم مؤمنی نبود مردم اورا نفرین میکردند بازهم پیغمبرفرمود باوخواهد رسید .

از او پرسیدند معنای این کلام را برای ما نمی گوئید ؟ فرمود آنکه مردصالحی بود وبرای اودعا کردید به بهشت خواهد رفت و آن دیگری را که نفرین کردید به‌جهنم خواهد رفت زیرا درروی زمین‌شما شاهدی هستید که شهادت شما را خداوند می‌پذیرد .

۹ ـ هر مسلمانی که درمدت زندگی‌خود سه کودك بی‌سرپرست یا یتیم را پرستاری کرده خداوند بر او رحمت می کند و او را ببهشت وارد خواهدساخت .

۱۰ ـ به هیچ زن مسلمانی اجازه داده نشده که بیش از سه روز برای مرده سوگواری کند و اگر مرده شوهر او باشد میتواند تاچهار ماه و ده روز سوگواری کند .

۱۱ ـ یکی‌ازنان انصارروایت می کندکه وقتی‌یکی ازدخترانم مرده بود پیغمبر به منزل‌من آمد وفرمود او را دویا سه بار یا بیشتر که میل‌داریدغسل بدهید وباسدر وکافور یکبار اورا غسل بدهید وبرضای خدا راضی باشیدزیرا اوخواسته‌است بنده‌اش‌را به نزد خویش احضار کند .

بعضی اندرزهای بهداشتی

۱- هیچکس نباید وقتی بیمار است از خداوند طلب مرگ کند و اگر قادر بخودداری نشد میتواند بگوید:

ای خدای من، اگر زندگی برای من خوب خواهد شدزندگی بمن عطاکن واگرمرگ برای من شایسته‌است هرچه تو خواهی بکن.

۲- پیغمبر میفرمود بیشتر درمانها با دوچیز به نتیجه می‌رسد اول خون گرفتن و دوم نوشیدن عسل (پیغمبر در همه‌جا خوردن عسل را توصیه میکند) .

۳- این روایت از پیغمبر است که میفرمود جبرئیل راه معالجه بیماریها را بمن آموخت و بمن توصیه کرد، برای درمان بیماران از آب باران استفاده میکنی که روی زمین نریخته باشد و آنرا در ظرف بسیار تمیزی جمع می کنی وبراین‌هفت‌بارسوره فاتحه وآیة‌الکرسی‌را تلاوت میکنی و بعد خواهی گفت پروردگارا خود را بتو می‌سپارم خدائی واحد و تنها غیراز تونیست تو تنها پروردگار هستی که‌شریکی

نداری، قدرت و بزرگی از آن تواست تو زنده میکنی و میمیرانی و خودت همیشه زنده هستی همه نیکیها باراده تواست، تو قادر برهمه چیزهستی، بعد از آن ۷روز روزه میگیری و هرروز بعد از افطار از این آب مینوشی.

۳- پیغمبر می‌فرمود از مقابل من ملتها را همراه با پیغمبرانشان گذراندند یکی از این گروه‌ها چهل نفر همراهشان بود درحالیکه کسی همراه من نبود تا اینکه بمن گروه کثیری را نشان دادند.

پرسیدم اینها کیستند؟ جواب رسید این موسی با ملت خودش است، در افق مقابل یك توده عظیم سیاهی را دیدم و بمن گفتند نگاه کن و مشاهده نمودم که این جمع کثیر تمام افق را سیاه کرده بمن گفتند این پیروان تو است هفتاد هزار نفر از آنها به‌بهشت می‌روند بدون اینکه از آنها سئوالی بشود، اینها کسانی هستند که نه به‌سحر و جادو ونه به‌پرندگان ونه بت‌ها عقیده نداشتندزیرا فقط به‌پروردگار خوداعتقاد و اعتماد داشتند.

سحروجادو دراسلام محکوم شده و کسی که دراسلام به‌سحرو جادو یا اوهام خیالی عقیده داشته باشد مانند این است که بخدای‌خود اعتماد ندارد وهمچنین در عربستان و سنت‌های جاهلیت برای بعضی درمانها بدن را داغ می کردند ولی او داغ کردن را دوست نداشت زیرا نشانه‌ای از آتش جهنم بود و درمورد داروها هم توصیه می کرد هرنوع داروئی فقط ممکن است با اراده خداوند باعث درمان بیماری شود و دربین داروهائی راکه تجویز میکند می‌توان سیاه‌دانه هندی و

تباشیرو حجامت و انواع آنرا نام برد چندین‌بار که پیغمبر بیمارشد با بادکش و حجامت خود را درمان فرمود.

۴- هروقت شنیدید که بیماری طاعون در شهری شیوع پیدا کرده به‌آن شهر نروید اما اگر در شهر خودتان این بیماری شیوع پیدا کرد بجای دیگر نروید زیرا ممکن است دیگران را مبتلا سازید.

۵- پیغمبر می‌فرمود رؤیاهای خوب ازطرف خدا و رویاهای‌بد از وسوسه‌شیطان است وقتی یکی ازشماخواب بدی دیدید در بیداری چند بار آیة الکرسی را بخوانید تا این وسوسه از شما دورشود.

۶- هرنوع بیماری یاکسالتی که برشما وارد میشود بدون‌اجازه و اراده خداوند نیست و شاید همین بیماری‌ها گناهان شما را پاك کند و نسبت بخطاهای خود آگاه شوید.

۷- خداوند هیچ بلا و بیماری را برزمین فرود نیاورد مگر آنکه درمان آنرا به‌دست مردم بدهد.

بهترین مسلمان

۱- المعزور روایت می کند که روزی باتفاق پیغمبر در راهی می‌رفتیم ابوذر را دیدم که جامه‌ای فاخر پوشیده و مستخدم او نیز جامه‌ای مانند صاحب خود در برداشت از او پرسیدم ترا با این لباس فاخر می‌بینم درحالی که خیلی اندوهگین هستی، میتوانی سبب‌اینحال

را بمن بگوئی؟ پاسخ داد یك روز در حال خشم به‌مادر یکی از دوستانم دشنام دادم و از این کار خیلی پشیمان شدم.

پیغمبر فرمود ای ابوذر اگر تو این کار را کرده و به‌مادر او دشنام دادی گناه بزرگی مرتکب شده‌ای و این یکی از نشانه‌های دوره جاهلیت و بت‌پرستی است، این خدمتکاران که در نزد شما کار میکنند خداوند آنها را در اختیار شما گذاشته تا با آنها محبت کنید، کسی که مربی و بزرگ برادرش باشد بایستی چیزی را که خودش میخورد باو بدهد و مانند خودش باو لباس بپوشاند، هرگز بخدمتکاران خودکاری را بالاتر از استطاعت آنها واگذار نکنید، به‌مادران احترام بگذارید زیرا خداوند فرموده است بهشت زیر پای مادران است (۱-۱۹).

آئین راستین

۲- ابومسلم بن عبدالرحیم از قول ابوهریره روایت میکند که روزی پیغمبر فرمود اکنون که قرآن نازل شده هر کودك نوزادی که بدنیا بیاید مسلمان است و به‌جامعه اسلامی وابسته است این پدر و مادران هستند که کودکان نوزاد را یهودی یا مسیحی یا بت‌پرست بار میآورند شما با همه محبت کنید تا بسوی آئین خدا برگردند.

دراینوقت ابوهریره این آیه قرآن را تلاوت کرد.

روی خودرا به‌سوی آئین راستین وخدائی برگردان که خداوند انسانها را خلق کرده، در خلقت دنیا خداوند هیچ تغییری نمی‌دهد این است آئین راستین (۳۰-۲۹).

درباره جهاد

۳- کسی نزد پیغمبر آمد و عرض کرد بعضی اشخاص هستند که برای بدست آوردن غنیمت و گروه دیگر برای کسب شهرت و گروه دیگر بدون هیچ اراده‌ای برای جهاد می‌آیند کدامیك از این سه گروه راه راست را میروند ؟ جواب فرمود کسی که باین نیت جهاد میکند که می‌داند فرمان خدا بالاترین فرمان است او در راه خدا جنگ میکند هیچیك از افرادی که در بهشت پذیرفته شده‌اند نمیخواهند دیگر باین جهان بر گردند اگر خزائن دنیا را باو بدهند به غیر از کسی که آرزو میکند که باز باین جهان بر گردد و در راه خدا کشته شود و اگر خداوند اجازه بدهد او می‌خواهد ده بار به دنیا بیاید که فرمان خدارا اطاعت کند .

در قرآن می‌فرماید بهشت زیر سایه شمشیر است .

از پیغمبر سئوال کردند آیا کسانی که در راه خداوند کشته می‌شوند همه به بهشت خواهند رفت و دیگران که شانه خالی کردند به جهنم خواهند رفت ؟ جواب فرمودند هر کس نیت پاك نداشته باشد

به بهشت نخواهد رفت .

بنا بروایت ابوهریره پیغمبر فرمود سلیمان پیغمبر فرزند داود ، می گفت امشب من می‌خواهم با تمام زنان خود نزدیکی کنم اگر عده آنها صد نفر باشد ازهر کدام اولاد ذکوری به دنیا بیاید که برای نبرد در راه خدا تربیت شوند، دوستش به سلیمان گفت اما اگرخدا بخواهد ولی سلیمان این نیت را در پیش خود نکرد و از تمام زنان فقط یك زن صاحب اولاد شد و آنهم عاجز و ناتوان بود اما اگرما نیت خوب داشته باشیم و خدا بخواهد هزاران مرد جنگی در راه خدا به وجود می‌آوریم (۱۱ - ۲۸۹) .

در باره خدیجه

۴- درباره خدیجه اولین همسرپیغمبر اسلام بسیار سخن‌ها رفته و او را صفت ام‌المؤمنات لقب داده‌اند و براستی باید گفت که این بانوی بزرگوار درهمان روزهای اول که پیغمبررا قبل ازاعلام رسالت شناخت از اواستقبال گرمی به عمل آورد و اول کسی بود که به‌نبوغ و بزرگواری همسرش ایمان داشت وباو محمد امین می گفت وتا آخر عمر یار و مددکار و بهترین همسر و نمونه والاترین همسربشمار میآمد و بعد از أعلام رسالت او اولین فردی بود که بگفتار پیغمبرایمان‌آورد و هرگز شك و ریبی در خاطرش راه نیافت و تا هنگام مرگ بسیاری از کارهای مسلمانان در دست اوبود ووقتی رحلت فرمود پیغمبربسیار

متأثر گردید .

در باره این بانوی بزرگوار چه در سخنان پیغمبر و چه آنچه که به عنوان روایت باقی مانده تجلیل فراوان شده و مهمتر اینکه این بانوی بزرگوار مادر فاطمه زهرا علیهما السلام بود و در آغوش این مادر بزرگوار بود که چنین دختری پرورش یافت و حقیقة شایسته همسری علی‌ابن ابی طالب (ع) بود و بعدها یازده امام یکی بعد از دیگری از سلاله این بانوی بزرگوار این بانوی‌بزرگوار دیده به‌جهان گشودند پاره‌ای از روایات بدست‌ما رسیده که خاطره این بانوی‌بزرگوار را تجدید میکند .

برطبق روایات و اسناد بسیار محکم عبدالله بن‌جبار از علی‌بن‌ابی‌طالب روایت میکند که پیغمبر اکرم فرموده بود بهترین زنان دنیا مریم مقدس و والاترین با نواز نژاد عرب خدیجه بوده است وروایت دیگر می گوید که عایشه همسر دیگر پیغمبر ودختر ابوبکربارها گفته بود هر چند که من در زمان حیات خدیجه افتخار همسری پیغمبر را نداشتم اما بنا به سخنان و اشارات پیغمبر خدیجه را همیشه ستوده و بزرگوارش می‌داشتم زیرا خداوند باووعده کرده بود که اولین بانوی اسلامی است که به بهشت وارد خواهد شد و فرمود خانه اودربهشت بهترین جایگاه‌ها و پراز مروارید است و هروقت که پیغمبر گوسفندی را قربانی میکرد اولین قربانی او بنام خدیجه و بعد از آن سایرقربانیها بنام خواهران و دوستان خدیجه به عمل می‌آمد .

بنابرروایت دیگرعایشه‌هلال‌بن خویلد خواهرخدیجه میخواست

که پیامبر او را مورد لطف قرار دهد و پیغمبر رو به خدا نمود وعرض کرد پروردگارا آیا به جز خدیجه همسری پارسا برای من وجوددارد؟ خداوند الهام میکند خداوند زنان بهتری به تو ارزانی می‌دارد در هر حال پیغمبر همیشه از هر جهت خـدیجه را در ردیف بهترین بانوان قرار می‌داد .

عدالت

۵ ـ بنا بروایت انس‌بن‌مالك پیغمبر میفرمود :

به برادرت خواه خوب یا بد باشد کمك کن و انس‌بن مالك عرض کرد این فرستاده خدا مردی که اسیر یا نیکوکار باشد من او را کمك‌خواهم کرد اما چگونه ممکن است مرد بدکاری را دوست‌داشته باشم و پیغمبر فرمود خداوند دستورمی‌دهد با همه مهربان باشید زیرا با محبت‌شما ممکن است بدکارهم اصلاح شود،ستمکاری درروزقیامت باعث تاریکیها خواهد شداما ممکن است مابا اعمال‌خود این تاریکی را تبدیل به روشنائی کنیم هرگز بزیر دستان نفرین نکنید زیرا اسیرن و ناتوانان مورد توجه خدا هستند و هیچ حجابی بین آنان و خداوند وجود نخواهد داشت .

قربانی عبید

۶ ـ ابوهریره نقل میکند پیغمبر لشکری را برای جهاد فرستاده بود که عظیم بن ثابت و پدر بزرگ عمر بن خطاب سرداران این لشکر بودند و آنها در محلی بین اوسفان و مکه فرود آمدند در این وقت خبر دادند که قبیله خزیمه و بنی‌لحم جلو راهشان را گرفته است.

صد تیر انداز بسیار جنگجو همراه آنان بود و شنیده بودند که مسلمانان صندوقهای بزرگی مملو از خرمای مدینه را همراه دارند و با این ترتیب قوای دشمن آنها را محاصره کرد عظیم و مجاهدین در بالای تپه‌ای بنام فدفد موضع گرفتند، ولی سربازان قبیله بنی لحم آنها را محاصره نمودند و سردار دشمن به‌آنها پیغام فرستاد اگر بدون جنگ خود را تسلیم می کنید قول می‌دهیم بشما صدمه نرسانیم.

عظیم جواب داد من هرگز خود را تسلیم کافر نمی کنم، ای خداوند با الهام خود این خبررا به پیغمبرت برسان تا اوبداند مابرای خدا نبرد میکنیم.

نبرد بین آنان دو در گرفت عظیم با یك تیر کمان با شش‌تن از همراهانش کشته شدند بطوری که غیر ازخویلد وزید وچند نفردیگر که به آنها امان دادند زنده نماند وبعد ازاینکه قول دادندآنها راآزار نرسانند از پناهگاه خود بیرون آمده تسلیم شدند.

قبیله بنی‌لحم این اسرا را دستگیر و با طناب دست و پایشان را

بستند ، نفر سوم که چنین دید گفت شما بما خیانت کردید و حاضر به تسلیم نشد بزور او را برشتر نشاندند ولی چون حاضر به تسلیم نشد او را کشتند و بعد از آن چند نفر را بطرف مکه برده و در آنجا آنان را افروختند وقبیله بنی‌حارث‌بن نوفل خویلد را خریده واو را به گناه اینکه در جنگ بدر سردار آنها حارث را در جنگ بدر کشته بود می‌خواستند به قتل برسانندچندی اورا زندانی ساخته وبالاخره تصمیم گرفتند او را بکشند .

می گویند که خویلد ازیکی‌ازدختران حارث‌تیغی را درخواست نمود که موی سرش را بتراشد و این دختر فریب خورد، و تیغ راباو داده بود نقل می کند در یکی از روزها که درنگاهداری فرزندش غفلت نمود این کودك بطرف خویلد رفت وخویلد اورا گرفته‌روی زانوانش نشاند در حالیکه تیغ برهنه را دردست داشت .

مادر از دیدن این منظره خیلی ترسید اما خویلد باو گفت :

آیا تومی‌ترسی که من بچه‌ات را بکشم؟ خیر اگرخدا بخواهد من هرگز این کار را نمیکنم و این دختر چنین نقل میکند هرگز در عمر خود یك چنین زندانی مهربانی را ندیده بودم او می‌توانست با همان تیغ فرزندم را بکشد و کاری از دست من ساخته نبود ، یك‌روز هم او را دیدم مشغول خوردن خرمای تازه‌ای است که در آن موقع از این نوع خرما درمکه وجود نداشت وفکر کردم شاید خداوند این خرما را برای اوفرستاده بود .

وقتی او را برای کشتن می‌بردند او گفت به من اجازه بدهید

نمازم رابخوانم و بعد از انجام نماز خود را در اختیار دشمن گذاشت و گفت :

اگر من بطوری که شما فکر می کنید از خدا نمی‌ترسیدم و از مردن هراس داشتم بیشتر از این نماز می‌خواندم شاید خداوند به من ترحم نماید و وسیله‌ای برای آزادی پیدا کنم بعد از آن رو به خـدا نمود و گفت خدایا خودت ببین این مردم چقدر از تو دور هستند و تو را نمی‌شناسند و بعد از آن این آیه را تلاوت نمود .

از روزی که مسلمان شده‌ام دیگر برای من اهمیت ندارد چگونه کشته خواهم شد زیرا می‌دانم درراه خدا کشته خواهم شد این فرمان خدا است که در باره من روا می‌دارد و اگر او بخواهد که من کشته شوم می‌دانم ارادهٔ او درست است و روز داوری او می‌تواند استخوانهای مرا جمع کند و دوباره زنده سازد .

بعد از آن کعب بن حارث او را شهید کرد ، سپس کسی را فرستادند تا جنازهٔ عظیم را بیاورند زیرا او یکی از سرداران این قوم را کشته بود اما بطوری که روایت می کنند خداوند انبوهی از زنبوران را بر سر جنازه‌اش فرا خواند که آنها نتوانستند دست به جنازه‌اش پیدا کنند و مأمورین در مراجعت گزارش دادند که ما موفق نشدیم جنازهٔ او را به دست بیاوریم ، در باره این حـادثه قرآن هم شهادت داده است (۳ - ۱۱۵) .

مهمان نوازی

۶ - درقرآن می‌فرماید آنها خود را به دیگران برتری می‌دهند درحالی‌که خودشان در بدبختی هستند (۵۹ - ۹)

بنا به‌روایت ابو هریره یك نفر به خدمت پیغمبر رسید وشکایت از این کرد کـه چیزی برای خوردن ندارم و زنم از دادن غذا به من خودداری می کند وقتی کسی را به نزد زنش فرستادند جواب داد. ما به غیر از آب خالی چیزی نداریم .

پیغمبر به جمع انصار فرمود چه‌کسی حاضر است چیزی برای خوردن‌به اوبدهد؟ وبنابه روایت دیگر که می گویدچه‌کسی حاضراست از این مرد نگاهداری کند .

یکی از انصار گفت من حاضرم ، بعد او را به خانه‌اش برد و به زنش گفت تو باید با مهمانی که پیغمبرفرستاده خوش‌رفتاری کرده و از او نگاهداری‌کنی .

زنش جواب داد تو می‌دانی ما چیزی غیر از خوراك بچه‌ها نداریم.

- بسیارخوب غذا راآماده‌کن چراغ را روشن‌کن واگربچه‌ها چیزی برای خوردن طلبیدند آنها را بخوابان.

زن هم بنا بگفته شوهرش غذا را آماده کرد چراغ را روشن ساخت و بچه‌ها را خواباند و در موقع خوابیدن چراغ را خاموش

کرد و خوابید.

انصار در تاریکی اینطور نشان دادند که واقعا دارند چیزی میخورند و شب را با بچه‌ها گرسنه خوابیدند و آنچه راکه داشتندبه اختیار مهمان گذاشتند.

فردای آنروز وقتی این انصار به‌خدمت پیغمبر رسید رسول خدا باو گفت خداوند عمل ترا مورد ستایش قرارداد و آیه‌ای باین مفهوم درباره این مرد نیکوکار نازل شد.

آنها خود را برتر می‌دانند درحالیکه خودشان در بدبختی‌دست وپا می‌زنند کسانیکه دست از حرص و آز بردارند در ردیف‌نیکوکاران قرار دارند(۹-۹) و۳-۷).

همت بلند

۷- جابربن عبدالله روایت میکند بنا بروایت سنان‌بن ابوسفیان روزی با پیغمبر برای جنگ باکفار حرکت نمود و بطرف شمال‌نجد رهسپار شدند وچون برائر گرمای زیاد هنگام ظهر خسته شده بودند در زیرچند درخت استراحت نمودند.

پیغمبر اکرم از شترپیاده شد و سایر مجاهدین متفرق شده‌وزیر سایه‌های درخت استراحت کردند و پیغمبر هم که در سایه درختی‌فرود آمده بود شمشیرش را بدرخت آویخت و خوابید.

جابر نقل میکند ما کمی خوابیدیم بعد از بیدار شدن پیغمبر مارا نزد خود خواند ما با سرعت تمام بطرف او دویدیم و یك مرد بدوی را در کنار او یافتیم و پیغمبر فرمود وقتی که من خواب بودم این مرد بدوی اینجا آمد و شمشیرم را برداشت و از غلاف کشید بعد از من پرسید اکنون که میبینی در اختیار من هستی چه کسی از تو حمایت می کند؟

پیغمبر جواب داد خداوند از من حمایت می کند و بمرد بدوی همانطور در کنار پیغمبر با شمشیر برهنه نشسته بود اما رسول خدا با او بدرفتاری نکرد و ازعمل خوبی که انجام داده بود اورا موردلطف قرارداد(۳-۱۳۲).

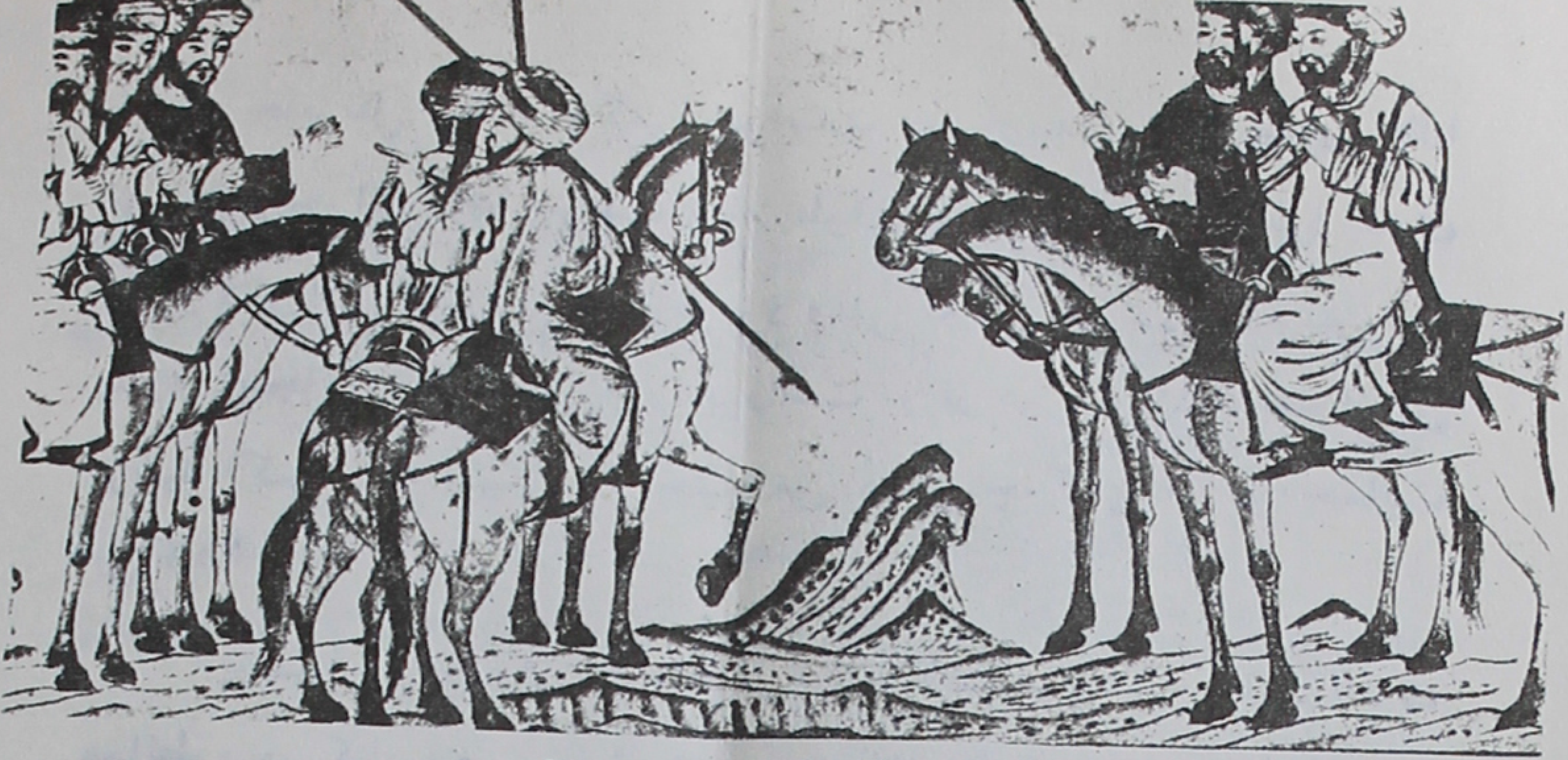

قوانین جهاد

۸- درباره مأموریت خالدبن ولید نزد قبیله جزیمه.

عبدالله‌بن عمر روایت می کند که پیغمبر خالدبن ولید را نزد قبیله بنی‌جزمه فرستاد که آنها را دعوت باسلام نماید ولی بنی جزیمه حاضر به‌قبول اسلام نشد خالد هم خشمگین شد و بنای کشتن و قتل‌و غارت افراد این قبیله را گذاشت و عده‌ای را زندانی ساخت و به‌سایر زندانیان تکلیف می کرد که هر کدام باید دیگری را با شمشیری که به‌دستش می‌دهم بکشد آنگاه بما گفت که هر کدام یکی از اسیران را بقتل برساند ما هرگزیك زندانی را نمی‌توانیم بکشیم کسیکه اسیر شده باید باو پناه داد.

وقتی به‌نزد پیغمبر برگشته و داستان را تعریف کردیم پیغمبر دستش را به‌آسمان برافراشت و گفت:

ای پروردگار من، من در مقابل تو درباره عملی که خالد انجام داده گناهی ندارم و با این ترتیب به‌ما اشاره می کرد که نباید برای

.فرو نشاندن خشم خود برخلاف اصول جهاد رفتار کنیم.

ناتوانان و نیکوکاران

۹ـ روایت می کنند که پیغمبر می‌فرمود آیا بشما نگفته بودم که ساکنین بهشت افراد ناتوان هستند که ستم روا نمی‌دارند زیرا وقتیکه آنان قسم بوفاداری خوردند و با خدا پیمان بستند خداوند پیمانشان را می‌پذیرد و بشما نگفته بودم که افراد ستمکار و مغرور ساکنین جهنم خواهند بود (۳ـ۴۸).

شفاعت

۱۰ـ صالح‌بن سعد روایت می کند که روزی زنی به‌نزد پیغمبر آمد و گفت من زن تنهائی هستم و کسی را ندارم اجازه بده درخدمت شما باشم اما پیغمبرپس ازنگاه کردن باو سکوت فرمود وچون‌پاسخی نداد یکی از اصحاب عرض کرد:

اگر اجازه بدهید من او را بهمسری خود می‌پذیرم.

رسول اکرم پرسید آیا چیزی از مالیه دنیا داری؟

ـ نه بخدا چیزی ندارم.

ـ به‌منزلت برو اگر چیزی داری برای این زن بیاور، آن مرد بخانه‌اش رفت و برگشت و گفت خدا شاهد است که چیزی در خانه

برای او پیدا نکردم.

بازهم برو شاید لااقل یك نگین کم قیمت داشته باشی، جواب داد که غیر از این لباس چیزی ندارم و صالح روایت می کند که او چیزی غیرازآن لباس کهنه نداشت و قادر نبود یکی از لباسهایش را باو هدیه کند.

پیغمبر فرمود این جامه به‌چه درد او می‌خورد اگر آنرا بدهی چیزی برای توباقی نمی‌ماند ولباسی را که توبرتن داری اوقادر نیست در بر کند.

آن مرد مدتی نشست و سربزیر انداخت آنگاه ازجا برخاست که برود پیغمبر او را نزد خود خواند و باو فرمود:

از قرآن چه خوانده‌ای؟

ـ من بعضی سوره‌ها را خوانده‌ام و نام چند سوره را برزبان آورد.

ـ تو اینها را از حفظ کرده‌ای؟ بلی.

ـ بسیار خوب چون چیزی از قرآن می‌دانی این زن را به‌تو واگذار میکنم (نقل از کتاب تاریخ اسلام).

مقام زن

بنابروایت ابوهریره پیغمبر می‌فرمود کسی که بخدا و روز

قیامت ایمان‌دارد نبایستی به‌همسایگان خود آزار برساند به‌آنها بگوئید که با زنان خوشرفتاری کند زیرا او از قسمتی از بدن آدم جدا شده و آن قسمت فوقانی بدن است که بیشتر برای نماز و هر گونه عبادت خم و راست می‌شود اگر بخواهید این قسمت را بلند کنید انقدر ناتوان است که آسیب باو می‌رسد و اگر او را رها کنید نمی‌تواند

به‌تنهائی کمر خود را راست کند پس به‌مردم توصیه کنید با زنان رفتار ملایم داشته باشند.

ابن‌عمر می گوید تا وقتی که پیغمبر در این جهان بود ما جرأت نمی کردیم بزنان حرفی بزنیم زیرا ممکن بود دستورات‌دیگری‌درباره زنان بما ابلاغ شود همیشه توصیه می کردند که زنان در مقابل مردان دارای حقوق مسلمی هستند.

چهار حدیث

مورخین ومفسرین سابق احادیث زیاد جمع آوری نموده‌اند که این چهار حدیث مشهورتر از همه است.

ابوجار روایت می کند که بعضی اصحاب می گفتند ای رسول خدا، ثروتمندان از ما خوشبخت‌تراند و پاداش بیشتری می گیرندآنها مثل ما نماز می‌خوانند و روزه می گیرند و چون ثروت دارند از ما بیشترصدقه می‌دهند و ازاین راه به‌پاداش بیشترمی‌رسند.

رسول اکرم پاسخ داد چطور مگر خداوند بشما آنقدر مکنت نداده که بتوانید صدقه بدهید؟ خداوند بین هیچکس تفاوت و برتری قائل نمی‌شود وقتی میگوئید سبحان‌الله و خداوند را تقدیس می کنید از صدقه بیشتر ارزش دارد و می گوئید خدا بزرگ و قادر است.

این هم یك نوع پاداش مانند صدقه دارد هنگامی که می گوئید غیر از پروردگار خدائی نیست و بالاخره هرگاه یك عمل صالح و

نیك انجام می‌دهید مانند صدقه‌دادن است و هروقت ازستمی جلوگیری می کنید صداقهٔ دیگر دریافت می کنید .

پرسیدند در اعمال انسانی کدام بیشتر از همه مستحق پاداش خواهد بود ؟

فرمود آیا نمی‌دانید که هر وقت عمل نامشروعی انجام می‌دهید چه گناه بزرگی است ؟ و کسی که بتواند با کف نفس بدی نکرده و نیکوکار باشد پاداش خوب دریافت می کند .

وبیس بن عبید روایت می کند وقتی به خدمت پیغمبر رسیدم او به من فرمود تو آمده‌ای در بارهٔ فضیلت‌های انسانی چیزی بپرسی ؟

ـ بلی همینطور است ، جواب فرمود :

برای هرفضیلتی از قلبت سئوال کن بهترین فضیلت برای انسان وقتی است که بتواند وجدان و قلب آرام داشته باشد این گناه‌است که قلب آدمی را دچار آشوب و وسوسه می‌سازد و روح را می آزارد و آرامش وجدان غیر از راز و نیاز و مشورت با خدا امکان‌پذیر نیست اگر باندرزهای خداوند گوش کنید همیشه خوشبخت خواهید بود، پس بدی نکنید و در برابربدی شما پاسخ بدی بکسی ندهید.

اصول ومبانی فقه در اسلام

شریعت یاقانون اسلام که مجموعی ازدستورات دینی‌واجتماعی است و باید مردم از روی آن رفتار کنند متکی برقرآن و سنت‌ها و روایات و احادیث است که جمع آوری شده وبایستی همه آن باروح قرآن هم‌آهنگی داشته باشد و منشأ دوم آن سنت است که به معنی رفتار و گفتار می‌باشد که آنرا از پیغمبر روایت کرده‌اند.

اصول فقه مهمترین و اساسی‌ترین پایه شریعت اسلام بشمار می‌آید مسائلی که‌مربوط باجرای قوانین‌است‌متکی به‌سوره‌های‌قرآنی است وبعد از آن سنت و روایات استفاده می‌شود.

تا وقتی که پیغمبراکرم در حیات بودند برای حل وفصل هریك از مسائل حقوقی یا اجتماعی به‌حضرت مراجعه میشد و یااینکه حق قضاوت با شخص پیغمبر بود و حضرت در پاسخ‌ها و سخنان و رفتار خود برای آنها مسائل را توضیح‌می‌داد و یا اینکه اصحاب دیگر بعضی مسائل را از روی قرآن حل و فصل میکردند دراینصورت در آنزمان مردم احتیاج زیادی به‌سنت و روایات نداشتند، اما بعد از رحلت این

مسائل بکلی از بین رفت و از آن ببعد مجبور بودند سایر اطلاعات خود را از روی رفتار و کردار پیغمبر و یا آنچه که گفته بود و عده‌ای در خاطر داشتند رفتار نمایند.

وقتی مسئله روایت پیش آمد مواجه با بعضی اشکالات شدند زیرا هرچه که گفته می‌شد بایستی عده‌ای از مطلعین که محل وثوق باشد آنرا تأئید نمایند و تا حقیقت امر و اصالت آن ثابت نمی‌شد اجرای آن برای همه اشکال داشت.

بنابراین هرچه به‌دست می‌آمد یا مطلعین از روی محفوظات خود می گفتند میبایست با قرآن و سنت تطبیق شود.

کم کم نظر دانشمندان ومطلعین اسلامی بطور کلی در این‌زمینه متمرکز شد که هرچه اخبار به‌دست می‌آمد آنها را با یکدیگر تطبیق مینمودند و آنهائی را که با هم شباهت داشت یا شواهدی از قرآن به‌دست می آمد مآخذ قرار داده و حقوق اسلامی را به‌نام فقه اسلامی بوجود آوردند.

اگر خوب توجه کنیم آنچه که از آیات قرآن مورد تفسیر قرار می گرفت با آنچه که از سنت باقی مانده بود با یکدیگر اختلاف زیاد داشت زیرا هر کدام روی آن نظری داده و میبایست نظر کلی را که با قرآن هم آهنگ باشد به‌دست بیاورند.

بعد از پیغمبر بسیاری ازدانشمندان مطالبی گفته و از روی‌اخبار با هم تطبیق نمودند و ممکن بود بعضی خبرها شامل مسائلی باشد که نظیر آن در قرآن به‌دست نمی‌آمد و یا لااقل نمیتوانستند آنرا تطبیق

بدهند و غالباً اتفاق می‌افتاد که دو خبر درباره یک موضوع با هم شباهت نداشت و مدتها برای اثبات آن میبایست با هم گفتگو کنند و دلائل زیاد بیاورند تا صحت آن معلوم شود این عمل مسئله قیاس را بوجود آورد که مسائل مشکل را روی حداکثر نظرهای قیاسی به‌ثبوت می‌رساندند و اگرشما امروز منابع زیادی از آراء حکمای اسلامی‌را پیدا کنید کمتر از آنها با هم یکنواخت است و پس از مدتها بحث و گفتگو اصول فقهی که امروز در دست مردم است بوسیله علماوفقهای بزرگ اسلام تدوین گردید.

مکتبهای حقوقی

بعد از جمع آوری احادیث درست یا نادرست و انطباق آنها با سنت‌ها فقهای اسلامی برای داوری درکارهای دینی واجتماعی سنن پیغمبر را بصورت کتاب مدونی در نیاوردندکه آنرا مآخذ قراردهند و تازه اگر این کار هم عملی میشد آرا و نظریات فقها با هم اختلاف داشت تا اینکه در زمان خلافت عباسی حقوق اسلامی مورد مطالعه عمیق قرار گرفت و اختلاف زیادی بین حقوق‌دانان آشکار شد برخی به‌معنای حدیث اکتفا می کردند وبعضی در شك ویقین وعقیده‌شخصی خود باقی می‌ماندند ونتیجه این اختلافات آن شدکه مکاتب زیادی که هر کدام عقایدی داشتند روی‌کار آمد.

قدیم‌ترین مکتب از مالك‌بن انس (متوفی ۷۹۵) قاضی مدینه بود این مرد کتابی نوشت بنام المعطی (هموار شده) که هم یك رساله

فقهی بود و هم مجموعه احادیث و در این کتاب مالك عقاید محیط خود را در قرن هشتم میلادی منعکس کرد و درباره منابع فقهی آن معتقد بود که بایستی در وهله اول قرآن و سنت را پذیرفت بعد از او مکتب حنفیه بوجود آمد بزرگترین دانشمند آن ابوحنفیه متوفی ۷۶۷ میلادی و او پس از قرآن و سنت درباره منابع فقه عقیده شخصی خود را بصورت قیاس پذیرفت و قیاس عبارت از آن است که مسئله جدید مورد اختلاف را با مسئله که در قدیم نظیر آن بوده و حل شده است مقایسه نمایند و این کارها باعث دشواری بیشتری شد، سومین مکتب شافعی بود که مقام استدلال و عقل را بسیار محدود ساخت و درباره منابع فقه بعد از قرآن و سنت اجتماع را پذیرفت و تا جائیکه ممکن بود کوشید اجتماع را به‌درستی تحقیق کند و اصل قیاس را در مرتبه چهارم پذیرفت.

یکی از شاگردان الشافعی احمدبن حنبل (۸۵۵) رئیس مکتبی بود که با هر عقیده‌ای مخالف بود و درباره منابع اسلامی جز قرآن و سنت را نپذیرفت و گاهی تفسیر شخصی را مؤثر و لازم می‌دانست.

این چهار مکتب در امروز مورد توجه می‌باشد و با تفاوتهائی که با هم دارند (مانند اینکه حنفی‌ها خواندن فاتحه را بزبان فارسی جائز می‌دانند) همگی شرعی هستند و هر کدام نماینده‌ای دارند و امروز در هریك از کشورها تابع یکی از این مکاتب هستند مثل اینکه مکتب مالکی در افریقای شمالی و جنوبی و فلسطین پیروانی دارد و مکتب حنبلی هم نخست در سوریه و عراق رواج یافت.

قانون اسلامی که تجدید پیمان جاودانی خداوند و یا اعقاب آدم است تجلی و بیان قراردادی است که خدا با مؤمن بسته است و گذشته از شهادت ایمان و به‌برتری و وحدانیت خدا که از شرط پیمانی ناشی می‌شود تعهدات شرعی، نماز و روزه وزکوة وحج رادر بردارد که هریك از اینها در فقه اسلامی دارای شرایطی است.

نماز عنصر اساسی دین مجموعی است از حرکات و الفاظ که طرز بیان وانجام آنها معین شده است وچنین می نماید که روزه‌درمدینه در سال دوم هجرت برقرار شد و جانشین روزه ابتدائی عاشوراکه تقلید از یهودیان بود گردید اما روزه‌اسلامی درتمام ماه رمضان‌اجباری است، روزه با پیدایش ماه که رسماً باید اعلام شود تا غروب‌آن روز ادامه دارد.

زکات که بمعنی‌پاکی‌است برای پاك کردن اموال‌این جهان‌انجام می گیرد ودرقرآن‌هم تصریح شده است که کلیه‌توانگران که استطاعت مالی دارند باید زکات بدهند. زکات اصولا با جنس پرداخته می‌شود بازرگان کشاورز یا پرورش‌دهندگان دامها بایدهرکدام ده یك یاگاهی بیست یك سود یا محصول خود را کنار بگذارند وزکاتی که از این‌راه گرد می‌آید باید میان فقرا یا کسانی که مردم میخواهند تقسیم کنند از این‌نظرزکات یکنوع عشریه است که برای توزیع بین فقراازتوانگران گرفته میشود.

حج تعهدی است که هر مسلمان با استطاعت باید یکبار در زندگی‌اش این تعهد را بجا آورد و بزیارت خانه خدا برود.

ولی بدان شرط که درحدود استطاعت باشد یعنی مستطیع باشد.
(فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا والله علی الناس حج البیت من استطاع علیه سبیلا).

اشکالات مادی مسافرت به مکه نیز موجب معافیت می گردد کسانی که نمی توانند تنها مسافرت کنند، مشمول این میشوند (دیوانگان، بندگان، زنانی که برای همراهی با خود هیچ خویش و پیوندی ندارند) تهیدستان نیزازحج رفتن معذورند، ناامنی راهها یکی از آن دلائل بود که برای از میان برداشتن آن هرسال مسلمانان چاره را در آن دیدند کاروانهای حج را از پایتخت‌های بزرگ اسلامی روانه مکه سازند.

هدف زیارت حج شهر مقدس مکه است که در وسط آن کعبه ساختمانی چهار گوش است که از سنگ ساخته شده و در پیرامون این ساختمان چهار گوش سنگ فرشی است که روی آنرا با زربفت سیاه که هرسال عوض میشود پوشانده‌اند دریکی از گوشه‌ها حجرالاسود دیده میشود که بارتفاع دو متر از زمین قراردارد که بدرون کعبه میتوان راه یافت، درون کعبه جز چراغها و کتیبه‌ها آرایشی ندارد، سنگی دارد که ابراهیم برآن پا نهاده در درون ساختمان کوچك جا دارد و برفراز چشمه زمزم گنبدی ساخته شده است از میان بناهای فراوان که نزدیك کعبه واقع شده که بعدها پس از گزندهای فراوان تعمیرشده (محاصره کعبه در زمان عبدالله ابن زبیر در ۶۸۳ وحمله قرامطه در ۹۲۶).

سرزمین مکه مقدس است و هنگامی زائر می‌تواند در آن گام نهد که احرام بسته باشد، یعنی جامه خاص بپوشد احرام از رابطه

جنسی و آرایش جلو گیری می کند و پیش از شروع به‌حج مؤمن بجای آوردن مراسم حج را نیت می کند و با صدای بلند می‌خواند:

(لبیك اللهم).

که به‌معنی آن است که خداوندا حاضرم.

مراسم به‌دو دسته مشخص میشود عمره و حج عمره به‌آداب و رسوم پیش از اسلام بستگی دارد و عبارت است از هفت دور طواف سریع در پیرامون کعبه و هفت بار دویدن در میان دو کوه صفا و مروه ولی حج عمره اساساً درماه رجب بجای آورده میشود اما حج عملی دسته جمعی است که در تاریخ معین در دهم ذی‌حجه (عید قربان) یکبار در سال انجام می گیرد و آداب و رسوم آن عبارت است ازروز هفتم استماع وعظ در مسجد کعبه و روز هشتم هنگام شب عزیمت به منا و روزنهم روزپرستش، راست ایستادن روی تپه عرفه‌از دمیدن‌صبح وهنگام غروب،دویدن با شتاب به سوی عرفه و نمازشب زنده‌داری و بازگشت به منا در فردای آن روز روز دهم هم سنگ انداختن به یکی از سنگهای منا با سنگهائی که در مذدلیفه جمع آوری شده و کشتن قربانی که زائر هنگام ورود به آنجا نشان کرده است ، این قربانی به عید بزر گی که در سراسر جهان اسلام بر پا می‌شود بستگی دارد، سپس مناسك کوچك دیگر درروزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و آخرین دیدار از مشاهد متبر که و کعبه انجام می‌شود.

حج که آئین مهم دینی و مؤید آخرین اعمال پیغمبر می‌باشد با گرد آوردن مسلمانان که در جهان پرا کنده‌اند از نظر سیاست نیز

حائزاهمیت است وهم چنین دارای این‌فایده است که عادات ورسومی را که مربوط به دوره پیش از اسلام است حفظ می کند .

ولی از نظر دیگر مراسم حج یکنوع کنگرهٔ اسلامی است که در سال یکبار میلیونها مسلمانان جهان یکدیگر را می‌بینند و ازملاقات و دیدار با هم بسیاری از اختلافات بینشان رفع شده و عظمت اسلام در گرد آمدن آنها با هم جلوهٔ خاصی به خود خواهد گرفت .

پیدایش تصوف در اسلام

در بارهٔ تصوف در کتابهای اسلامی مطالب زیاد گفته شده و جمعی آن را یك نوع افراط و تجری از حدود ودسته‌ای خلوت کردن نفس و دور از تعلقات دنیوی برای نزدیك شدن به خدا می‌دانند.

در بارهٔ تصوف اسلام دو اشکال در پیش هست، نخست آنکه صوفیه‌خود همیشه درپرده‌سخن گفته‌وچاره‌ای هم‌جز آن نداشته‌اند زیرا سخنان آنها بیشتر با تعبیرات و کنایات مخصوص است به طوری که معانی آن را بیشتر از مردم درك نکرده‌اند بعضی از ایشان جان بر سر این کار نهاده و احیاناً به دیوانگی منسوب شده‌اند بهترین نمونهٔ آن سخنان کفرآمیز منصور حلاج است که بعدها به شرح آن خواهیم پرداخت در صورتی که او از سوز دل خود سخن می گفته و اشکال دوم برای پی بردن‌به حقیقت تعبیرات نادرستی است که تاکنون دربارهٔ گفتار آنان بر زبان مردم آمده است.

شاید علت اصلی پیشرفت تصوف درایران این باشد که ازقرنها پیش ایرانیان در تمدن مادی و معنوی بالاترین پیشرفتها را کرده و به

عالی‌ترین درجهٔ ترقی رسیده‌اند .

درقرآن هم‌اشاراتی ازآنچه که دانشمندان متصوف می گویند دیده می‌شود که هر کدام آن دارای تعبیر مخصوصی است .

بی گمان پاره‌ای از آیات قرآن مانند آیهٔ زیر :

(لن تنالوالبر حتی تنفقو مما تحبون وما تنفقوا من شیء فان‌الله علیم) .

یعنی وقتی به نیکی می‌رسید که از آنچه بیشتر دوست می‌دارید به مستمندان ببخشید و آنچه می‌بخشید خدا بدان آگاه است ، سورهٔ آل عمران آیهٔ ۸۶) .

چنین می‌نماید که مؤمن را به تفکر در بارهٔ زندگی دینی فرا می‌خواند ولی این دلیل آن نیست که جائی برای ترك دنیا باز کند و مانند بعضی صوفیان گوشه‌گیری اختیار کنیم ، با این همه اسلام به فضائل حقیقی مخصوص زندگی اجتماعی دستور می‌دهد مانند ائمهٔ دینداری وپرهیزکاری مثل اینکه‌میفرماید : (لیس‌البران تولوا وجوهکم قبل‌المشرق والمغرب و لکن‌البر من آمن بالله والیوم‌الآخر والملائکة والکتاب والنبیین‌وآتی‌المال‌علی‌حبه ذوی‌القربی‌والیتامی‌والمساکین و- ابن‌السبیل والسائلین وفی‌الرقاب و قام‌الصلوة وآتی‌الزکوة والیوفون بعهدهم تاآخر) . یعنی نیکی‌ودینداری این نیست که چهره‌های‌خود را درخاور و باختر بگردانید دیندار و پرهیزکار کسی است که به‌خدا و روز داوری و فرشتگان وکتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و در راه‌دوستی خدا از دارائی خود به نزدیگان و بی پدران وتهیدستان

ومسافران و به کسانی که دست سؤال دراز می کنند ببخشد و اسیران و بندگان را آزاد کرده و نماز بر پا دارد و زکوة بدهد و هنگامی که پیمانی می‌بندند آن پیمان را بجا آورد و در سختی و بدبختی بردبار باشد بنا بر این اصول اسلام و مخصوصاً اصول مذهب شیعه بر این است که خدا رابشناسند و به دیگران کمك کنند.

اما تصوف در این راه بسیار غلو کرده و تقریباً از راه مستقیم منحرف و از راه دیگر می‌خواهند به خدا نزدیك شوند.

زندگی مذهبی همیشه با کشمکشهای درونی و تمایلات همراه است اسلام که دینی حقوقی و از روی فطرت است هر اندازه به این نوع تفکرات درونی فرمان می‌دهد اجازهٔ گوشه‌گیری نمی‌دهد.

تصوف با وجود نفوذهائی که در جریان تکامل خود قبول کرده نهضتی اسلام است که به تقوای قرآنی متکی می‌باشد و می‌خواهد ارزشهای معنوی اصول اسلام راکه درعبارت این اصول اثری ازآنها نیست توسعه و پرورش دهد.

شناختن قدرت الهی‌مستلزم فضائل‌اخلاقی ازقبیل تسلیم‌وتوکل و رضا بقضا می‌باشد و اجرای بعضی ریاضت‌ها را دستور می‌دهد که بشرمی‌تواند باین وسیله قلب خود رابه منظور وصول به جاذبه متقابل روح وخدا تصفیه کند، اما کمی بعد فقها زهد و تقوای کامل را هدف قرار دادند که به آنها صوفی می گفتند و چون صوفیان غالباً با هم هماهنگی داشتند و گرد هم جمع می‌شدند چندین مکتب از این راه‌به وجود آمد که مهمترین آنها مکتب‌های بصره (حسن بصری متوفی

۷۸۲) بود بعد از او جنید و حلاج وشیخ عطار ازدانشمندان متصوف درجه اول بشمار آمدند .

اصول عقاید تصوف بسیاری از چیزها بود مانند خوف ازخدا، صبر در راه خدا ، ریاضت و غلبه برنفس ، امر به معروف و نهی از منکر نماز با خضوع و خشوع ، دشمنی شیطان ، انابت و توبه ، فضل و ترحم ، ترك زنا؛ واما روش متصوفین با دیگران تفاوت داشت وهر کدام شکلی ما از این اصول پیروی می کردند که به ذکر بعضی از آنها خواهیم پرداخت .

ابن‌العربی بنام بزرگترین استاد تفسیر صوفیه شناخته شده و در واقع از همان آغاز صوفیان تفسیر مستعار قرآن را بکار می‌بستند این تفسیر دنباله فکری بود که او می‌خواست معنای متن مقدس را بیش از آنچه که در حروف می گنجد توسعه دهد از این روباز گشت به خدا یك نوع نشانه عرفانی بشمار می‌آمد .

اما بطور کلی تصوف ایران در آغاز کار جنبه طریقت داشته چنانکه در نخستین کتابهای تصوف ایران وارد عبادات و فرائض نشده ومباحث شریعت را بمیان نیاورده بهترین سندی که دراین میان داریم مباحث کتابهای تصوف درایران است مثلا در کتاب اللمع تألیف ابو-نصر عبدالله این مسائل را می‌نویسد (توبه و دروغ زهد ، تقوی ،فقر توکل ، رضا ؛ مراقبت ، قرب ، محبت ، خوف ، رجا ، شوق ، انس مشاهده،یقین . ودر کتاب منازل السائرین تألیف خواجه عبدالله انصاری (۴۸۱ ه) می‌نویسد .

توبه، انابه، تفکر، تذکر، فرار، ریاضت، سماع، حزن، خوف، تبتل . رجا، رغبت، رعایت، تسلیم ، صبر ، رضا، شکر، صدق، ایثار ، تواضع ، فتوت ، انبساط ، قصد ، عزم ، ارادت ، ادب ، یقین ،صفا ، سرور ، شوق ، سکر ، و از قبیل اینها و بطور کلی صوفی کسی بود که از علائق دنیا می گذشت و در فکر تزکیه نفس و وصول به جمال حقیقی قدم برمی‌داشت، شیفته‌ترین متصوفه همان حلاج بود که جان خود را در این راه از دست داد و بعد از او غزالی و سنائی و شیخ عطارو جنید مسلکی آرام‌تررا پیموده و دربارهٔ اخلاق وصفات انسانی ومؤمن کوشش می کردند .

صوفی چون خدا را دردرون خود می‌جوید واورامی‌یابد آداب و رسوم شرعی را از فروع مسلك خویش می‌داند ولی مسلك معتدل شیعه دارای نکات برجسته‌ای است که با تصوف زیاد میانه ندارد وعقاید شیعه عبارت از این است که باید خدا را شناخت و به دستورات او که درقرآن آمده رفتار کرد وعقاید شیعه رابه این طریق خلاصه کرد .

تفسیر - اعتقاد بامامان نخست شیعیان را برآن داشت که بیشتر در سوره‌های قرآن و احادیث توجه کنند و آنچه را که می گفتند با اصول قرآن هم‌آهنگی داشت اما صوفیان در راه دیگر قدم زدند که در بعضی جاها ازاعتدال خارج شده، آنهانیت را بالاتر از هرچیزمی- دانستند وبهمین جهت بود که چون علم عرفان باتعلیمات دینی ورسمی مخالف می‌نمود بهمین جهت بیشترپیروان‌صوفی‌دچار انواع شکنجه‌ها شدند و بیشتر مردم به آنها اعتقاد نداشتند .

در کتاب اصول تصوف نوشته است حقیقت محبت به‌خدا آن است که دل از همه بر گیرد و به‌حضرت معشوق نیاز کنید، و از انوار جلوات آن‌جمال با کمال بخلوت‌انس راه یابد، عشق آن معنی‌روحانی است که عاشق را در معشوق فانی کند و طالب را به‌مطلوب مجذوب سازد، وصال بی‌فنا صورت پذیر نگردد.

به‌عقیده‌مولوی عشق‌بزرگترین فضیلت آدمی‌است که‌بوسیله آن عواطف معنوی از هرنوع آلودگیها پاك میشود و از این راه آدمی به‌خدای تعالی میرسد.

از حلاج پرسیدند لذت عشق درکدام وقت جلال میگیرد؟ جواب داد درآن ساعت که معشوق بساط سیاست گسترده باشدوعاشق را برای قتل حاضرکنند واین در جمال او حیران گردد.

شعار صوفیان در آنزمان این بود که وقت راز و نیاز باید در حجره را بروی خود بسته و سررا بخویشتن فرو برند اما حلاج بااین رویه مخالف و میگفت صوفی باید با اهل جهان سخن گوید و خاموش نباشد.

او میگفت نباید بدنبال خداپرست بروید او خودش باید برای جستجوی خدا بیاید بزرگی و عظمت از خداوند است.

البته حلاج را برای زیاده روی دراین عقاید کشتند زیرا اصول خداپرستی این نیست که انسان دراین جهان از همه چیز بگذرد و خدا را مانند او توصیف کند که خواهان کشته شدنی در راه او است واین نوع شهادت فقط درجهاد امکان‌پذیر است نه‌درهمه‌جا.

در کتابها نوشته‌اند که بدن حلاج را پاره پاره کردند مردم ضجه وزاری میکردند و دور جسد او میگشتند اما از هریك از قطعات بدن او آوازی برمیخاست ومی گفت (اناالحق).

مأمورین چون چنین دیدند گفتند این جسد فتنه‌ها میکند بهتر است آنرا بسوزانیم، سپس اعضای بدنش را در نمدی پیچیدند و به‌نفت و روغن آلوده وآتش زدند و خاکستر آنرا از بالای جسر بغداد بآب دجله ریختند.

حلاج در تمام عمر خود در برابر خدا مانند عاشق شوریده‌ای بود ومیگفت:

خدایا از یافتن نسیم محبت تووشمیم قرب تو، از شوریدگی خویش کهساران در نظرم حقیروزمین وآسمان سبك میگردد، به‌حقت که از شوریدگی خویش بهشت را بهشتم و با آهی از خروش خود پژمرده گردم وچون پرتوی از آن درد به‌دوزخ رسانم در میدان پیکار افسرده گردم پس همه را بیامرز و مراهم بیامرز، برهمگان مهربان شو و برمن مشو کنه من نه برای خویش با تو در پیکارم ونه حق آن خویش از تو طلبکار.

در حدیث قدسی میگوید خداوند میفرماید هرگاه بنده‌ام را دوست بدارم چشم او میشوم که با آن نمی‌بیند و گوش او که با آن نمیشنود و کلیه بیان وجمیع وجود بنده دوست ما از غلبه محبت بطرف ما متوجه است.

جلال‌الدین رومی در مثنوی داستانی را مینویسد و میگوید که

یك ایرانی و یك ترك و یك رومی و یك عرب، یك درهم برای مزد گرفتند ولی با هم نزاعشان درگرفت که این پول را به‌چه مصرفی برسانند یکی میخواست با آن انگور و دیگری اوزوم یعنی انگور (بزبان‌ترکی) و دیگری عنب و دیگری (رز) ولی در آخر دانستند که همه انگور میخواستند ولی برسر آن بی‌جهت پیکار میکردند.

سنائی مثال دیگر می‌آورد.

جمعی نابینا فیلی را یافتند که هر کدام با دست خود آنرا لمس میکردند یکی در گوش به‌دیگری گفت‌بنظرم که این حیوان مثل فرش میماند و دیگری که به‌خرطوم او دست زد گفت مثل یك راهرو آب میماند و دیگری میگفت اوبره‌است، بهمین ترتیب مردم روی زمین‌یك قسمت از دنیا را میبینند و در روح آنها اشباحی درکار است.

قرآن میفرماید خداوند میداند که شما نمیدانید (۲-۲۱۳) ابن عربی در شعری میگوید قلب من میتواند همه‌چیز را بشکلی احساس کند میدانی برای پرواز غزالها لانه و جایگاهی و کنشتی برای کافران درست کرده‌اند این ما هستیم که باید بد را از خوب تشخیص‌بدهیم.

من‌برای خودم‌ و‌برای پرستش آئین بدنیا آمده‌ام، مرکب‌عشق بهرکجا مرا ببرد آن آئین و ایمان من است، یکی از فقها میگفت من یك‌روز به‌کلیسا و روز دیگر به‌مسجد و روزی هم به‌معبد رفتم و در آخر دانستم که در همه‌جا بجستجوی توهستم، برای خداپرست جا و مکان تفاوتی ندارد تمام مردم حقیقت ترا بدون پرده‌ای مشاهده‌میکنند.

هرکدام هرفکری دارند بکنند اما من که ترا شناخته‌ام سوداگر

بوی خوش تو هستم.

بدون اینکه بجای دور برویم درون گرایان و برون گرایان در جستجوی حقیقت خدا هستند اما صوفیان میگویند ما که مسلمانیم یقین داریم از راه اجتهاد میتوانیم بحقیقت یکتائی خداوندی برسیم زیرا راه را برای ما گشوده گذاشته باید سعی و کوشش کنیم تا او را بیابیم بنابراین مذهب آنها اجتماعی نیست و هرفردی برای خود می‌تواند به‌تکاپو بپردازد.

حلاج میگفت:

کسی که در راه حقیقت قربانی میشود و جان خود را از دست می‌دهد او کسی است که‌بحق می‌پیوندد، او کسی است که درون‌وبرون او پاکیزه می‌شود و با فنا کردن خود بمقام عشق حقیقی می‌رسد، او تنها موجودی است که عشق خدائی او را بسوی چهره، خداوندی و عظمت کبریائی می کشد.

حلاج با گفتن این کلمات آتشین که چون شعله‌ای از درون او برمیخاست در آتش این عشق می‌سوخت و گداخته می‌شد او چنان در این التهاب فرورفت و معجزاتی از خود ظاهر میساخت که همه‌حیران و در شگفتی عظیم بودند، حتی میگویند در وقتی که دست و پایش را بریده بودند صدای اناالحق از دست وپایش بگوش میرسید.

او مردی بسیار عجیب و استثنائی بود وسخنانی از دهان‌خارج میساخت که برای مردم مفهومی نداشت.

عبدالله خواف درباره او گفته است در حقیقت منصور حقیقت‌را

شناخته بود، شبلی میگفت من و منصور دریك راه قدم میزدیم مردم‌را دیوانه میدانستند ولی من بعد از او زنده ماندم اما منصور در این راه جان خود را از دست داد، برای اینکه او مفهوم حقیقت را شناخته بود اگر منصور دچار اشتباه شده و گمراه شده بود سایر دانشمندان آنزمان درباره او قضاوت نمیکردند، بسیاری از علما نیز او راشماتت میکردند که اشتباه می کند واین راه خداشناسی نیست و هرگز اسلام چنین دستوری نمی‌دهد که ازمردم کناره بگیریم وخود را بکشتن بدهیم فقط درموقع جهاد است که بفرمان خدا بایستی از جان خویش بگذریم.

او در ابتدا دو سال کناره‌جوئی کرد هشت ساله بود که به‌بغداد رفت وچندی هم در بصره ماند و شش ماه در خدمت عمر بن عثمان مکی گذراند ابویعقوب دخترش را بازدواج باو داد اما مدتی بعد با او سازش نکرد و از بغداد خارج شد و جنید او را نزد خود نگاه داشت، بعد از چندی بسفرمکه بزیارت رفت و در آنجا مدتی توقف نمود و در این مدت جنید از او نگاه‌داری می کرد هنگامی که منصور گاهی از او سئوالاتی درباره اسرار خلقت جهان می کرد جنید باو پاسخ می‌داد.

ای منصور مدتی است که تو حالاتی از خود نشان می‌دهی که برای من تعجب آور است اما منصور باو میگفت:

من می‌دانم چه می گویم روزی که من‌سرم را دراین راه‌ازدست دادم تو لباس درویشی خواهی پوشید ومثل سایر مردم میشوی.

نقل می کنند که وقتی منصور رابرای کشتن به مذبح میبرندتمام

علما تأئید نمودند وحکم قتل او را صادر کردند زیرا بنظر همه او از راه حقیقت خارج شده بود .

خلیفه می گفت جنید هم باید حکم قتل اورا تأئید کند جنید به منزل رفت ولباس رسمی پوشیده و درحکم او نوشت اگر در حقیقت بایستی کشته شود و استحقاق مردن رادارد من حرفی ندارم امامی‌دانم که او در درون‌خود خدا را میشناسد .

درهرحال منصور بعد ازخارج شدن از بغدادیك سال در«تچر» ماند ومدت پنج‌شش‌سال دراطراف خراسان وسیستان وبعد درترکستان روزگار گذراند ، او را بنام حلاج می‌نامدند برای اینکه درباره او گفته بودند که روزی که درحجره پنبه فروشی خودکار می کرد ناگهان حالش برگشت وبا اشاره دست تمام کلافهای پنبه راحرکت داد.

از این شهرت‌ها درباره او زیاد بود وصحت و سقم آنرا کسی نمیدانست .

سال دیگردرحالیکه ردائی برتن‌داشت باتفاق گروهی ازدراویش براه افتاد ودربین راه چنان معجزه‌ها وکارهای عجیب از خود نشان‌داد که بعضیها او را ساحر و جادوگر میدانستند بالاخره سر از هندوستان درآورد وازآنجا به‌ترکستان وختارفت ودراین سرزمین‌هابسیاری‌براثر سخنرانیهای‌اوبدین‌اسلام گرویدند امامردم که سخنانش‌رادرك‌نمیکردند از بعضی شهرها او را بیرون کرده و در عین حال از حرکات وکارهای عجیب او درشگفت بودند ، درمدت بیست و چهار ساعت شبانه روز پی درپی بقدر چهارصد رکعت نماز میخواند و خود را درسخت‌ترین

شرائط شکنجه میداد و بعد از نماز شب و روز سوره‌های قـرآن را را میخواند و تا سن پنجاه سالگی همین حالات را داشت .

می گویند در مدت بیست سال‌ردای خودرا ازتن‌خارج نساخت و روزی که بزور این ردا را از تنش خارج ساختند سراپایش پراز کثافات بود ، دراینجا ما باید توجه کنیم که این کارها باسلام ارتباط نداشته در حالی که در اسلام درباره طهارت چه دستوراتی به ما داده شده است و اسلام هرگز کسی را برهبانی وترك دنیا توصیه نمی کند.

میگفتند روزی‌عقربی درنزدیکی او دیده شد مردم خواستنداین عقرب رابکشند مانع شدند و گفتند اوسالها است با این عقرب زندگی می کند و او را نگزیده است .

رشید سمرقندی حکایت می کند سالیکه باتفاق چهارصد صوفی بزیارت کعبه رفته بودآنها می گفتند ای‌منصور مااحتیاج به‌نان‌و گوشت گوسفند داریم .

منصور به‌آنها گفت .همه پشت‌سرهم‌بنشینید وقتی آنهابااین‌ترتیب پشت‌سرهم نشستند و خودش هم در رأس آنها قرار گرفت دست خود را حرکت داد و بهر کدام از آنها دو قطعه نان و یك کله گوسفندپخته داد ودیگران می گویند که دربین‌آنها چهار صد قطعه نان و کله‌گوسفند تقسیم کرده بود .

آنها گفتند ماخرمای تازه می‌خواهیم ، منصور به آنها گفت‌مرا تکان بدهید ، هرچه خرما بخواهید میتوانید بخورید وآنها بعد ازاینکه او را تکان دادند دانه‌های خرما مانند باران برسرشان ریخته شد و در

تمام مدت راه شروقت میخواستند از این خرماها که به زمین می‌ریخت می‌خوردند .

روز دیگر در راه سفر مکه صوفیان به انجیر احتیاج داشتند و منصور دستش را به‌آسمان برافراشت و مسافرین بقدر کافی انجیرهای تازه راکه بزمین میریخت جمع میکردند .

بالاخره به مکه رسیدند و او مدتها سراپا ماند و نماز میخواند چیزی نمیخورد و همه روزه ، روزه داشت و غروب با یك قطعه نان و مقداری آب افطار می کرد در مدت یکسال از کوه عرفه بالا می‌رفت و می گفت خدای من بمن رحمت بفرست و پاداش عطا فرما .

منصور می گفت :

کسیکه از علایق این دنیا دست بکشد بسوی خدا فرا خوانده خواهد شد روان او بطرف خدا میرود .

روز بروز ایمان و التهاب او نسبت به عشق خدا افزون میشد و گاهی می گفت (اناالحق) یعنی من حقیقت هستم این سخنان را به‌خلیفه گزارش میدادند و خلیفه به جنید میگفت:

اجازه بده ما او را بقتل برسانیم جنید هم میگفت باید که او کشته شود زیرا آنچه را که او میگوید ما قبول نداریم به‌همین جهت بود که دستور داد او را بزندان افکندند ، درمدت یکسال همه روزه‌با علما مباحثه داشت از این به‌بعد خلیفه ملاقات با او را غدغن کرد .

هیچکس دیگر غیر از عبدالله خاف بدیدنش نمیرفت ، یك‌روز ابن عطا کسی را بجانب او فرستاد و به‌خاف پیغام دادکاری بکنید که

او از کشتن رها یابد اما منصور وقتی این سخن را شنید گفت باو بگو که لازم نیست کسی از من شفاعت کند.

نقل می کنند اولین شبی که بزندان رفته بود وقتی بزندان برای بازدید آمدند او را درزندان نیافتند، شب دوم نه او را دیدند نه‌زندان را، شب سوم او را در زندان دیدند از او پرسیدند کجا رفته بودی او جواب داد:

شب اول من درحضور خدای خود بودم باین جهت مرا درزندان ندیدید شب دوم خداوند دراینجا بود و هر دوی ما ناپدید بودیم. شب سوم مرابزندان فرستادند که تنها باشم تانماز بخوانم اکنون هر کاری دارید انجام بدهید.

وقتی مردم این سخنان را می‌شنیدند تعجب میکردند اما کسی غیر از پیروان خودش باور نمی کرد.

نقل می کنند درزندان سیصد زندانی دیگر بودند وقتی شب شد به‌آنها گفت ای‌زندانیان اگرمی‌خواهید شما را از زندان‌نجات‌میدهم، از او پرسیدند برای چه خود را نجات نمیدهی؟

جواب میداد کسانی مانند من دربند عشق خدائی هستم سلامتی ما دراین است که در راه او رنج بکشیم واگر ما خودمان بخواهیم با یك اشاره می‌توانیم زنجیرها را از دست و پای خود خارج سازیم و در همانحال حرکتی بدستان خود داد و آنها بدیدند که زنجیرها از دست وپایش باز شد.

از اوپرسیدند ماچگونه می‌توانیم برویم درحالیکه قراولان‌درها

را بسته‌اند، ولی او باحرکت دست اشاره‌ای کرد تمام درها باز شد و دیوارها کنار رفتند و او گفت اکنون میتوانید فرار کنید.

ـ توهم باما نمیائی ؟

جواب داد بین من وخدا اسراری است که او فقط با بندگان خود حرف میزند.

روز بعد از او پرسیدند زندانیان کجا رفته‌اند ؟ جواب داد من آنها را نجات دادم.

پرسیدند پس برای چه خودت با آنها نرفتی ؟

ـ زیرا خداوند بمن اجازه نداده بود.

وقتی خلیفه ازواقعه آگاه گردید گفت این مرد آرامش شهر را به هم می‌زند بایستی او را به قتل برسانید او را بقدری شلاقش زد تا اعتراف کند که این حرفها دروغ است، سیصد ضربه شلاق به او زدند تا اعتراف کند ولی درحالی که او را می‌زدند کسی به او میگفت ای‌منصور نترس، اما چندی نگذشت که فرمان قتل اوراصادر کردند و می گویند که وقتی او را برای کشتن می‌بردند یکی از پیروان به او گفت در این دم آخر به من اندرزی بده.

به او جواب داد خدا را بشناس، همیشه به دنبال حقیقت برو، اگر غیر از این باشد گمراه خواهی شد، پسرش که از او اندرزی خواست به اوهم گفت، تازمانی که مردم روی زمین به‌آنچه که درروی زمین است علاقه دارند راه درست نمی‌روند اما تو به چیزی علاقه داشته باش که‌حقیقت درآن باشد یك‌ذره راه‌خدا به‌ثروتهای دنیا ارزش

ندارد تو هم دنبال حقیقت برو ومثل آنها نباش و هنگامی که با دست و پای بسته مانند کسی که سبکبار است با شتاب تمام راه می‌رفت از او پرسیدند چرا اینطور راه می‌روی ؟

برای اینکه به درگاه خدا می‌روم بعد فریادی کشید و گفت من در این حال که به پیشگاه خدا می‌روم فرشتگان به من از آب بهشت می‌نوشانند وهیچ ترسی از مردن ندارم .

وقتی اورا به قتلگاه می‌بردند از پله‌ها بالا رفت ودر بالا ایستاد ازاوپرسیدند ، برای چه این را کار راکردی ؟ جواب داد برای اینکه از اینجا زودتر به آسمانها خواهم رفت .

از او پرسیدند در بارهٔ کسانی که پیروان تو هستند و کسانیکه تو را انکار می کنند چه عقیده‌ای داری ؟

جواب دادآنهائی که‌به‌سخنان‌من ایمان‌دارند پاداشی درآسمانها وجود دارد وپاداش آنها دوبرابراست و شما چون به من ایمان دارید پاداش خوب خواهید داشت و اما کسانی که مرا برای کشتن می‌برند آنها هم پاداش دارند زیرا مرا به پیشگاه او می‌فرستند هر کس به خدا ایمان داشته باشد چون خداوند یکی است وتمام اعمال یکسان است.

شبلی از او پرسید اکنون به ما بگو تصوف به چه معنی است که ما مفهوم آنرا بدانیم .

– جواب داد من چه بگویم که تو یك قسمت آنرا با چشم می‌بینی .

مردم از شنیدن این حرف او را سنگباران کردند و شبلی هم با

آنها همراهی کرد و سنگ بر او انداخت و گفتند تو که طاقت نداری و گریه می کنی ؟

منصور گفت اینها نمی‌دانند چه می کنند و گناه آنها را خداوند می‌بخشد اما تو نباید به من سنگ بیندازی زیرا تو می‌دانی من چه می گویم وقتی دستش را بریدند بدون اینکه فریادی بکشد بنای خنده را گذاشت از او پرسیدند برای چه می‌خندی ؟

جواب داد بریدن دستی که به روی خلق خدا بسته است چیز مهمی نیست ولی بریدن دستی که سالها با آن دست رو به خدا نماز می‌خواند و یکی از علامات خدا پرستی بود کار بسیار زشتی است .

وقتی دو دستش را بریدند باز به خنده به افتاد و گفت :

خوب است اکنون با این پاها که دارم به آسمانها می‌روم اگر می‌خواهید یك پایم را ببرید با آن یك پا هم می‌توانم بروم بعد از آن دست خون آلود خود را به صورت مالید .

وقتی از او علت کار را پرسیدند جواب داد می‌دانم رنگم زرد شده خون را به صورتم می‌مالم که گمان نکنند من ناتوان شده یا ترسیده‌ام زیرا کسانی که با روی سرخ به سوی خدا می‌روند به درگاه او پذیرفته می‌شوند و من اکنون با این دست بریده هم می‌توانم نماز بخوانم از این سخنان چشمان او را درآوردند مردم بنای فریاد گذاشته بعضی‌ها ازشدت تأثر گریه می کردند و گروهی باز به او سنگ می‌انداختند .

وقتی می‌خواستند زبانش را ببرند به آنها گفت کمی صبر کنید من حرفی دارم که باید بگویم بعد چهره‌اش را به آسمان برافرشت و

این کلمات را بر زبان راند .

در برابر شکنجه‌هائی که در راه تو به‌من روا می‌دارند آنها را به بخش و آنها را از جمع بندگان مؤمن خودت خارج نساز آنها خوب کردند که دست و پای مرا بریدند ، اما من در این قتلگاه به تو ایمان دارم و عظمت و کبریائی تو را تسبیح می گویم بعد از بریدن زبان گوشها و بینی او را بریده و سنگبارانش کردند .

می گویند در حالی که او در حال جان کندن بود زن پیری که پارچه‌ای دردست داشت به اونزدیك شد و گفت او را بیشتر سنگباران کنیدتا این مردخداپرست بداند برای رسیدن به خدا بایستی شکنجه‌ها را تحمل کرد .

آخرین کلام او این بود که می گفت ای خدای یگانه به دادم برس تو خدای یگانه‌ای هستی که همه ترا به یکتائی می‌شناسند وپس از آن این‌آیه قرآن را تلاوت نمود .

کسانی که به خدا ایمان ندارند میخواهند آن ساعت زودتر برسد اما کسانیکه که ایمان دارند ازیادآوری روزجزا میلرزند زیرا می‌دانند که روز رستاخیز راست و قطعی است .

بعد از آن زبانش را بریدند و هنگامی که سرش را ازبدن جدا می کردند تبسمی برلب داشت ، آن وقت هنگام نماز عصر بود و همه مردم بنای فریاد گذاشتند، حسین‌بن‌علی!(ع) که‌راه حقیقت‌را شناخته‌بود هنگام آخرین دم همین حالت را داشت ولی شهادت او برحق بود وبه

مردم آموخت که در راه خدا این چنین باید بود، او مردانه در برابر کفار ایستاد وحاضر نشد باآنان که بدنیای دون دلبستگی دارند همکاری کند، اما دیگر کسی بجهان نیامد که مانند شهید کربلا باخون خود حقیقت را بمردم نشان بدهد.

روز بعد از کشتن حلاج دشمنانش دانستند که کارهای او را پیروانش معجزه‌ای تلقی خواهند کرد و باعث آشوب خواهند شد از این جهت جسدش را سوزاندند وخاکستر آن را بدجله ریختند اما مثل این بود که مردم هنوز صدای‌او را می‌شنیدند.

نقل می کنند که حسین منصور به خدمتگزارش گفته بود وقتی خاکستر مرا به دجله می‌ریزند امواج دریا بلند می‌شود تو ردای مرا کنار دجله بگذار تا امواج آب ساکت شود و باز هم می گویند که وقتی خاکسترش را به آب میریختند صدائی از آن برخاست که می گفت:

من حقیقت را شناختم و بعد از اینکه خرقه‌اش را کنار دجله قرار داد امواج آب ساکت شد در هرحال بعد از کشته شدن او لباسها وآنچه را که متعلق باو بود درمحلی به خاك سپردند.

البته می‌توان گفت که یك چنین قدرت اسرارآمیزدر هیچکس دیده نشده بود اما هیچکس این افراط را نمی‌پسندد، پیروانش میگفتند در روز رستاخیز هم منصور را با دست و پای بسته برای پس دادن حساب می‌آورند زیرا اگر دست وپایش بسته نباشد در آنجا هم‌همین

حالات را خواهد داشت .

البته منصور حلاج بعد از مدتی فراموش شد اما قضاوت در باره او مشکل است و برای ما مسلم است که این طریق خداپرستی مورد تأیید هیچکس نیست .

دانشمندانی که در تصوف به شهرت رسیدند

در قرآن کریم اشاره می کند که پذیرفتن مذهب اجباری بر کسی نیست (نیست اکراهی در دین به تحقیق آشکار شد آنچه که باعث گمراهی است ، پس هر کس کافر شود به طاغوت و ایمان بیاورد به خدا ، پس به تحقیق رشته محکمی بدست آورده که پاره شدنی نیست و خداوند شنوا و دانا است (۲ - ۲۵۷)

این کلام را می‌توان مانند پشتوانه‌ای برای همیشه استوار دانست زیرا دین راستین مردم را از گمراهی نجات می‌دهد و کسی را در آن مجبور نمی کند ، در زمان پیغمبر نیز بارها توصیه میشد که هریك از مسلمانان بایستی نسبت به قدرت و توانائی خویش اسلام را درك کنند و درجهاد عمومی برعلیه کفار سلاح بدست بگیرند و ازخود و از اسلام دفاع کنند .

این قانون برحسب عدالت کامل بر مردم توصیه می‌شد وانگیزه پیغمبر اسلام هم بر همین بود که تمام پیغمبران دارای یك آئین واحد بودند و در اصل بین آنان تفاوتی نباید موجود باشد و رسالت پیغمبر هم براین اصل بود که بین‌پیروان مذاهب موجود تفرقه وجدائی‌واقع نشود و همه با هم دوست وبرادر باشند و در سخنان خویش با توجه به آیه‌های قرآن باین اصل متکی بود که برای تکمیل نمودن سایر مذاهب مبعوث شده‌وبااعلام خاتمیت‌بمردم ابلاغ‌نمود که همه‌میتوانند با ایمان باسلام به خدا نزدیك شوند و رسماً اعلام فرمود که کتابهای تورات و انجیل و قرآن در اصل با هم تفاوت ندارند و پیروان هرسه آئین بایستی خدا را پرستش نمایند وراه پرستش راهم بمردم آموخت و دستور داد که از اختلاف بپرهیزند و دنیا را محل عیش و عشرت وکسب مال و منال قرار ندهند.

اماکفار قریش که درآنزمان منافع دیگری داشتند براثراعراض از خدا هیچ حقوقی دربرابرمسلمانان نداشتند زیراکسی که حاضرنبود خدای یگانه را پرستش کند و اعراض نمود نمیتوانست در کنار مردم خداپرست ازمزایای زندگی بهره‌مند باشد.

گاهی هم بحث براین بود که درباره زردشتیان که بنام گبرها در ایران و هندوستان زندگی می کردند چه رفتاری باید داشت؟ ودراین فکر هم نبودندکه آنانرا نیز مانند کفار از بین ببرند زیرا بطور کلی آنها هم به آئین خدا پرستی نزدیك بودند و عقیده عمومی براین بود که‌آنها هم دارای مقرراتی هستند که براثرمرور زمان ازشکل وصورت

اصلی منحرف گردیده ومیبایست راهنمائی شوند ، بعدها اکبرشاه در هندوستان تاجائیکه توانست اسلام رادر نقاط مختلف هندوستان گسترش داد که امروز هم ملت پاکستان از آن گروه بشمار میآیند .

امانکته مهم این بود که بعدها فقها و دانشمندانی دراسلام ظهور کردند که هر کدام با عقاید فلسفی خود دست بارشاد مردم گذاشتند و تصوف یکی از آن طریقه‌ها بود که مسئله خدا پرستی را بااصول کناره گیری از دنیا پیش کشید آنها فرقه‌ای بودند که آئین اسلام درنظرشان یك آئین درونی بود که بایستی با سعی و عمل وپاك کردن نفس خودرا به خداوند نزدیك سازند.

در قرآن هم بطور کلی نژاد پرستی و اختلاف نژادی رامحکوم کرده وعدالت کامل را بین تمام افراد فرمان میداد و برطبق آیات قرآن میتوانیم این حقیقت را در آیه‌های زیر دریابیم.

ای‌مردمان ، همیشه به خدای خود که شما راخلق فرموده احترام بگذارید او تنها خدائی است که خدای تمام انسانها است و اوبود که اینهمه مرد وزن را آفرید تا او را بشناسند.

درهمه جا خداوند میفرماید:

ای مردمان ، ما شما را از یك مرد و یك زن آفریدیم ما شما را به‌ملت‌ها و قبائل مختلف تقسیم نمودیم تا اینکه یکدیگر را بشناسید هرقبیله و هرنژاد باید از زندگی خود راضی باشد و خداوند بدون تفاوت از افکار و خیالات شما آگاهی دارد اگر خداوند می‌خواست می‌توانست شما را بصورت یك ملت واحد ایجاد کند پس اعمال‌خود را پاك کنید و خدا را بشناسید همه شما روزی بسوی خدا برگشت خواهید کرد، و خداوند اختلاف بین شما را روشن خواهد ساخت (۵-۵۳).

ای مردم با ایمان از بیگانگان مجرم رازی انتخاب نکنید، آنان دراین که شما راگرفتار فساد و رسوائی کنند، کوتاهی نمی کنندوسعی دارند که شما در رنج ومحرومیت بسر برید (سوره آل عمران).

افراد مسلمانیکه‌دست از کارزار‌شسته‌اندجزاین که ناتوان‌و‌آسیب دیده باشند باآنانکه مال وجان خویش را درراه خدا وکارزار ازدست می‌دهند برابر نیستند (سوره نسا).

این همان آئین نیای شما ابراهیم است واز پیش شمارامسلمان نامید و دراین قرآن نیزشما مسلمان نامیده شدید بدانگونه که در برابر حق تسلیم باشید تا پیامبربرای شما گواه ونمونه باشد، کار اوراسرمشق خویش قرار دهید و شما هم با رفتار خوب و وضع اجتماعی ممتاز خود برای مردم دنیا نمونه باشید پس نمازبرپا دارید و زکات بپردازید و پیوند خویش را با خدا برقرار کنید، که او پیشوا و سرپرست شما است، پس او پیشوا و یاورخوبی است (سوره حج ۷۶ببعد).

در احادیث هم اشاره شده که بین نژادها تفاوتی نیست وخداوند به نژادهای سرخ وسیاه هم رحمت دارد وهیچ درختی در روی زمین با شما بیگانه نیست سفید وسیاه یا سرخ با هم برابراند، یکی از سیاهان بلال حبشی نام داشت، پیغمبر اورا دوست داشت زیرا مسلمان شد و او را با دیگران تفاوتی نمی گذاشت.

خداوند می گوید ما آسمانها و زمین و کوه‌ها را مرکز ایمان قرارداده‌ایم این مردم هستند که از ماروبرمی گردانند. اصل مهم اجتهاد و کوشش است، در یکی از احادیث گفته شده تمام موجودات جهان ممکن است حقیقت مرا در نیابند اما قلب مؤمن جایگاه من است.

غزالی و آئین کاوش درون

ابوحامد محمد غزالی برادر ابوالفتوح احمد غزالی از نوادر روحانیان اسلامی وایرانی است که با وجود داشتن مقام بلند در عالم شریعت و موقع ارجمند در فقه و سنت به جهان طریقت هم پای نهاد و ظاهر و باطن را به خودی تألیف نمود ، او نه فقیه خشکی است که تنها با ظاهر آیات و اعمال و عبادت بسازد و نه صوفی مجنونی است که احکام شریعت را به عذررجوع باطن به‌دوراندازد، بلکه او دریافته بود کسی که وجهۀ همت ونظر خود را فقط یك مشت اعمال از نماز و روزه و حج و زکات که هر کدام به جای خود ضروری است قرار دهد و از معنی وباطن آن غفلت نماید راه ظاهر را پیموده و از قشربه درون و از پوست به مغز نفوذ ننموده است عارف واقعی مقام فقه و شریعت را مانند پله اول می‌ماند و از راه اندیشه و ریاضت و توجه به حق و کردار نیك قدم به عالم طریقت می‌نهد .

او در ابتدای جوانی ناگهان در خود احساس بحران شدیدی

نمود و به دنبال حقیقت به راه افتاد وقتی که سمت معلمی مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد را داشت کتابهای زیاد نوشت تهافت الفلاسفه و احیاء العلوم را به رشته تحریر درآورد ، کتاب المنقد ، من الظلال کوششهای این مرد بزرگ را در آن راه نشان می‌دهد و بهترین راهی را که غزالی برای رسیدن به حق و وصول به حقیقت و مشاهده چهرهٔ زیبای دین اسلام برگزیده می‌نمایاند .

این کتاب نفیس از شاهکارهای غزالی است که شامل خلاصه و چکیده عقاید و معرف تحول روحی و سیر معنوی است که در سن پنجاه سالگی یعنی در حدود پنج سال قبل از وفاتش نوشته است .

وقتی این بحران جدید روحی به او راه یافت مکتب درس را در نظامیه بغداد ترك نمود و با نوشتن این کتاب‌ها حقایق را تا جائی که

ممکن بود مورد تفسیر قرارداد وعقیده داشت که فراگیری علوم ظاهری و قوانین علمی و اجتماعی برای شناختن زندگی روحانی کافی نیست و باید برای راه یافتن به حقیقت کوششهای درونی را هم دنبال کرد و کتاب (المنقذ) خلاصه‌ای از فلسفه آن روز است که آن را کلام عشق الهی نامیده و برای شناختن خدا دست به آخرین اجتهاد زده است.

در اینجا ما مختصری از سخنان او را در این کتاب عشق از نظر می گذرانیم.

استخراج از کتاب عشق بخدا

بسم الله الرحمن الرحیم.

حمد وسپاس خدائی را سزا است که قلب مؤمنین را روشن ساخته تا بتوانند او را بشناسد، هرحقیقت‌جوئی که با چشم خود باین جهان پهناور بنگرد در دریای تفکرو تحیر فرو خواهد رفت که این سازمان پراز اسرار چیست و از کجا و چگونه و با چه قدرت پدید آمده است.

هیچکس حتی ماده پرستان نمی‌توانند درباره سازمان جهان و چگونگی پیدایش آن از فکرو اندیشه و تعجب خودداری نمایند ودر جستجوی آفریدگار وعلت اولی وواقعی آن نباشد.

چه کسی است که در پدیده جهان تأمل نکند؟ کیست که دمی با خرد نیندیشد که از کجا آمده، آمدنش برای چه بوده وسرانجام بکجا خواهد رفت، کیست که سحرگاهان بستارگان درخشان آسمان که

مانند عاشقان دلباخته در سوزو گداز عشق راه‌پیمائی می کنند نگاهی کند و از خود نپرسد که معشوق این عاشقان سر گشته کیست، گردش کرات و سیر جهان برای چیست؟ نتیجه خلقت آدم وسر آفرینش کدام است و بالاخره زمام این کار گاه عظیم آفرینش و نظام استوار جهان در دست کیست؟

چه کسی است که قلب ناظرین باین دستگاه عظیم را پاك کرده‌و چه کسی است که نمی‌خواهد چهره خدائی را ببینند؟

انسان چون راه دیگر نداشته به‌تعظیم و تکریم درباره اسامی و صفاتی که باوداده شده‌برای شناختن‌او کوشش‌می کند اوخدای‌بزرگی است که با عظمت خود چهره‌اش را نشان می‌دهد بطوریکه قلبهالبریز از عشق ومحبت او ودلباخته جمالش شده‌اند.

بعد از آن که خداوند خود را شناساند با عظمت خود،خویشتن را از قلب آنها دور ساخته بطوریکه جمعی در صحراهای بی‌آب و علف زندگی سر گردان شده و در جستجوی عظمت او هستند هربار که براثروسوسه‌ای قلبها ازاو روبرمی گرداند وغم واندوه جای‌محبت خدا را می گیرد در همانحال صدائی از پایگاه زیبائی به‌آنان میرسدو به‌آنان توصیه می کند که صبر و تحمل داشته باشند.

این آهنگ آسمانی به‌آنان که در ناامیدی دست وپا می‌زنند و در جستجوی حقیقت هستند می گوید خود را از جهالت دور نگاه‌دار و باو توصیه می کند که صبرداشته باشد زیرا قلبها همیشه درحال تردید و دودلی است وآنانرا بین مردود و قبول نگاه می‌دارد گاهی به‌خود

فرو می‌روند و زمانی به‌عظمت او مینگرند و در اقیانوس بیکران شناسائی خدا دست وپا می‌زنند و در آتش عشق و محبت او گداخته میشوند.

پروردگاراتو نیکی‌ها را ازمحمد(ص)خاتم پیغمبرانت دورندار زیرا او بودکه برای تکامل شناسائی تو باین جهان آمد، ای خداوند خالق زمین و آسمانها، از امامان که راهنمای ما برای درك حقیقت هستندکه دردمندان را راهنمائی می کنند محبت و توجه خود را دور ندار.

پروردگارا آرامش و شناسائی خود را از ما دریغ نکن.

عشق مخصوص شناختن خدا است عشق بخدا محکم‌ترین مرز شناسائی خدا است.

معهذا بسیاری از صوفیان وطالبین حقیقت این راه رانمیپسندند و میگویند در راه اطاعت خدا عشق در خارج از ارزش خداوندی بی‌ارزش است زیرا گاهی شك می کنیم و از خود می‌پرسیم آیا در حقیقت خدا وجود دارد؟ اما درباره حقیقت این عشق هم بایستی به‌درجاتی قائل شد ممکن است عشق عامل مؤثری باشد اما نه‌برای همه بلکه برای افرادی انگشت‌شمار که خدا را چنانکه هست شناخته‌اند.

این دانشمندان در حال انکار عشق به‌خدا پای ایمان را سست کرده‌اند ومی‌دانند وقتی محبت وجود داشت اگر با اعتمادکامل بسوی خدا بروند ونظام دنیا را خواهند شناخت.

اما هنگامی که به‌کتاب آسمانی توجه می کنیم مسائل دیگر ما

را متحیر میسازد و مشاهده می کنیم که اگر خدا نخواهد هیچکس نمی‌تواند عشق خدائی را در قلب خود راه دهد این او است که ما را بسوی خود می کشاند و در اینجا است که احساس می کنیم که درک لذت برای چنین عاشقی تماشای چهره حقیقی خدا است، در این حال دلایلی راکه ما را بسوی روشنائی وحقیقت می کشاند بررسی می کنیم تمام آن شامل چیزهائی است که دراین جهان می‌توانیم ببینیم، بازهم برای خودمان دلائلی می‌تراشیم که بایستی خدا را دوست بداریم آنهم دلائلی است که مردم احساس می کنند بخدا نیازمندند و دراینجا است که در اقیانوسی ازاندیشه‌ها فرومیرویم درهمه‌جا به‌موانع ومشکلاتی برمیخوریم و تنها قرآن است که می‌تواند ما را در این سرگردانی راهنمائی کند.

از رسول خدا درباره نور خدا پرسیدند جواب فرمود نورخدا حقیقت محض است، پرسیدند خداوند فرموده هرکه را که بخواهد هدایت می کند، آیا مفهوم آن چیست فرمود آن نوری است که‌خداوند در دل می‌افکند و از پرتو آن قلبها باز می‌شود پرسیدند علامتش چیست؟

فرمود اعراض از عالم مادی وفانی وتوجه به‌جهان ابدی‌وباقی (وهمین نور است که پیغمبر فرمود) خداوند متعال جهان را درتاریکی آفرید پس ازآن به‌نور منور ساخت.

بنابراین همین نور است که باید راهنما قرارداد و حقایق را کشف نمود.

برای شناختن این نور باید کوششها بکنیم دلایلی برای وجود خدا میجوئیم بعداز آن برای حقیقت او ودرك این حقیقت پیش‌میرویم، مشاهده می کنیم که نمازها و نیایشها و ترس از ارتکاب گناه می‌تواند رضایت ما را حاصل کند بهمین جهت است که مؤمنین سعی می کنند قدمی از اطاعت بخدا فراتر نهند.

اکنون ببینیم عشاق خدا چه‌چیزهائی را می‌بینند.

سطح روی زمین مانند بدن انسان مشتی خاك است که غیر از گل ولای چیزی نیست و صاحبان ملك دنیا در ظاهر امر صاحب آن هستند ومردم از آنها اطاعت می کنند وهمه از آن گرد و غبار بوجود آمده‌اند اما همین گرد وغبار یکی از نیکیهای خداوند است چیزی است که او ساخته و بما آنرا ارزانی کرده است.

در اینوقت است که بنظرما بسیار عجیب می‌آید درصورتی که ما صاحبان این دنیارا اطاعت می کنیم زیراآنها دارای قدرت‌وتوانائی هستند برای چه خدائی را که تمام این نیکیها را خلق کرده دوست نداریم و به‌قدوت او احترام نگذاریم.

می گوئیم که او مسلط برهمه وخالق همه، داناترازهمه‌وصاحب آسمانها است که همه را در مشت قدرت خود نگاه داشته،سطح‌زمین و آنچه در او یافت می‌شود مال او است و حق آنرا دارد که همه‌چیز را در اختیار داشته باشد ، اختیار تمام موجودات بدست او است ، هیچ گریز گاهی غیر از او موجود نیست ، اگر خداوند بخواهدآنچه را که در زمین و آسمانها وجود دارد نابود سازد بقدر یك مورچه که

باری را حمل می کند برای او دشواری ندارد واگر موجودات جهان را هم صدها برابر کند بوجود آوردن آن برای او زحمتی ندارد ، زیرا او کسی نیست که خسته شود و هیچ چیز باو سنگینی نمی کند ، او قادری است مانند خودش ، زیرا چیزی در این جهان وجود ندارد که با او برابر و قابل قیاس باشد ، پس تمام زیبائیها وعظمت وقدرت مال او است و او می‌تواند برهمه چیز تسلط داشته باشد .

اگر انسان فکر کند کسیکه اینهمه قدرتها در دست او است که قدرت دارد که در تمامیت خود همه را وادارد که اورا دوست بدارند و اگر او بخواهد می‌تواند بندگان را فراموشی بدهد که مردم غیراز او کسی‌رادوست بدارند بنابراین وقتی‌چنین‌تفکری حاصل شدخواهیم دانست که قدرت فقط در اختیار او است .

در جای دیگر که می گوئیم خداوند عظیم است واو تنها کسی است که شایسته عظمت است، باین معنی است مخلوقی که خلق کرده خدا است در هرشرایط و مقامی باشد دارای خطاها و عدم تکامل‌است زیرا یکی از شرایط خلق‌شدن ناتوانی او است زیرا اواز هیچ ساخته شده و دارای نواقص زیاد است و بایستی برای بدست آوردن لوازم زندگی خود راست و خم شود بنابر این خلقت انسان نمی‌تواند مانند خدا کامل باشد واگر کسی کامل بود او خدا خواهد بود وچنین‌چیزی امکان پذیر نیست .

در برابر آن تکامل فقط شایسته خالق است زیرا او واحد و تنها است هیچکس نمی‌تواند مانند او باشد و نمی‌تواند تکامل داشته

باشد مگر به آن درجه‌ای که خداوند باو داده وهیچ انسانی را نمیتوان در مقابل او مقیاس گرفت ، صفت تکامل یکی از هزاران صفتی است که در خالق یکتا موجود است .

خداوند خدمتگزار کسی دیگر نیست زیرا دیگری وجود ندارد که خدمتگزار او باشد ، کسی نیست که به او کمك برساند و اگر قدرت و تکامل را به غیر از خدا به کسی بدهیم هیچ مفهومی نخواهد داشت .

زیرا او کسی مانند خودش که تکامل داشته باشد ندارد و او خارج و بیرون از هرگونه نواقص است و او شایسته هیچ گناه و خطائی نیست و گناه وخطا از صفات سلبیه او بشمارمی آید ، هزاران صفت در دنیا موجود است که فقط می‌توان آنرا به خدا داد حقیقت‌و پاکی محض مخصوص او است و این مسائل جزو اسراری است که در عالم خلقت ما با آن مواجه هستیم و هرگز قادر نیستیم باین اسرار دست یابیم .

با توجه به تمام این نکات ، باید گفت که اگر او زیبای کامل و تکاملی است که باید همه او را دوست داشته باشند ، حقیقت تمام این مسائل در تکامل وجود او پنهان است .

بنابر این آنچه که زیبا است باید او را دوست داشت اما این زیبائی کلامی کاملا مطلق نیست کسی که دیگری نمی‌تواند مانند او باشد ، واحدی که شبیه او امکان پذیر نیست مستغنی از هرچیز که‌نیاز به چیزی نخواهد داشت،قادر وتوانائی که هرچه بخواهد بکندمیتواند

و در اختیار او است، او کسی است که هر نوع قضاوت کند به‌اختیار او است .

هیچکس در برابر اراده و خواسته او مقاومت ندارد و کسی نمیتواند اراده‌اش را تغییر دهد .

زیبائی فقط مال او است زیبائی صفت او است زیبائی متعلق بکسی است که تنها است و قدرتها در دست او است و بفرشته‌ها فرمان می‌دهد عظمت و سلطنت فقط مختص او است که می‌تواند به همه ترحم کند و عظمت کبریائی و قدرت کامل به جهان و آسمانها حکومت می‌کند ، او بقدری بزرگ و والا و خارج از تصور ماست که میتواند با قطره‌ای از لطف و ترحم خود جهانی را غرق در شادی سازد او آن چنان زیبا است که مدح و ثنای اوزبانها را از توصیف بازمیدارد و همین عظمت دانش و کبریائی او است که کسی نمی‌تواند او را چنانکه هست بشناسد .

این کلامی است که در کتاب آسمانی مندرج است خداوند موسی را خطاب کرد و فرمود :

کسی که می‌خواهد عشق مرا دارا باشد اگر او لحظه‌ای دور از من باشد و در شبها سایه براو افکنده می‌شود از ما دور شود او دروغگو است که به من عشق دارد نزدیك به من است و مرا می‌شناسد .

کسی که نزدیك محبوب خودش است او را احساس می کند ، خداوند می گوید کسی که به جستجوی من باشد من در کنار او هستم (پاسکال) بعد از آن موسی به خداوند عرض کرد ای پروردگار تو کجا

هستی که من بسوی تو بیایم ؟

اگر با قصد و نیت دیدن من از اینجا بروی بمن خواهی رسید .

کسی که در این جهان فقط به خدا و فرشتگان بهشت عشق‌می‌ورزد در بهشت پذیرفته خواهد شد و هرجا بخواهد می‌تواند برود اما در این جهان کسی که آلـوده به شهوات انسانی است نمی‌تواند مرا ببیند .

هرانسانی دراین جهان بهمان اندازه که روان او می‌خواهد از این عشق برخوردار است ، کسی که فقط ناظر صاحب دنیا باشد و به قدرت و توانائی او ایمان دارد و هرگزعشق خود را از یاد نمی‌برد وبا پاکی تمام وحقیقت‌کامل اورادوست دارد در خانه‌حقیقت الهی‌جای خواهد گرفت .

مردمان نیکوکار در فراوانی تمام در باغ بهشت می گذرانند و حوریان بهشت آنان‌را احاطه کرده‌اند آنها اگر چشمی دارند برای دیدن او است و اگر گوشی دارند برای شنیدن کلام اواست خوشیها را از خود دور می کنند .

شیخ‌فریدالدین‌عطار (متوفی۶۱۷)در آثارمعروف‌خودمنزل‌واپسین حلاج را اینطور بیان می کند ، زندگی اوبا جانبازی جوان مردانه‌اش به اوج رسید و دلدار دلاور با هزاران رادمردی و ایمان و شکفتگی سر را باخت تا گوهر جمال یزدان را در میدان پیکار به چنگ آورد .

به گفته مولانا جلال‌الدین رومی منصور حلاج بعد از یکصدو پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مربی اوشد، عطاردر آثارخود

حلاج را مرشد بزرگ دانسته و باو لقب ارجمند و عقل ثانی و شاهد میثاق می‌دهد .

آنچه غزالی و حلاج و امثال او در باره شناسائی خدا گفته‌اند غلـو و اغراق نیست اما سکون نفس بهترین راه پیشروی به سوی حقیقت است ، بزرگترین کارهای مشکل جهان با تزکیه نفس وسکون و آرامش خلوت حل می‌شود .

ابن رشد بخاطر اینکه می‌خواست استقلال فلسفه را در برابر دین حفظ کند در فلسفه اهمیتی بسزا داد او می‌دانست وقتی با فلسفه وارد شناسائی خدا شود راه درستی را پیموده غزالی هم همین عقیده را داشت اما جنبه‌های اخلاقی و عرفانی او با دیگران تفاوت‌داشت و آنچه را می گفت پس از سالها خلوت دل بعدها به ثبوت رساند .

او به عشق ایمان داشت اما ، افسار گسیخته ای چون حلاج ، آرامش وجدان به نظر او زودتر می‌تواندانسان رابه سرحد منزل کمال برساند .

وقتی عقل وهوش انسانی ازدرك حقایق عاجز می‌ماند فقطعشق و ایمان به خدا است که تاریکی‌ها را روشن می‌سازد و مثل این‌است که درقلب‌آدمی مشعلی فروزان روشن شده وهمه چیزرا درك‌می کند، در قرآن هم خداوند می گوید فقط خدا است که می‌تواند دردل شما روشنی بیفروزد .

بعد از غزالی ظهور حلاج منتهای درجه عرفان و تصوف را پیمود و اوازتناقص تصوف‌وقانون اسلامی‌پرده برمی گیردوراز پنهانی

را آشکارمی‌ساخت واز تشویش ونگرانی نهضتی جدید پدید می‌آورد او عشق به‌خدا را بجائی می‌برد که در انتهای آن محویت وفنا برای آن مرحله ابتدائی است ، او عاشق دیوانه‌ای بود که با اینکه راه‌افراط را پیمود و عاقبت جان خود را از دست داد ولی حقیقت عشق به خدا را در دایره مخصوصی قرار داد که کمتر عارفی مانند او توانسته‌است این چنین چهره عاشق شیدا را نشان بدهد او عقاید خود را دراین‌پنج کلام خلاصه می کرد .

۱- روح الهی که غیرمادی وجاودانی است محدود میشودوقتی که باروح حیوانی مأنوس گردد .

۲ ـ هوش انسانی به هیچ نوع تصور و استدل نمی‌تواند خدا را در فکر مجسم کند و یا حقیقت او را بابیان بیاموزد یا مورد مقایسه قرار دهد.

۳ ـ خلوت کردن‌با خداوند از راه تسلیم و رضا و به‌رنج ودرد امکان‌پذیر است .

۴ـ ممکن‌است اعمال پرهیزکارانه جای عبادت را بگیرد .

۵ ـ اسلام مشعلی است که هرگز خاموش نخواهد شد .

امـا غزالی برخلاف او با خلاق و آداب انسانی اهمیت می‌داد و برای احیای فضائل اخلاقی ، و عرفان و فضیلت و توکل به خدا را دستور می‌دهد ومردم را وامی‌دارد که مقصد قلبی را برانجام آداب و رسوم و فضائل اجتماعی پایه‌گذاری کند هرچه شوروالتهاب در حلاج دیده می‌شد که چون عاشق دیوانه‌ای بود برخلاف آن‌غزالی

باوقار ومتانت اخلاقی و سکون نفس درجستجوی حقیقت بود، غزالی تنها کسی بود که روش تصوف‌را بااین‌طریق نمی‌پسندید و گوشه گیری و عزلت رابرای همان اختیار نمود که با خلوت نفس، اما نه باشورو هیجان حلاج حقیقت را جستجو کند.

حلاج هم در روزهای اول به خلوت دل فرو می‌رفت وبا کسی سخن نمی گفت اما چند سال بعد آتشی‌فروزان شد که طاقت را ازدست داد و چون دیوانگان به بیابانها افتاد در حالیکه غزالی باسکون نفس‌و با انقطاع سالها عمر خود را گذراند.

عمربن‌فرید یکی از شاعران شوریده‌ای بود که در مصر به دنیا آمد و در سال ۱۲۳۵ در گذشت، صرف نظر از عقاید شخصی او در اشعار خویش مطالب بسیار ارزنده‌ای گفته که قسمتی از آنرا دراینجا نقل می کنیم.

۱ ـ ما بیادگارمعشوق خویش شراب حقیقت را نوشیدیم واین نشئه‌ای بود که قبل از خلقت انگور در دنیا وجود داشت (منظور او نوشیدن صهبای حقیقت است).

او دارای صفا و پاکی است، آب نیست اما مایع سیالی است که از هوا به وجود نیامده بلکه یك روشنی بدون‌آتش و روحی بدون بدن است.

آثار او از قبل از خلقت جهان وجود داشته و قدرت او در تمام موجودات جهان به چشم می‌خورد در حالی که نه شکل دارد نه تصویری.

۲ ـ از اواست که تمام چیزها بوجود آمده اما برای کسانیکه آنرا درك نمیکنند پرده‌ای روی آن کشیده شده است .

۳ ـ اگر تو نشئه‌ای ازاین حقیقت بنوشی دنیا دراختیار تواست و درك می کنی که قدرتهای جهان بتو داده شده است .

۴ ـ کسی که ازاین نشئهٔ حقیقت‌ننوشیده، مثل این‌است که‌بجهان نیامده این نشئه‌ای است که نیستی در آن راه ندارد .

۵ ـ قلب من میگوید که تو نابود کنندهٔ من هستی اما روان‌من در گرو عشق تواست که آنرا فدیه قرار می‌دهیم .

۶ ـ من فقط طریقتی برای خودم دارم کسی که روان خود رادر راه عشق او بدهد اسراف نکرده است .

۷ ـ اگر آنرا بپذیری من به کمك تو خواهم آمد .

۸ ـ عشق در این مرحله غوغا می کند وما را به‌رسیدن باومنتظر نگاه می‌دارد زمانی مابی‌صبر می‌شویم که دیدن چهره اوزمانی طولانی وقت ما را می گیرد .

۹ ـ اگررسیدن بتو برای من‌زمان می‌خواهد لااقل بمن‌امیدواری بده اگربمن‌امید بدهی همیشه زنده خواهم بود .

۱۰ ـ من به سوی نسیم باد صبا می‌روم تا در آنجا آرامشی به دست‌آرم اما نگاه من‌به سوی چهره کسی است که ازآن عطرجاودانی به مشام می‌رسد .

۱۱ ـ چه اهمیت دارد که احساس می کنم ازتودورم زیرا کسی را که دوست دارم در قلب من است اگر با یك چشم‌بهم‌زدن ازمن‌دور

شود باز هم با من است .

۱۲ - توهرچه دلفریبی کنی شایسته‌آن هستی اگرهم مرا بسوی گناه بکشی اما زیبائی تو بمن نیرو می‌دهد .

۱۳ - اگر لازم است که رسیدن بتوباعث مرگ من باشدهرچه زودتر آن نیستی را که نزدیکی بتو است بمن ببخشای .

۱۴ - عشق‌مرا هرآنچه خواهی آزمایش کن،اما می‌دانیم چیزی را که انتخاب کرده‌ام ترا راضی می کند .

۱۵ -حتی درغیبت تو، ودرخشونت توترا درقلب خود نزدیك می‌بینم و لطف و نوازش ترا درك می کنم .

۱۶ - اگر دردهای شبانه خود را سر گردان می‌بینم چون تورا دوست دارم می‌دانم بتو خواهم رسید .

۱۷ - در شبهای روشن وبدرتمام‌به جای روشنی ماه تورامیبینم و هرچیز دیگر غیر از تو و بیگانه با تو از نظرم دور می‌شود من فقط ترا دیده‌ام نه دیگری را !!

۱۸ - آن نیمه‌جانی که برای من باقی مانده از من بگیر ، اگر کسی یك قطره خون در قلب خود ذخیره نماید به مفهوم عشق واقعی تو نرسیده است .

۱۹ - اگر من شایسته مشاهده تو نیستم در هرجا تورا می‌جویم این کلام پیامبر ما است که می گوید بعد از ناامیدی آزادی کامل به دست می آید .

۲۰ - هرچه نیکیها است مال تو است ، می‌دانم که وجود من ناقص است و نمی‌تواند بتوراه یابد اما پرده ازرویت بردار تا ترا در حقیقت خودت مشاهده کنم .

۲۱ - عشق حقیقی فقط او است ، می‌دانم که مقام عشق بدون خطر نخواهد بود کسی که تو را انتخاب کند از عقل کامل برخوردار است .

۲۲ - آزاد زندگی کن ، درعشق حتی آرامش خسته کننده‌است آغاز آن یکنوع بیماری و آخرش فنا و نیستی است .

۲۳ - اما برای من مرگ و نیستی زندگی است من اگر نیستی‌را انتخاب کرده‌ام چیزی است که بمن احسان کرده‌ای .

۲۴-اگرمی‌خواهی باخوشبختی زندگی کنی‌درحال‌فداشدن در راه او بمیر ، اگر تو خود را کناربکشی قربانیان دیگربجای تو خود را آماده می کنند .

۲۵ - اگر مرگ بدنم را به نیستی بکشاند وجود اصلی را خواهد دید در حالی که درعشق او می‌سوزم مرگ و نیستی چیزمهمی نیست .

۲۶ - وقتی با او هستم اگر یکسال باشد بقدر چشم بر هم‌زدن نیست ولی اگر او از من روبگرداند یك لحظه برای من یکسال‌است.

۲۷ - آیا این نور حقیقی نبود که در صحرا تابش کرد ؟ آیا همان مشعلی نبود که در سرزمین حجاز روشن شد ؟

۲۸ - آیا شفق صبح و تاریکی غروب او نبود که به ما روشنی می‌داد ؟

۲۹ - عشق زندگی کامل است، تو باید در آن نابود شوی، مرگ برای تو سهمی است که از ابدیت بتو داده شده .

اشعار و خاطراتی از دیگران

۱ ـ تمام جهان بارقه‌ای ازعطر گل سرخ خداوندی است و این چیزی است که در ابدیت بما عطا میشود .

۲ ـ کسی که میخواهد جلال و شکوه خداوندی را به بیند به یك گل‌سرخ نگاه کند (وسیطی)

۳ ـ چه تفاوت بزرگی بین رفتن به مهمانی است که برای خوردن میروند باحالت کسی که‌می‌خواهد بسوی مشعوق برود.

(یحیی‌معزالرضا)

۴ ـ خداوند زیبائی مطلق است و زیبائی‌ها را دوست دارد .

۵ ـ برای شخص مؤمن این جهان زندان و برای غیر مؤمن بهشت است .

۶ ـ منزلی را که تو در آن زندگی میکنی مشعلی غیر از نور حدا احتیاج ندارد .

۷ ـ چهره امیدوار تو دلیل وجود تو است انسانها در یك روز

هزاران از این دلایل برای وجود تو میابند .

۸ ـ فردا که مردان و زنان باتفاق هم در دادگاه آخرت جمع میشوند چهره‌هایشان از بیم‌پس دادن حساب زرد میشود امامن‌درحالیکه مشعل عشق را در دست دارم به‌حضور تو میآیم و می گویم‌فقط او باید به حساب من برسد .

۹ ـ یك لحظه با عشق خدائی ارزنده‌تر از هفتاد سال پرستش بدون عشق است . (یحیی‌الرضا)

۱۰ ـ پروردگار صدبار میبخشد امارحمت خود را برای کسانی ذخیره می کند که او را شناخته‌اند .

۱۱ ـ کسانی که به خاطر من دیگران را دوست دارند آنها را دوست دارم و در سایه عرش بارگاه من جا دارند زیرا آن روز روزی است که مخصوص من است (حدیثی از غزالی است)

۱۲ ـ ارواح به مثل نیروی مسلح هستند ، کسانیکه در آسمان شناخته شده‌اند در این جهان بمن نزدیك میشوند و کسانیکه در آنجا رانده میشوند در این جهان هم چیزی ندارند .

۱۳ـ کسی که‌درجستجوی‌من‌باشدمرا می‌یابد، کسی که‌مرا می‌یابد مرا می‌شناسد، و کسیکه‌مرا میشناسدمرادوست‌دارد،و کسی که مرادوست دارد منهم اورا دوست دارم ، و کسیرا که من دوست دارم او رامیکشم و کسی را که می کشم فقط من میتوانم دوباره زنده کنم ، و کسی‌را که باید به بخشم خودم باو زندگی میدهم (حدیث)

۱۴ ـ باآنچه که پرستیده‌ام خودرا بمن نزدیك می کند درنظرم

مطلوب است و این وسائل چیزی نیست جز چیزهائی که باو فرمان داده‌ام پرستنده‌ام همیشه بااین نمازها ودعاها خودرا بمن نزدیك میسازد ووقتی اورا دوست بدارم برای او گوش می‌شوم که بوسیله آن سخنانم رامیشنود وچشمی که مرابه‌بیند وپاهائی که بوسیله آن بسوی من خواهد آمد . (ابوهریره)

۱۵ - عدالت بدون مذهب ارزش آن بیشتر از ستمکاران مقدسی است که برخلاف فرمان من رفتار می کنند (سلمان‌فارسی)

۱۶ - من فکر می کنم که گل یاس کودك یکی از فرشتگان است با فصاحت تمام از قدرت او گفتگو می کند (در بعضی تفسیرات نوشته‌اند رسول اکرم بدان جهت عطر رادوست داشت که آیتی از بوی خوش فرشتگان بود) .

۱۷ - گل یاس زبان گویائی دارد که اجازه ندارد عظمت ابدیت را برای ما تفسیر کند .

۱۸ - عشق خداوندی بر دیوارهای کعبه دیده میشود و برای آن است که زوار چون از راه دور می‌آیند خستگی خود را در سایه آن آرام می‌کنند

۱۹ - خارج از قانون خداوند کفر محض است که حقیقت را می‌پوشاند ، کفر تمام (یعنی دوری از علائق دنیوی نزدیك باواست).

۲۰ - دراخبار است که مردی درحضور سلیمان پیغمبر عزرائیل رادید مثل اینکه باو باخشم تمام نگاه می کند ، آن مرداز ترس ووحشت از سلیمان خواست که بفرمان او بادها او را به صفحات هند ببرند تا

از عزرائیل دور باشد ، سلیمان خواسته‌اش را بر آورد و بعد از رفتن او عزرائیل به سلیمان گفت چهره من خشمگین نبود بلکه تعجب از این می کردم که خداوند فرمان داده بود در سرزمین هند جان این مرد را بگیرم نه در اینجا بنابراین بایستی همین دم برای گرفتن جان او به هند بروم (مثنوی مولوی)

۲۱ - یکنفر می گفت که نیمی از شناسائی خدا سئوال و نیم دیگر پاسخ او است .

۲۲ - آغاز عمل ما شناسائی او وپایان آن ایمان به یگانگی او است (اول معرفت بعد توحید) پرسیدند علائم شناسائی او چیست؟

جواب داده شد عشق باو یکی از آنها است زیرا کسی که او را بشناسد دوستش خواهد داشت .

۲۳ - خداوند حقیقت تمام کائنات است (ابن سابین)

۲۴ - هیچکس نمیتواند بگوید من هستم زیرا این کلام خاص خالق است شخصیت مطلق متعلق باو است (ابو ناصر سرائی)

۲۵ - گفته‌اند عشق بتو فرمان می‌دهد بطوری آثارت را بعد از رفتن پاك کنی که دیگر چیزی برای باز گشت او خودت به خودت باقی نماند (غزالی)

۲۶ - یك دیوانه مجذوب خدا خضر را که می گفتند آب زندگی رانوشیده از خود راند و باو گفت من هر روز زندگیم را فدا میکنم برای اینکه نمی‌توانم دور از محبوب خود بمانم تو چگونه می‌توانی برای همیشه در این دنیای جاودان بمانی ؟ (منطق الطیر عطار)

۲۷ - آب زندگی در دست ما و دهانمان به منزله سطل آب است آئینه در روبروی ما است اما چهره ما در این آئینه منعکس نمی‌شود .

۲۸ - تو میپرسی لیلی کجا است اما لیلی در وجود خودت متمرکز است . (حراق شاعر مغربی)

۲۹ - جای تو در قلبم است و سراسر قلبم را اشغال کرده و جای کسی دیگر در آنجا نیست ، روح من ترا در خودم نگاه میدارد و اگر ترا از دست بدهم چه خواهم کرد ؟

۳۰ - حقیقت تو در روحم فرورفته مانند آبی که با شراب مخلوط شود باین ترتیب من تو هستم و تو هم من هستی .

۳۱ - من بشکل کسی که او را دوست دارم در آمده‌ام و کسی را که دوست دارم در من ادغام شده است ما یك روحیم اندر دو بدن

۳۲ - با این ترتیب اگر خود را ببینم اورا دیده‌ام و هر دو یکدیگر را در خودمان می‌بینیم .

۳۳ - بین من و تو یکنفر است و آنهم خودم هستم که خودرا جستجو میکنم .

۳۴ - اگر تو خود را از من جدا کنی باز خودم می‌مانم اما ما دو نفر از یکدیگر خارج نیستیم .

۳۵ - چهره تو در چشمانم و خاطره تو در لبهایم نقش بسته ، و جای تو در قلبم است چگونه می‌توانی خود را از من پنهان داری ؟ (حلاج)

۳۶ ـ ابن عباس میگفت ماخدا را از کارها و از صفاتش میشناسیم، اما هم پایه نیستیم نمی‌توانیم حقیقت او را بشناسیم ، خداوند درقرآن می‌فرماید آنها با علم خود نمیتوانند مرا بشناسند ، منزه است خدائی. که راهی برای شناختن به‌بندگان خودنشان نداده زیرا ماتوانائی‌شناختن او را نداریم .

۳۷ ـ ذوالنون می گفت کسی که بیشتر خدا را می‌شناسد کسی است که از همه حیران‌تر است .

من خدای خود را در وجود خودش شناخته‌ام می‌توانی اصل وجود او رابیان کنی اما جایش رانمی‌دانی آنچه راکه خداوند درمغز تو الهام می کند باز هم خدا برای توچیز دیگراست (سافوری)

۳۸ ـ سائلی از شیخ پرسید آیا میتوانی بزرگترین نام خدای توانا را بمن یاد بدهی ؟

ـ آیا تو شایسته دانستن آن هستی ؟

ـ البته

ـ بسیاب خوب به دروازه شهر برو و ببین آنجا چه خبر است بعد از آن خبرش را بمن‌بده

مرد سائل به آنجا رفت و مدتی نشست ، هیزم شکنی رادید که هیزمی بارالاغ کرده ، مأموری جلو راهش را گرفت هیزمش را گرفت و پس از اینکه کتکش زد او را بیرون کرد .

آن‌مرد بسوی شیخ آمد و آنچه راکه دیده بود باو گزارش کرد، شیخ باو گفت :

اگر تو نام بلند خدا را میدانستی باین مأمور چه میگفتی؟

او بدون تأمل جواب داد که مردن این مأمور را از خدا طلب می کردم.

شیخ باو گفت پس بدان این پیرمرد هیزم شکن کسی بود که در قدیم نام خدا را بمن آموخت.

حقیقت هم همین است بلندترین نام خدا دراختیار کسانی است که صبر و تحمل دارند، تسلط برخود، نیکوکاری دربرابر بندگان و تمام فضائل فطری نزد کسانی است که او را دوست دارند خدا باید از آنان راضی باشد و کسی نباید از قدرت خود در برابر ناتوانان سوء استفاده کند.

گنجینه پنهان

عبدالرحمن جامی شاعر صوفی ایران (متوفی درهرات ۱۴۹۲ میلادی) درمنظومه یوسف زلیخای خود که بهترین منظومه‌های عرفانی است یوسف وزلیخا همسر بوتیفار را گرد یك عشق خدائی جمع میکند وبا توجه به عشق آنها افسانه‌ها و اسرار خدائی را در اطراف حدیث (کنت کنزاً مخفیاً، فاجببت لکی اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف) یعنی من گنج مخفی بودم خواستم مرا بشناسند پس خلق کردم مردم را تا

مرا بشناسند) توصیف می کند و در این افسانه‌ها عقاید تصوف را در حال زبان عشق تصوف بیان می کند .

قسمتی از آن باین شرح است :

زیبائی مطلق فارغ از وابستگیهای ظاهری در خودش به‌چشم می‌خورد و با روشنائی فطری خویش ظاهر می گردد، هیچ آئینه‌ای نمی‌تواند چهره اورا نشان بدهد، هیچ‌شانه‌ای موهای اورا شانه‌نمیزند بچشمان او گردی وارد نمی‌شود، هیچ بلبلی برشاخسار گل زیبای او نمی‌نشیند وهیچ حشره‌ای طراوت آنرا از بین نمی‌برد، هیچ چشمی اورا ندیده حتی در عالم خیال، او برای زیبائی خود مترنم است و با بازیچه عشق همه را بخود می کشاند.

اما زیبائی نمی‌تواند در پرده حجاب بماند، چهره زیبااز‌پرده‌ها بی‌نیاز است و اگرتو در را بروی او ببندی از پنجره‌ها خود را نشان می‌دهد.

نگاه‌کن ببین چگونه گل لاله در قله‌های کوه ساقه‌اش را ریشه می‌دواند و در اولین تبسم بهاری‌خود را از زیر سنگها بیرون می کشد و زیبائی خود را بما می‌نمایاند، و توهم وقتی اندیشه تازه‌ای درقلبت احساس می کنی حالی پریشان پیدا می کنی و فقط می‌توانی با کلمات ونوشته‌ها آنرا وصف کنی و این است واکنش زیبائی در هرجا که یافت شود.

زیبائی جاودانی در نواحی اسرار آمیزی سر درمی آورد برای اینکه افق دلها را روشن کند، کوچکترین جرقه‌ای از آن در روی‌زمین و آسمانها متجلی است.

این زیبائی در آئینه دلهامنعکس می‌شود تمام ذرات جهان بشکل آئینه‌هائی درمی آیند و هر کدام از آنها نور حقیقی خدائی را منعکس می‌سازند، یکی از کوچکترین جرقه‌های آن، اگرروی برگ گلی بچکد اورا دیوانه عشق بلبل می‌سازد، حرارت آن وابسته به‌مشعل فروزانی است که از سیارات پرتو می‌زند، از همین عشق بود که لیلی مجذوب شد و هریك از تار موهای او درقلب مجنون فرورفت. این همان‌عشق بودکه به لبهای شیرین چنان شیرینی عطا کرد که پرویزوفرهادرابسوی خودکشاند و تماشای ماه بود که به‌یوسف روشنائی الهی بخشید تا زلیخا را دیوانه خود بکند.

این همان زیبائی است که ازورای‌زیبائیهای زمینی قلبهارابسوی خودکشاند، این عشق اواست که بقلبهاجان می‌دهد و روح‌ها راتقویت می‌بخشد، از پرتوهمان عشق است که قلبهای عشاق را متزلزل‌میسازد.

همانطورکه زیبائی عشق از او تراوش می کند فعالیت آن در خودش زنده می‌شود، اگر این عشق را با توجه تمام نگاه کنی‌اومانند آئینه‌ای است که اوهم گنجینه مخفی نور خدا را ارائه می‌دهد.

من‌وشما دراین جهان سر گردانیم، باین‌وآن رومی کنیم،ساکت و خموش باش وچیزی بگو، زیرا این جرقه‌ای است که همه کس آنرا

نمی‌بیند و نمی‌تواند رموز آنرا دریابد.

سعی کنیم در سکون دل دوست بداریم، زیرا بدون این عشق محکوم بنابودی خواهیم شد.

قلبی که آلودگیهای عشق‌را به‌خود راه‌می‌دهد قلب پاکی‌نیست، وقلبی که ازد دردهای عشق فارغ باشد همیشه در نگرانی سیر می کند، اضطرابها و نگرانیهای عشاق است که به‌جهان جنبش و حیات ابدی می‌بخشد.

سرگیجه‌عشق سرگردانی نیست بلکه چیزی است که جهان را می‌چرخاند.

اگر می‌خواهی فارغ از هرچیز باشی اسیر عشق خدائی باش، اگر شادی و نشاط می‌طلبی سینه‌ات را برای دردهای عشق آماده کن، شراب عشق، بتو حرارت و سرمستی می‌بخشد، بدون این عشق‌دنیائی خالی پراز بیم خواهی داشت.

از کسی شنیدم می گفت نوآموزی نزد شیخی رفت تا باو راه خدا را بیاموزد، شیخ باو گفت اگر پایت در گذرگاه عشق لغزش نداشته باشد پیش برو تا عشق را بشناسی، بعد ازآن به‌نزد من بیا.

اول شراب عشق بنوش اگرمی‌خواهی از عشق خدائی‌سرمست شوی اما در جاده‌های بیراهه خود را سرگردان نکن، از این پل‌بگذر اگرمی‌خواهی به‌پیشگاه خداوندی پذیرفته شوی.

این لطیفه‌های شیرین برای تجسم عشق خدائی است که‌صوفیان

از آن سرمست می‌شدند و گاهی با آواز و پایکوبی و سماع چون پیروان مولوی به‌سماع دست می‌زدند، اما شناختن خدا از این گونه پایکوبی‌ها به‌دور است، اگرما قرآن را بخوانیم و ازآن پیروی کنیم به‌منتهای عشق ووصال ربانی نائل می‌شویم، خدا می گوید اگر بسوی من بیائید نور مرا درهمه‌جا خواهید دید.

شیخ فریدالدین عطار

ابوحامد محمدابن ابوبکر ابراهیم بن‌مصطفی معروف به‌شیخ فریدالدین عطار از بزرگان صوفیه (متوفی ۶۲۷) و عارف بزرگ‌است که دردنیای تصوف به‌مقام ارشاد رسید، حرفه اوعطاری وداروفروشی بود، اما در اواخر عمردست از عطاری کشید وبه‌عالم عرفان و حقیقت پای نهاد ودر مسافرتی که برای زیارت به‌مکه رفته بودشیخ مجدالدین بغدادی مورد توجه او قرار گرفت و در سلك مریدان او درآمد.

عطار در عالم تصوف صاحب تألیفات زیادی است که از آن جمله منطق‌الطیر را می‌توان نام برد و داستان این منظومه عرفانی از این قرار است که جمعی پرندگان برای یافتن حقیقت و پیرخرد بدیدار سیمرغ می‌روند و دراین منظومه مراتب عشق حقیقی و رنجهائی راکه عاشق باید در راه معشوقه بکشد با زبانی عارفانه یادکرده است.

اشعار عطار بسیار دلنشین و مطبوع است و مسائلی راکه طرح می‌کند در عالم تصوف دارای اهمیت بسیار زیادی است، او درباره

تصوف نظریات مخصوصی ابراز می‌داشت و می گفت اگر قبول کنیم که تصوف زبانی است که هرقوم می‌تواند با آن آشنا شود اما عقیده من این است که جویندگان حقیقت این زبان را بهتردرك می کنند.

تصوف در اسلام بر پایه آیاتی است که از قرآن استنباط‌میشود که تمام آن براساس توحید و یگانگی خدا است وقتی خداوند بربنده‌اش‌رحمت دارد وعلاقه خدا رادردلها روشن می کند این‌هم‌یکی از دلائل توحید خداوند است الهامی که از عالم غیب میرسدوعقایدی که مردم با ایمان به‌قرآن دارند تمام اینها دلیل یگانگی خداوندا‌ست، وقتی یك شخص با ایمان از روی اجتهاد قرآن را می‌خواند و آنرا کلام خدای یگانه می‌داند همین الهام غیبی است که در تمام آثارروی زمین بوحدت خداوندی گواه می‌دهد؛ این آیات قرآن است که با قدرت تسلط خود مردم را بسوی یگانگی خدا دعوت می کند وقتی خدا می گوید قرآن رابا صدق دل بخوانید تا من نیکیهای خودرابشما ارزانی دارم همین قرائت قرآن است که ما را بسوی وحدانیت خدا می کشاند.

عطار علاوه برمنطق‌الطیر صاحب کتابی است بنام تذکره‌ـ الاولیا که درآن روایات و اخباری را از امامان و سایر علمای اسلام جمع‌آوری کرده که تعداد این روایات مربوط به۷۵ نفر است که ما قسمتی از آنرا در اینجا نقل میکنیم.

او دراین‌باره می گوید روایاتی که ما ازامامان یا دیگران‌بدست می‌آوریم وقتی بدل ما می‌نشیند که روح ما آنرا قبول می کند؛ با

خواندن این روایات در قلب ما تصویری از خدا منعکس می گردد و بما می گوید آنچه را که شنیدی بیکی از منابع قرآن رجوع کن و اگر این روایت با روح قرآن هم آهنگی داشت ما آنرا قبول میکنیم در این وقت است که روان ما صحت آن را می پذیرد زیرا کسی که خدایش را میشناسد کلام او را هم خواهد شناخت، تمام صوفیان این انگیزه را قبول دارند و از همان راه است که بسوی خدا می روند، صوفیان این روایات را که عطار جمع آوری کرده برای آن ارزش زیادی قائلند، عطار می گوید خداوند در قرآن فرموده است دنیای عشق خدائی راه‌های گوناگون ندارد و دارای سه علامت است یکی التهاب یا آتش دل دوم قطرات اشك و سوم خون.

عطار در دیباچه خاطرات خود می نویسد که به چه علت این کتاب را جمع آوری کرده، او عقیده دارد که بعد از قرآن و احادیث که از زبان پیغمبر شنیده شده هیچ چیز بالاتر از کلام مقدسین نیست و برای نوشتن آن این دلائل را ذکر کرده است.

۱ــ اول اینکه برادران دینی این را از او خواسته بودند.

۲ــ او فکر میکرد که شاید بعضی از این روایات برای نویسنده‌اش ثواب داشته باشد.

۳ــ گمان می کند که کلام مقدسین برای کسانیکه نمی‌توانند اعمال را بجا بیاورند بسیار مفید است زیرا ممکن است پایه‌های ایمان اورا تقویت نماید و اورا از خودخواهی بازدارد.

۴ــ جنید در این بازه گفته است که کلام آنها به‌منزله افراد و

سربازان جهاد در راه خدا است هرچه قویتر باشد پایه‌های ایمان را محکم و اندوه قلب را میزداید.

۵- بنابفرموده پیغمبر رحمت خداوند شامل مقدسین است.

۶- عطار معتقد است که خداوند او را مشمول رحمت خود خواهد ساخت.

۷- او کلام مقدسین را جمع‌آوری کرده بامید اینکه خودش‌هم بتواند سایه‌ای از آنها بشود.

۸- قرآن واحادیث فقط برای کسانی مفهوم است که بخوبی زبان عربی را می‌دانند و دیگران باید چیزهائی از دیگران بشنوند.

۹- یك کلام حاکی از حقیقت خداوند دارای اثر بزرگی در قلب مؤمن است.

۱۰- فقط کلام خداوند بودکه عطار را تحت تأثیر قرار می‌داد و او در نوشتن این روایات امیدوار است که رحمت الهی را شامل دیگران هم بکند.

۱۲- در زمان او مردم مقدسین را از خاطرها برده بودندوعطار امیدوار است که نام آنانرا بخاطر بیاورد.

۱۳- کلمات امامان یا مقدسین لااقل می‌تواند مردم‌را هشیارسازد تا دست از علاقه دنیوی بکشند و درباره زندگی آینده فکر کنند و خدا را دوست بدارند وآنها را برای آخرت آماده سازد.

عطار دراین‌زمینه می گوید می‌توان گفت که بعد از قرآن کتابی

بهتر از این نمی‌توان یافت زیرا آنچه را که من جمع‌آوری کرده‌ام تفسیری بر کلمات قرآن و احادیث است و کسی که آنرا با توجه تمام بخواند خواهد دانست چه عشقی در دل پیشینیان افروخته بود که توانستند این کلمات و سخنان را بگویند، عطار مجموعه‌ای از بهترین خاطرات مردان خدا را جمع‌آوری کرده که حالت نیستی و فنای خود را در برابر شناسائی خدا نشان داده و از عجایب روزگار بوده‌اند.

۱۲ ـ عطار با شور و عشقی لبریز از ایمان سخنان دلنشین مردان خدا را بیاد ما می‌آورد و امیدوار است که با این خدمت ارزنده شفاعت مقدسین را بدست بیاورد و گناهانش مورد عفو و بخشایش الهی قرار گیرد و مانند سگ اصحاب کهف به بهشت برود.

شاید همه شما داستان «سگ اصحاب کهف» را شنیده باشید، این داستان افسانه نیست داستانی است که از دیرزمان بجامانده و خداوند در سوره کهف یادی از این داستان می‌کند، چه خوب است شما هم این داستان را بدانید که گاهی ممکن است انسان به مقامی برسد تا خود را نزدیک به خدا بداند.

قصهٔ اصحاب کهف

داستان اصحاب کهف ، از داستانهای مشهور دینی است که در قرآن مجید هم به آن اشارت رفته و در تفسیرها نیز با تفصیلِ بیشتری نقل گردیده است .

آنچه دراینجا از این داستان میخوانیم مأخوذ از تفسیر ابوبکر عتیق سور آبادی (نیشابوری) است . این تفسیر در قرن پنجم نوشته شده .

دراخباراست که ایشان‌هفت ملکزاده بودند به‌روز گاردقیانوس. و دقیانوس جباری بود متکبر ، دعوی خدایی می کرد و از هر ملکی پسری به بندگی آورد . دقیانوس پیش خویش ایشان را به‌پای‌می کرد و برتخت زرین می‌نشست . وی راگنبدی بود فیروزه برسان آسمان‌به ماه و آفتاب و ستارگان بیاراسته .

وقتی ، از ملکی از ملوك اطراف تهدید نامه رسید به دقیانوس که تو نصیب خویش ازملکت جهان، تمام بیافتی وکام دل‌خویش‌حاصل کردی ، اکنون پیر شدی ، ولایت به من تسلیم کن و اگر نه حرب را ساخته باش .

دقیانوس دانست که باوی‌بر نیاید بترسید از تهدید وی و آن‌نامه را پنهان داشت، تا روزی طعام بخورده بود ؛ یکی از آن ملکزادگان آب بردست وی میریخت تادست بشوید ؛ گربه‌ای بربام گنبد بدوید، آوازی بیامد ، دقیانوس پنداشت که آن ملك تاختن آورد . رنگ از روی وی برفت ، لرزه بر دست وی افتاد . ملکزاده در وی نگریست، آن تغییر بروی بدید ؛ به‌خرد خویش بدانست که او خدایی را نشاید، که اگر وی خدای بود بدان واقعه از جای نمی‌شد . آن را دردل‌نگاه می‌داشت تا به خانهٔ خویش آمد .

وعادت آن‌ملکزادگان‌چنان‌بود که بامدادهمه‌به خدمت‌مبایستادند چون خوان می‌نهادند خدمت‌می کردند و آنگاه که دقیانوس ازخوردن فارغ می‌شد ، ایشان باز می گشتند . هر روز به نوبت یکی از ایشان دیگر ملکزادگان را دعوت می کرد به سرای خویش و هر یکی را از ایشان سرایی و باغی بود .

آن روز نوبت مهمانی آن ملکزاده بود ؛ چون به سرای وی آمدند و خوان بنهادند وی هیچ طعام نخورد . وی را گفتند : تو را چه بوده است که طعام نمی‌خوری امروز ؟ وی گفت : اندیشه‌ای در دل من آمده است که طعام به گلوی من فرو نمی‌شود . گفتند :آن‌چه

اندیشه است ؟ با ما بگوی ، دانی که ما را ازیکدیگر رازی نهان‌نبود
با ایشان عهد کرد که آشکارا نکنند . بگفت که من چون آن تغییر بر
ملك بدیدم بدانستم که وی خدایی را نشاید، وی را چه پرستیم ؟

ایشان گفتند: ما راهم این در دل افتاده است. رازها بر یکدیگر بگشادند ؛ دست از طعام بداشتند ؛ قرار از ایشان بشد ، برخاستند . گفتند : ما را روی نیست اینجابودن که دقیانوس ما را بکشد؛ صواب آن است که روی به کوه درنهمیم .

چون اندکی راه رفتند ، یکی گفت : اکنون که از خدمت مخلوق به خدمت خالق آمدیم ، صواب آن است که پیاده رویم .همه از اسبان فرو آمدند واسبان را بگذاشتند وپیاده می‌رفتند،پایهای ایشان مجروح گشت که ایشان مردمانی بودند به نازپرورده چون زمانی در کوه و سنگ برفتند شبان دقیانوس را دیدند با رمهٔ عظیم ؛ وی ایشان را گفت : شماکه‌اید و کجا می‌شوید؟گفتند به خدمت خداوندآسمان و زمین . شبان گفت:به حق جوانمردی مرا با خویشتن ببرید که شوق او در دل من به جوش آمد . ایشان گفتند : صواب است . گفت :

چندان صبر کنید که من این رمه از سر بالا درگردانم تا روی به شهر نهند . بکرد و با ایشان برفت . سگی بود وی را . وی نیز از پس ایشان می‌رفت . گفتند : سگ را باز گردان که بانگ کند ، از پس ما بیایند و ما را باز یابند . شبان گفت : این سگ به راندن من بازنگردد که وی با من خو کرده ، هرچند که او را برانم نشود .

می‌رفتند تا به غاری رسیدند . گفتند در اینجا فرو آییم . پس

در رفتند و همه در نماز ایستادند، لختی نماز کردند. خدای تعالی خواب برایشان افکند و آن سگ بر آستانهٔ غار بخفت.

تا سیصدو نه سال در آنجا خفته بودند. آنگاه خداوند ایشان را بیدار کرد، چون برخاستند از یکدیگر پرسیدند چند است که ما در این غار خفته‌ایم؟ یکی گفت: روزی، یکی نگاه کرد آفتاب هنوز فرو نشده بود، گفت: نه بل بعضی ازروزی. نگاه کردند در آن‌غار نه چنان دیدند که در آنجا می‌شدند. سنگها دیدند از وادیها درآمده و سیلها برفته و نشیبها پدید آمده گفتند: حال نه برآن جمله است که ما می‌پنداریم، خدای داند که ما چند ببوده‌ایم اینجا. تاخفته بودند خود از گرسنگی وتشنگی آگاهی نداشتند، چون بیدار گشتند ساعتی برآمد، گرسنه شدند. گفتند: هیچ چیزهست‌تا یکی رابه شهرفرستیم تا طعام آرد؟ شبان گفت:

بامن درمی چند است. یکی را بفرستادند واو را گفتند که کسی را از حال ما آگاه نکنی و طعام لطیف آری، ازآنکه مردمانی‌بودند به ناز پرورده؛ خوی نکرده بودند به طعام کثیف.

وی بیامد، حال شهر نه برآن جمله دید که از پیش دیده بود، حالها بگشته و دقیانوس هلاك شده و ملکی دیگر از پس وی بوده، در آن میان‌عیسی علیه‌السلام بیامده واهل شهردین عیسی گرفته. ملکزاده می‌آمد تا به بازار، فرادکان طباخی شد. سیم فرا داد. طباخ آن‌درمها بدید به ضرب دقیانوس گفت: گنج یافته‌ای، راست بگو از کجا یافته‌ای؟ گفت چه جای گنج است، مردی‌ام غریب از دروازه شهر

۱ ـ ۲ / ۲۱

در آمده ، یاران دارم گرسنه ، مرا نان فروش و اگرنه دست ازمن بدار طباخ گفت :

بگو که این درم از کجا آورده‌ای که ضرب دقیانوس است ؛ سیصد سال است تا زده‌اند ، نصیب من بیرون کن، راست بگو که ترا جز راستی نرهاند ، و اگر نه ملك را خبر کنم تا ترا رنجها رسد .

ملکزاده چون درماند ، قصه خویش بگفت . طباخ ندانست که وی چه می گوید ؛ در وی آویخت و او را نزد ملك برد . ملك او را بررسید . وی قصه خویش بگفت ملك ندانست که وی چه می گوید ، کتابخوانان‌را بخواندوازایشان بررسید، گفتند که مادر کتابهاخوانده‌ایم که در روزگار دقیانوس ملکزادگان بودند ، دین خدای‌یافتند ، ازوی بگریختند و در این کوه پنهان شدند ؛ کس خبر ایشان نیافت.

چون ملك بدانست وی رابنواخت و منادی فرمود در شهر تابه زیارت ایشان شوند . خلق روی به کوه نهادند و ملك با همهٔ ارکان مملکت برفت و ملکزاده را با خود می‌برد تا راه نماید بدیشان . چون نزدیك غار رسیدند . ملکزاده گفت که صواب آن است که من از پیش فرا شوم وایشان را خبر دهم که حال چیست تا نترسند که ایشان‌پندارند که این روزگار دقیانوس است . مبادا اگر این همه مردم ببینند زهرهٔ ایشان بچکد .

ملکزاده از پیش برفت و ایشان را درآن غار آگاه کرد که حال برچه جمله است: دقیانوس ازسیصد سال باز هلاك شده و احوال شهر بگردیده و ملك خداپرست با همه حشم و حاشیه می‌آید به سلام ما .

شهر همه آذین بسته، اعزاز ما را. چه صواب ببینید؟ ایشان گفتند: ما را ازدنیا و صحبت دنیابس؛ یارب ما دیدار وصحبت خلق نخواهیم، ما را به‌حضرت خویش بر! حق‌تعالی ایشان را جان برداشت و گویند. ایشان را از دیدار خلق غایب کرد تا هرچند که جستند ایشان را باز نیافتند.

***

عقاید مخصوص عطار بخوبی نشان می‌دهد که او دارای ایمان کاملی بوده او مردی با ایمان‌کامل دارای یك زندگی ساده پارسائی که از ثروت و تمول بشدت تمام متنفر بوده و همیشه می گفت هرکس روان خود را با قلبی پاك بسوی خدا متوجه سازد برای همیشه پاك خواهد ماند و می گفت بایستی تمام مردم را برای پرستش خداوندبهر طریقی که خودشان می‌خواهند آزاد گذاشت، او خودش هم همینطور بود نسبت به‌تنگدستان وبی‌پدران و حیوانات ترحم مخصوصی‌داشت و همیشه در کلمات خود این طبقه مردم یا بینوایان را نام می‌برد اطلاعات او درمورد مذهب بسیار عمیق بوده و از اطلاعاتی که‌ابراز می‌داشت نشان می‌داد که مطالعات زیاد داشته، قرآن و تاریخ اسلام و کتب فلسفی آنزمان را خوانده وحتی در طبابت مهارت زیاد داشته و تمام این کتابها را مطالعه کرده بود و بطوری که خودش می گویدمدت پنجاه سال برای گردآوری این روایات زحمت کشیده معاصرین او می گفتند آنچه اسرار الهی است می‌توان درکتابها وآثار عطاربدست آورد زیرا او بخوبی توانسته است اسرار الهی را تا جائیکه امکان

داشت تفسیر و معنی کند، جلال‌الدین رومی اعتراف می کند که مطالعه کشف‌الاسرار عطار او رابسیاری از مشکلات راهنمائی کرده درباره او گفته‌اند (عطار هفت کوچه را گشت درحالیکه ما هنوز در خم یك کوچه‌ایم) .

و گفته بودند که کلمات عطار بسیار ساده و عمیق و پاك ودارای مفاهیم بزرگی است کتابهای مشهور او یکی منطق‌الطیر که به‌زبان پرندگان نوشته شده و دیگری پندنامه که با زبانی بسیار ساده است و مصیبت‌نامه که داستانی از سفر روح بسوی معابد و آسمانها است، اسرارنامه که یکی از شیرین‌ترین اشعار متصوفه بشمار می آید و ازهمه اینها گذشته بروایتی تا دویست هزار شعررا باو نسبت داده‌اند و ازهمه مهمتر خاطرات مقدسین او است که شامل دنیائی از مطالب سودمندو داستانهای شیرین است، و ما نمی‌دانیم عطار این روایات را از کجا بدست آورده ولی دراین باره عطار می گوید که بیشتر از آن مربوط به‌شیخ ابوسعید ابوالخیر است که درحدود صد سال پیش ازاومیزیسته (۱۰۴۹-۹۶۷) و او اولین شاعر متصوف است که بزبان فارسی شعر سروده و غیر ازآن نام چند کتاب دیگر را می‌برد که این کتابها امروز در دست کسی نیست.

در این خاطرات داستانها و اخباری جمع آوری شده که نظیر آن‌درجای‌دیگر یافت نمی‌شود و از لحاظ تاریخ تصوف دارای‌اهمیت بسیار زیادی است.

درباره زندگی خصوصی عطار اطلاعات زیادی دردست‌نیست

جزاینکه می‌دانیم قبل از اینکه وارد این رشته شود به‌توجیه پدرش دکان عطاری داشته و خودش درباره طب دارای اطلاعات مبسوطی بود و داروها را می‌شناخت و مدتها دراین دکان به‌حرفه دارو فروشی اشتغال داشت تا اینکه درویشی در یکی از روزها وارد دکانش شد و از او صدقه‌ای خواست، عطار باو جوابی نداد مرد درویش باو گفت:

تو چگونه می‌خواهی بمیری؟

عطار با تعجب باو گفت مانند تو میمیرم، مرد گدا روی زمین خوابید و سرش را روی سنگی قرارداد و درهمان‌حال او از دنیارفت.

عطار از مشاهده این صحنه ناگهانی در روحیه خود تحولات شگرفی احساس نمود مثل این بود که با دنیای تازه‌ای وارد شده واو آنروز بود که آرزو می کرد تمام دارائی خود را فروخته و وارد سلك تصوف شودظاهراً معلوم است که براثر نفوذ پدر ومادرش مخصوصاً مادرش که زنی پارسا بوده باین فکر افتاد که ازآنروز بدنبال دین‌برود، عطار همیشه در عالمی از رؤیا بسرمیبرد و درباره بازگشت بسوی‌خدا در این خصوص اشاره می کند و همین افکار بود که او را واداشت خاطرات مقدسین را جمع‌آوری نماید ودراین مدت پنجاه سال‌همیشه بسفرهای دور و دراز می‌رفت و با دانشمندان و علمای سرشناس‌تماس می گرفت و بالاخره در سلك مریدان شیخ مجدالدین بغدادی درآمد که درآنزمان بسیار شهرت داشت بطوریکه‌معلوم است عمرزیادی کرد و درحدود سال ۱۲۳۰ میلادی در زمان حمله مغول بایران بدست‌یکی از سربازان مغولی بقتل رسید و در خاطرات خود هم اشاره میکند که

موهایش در راه تحقیقات اصول اسلامی سفید شده اما تاریخ تولد او چندان روشن نیست ولی تا آخر عمر در عقیده تصوف خود باقی ماند.

در مقدمه کتاب خود می‌نویسد که باید بدانید تمام این روایات از مردان و دانشمندان مقدس است و کمتر روائتی از امامان در آن دیده میشود، اما یکی از روایات او مربوط به‌حضرت امام‌جعفر صادق است و درباره این امام والامقام مطالب زیادی گفته و نسبت باواحترام خاصی قائل بوده است ومیگوید یك خبراز امام جعفر صادق(ع)مانند این است که از تمام ائمه اطهار خبری نوشته‌ایم زیرا بنظر من دوازده امام شیعیان دارای یك ارزش واحد بودند:

امام جعفر صادق (ع)

نام امام ششم جعفر ولقب وی صادق است، از آن رو که وی جز حق نگفت و هرچه بمردم ابلاغ کرد راست و درست بود، وی فرزند امام باقر است و در سال ۸۳ﻫ . در مدینه متولد شد و در ۱۴۸ﻫ . از دنیا برفت و بدین ترتیب ۶۵ سال عمر کرد، یعنی از همه امامان بیشتر زندگی کرد، دوران امامت آن حضرت ۳۴ سال طول کشید.

دوران امامت حضرت صادق(ع) سالهای ۱۱۴ تا ۱۴۸ هجری مقارن با سقوط بنی‌امیه و روی‌کار آمدن بنی‌عباس بود، و برای امام فرصت مناسبی برای ارشاد مردم و بیان دستورهای دینی پیش آمد؛ چون دشمنان مشغول جنگ و ستیز بودند و فرصت مزاحمت پیدا نمی‌کردند، از طرفی مردم طی سالها حکومت بنی‌امیه در این فکر بودند که چگونه بیشتر افراد خاندان نژادپرست وخودخواه از تربیت اسلامی بدورند و جزحفظ قدرت و زراندوزی و عشرت طلبی هدفی ندارند.

در آنزمان فکر مردم تا اندازه‌ای روشن شده و آزادی بیشتر

داشتند، ازاین‌رو رفته‌رفته به‌خاندان علی(ع) و امامان متمایل میشدند، و چون قدرت نمائی و فریبکاری بنی‌امیه آنانرا خسته کرده بود، به دنبال کسی می گشتند که بآنان حق بگوید و راستی و انسان دوست و خیرخواه باشد، وعلم و درایت کافی داشته باشد.

مردم این فضیلتها را در امام صادق یافتند، از این‌رو حتی آنان که به‌امامت آن حضرت ایمان نداشتند در مجلس درس وی شرکت می کردند.

در کتابهای روایت نام بیش از چهارصد هزار نفررا می‌بینیم که مستقیماً از امام جعفرصادق(ع) حدیث نقل کرده‌اند و هزاران روایات از او باقی مانده است.

در درسهای امام صادق (ع) هر گونه مطلبی که برای هدایت و رشد فکری مردم مفید بود مطرح می‌شد، چه دربارهٔ خدا و اصول دین و چه در بارهٔ احکام ومعاف اسلامی، یا مسائل اخلاقی وتربیتی، و یا دیگر مسائل علمی، امام شاگردانی نظیر جابر بن حیان داشت که بیش از صد رساله نگاشته و در رشته‌های گوناگون علمی بحث کرده است و او را پدر علم شیمی می‌دانند، وی خود مکرر می گفت که من دانش خویش را از استادم امام صادق (ع) یاد گرفتم.

شیعیان دوازده امامی را جعفری مذهب گویند بدان لحاظ که قسمت عمده دستورهای اسلامی را از امام صاق (ع) فرا گرفته‌اند اهل سنت دارای چهار مذهب عمده هستند به نامهای حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی که ازنام چهار پیشوا یعنی ابو حنیفه و مالك بن انس، واحمد

ابن حنبل و محمد بن ادریس شافعی گرفته شده و ما در جای دیگر به ذکر آن می‌پرداختیم .

جالب آن است که این چهار نفر مستقیم و غیر مستقیم از علوم امام صادق استفاده کرده‌اند.

ابو حنیفه در باره امام می گوید من از جعفر بن محمد داناتری سراغ ندارم .

تذکر این نکته دراینجا لازم است که شیعه و سنی برادر مسلمان یکدیگراند و برادری اسلامی باید میان همهٔ مسلمانان جهان محفوظ بماند .

در هر حال خدمات وسیع و ارزنده امام صادق (ع) بـه فقه و معارف اسلامی ادامه داشت تا اینکه منصور خلیفه عباسی حکومت را بدست آورد و او رفته رفته برای حکومت خـود دست به خونریزی فراوان زد و جمعی ازنوادگان امام حسن را دستگیر و شهید کرد بدان جرم که علیه حکومتش توطئه یا به ستمگریها وخودخواهیهای او اعتراض کرده بودند

منصور کم کم دامنه ظلم خود را گسترش داد و به هر یك از بزرگان و افراد با نفوذ خاندان علی بدبین شد ، با اینکه خود مکرر درآشکارونهان اعتراف کرده بود که امامت و پیشوائی حق آنان است وآنها در علم وپرهیزکاری و فضیلت ازهمه برترند و از طرفی خاندان علی با آنان خویشاوند نزدیك بودند و بنی عباس به آبـروی آنان

توانستندحکومت را به چنگ آرند، با وجود بر این منصورمی گفت:

زمامداری وحکومت خویشاوندی نمی‌شناسد، و همینکه قدرت خود را از جانب شخص یا گروهی در خطر می‌دید با وی سخت در - می‌افتاد هر چند او بهترین خلق خدا باشد.

ازاین روچند مرتبه نسبت‌به امام صادق(ع) بدبین شد، گزارشها به او رسیده بود که امام در صدد جمع آوری پول و اسلحه برای از بین بردن حکومت اواست ومفسدین به او گوشزد می کردند که دریک کشور دونفر نمی‌تواند خلیفه بشود بدین جهت امام را تحت مراقبت قرار داد و به مرکزخلافت احضار کرد، حتی چندمرتبه چنان‌خشمگین شد که امام را به مجلس خود فرا خواند بدان قصد که او را شهید کند، اما همینکه امام وارد مجلس می‌شد پاکی و عظمت امام صادق چنان او را می گرفت که از تصمیم خود منصرف می‌شد، ازاین گذشته اومی‌دانست که امام موردعلاقه فراوان مردم است و عده‌زیادی از دانشمندان و بزرگان مسلمان تربیت شده مجلس درس او هستند و اگر نسبت به‌آن حضرت سوء قصدی کند نه تنها خطر را از بین نبرده است، بلکه بیم آن می‌رود که هواداران آن حضرت بر علیه او قیام کنند.

با وجود این، شعله کینه و حسد دستگاه حکومت همواره زبانه می‌کشید و آنها را به طوطئه‌های گوناگون علیه امام صادق (ع) وامی‌داشت تا سرانجام حضرتش زندگی را بدرود گفت‌اما نام وآثار علمی پر افتخار او جاودان باقی ماند.

اخباری که از امام عليه السلام روایت شده است

روایت می کنند که امام صادق (ع) از قول پدرش نقل می کند اگر کسی به پیامبر ایمان داشته اما نسبت به فرزندان او وامامان ایمان نداشته و از آنان رو بگرداند مثل این است که هرگز به رسول اکرم ایمان نداشته است.

امام شافعی ارادتی به آل محمد(ص) داشت و اگرچه مردم او را رافضی می‌دانستند در باطن ارادت داشت و بارها گفته بود اگر به کسانی که به امامان ارادت می‌ورزند نسبت رافضی بدهند خداوند و فرشتگان هرگز گناه آنان را نمی‌بخشد، محمد (ص) آخرین پیامبر ومالك این جهان وجهان دیگر ومحبوب‌ترین بندگان خدا است هرکس او را به پیامبری می‌شناسد بایستی فرزندان او را نیز دوست داشته باشد.

از ابو حنیفه که خود صاحب مکتبی بود پرسیدند کدام یك از اولاد پیامبر را بیشتر دوست دارید و بر آنها بیشتر ارج می‌دهید؟

جواب داد من علی را مولای خود و رهبر خویش می‌دانم بعد از او دختر پیغمبر فاطمه زهرا و عایشه را بهترین همسران و زنان پرهیزکار می‌دانم.

نقل می کنند که دریکی از روزها منصور خلیفه به نزدیکان خود گفت من از نفوذ امام صادق بیم دارم او را به نزد من بیاورید زیرا می‌خواهم دستور قتل او را بدهم.

یکی از نزدیکان گفت تا جائی که من خبر دارم امام صادق مردی پرهیزکار است و به هیچ کاری غیراز ارشاد مردم دخالت نمیکند.

خلیفه از شنیدن این سخن خشمگین شد و حرفی نزد اما دستور داد امام را احضار کنند و پس از عزیمت مأمورین به آنها گفت هر وقت که من کلاه خود را برداشتم شما باید با شمشیر خود او را به قتل برسانید، هنگامی که امام وارد آنجا شد خلیفه را ترس وبیم سختی فرا گرفت و از تخت پائین آمد در برابرش تعظیم کرد دستش رابوسید و او را در کنار خویش نشاند.

همراهان خلیفه چون چنین دیدند با حیرت تمام انگشت به‌دندان گزیدند اما چیزی نگفتند وپس از اینکه امام بجای خود نشست خلیفه عرض کرد از من چیزی بخواهید تا انجام دهم.

امام با قدرت تمام فرمود تنها چیزی که از تو می‌خواهم این است که مرا نزد خود نخوانی تا با قلب آرام و توجه کامل به عبادت خویش بپردازم زیرا من غیر از ستایش خدا عشقی ندارم.

خلیفه با احترام تمام امام را به حجره‌اش فرستاد و بعد از رفتن او بدن خلیفه به شدت تمام بنای لرزش گذاشت بطوری که مدتی بیهوش ماند وتا نماز عصر به همان حال باقی ماند بعد از اینکه بهوش آمد پرسیدند شما را چه می‌شود؟

خلیفه جواب داد :

هنگامیکه امام در اینجا جلوس کرده بود اژدهای عظیمی را دیدم که لب پائین او بروی زمین و لب بالایش روی این تخت قرار داشت و صدائی در گوش من می گفت اگر بامام بی احترامی کنی تراخواهم بلعید ، باین جهت وقتی چشمم به اژدها افتاد بدنم را لرزشی سخت فرا گرفت و مدتی بیهوش ماندم

نقل می کنند در یکی از روزها شیخ داود طائی به نزد امام جعفر صادق رسیده وعرض کرد ای اولاد پیغمبر بمن اندرزی بده زیرا قلبم از شدت اندوه تاریك شده است .

امام فرمود ای داود تو بزرگترین زاهد این شهر هستی!! به توجه اندرزی میتوانم بدهم ؟

عرض کرد ای پسر پیغمبر خداوند ترا برتر از همه خلق فرموده هر اندرزی که بدهی گوش می دهم .

امام فرمود من از آن می ترسم که در روز قیامت جدم پیغمبر مرا بازخواست کند که نتوانسته ام دستورات او را کاملا انجام دهم ، ای داود باید ، بدانی در این راه بزرگی و کوچکی کاری انجام نمی دهد مسئله مهم اجرای دستورات دینی است تا نیکوکار نباشیم قدرت نداریم با سربلندی در روز رستاخیز حاضر بشویم .

داود بعد از شنیدن این کلام بنای گریه را گذاشت و باالتهاب و ایمان تمام رو به خدا کرد و گفت کسی مانند او که دارای جدی چون پیغمبر

و مادری چون فاطمه دارد این چنین در برابر خدا می‌لرزد اما من که کوچکترین بندگان گناهکار تو هستم چه امیدی می‌توانم داشته باشم.

ای‌پروردگار بزرگ هیچکس را از رحمت و توجه خودمحروم مکن.

دیگری نقل میکند در یکی ازروزها که امام بادوستان واصحاب خودنشسته بود بآنها فرمود دوستان من بیائیدباهم‌قراری ببندیم هر کدام از ما بیشتر خداوند راستایش نمودیم در روز قیامت ازدیگری‌شفاعت بطلبد.

اصحاب عرض کردند ای‌فرزند بیغمبر تو که جدی چون پیغمبر داری چه احتیاجی به شفاعت ما داری، جد تو می‌تواند از همه ما شفاعت کند.

چهره امام‌سرخ شد وفرمود با خطاهائی که از من سرزده جرأت ندارم در روزرستاخیز به پیامبر نگاه کنم چگونه او از ماشفاعت کند.

روایت می کنند که امام صادق (ع) چند روز درحجره‌اش ماند و بیرون نیامد یکی ازاصحاب به‌خدمت رسید وعرض کرد مردم انتظار دارند که از کلام خدا باآنها سخن بگوئید، آیا نمیخواهید از حجره بیرون بیائید.

امام فرمود چون زمانه بد است و مردم از راه راست منحرف شده‌اند دیگرمن‌صداقت وایمان پاك درمردم نمیبینم و از خدامیخواهم که آنها براه راست دلالت شوند.

روزی امام درخارج شهر قدم میزد و میفرمود خدایا و چند بار نام الله را برزبان آوود ، یکی ازسائلین که بدنبالش بود اوهم نام‌خدا را برزبان جاری می کرد و امام هم چند لحظه بعد بسخن آمد و گفت خدایا می‌بینی که من‌لباسی برتن‌ندارم درهمان لحظه فرشتگان جامه‌ای نوبراو پوشانیدند ، مرد درویش گفت اکنون که تو جامه‌ای نوداری یکی را بمن هم بده امام لباس نورا برتن او پوشاند .

یکی از نزدیکان روزی بامام عرض کرد تو که خداپرست هستی خدا را بمن‌نشان بده .

امام فرمود ای مرد ، روزی که موسی به خداوند عرض کرد چهره‌ات را بمن نشان بده ، سفیری از آسمان باو پاسخ داد تو دیگر هرگز ما را نخواهی دید.

درویش گفت اما مامت محمد(ص) هستیم ومیتوانیم چهره‌خدا را به‌بینیم .

امام درخشم شد و فرمود دست وپای این مرد را ببندید وبدریا بیندازید .

او را به آب انداختند پس از اینکه چند غوطه زد بسطح آب بالا آمد و عرض کرد ای فرزند پیغمبر !! بمن کمك کن میبینی که دارم می‌میرم پس‌ازآن بنای فریاد و گریه را گذاشت اما کسی باو توجه نکرد و چون دید کسی کمکش نمی کند دست به‌آسمان بر افراشت و گفت:

خدایا برمن رحمت‌آور ومرا دستگیر باش .

امام فرمود بگو اکنون توانستی خدا را به‌بینی ؟

– آری من‌خیلی التماس کردم و کسی بداد من نترسید از اینرو خود را به خدا سپردم ، در این‌وقت بود که دری را از آسمان بسوی خود گشوده دیدم این قلبم بود که آنچه را میخواستم بمن نشان‌داد.

امام فرمود از این به‌بعد همیشه باین درگاه توجه کن تاخداوند قدرت خودرا نشان بدهد.

کسی که ادعا کند خدای بزرگ را باین شکل یا شکل دیگر دیده او ایمان به خدا ندارد و کسیکه مرتکب گناهی شد و باز بسوی خدا باز گشت نمود و از گناه خود پشیماش شد و توبه کرد او میتواند یقین کند‌که خداوند در درجات بالاتر از همه قرار دارد .

هر کار نیکی که با ایمان‌کامل نباشد و بکسی دیگر غیر از خدا توجه کند از درگاه خداوندی رانده خواهد شد ، وقتی یك مؤمن با قلب‌پاك خودرا دراختیارپروردگار قراردادِ ولی‌درباطن اوخودخواهی وجود داشته باشد تجاوزکار بشمارمی‌آید و کسی که تجاوزکار بودباید از خدا بترسد ترس از خدا مارا با او نزدیك می کند.

ازامام‌پرسیدند آیا اگر مستمندی خود رابه خدا بسپارد پاداش‌او از یك مرد ثروتمند بیشتر خواهد بود ؟

جواب فرمود :

بهترین‌بنده خداکسی است که فقر وبدبختی راباصبر واستقامت تمام تحمل نماید زیرا قلب‌مرد ثروتمند بسوی مکنت خودش است‌اما

فقیر چون ثروتی ندارد که باو متوجه شود با صبر و بردباری بسوی خدا خواهد رفت .

بیاد آوردن خدا لازمه‌اش فراموشی از تمام تعلقات دنیوی‌است، مؤمن کسی است که از همه چیزخود می گذرد مرد روشن ضمیر کسی است که همه چیز را فراموش کند وبسوی روشنائی پروردگار برود و بتواند او را بشناسد ، کسانیکه تعلقات زندگی را بهیچ میشمارند خداوند به‌آنان نیروئی می‌بخشد و می‌تواند به خدا نزدیك شوند.

من هنگامی توانستم خدا را بشناسم که از همه چیز گذشتم و به غیر از یاد او چیزی رابیاد نمی‌آورم اگر کسی یك دشمن روشن‌ضمیر و مؤمن داشته باشد یکی از علائم خوشبختی او است ، بایستی که‌شما از چهار گروه همیشه دوری‌بطلبید ، اول از دروغگویان، دوم از نادانی که فکر می کنند وجودشان برای شما مفید است وبشما زیان میرسانند بدون اینکه بدانند مرتکب گناه می‌شوند .

سوم خسیسانی که در مواقع سختی از کمك کردن بشما دریغ می کنند .

چهارم مردمان بدقلبی که در موارد سخت سر گردانی روی از شما برمی گردانند و پنجم مردمان خطاکار که ازیك لقمه نان بشمادریغ می کنند .

پروردگار بزرگ بهشت وجهنم را در روی زمین خلق کرده که نمونه‌ای از روز آخرت است ، بهشت در این دنیا اطمینان و آرامش قلب و جهنم خطاکاریها وبدیها است ، اطمینان قلب و توکل این‌است

که همه‌چیز را به خداوند واگذارید و به او اعتماد کامل داشته باشید بدبختی‌ها از آن ناشی می‌شود که آدمی را از نیکی دور می‌سازد بایستی تا می‌توانید از بدیها خود را دور سازید ما باید بدانیم آنچه بر سر ما می‌آید باراده او است زیرا داناتر از هر کسی است.

حسن بصری

درباره ابوسیدالحسن بن‌ابی‌الحسن معروف بحسن بصری که‌از نزدیکان خاندان پیامبر بود داستانهای زیاد از ایمان او نقل می کنند. ظاهراً این مرددرسال ۲۱ ه. درمدینه بدنیا آمد و در ۱۱۰ ه وفات‌یافت و معلوم است که در موقع رحلت پیغمبر درقید حیات نبود اما بطوری که نقل میکنند خودش و مادرش درخاندان پیغمبر خدمت می کردند و ام‌سلمه همسر پیغمبر در دوران طفولیت از او پرستاری می کرد وهمه اورا دوست داشتند ، معروف است وقتی بدنیا آمد و عمر او را دید گفت بچه زیبائی است خوب است نام اورا حسن یعنی نیکو صورت بگذارند و مدتها دراین خاندان ماند، درباره وی میگویند وقتی‌بزرگ شد در سلك بازرگانان درآمد وچون غالب اوقات سنگهای قیمتی را ببازارهای روم و هندوستان میبرد باو لقب سنگسار داده بودند وقتی بدربار روم رفت وکالاهای خود را عرضه کرد سردار رومی باو گفت امروز ما قصد داریم به‌خارج شهربرویم آیا حاضری با ما بیائی،حسن هم جواب داد بلی همراه شما می‌آیم و درباره این سفر می گوید ما

بیك صحرای وسیعی رسیدیم، در آنجا چادری برپا کرده بودند که طنابهای آن از ابریشم با ملیله‌دوزی طلا بود و عده زیادی سربازان را دیدم که جامه جنگ پوشیده و اسلحه‌ها را بکمربسته بودند آنها بگرد این چادر گشتی زده چیزی گفتند و از آنجا رفتند بعد از آنها سیصد چهارصد عمامه برسر صوفی آمده و بدور خیمه طواف دادند و آنها هم بعد از اینکه چیزی گفتند از آنجا دور شدند و بدنبال آنها سیصد چهارصد پیرمرد آمده و آنها هم بعد از طواف چیزی گفتند و براه‌خود ادامه دادند وپس از آن عده‌ای زنان و دختران زیبا آمدند که هر کدام یك سینی پراز جواهرات دردست داشتند و آنها هم گشتی زده ازآنجا رفتندوبعد از تمام‌این‌کارهاسرداران‌روم باوزیران خودآمده وارد چادر شدند وپس ازچند دقیقه بیرون آمده راه خود را پیش گرفته رفتند و من با حیرت و تعجب تمام به‌تمام این آمد و رفتها نگاه می کردم از وزیر آنها سئوال کردم معنی این‌کارها چیست؟

او جواب داد قیصر روم دارای پسری بود این پسر آنقدر زیبا بودکه همه باو احترام می کردند ولی این فرزند بیمار شد و چندی بعد بطور ناگهان درگذشت، قبر او فعلا در داخل این چادر است و هرسال یك‌بار همه برای زیارت این قبر می‌آیند و این سربازان‌درحال مسلح اینجا می‌آیند و می گویند ای فرزند امپراطور اگر برای، ما ممکن بود با تمام این تجهیزات تو را زنده کنیم همه ما حاضریم در راه تو قربان شویم اما تمام اینها باراده خداوند است و هیچکس قادر نیست اراده اورا تغییربدهد و بعد ازرفتن آنها بطوریکه دیدیدصوفیان

میآیند و آنها هم برمزار این فرزند دعا می کنند و می گویند اگر ما می‌توانستیم با دعا ومناجاتهای خود تو را زنده کنیم خوشحال‌میشدیم اما می‌دانیم تمام این دعاها و تمناها اراده خداوند را تغییر نمی‌دهد.

بعد از آن سالخوردگان می آیند وهمین تمنا را دارند و بعداز التماسها از اینجا می‌روند.

دختران هم اینهمه سنگهای قیمتی و جواهرات را می‌آورند ولی افسوس که با این ثروتهای بیکران هم کسی قادر نیست خواسته خداوند را تغییر بدهد.

حسن بصری از شنیدن این سخنان سخت متأثرشد، همانروزاز شهر روم بیرون آمده ببصره برگشت و از آنروز با خود پیمان بست که در عمرخود ار آنچه دارد خوشنود باشد زیرا آنچه را که خداوند بما میدهد نابود شدنی است و از آن روز بود که حسن بصری درسلك مقدسان درآمد و چنان خود را به‌خدا سپرده بود که هیچکس در زهد و تقوا باو نمی‌رسید و براثر این تقدس و پارسائی بود که خداوند آرزوهایش را برآورد، مردم که اورا می‌دیدند می گفتند حسن بهترین مردان خدا است و کسی در زهد و تقوا باو نمی‌رسد و در علم‌وتجربه هم بجائی رسید که مردم برای مشورت در کارهای خود باو مراجعه می کردند، او همیشه می گفت‌کارها را باراده خدا واگذار کنید زیرا او تنها کسی است که می‌تواند ما را خوشبخت یا بدبخت سازد.

سخنان و اندرزهای او در قلب مردم می‌نشست و همه از او احترام می کردند زیرا او مرد خدا بود و تا آنروز از وی سخن

نابجائی نشنیده بودند.

حسن خدمتکاری داشت که هروقت او آیه‌های قرآن را تلاوت می کرد در برابرش بخاك می‌افتاد وشروع به‌ناله کشیدن می گذاشت.

یك روز حسن باو گفت این گریه‌ها و زاریهای تو قلب همه را متأثر می کند اما اگر بتوانی خود را از ناله کشیدن بازداری هریك از نفسهای تو باعث نیکوکاری می‌شود اما اگر باین‌کار ادامه بدهی من که حسن بصری هستم از تو دور می‌شوم، ناله و زاریهای زیاد از اعمال شیطانی است، مؤمن باید در همه وقت صبروشکیبائی داشته باشد.

روزی که در مسجد مشغول موعظه بود حجاج بن یوسف باتفاق جمعی از همراهان از راه رسید و وارد مسجد شدند و گفت من می‌خواهم بدانم آیا حسن بصری از دیدن من خوشحال می‌شود یا نـه؟

پس از اینکه حجاج و همراهان وارد مسجد شده و بجای‌خود نشستند حسن بصری بدون توجه باو به‌سخنرانی خود ادامه داد مثل اینکه کسی را ندیده است.

پس از سخنرانی او حجاج از جا برخاست و گفت آفرین این مرد خدا بود آنگاه دست اورا بوسید وخطاب به‌مردم گفت:

اگر کسی مرد خدا را می‌جوید به‌نزد حسن بصری برود.

پس از مرگ حجاج روایت می کنند که کسی حجاج را در روز رستاخیز در خواب دید از او پرسید ای حجاج تو برای چه اینجا آمده‌ای؟

جواب داد هیچ‌چیز غیر از آن چیزهائی که مردان خدامیخواهند،
در وقت مرگ هم حجاج گفته بود ای پروردگار قادر و توانا بدبختان و ناتوانان را کمك کن زیرا آنها ترا دوست دارند ورحمت ترامیطلبند. و چون این خبر را درباره حجاج باو دادند حسن بصری گفت من یقین دارم که حجاج در روز رستاخیز پذیرفته خواهد شد.

نقل می کنند که امیرالمؤمنین علی(ع) دریکی ازسفرهایش وارد بصره شد و به‌جمع پیروان حسن وارد شد و از او پرسید:

ای حسن آیا تو مرد دانشمندی هستی یا تحصیل و مطالعه می کنی؟

او جواب داد من چیزی نیستم فقط بعضی سخنانی را که از پیغمبر شنیده‌ام برای مردم بازگو می کنم علی فرمود او مردنیکوکاری است و شایستگی دارد که کلام خداوند را بمردم برساند وپس از این که امیرالمؤمنین از آنجا رفت حسن دانست که این شخص مولای متقیان بوده، از منبر پائین آمد و چهره‌اش را بخاك مالید و گفت ای امیرالمؤمنین‌کاری بکن که من بتوانم قلبم را پاك کنم.

مولای متقیان‌به طرف اوبر گشت واشاره کرد که از آب‌رودخانه سرو صورتش را بشوید و با نیت تمام نمازبخواند.

یکسال بعد چنان‌قحطی دراین شهرشده بود که مردم سربه‌بیابان گذاشه و از خدا درخواست می کردند بارانی ببارد، حسن بصری بالای منبر رفت وخطاب به مردم گفت ای مردم اگرشما از خداباران می‌خواهید مرا از این شهر بیرون کنید تا خدا به شما رحمت کند زیرا

من گناهکارم .

حسن بصری دارای چنان حالت پرجذبه بود و از خشم خدا می‌ترسید مانند کسی که در برابر جلاد نشسته و مرگ خود را میطلبد هیچکس تا آنروز خنده او را ندیده بود و همیشه از خداوند طلب رحمت می کرد .

می گویند که یك روز کسی را دید که گریه می کند از او پرسید برای چه گریه میکنی ؟

آن مرد جواب داد من جزو همراهان پیغمبر بودم و بخاطردارم یك روز می‌فرمود در بین مسلمانان افرادی یافت می‌شوند که برای پاك کردن گناهان خود مدتها در آتش جهنم می‌مانند ، حسن باو گفت خدا کند من جزو کسانی باشم که از آتش جهنم خلاصی پیدا کنم منهم از پیامبر شنیده بودم که می گفت هشتاد سال بعد مؤمنین من یك نفر را از جهنم نجات می‌دهند وحسن دست به‌مناجات ودعابرمیداشت و می گفت ای کاش من آن یکنفر باشم .

نقل میکنند که یك‌شب صدای گریه وزاری اورا شنیدندپرسیدند برای چه گریه میکنی ؟

جواب داد برای این گریه می کنم که ممکن است امروز قدم بجائی گذاشته باشم که ناپاك بوده و یا ندانسته سخنی غیر صواب از دهانم خارج شده که مورد پسند و قبول خدا نیست و شاید مرا درروز قیامت از بهشت بیرون کنند و بمن بگویند تو اعمال خوبی نداشتی، اگرچنین‌بشود چه جوابی‌خواهم‌دادباین‌جهت است که ازترس‌خداوند

گریه میکنم .

در یکی از روزها که بر بالای پشت بام منزلش نشسته و گریه می کرد قطراتی از اشك او بر سر عابری ریخت که می گفت آیا این آب ناپاکی بود ؟

حسن جواب داد بلی این قطره اشك یکی از گناهکاران است تو باید بروی و خود را غسل بدهی .

یك روز که برای تشییع جنازه یکی از دوستانش به قبرستان رفته بود در آنجا چنان بگریه افتاد که از او علت را پرسیدند ، او می گفت کسانی که میمیرند اینجا و آخرین منزلگاه ما در این جهان و اولین منزل دنیای دیگر است برای چه در دنیائی که با این طریق آن را ازما می گیرند آنقدر علاقه نشان می‌دهید و برای چه ازدنیای دیگر نمی‌ترسید ، ای بی‌ایمانان هیچ می‌دانید که آدم عاقل و مؤمن نباید دنیای دیگر را در مقابل این دنیای آلوده و کثیف از دست بدهد .

در این آرامگاه ابدی کسانی خفته‌اند که هیچ نمی‌دانند در زندگی چه کرده‌اند و شاید اکنون آگاه شده‌اند که برای چه وقتی زنده بودند از خدا نمی‌ترسیدند ، اما خدا کند ما در این جهان اعمال نیکی داشته باشیم که در ردیف نیکوکاران قرار گیریم

حسن بصری در دوران کودکی مرتکب خطائی شده بود که هرروز بخشش خودرا ازخدا می‌طلبید وهروقت پیراهن تازه‌ای میپوشید آن گناه رابه یقه پیراهن خود می‌نوشت وازکاری که کرده بود پشیمان بود و می گریست تا خدا گناهش را ببخشد .

خلیفه عبدالعزیز روزی نامه‌ای به حسن بصری نوشت و از او اندرزی خواست حسن در جواب او نوشت ای عبدالعزیز اگر خداوند باتو باشد از چه چیز می‌ترسی و هر گاه او روی از تو بگرداند دیگر چه امیدی داری ؟

یکی از دوستان باو نوشته بود اگر تو بسفر حج می‌روی منهم همراه تو خواهم آمد ، حسن باو نوشت بهتر است هر دوی ما خود را به خدا بسپاریم و اگر هر دو گنهکار باشیم در مقابل خدا دشمن یکدیگر می‌شویم .

حسن بصری به دوستانش می گفت از سه چیز همیشه دور باشید، با ستمکاران پیوند نبندید هر گز با زنی تنها بدون اجازه خدا نزدیك نشوید ، هر گز گوش به سخنان مردم ندهید این کار یك نوع دزدی است .

پرسیدند بدترین چیز برای یك عالم دین چیست ؟ جواب داد بدترین چیز برای یك عالم دین این است که قلبش را تاریکی بی‌ایمانی فرابگیرد .

روایت میکنند که یکنفر در سپیده صبح به مسجد رفت که نماز بگذارد اما در بسته بود و در آنجا منتظر ماند ، صدای حسن بصری را شنید که دعا میکند و دیگران آمین می گویند ، بعد از اینکه در باز شد حسن بصری را تنها دید پرسید اینجا چه اشخاصی بودند که آمین و صلوات می‌فرستادند جواب داد :

در شبهای جمعه فرشتگان پیش من می آیند که صدایم را بشنوند.

و هروقت که صلوات می‌فرستم آنها آمین می گویند .

نقل می کنند که مردی نزد حسن بصری آمد و با گریه زیاد گفت امروز من بزنی با چشم بد نگریستم و اکنون ازکار خود پشیمانم.

حسن بصری رو به‌آسمان کرد و گفت اکنون وقت آن است که به‌کعبه بروی و در آنجا نماز بخوانی بعد به‌مسجد برو درآنجامردی را با محاسن سفید خواهی دید باو بگو که چه گناهی مرتکب شده‌ای اگر او برای تونمازی خواند گناهت بخشوده خواهد شد، ابوعمر به‌مکه رفت وبعد از زیارت خود را به‌همان مسجد که حسن بصری گفته بود رساند درآنجا پیرمرد نورانی را دید که نشسته و جمعی بااو نماز می‌خوانند دراین حال مردی با محاسن سفید وارد مسجد شد همه‌ازجا بلند شده به‌پیشواز او رفتند و سلامش کردند وچون وقت نماز رسید آن مرد محاسن سفید هم به‌آنها نماز گزارد بعد از نماز جلو رفته و گناهم را اعتراف نمودم و هنوز او جواب مرا نداده بود که ناگهان احساس کردم قلبم لبریز ازآیات قرآن شده و قلبم روشن شد.

درحال شادی که بپاهای او افتاده بودم از من پرسید چه کسی ترا به‌نزد من فرستاد.

چون دانست از طرف حسن بصری آمده‌ام بمن گفت کسیکه مانند حسن بصری پیشوائی داشته باشد برای چه بدیگری رومی‌آورد وبعد ازآن اضافه کرد.

اکنون که حسن بصری ترا بمن معرفی کرد وپرده ازروی‌اسرار من برداشت منهم پرده از اسرار او برمی‌دارم این مرد جامه سفید که

وارد شد وبعد رفت خود حسن بصری بود او هروقت بخواهد اینجا نزد ما می آید و نماز می گزارد و به‌بصره برمی گردد کسی که مصاحب چنین شخص مقدسی باشد به‌دیگران احتیاجی ندارد.

روایت می کنند که حسن بصری همسایه‌ای داشت بنام شمعون که آتش‌پرست بود، این‌مرد به‌بستر بیماری افتاد وچون نزدیک‌مردنش شد به‌حسن بصری اطلاع دادند که همسایه‌ات شمعون در شرف مرگ است آیا بدیدار او نمی‌روی، حسن بصری چون بدیدارش رفت مشاهده نمود که درحالی که آتش را میپرستید موها و صورتش‌سوخته است، بامید اینکه در آخرین دم این مرد را مسلمان کند باو گفت: ای شمعون از مجازات روز جزا بترس تو در مدت شصت سال زندگی با پرستیدن آتش گناه بزرگ مرتکب شده وبه‌جهنم خواهی رفت در این دم آخر مسلمان بشو شاید خدای بزرگ گناهانت را ببخشاید.

شمعون گفت من سه‌نوع حالت در تو می‌بینم و بهمین سبب نمیخواستم مسلمان بشوم اول این که شما همیشه از این دنیا بدگوئی می کنید وآنرا ناپاك می‌دانید و با این حال شب و روز در فکر جمع کردن پول هستید، دوم اینکه شما می گوئید مرگ حتمی است ولی شما باین موضوع توجه ندارید و شب و روز مشغولید بدون این که چیزی برای دنیای دیگر فراهم کنید، شما می گوئید که ممکن است خدا راببینید اما کارهائی دراین دنیامی کنید که شایسته خداوندی‌نیست.

حسن گفت تو مثل خداپرستان حرف می‌زنی ولی مردم هرچه مرتکب گناه شوند باز هم خدا را به‌یگانگی می‌شناسند درحالی که تو

در تمام مدت زندگی در برابر آتش تعظیم و سجده می کنی، در روز رستاخیز اگر من و تورا در آتش جهنم بینداز ند بدون اینکه چیزی بپرسند ترا یکسر به‌جهنم خواهند برد درحالی که اگر خداوند بمن رحمت بیاورد خدای آتش تو کاری نمی‌تواند بکند، هفتاد سال است که تو خدمت آتش را می کنی درحالیکه من خدمت کسی را نمیکنم بسیار خوب بیا هردو دستمان را به‌آتش بگذاریم تا قدرت خدای نادیده‌را ببینی و در همان حال حسن بصری دستش را به‌آتش فروبرد، بدون اینکه احساس سوختگی بکند، شمعون از دیدن این اعجاز قلبش بتکان آمد و دلش بنور خدا روشن شد و بعد به‌حسن گفت من مدت هفتاد سال آتش را پرستیدم اکنون چه باید بکنم؟

حسن باو گفت بگو لاالله‌الاالله و مسلمان بشو.

بسیار خوب اما تو بمن نوشته‌ای بده که در روز رستاخیز مرا باین گناهان شکنجه نکنند و تا این نوشته را به‌من ندهی من اعتراف نمیکنم.

حسن فوراً آنچه را که او خواسته بود نوشت و بدستش داد، شمعون گفت این کافی نیست باید مهر قاضی را هم پای این ورقه بزنی تا اطمینان کنم.

بعد از اینکه آنرا مهر زدند، شمعون به‌گریه افتاد و بگناهان خود اعتراف نمود وبعد از آن برطبق دستور آنها مسلمان شد.

او می گفت بسبار خوب وقتی من مردم تو خودت مرا به‌خاك بسپار و این نوشته را در کنارم بگذار در آن شب حسن بصری بفکر

عمیقی فرورفت وخواب به‌چشمانش نمی آمد و می گفت:

چه‌کاری بود کردم من آنقدر قدرت ندارم که خودم را از گرداب بدبختی نجات بدهم چگونه می‌توانم دیگری را رستگار کنم .

در این حال بی‌هوشی به خواب رفت ودر رؤیا شمعون را دید که با صورتی سفید و نورانی لباسی سفید پوشیده و در باغ بهشت گردش می کند .

از او پرسید اُضاع چطور است ؟

ـ همین است که می‌بینی خدای قادر بر من رحمت آورد و با بزرگواری تمام گناهم را بخشید و نور خدائی را با چشمانم مشاهده نمودم و تو هم از هر نوع مسئولیت نجات یافتی نوشته‌ای را که به من دادی بردار زیرا دیگر به آن احتیاجی ندارم .

وقتی‌حسن بصری ازخواب بیدار شد آن نوشته را به دست‌خود دید ، در حالی پر از التهاب رو به آسمان کرد و گفت تو با رحمت خودت گناهان اورا بخشیدی پس گناهان مرا با رحمت بی‌پایان‌خودت ببخش .

حسن بصری همیشه می گفت ما نباید در باره خودمان قضاوت کنیم و یا خود را برتر از دیگران بدانیم ، این خدا است که از ما بهتر می‌داند ، در یکی از روزها در حالی که از کنار شط می گذشت مردی سیاه پوست را دید که در کنار زنی نشسته و برابر آنها کوزه‌ای بود که از آن می‌نوشیدند با خود گفت شاید این‌مرد بهترازمن باشد اما فوراً این خیال از سرش گذشت شاید من‌اشتباه می کنم زیرا اودر کنار

زنی زناکار نشسته و شراب می‌نوشد ، در همین حال که چنین فکری به خاطرش رسید یك کشتی ازجلو چشمش گذشت که چند نفر در آن نشسته بودند و به محض اینکه کشتی به کنار رسید کشتی بر گشت و مسافرین آن درآب فرو رفتند ، مرد سیاهی که کنار آن زن نشسته‌بود چون آنها را دید خود را به آب انداخت و شش نفر از غرق شدگان را ازاب بیرون آورد و ازمرگ نجات دادآنگاه به طرف حسن بصری رفت و به او گفت :

ای حسن اگر تو آدم خوبی هستی از جا بلند شو ، من شش نفر را از مرگ نجات دادم توهم مرد هفتمی را که در حال غرق شدن است از مرگ نجات بده، سپس رو به مردم کرد و گفت ای مسلمانان در این کوزه من آب ریخته بودم و این زن که در کنار من نشسته مادرم است اما حسن خیال کرد که من کار خلافی می کنم ، ای‌حسن تو ظاهررا می‌بینی و بی جهت حکم می کنی و نتوانستی با چشم‌باطن حقیقت را ببینی و مرا گناهکار دانستی .

حسن از شنیدن این کلام خود را به قدمهای مرد سیاه پوست انداخت و دستش را بوسید و با خود گفت اوبهترین مؤمنین خداوند است ، ای مرد همانطور که تو این شش نفر را از مرگ نجات دادی مرا هم از این خطائی که مرتکب شدم ودر باره توبد فکر کردم‌ببخش و از خدا بخواه که مرا نیز ببخشد

مرد سیاه گفت برو تو آمرزیده خواهی شد .

از آن به بعد حسن با خودش شرط کرد که کسی را پائین‌تر

از خودش نداند و می گفت همه را باید بالاتر از خودمان بدانیم فقط پروردگار است که می‌داند خوب و بد را تشخیص بدهد ، یکی از روزها سگی را دید که در سایه خوابیده رو به خدا کرد و گفت :

پروردگارا من از این سگ هم پائین ترم به خاطر این سگ بی گناه گناهانم را ببخش .

یك نفر که سخنان حسن را شنید با تعجب پرسید :

ای حسن توچه می گوئی؟ تو با این همه نیکوکاریها خود را از این سگ پائین‌تر می‌دانی .

حسن جواب داد اگر خداوند مرا در سایه رحمت خود پناه بدهد آنوقت می‌توانم بگویم که بهترین مردم روی زمین هستم ولی اگرخداوند گناهان مراموردعفوقرارندهد این سگ دربرابرپروردگار از من بالاتر است .

یك روز حسن می گفت :

من همیشه دربرابرسخنان چهارگروه از مردم در حیرت هستم ، اول از یك میخوار ، دوم در برابر زناکاری سوم در برابر کودك بیگناه ، چهارم در برابر یك زن .

از او پرسیدند معنی این حرفها چیست ؟

جواب داد یك روز که از برابر پسر زیبائی می گذشتم خود را کنار کشیدم که دامن لباسم با او تماس پیدا نکند بعد او را درآغوش کشیدم، از من پرسید ای حسن برای چه از من کنار کشیدی وبعد مرا در آغوش کشیدی؟ جواب داد برای‌اینکه هیچکس غیر از خدا عاقبت

ما را نمی‌داند ، روز دیگر که به مرد مستی برخوردم او به زمین‌افتاد دستش را گرفته واو را از بین گل ولای نجات دادم و به او گفتم سعی کن در موقع راه رفتن خوب راه بروی تا بزمین سقوط نکنی، مرد مست بمن گفت با وجود اینکه تو سعی میکنی خوب راه بروی آیا اطمینان داری که در راه خدا هم خوب راه بروی؟

حسن جواب داد اگر من به گل و لای بیفتم موضوع مهمی نیست می‌توانم بعد از آن دست و پا و لباسم را بشویم اما تو که در گناهکاری فرو رفته‌ای دیگر نمی‌توانی نیکوکار بشوی مگر اینکه توبه کنی .

روز دیگر کودکی را دیدم که مشعلی در دست دارد از او پرسیدم این مشعل را از کجا آورده ای ، کودك تا این سخن را شنید چراغ را خاموش کرد و به من گفت بگو زنان زناکار عاقبت بـه کجا می‌روند تا من هم به تو بگویم این مشعل را از کجا آورده‌ام، چون پاسخی نداشتم بدهم از او دور شدم تا اینکه در یکی از روزها زن زیبائی را دیدم که به طرف من من می‌آید و به من گفت ای حسن شنیده‌ام کـه تو مرد پارسائی هستی چه کنم تا خداوند گناه مرا ببخشد .

حسن از او رو گرداند و گفت اول چهره‌ات را از من بپوشان تا پاسخ تو را بدهم .

زن گفت من‌با اینکه چهره‌ام‌را باز می گذارم از مادرم پرستاری می‌کنم اما تو که خود را مرد مقدسی می‌دانی برای چه به چهره‌ام که پوشیده نبود نگاه کردی، تو که نمی‌توانی از کوچکترین گناه‌بگریزی

چگونه انتظار داری در برابر خداوند نیکوکار باشی .

چون این سخن را از او شنیدم دانستم راست می گوید و باحالی آشفته از او دور شدم .

حسن بصری به خانواده‌اش می گفت شما درظاهر نمازمیگذارید و چهره‌هایتان را به مردان نامحرم نشان نمی‌دهید اما باطن خود را پاك نکرده‌اید و نمی‌توانید مانند اصحاب پیغمبر باشید که در برابر خدا از همه چیز گذشتند ، اگر شما آنها را میدیدید درك می کردید که‌در باطن شما چه چیزهای بد وجود دارد و آنان هم اگر شما را می‌دیدند شما رایك مسلمان‌واقعی نمی‌دانستند زیرایك مسلمان باید دارای‌اعمال خوب باشد نه در ظاهر خود را نیکوکار نشان بدهد ، مردمان مؤمن و پاك عقیده مانند کسانی هستند که براسب تند روی سوار هستند اما مردم گناهکار چون‌افرادی هستند که برپشت‌الاغی زخمدارسوارشده‌اند که هرگز آنها را به مقصد نمی‌رساند .

می گویند یك عرب بدوی از حسن پرسید اینکه میگویند باید صبر داشته باشیم‌چه معنی دارد ؟

حسن جواب داد صبر و بردباری بر دو نوع است ، نوع اول چنین است که باید در برابرخوشی‌ها صبرداشته باشیم وخود راآلوده به گناه نکنیم ، تحمل در مقابل سختی‌ها بهتر از آلوده شدن به گناه است ، دوم اینکه باید دربرابر وسوسه‌های شیطان خود را نگاه داریم و صبر داشته باشیم .

مرد عرب گفت من از تو آدمی بهترندیده‌ام که اینطور از گناه

فرار میکند و در سختی صبرو تحمل داشته باشد .

حسن جواب داد اما دورشدن من از علایق دنیا و صبر وتحمل کردن کاری صورت نمی‌دهد .

عرب پرسید برای چه ؟

ـ برای اینکه اگر من از مردم دنیا کناره می گیرم فقط برای ترس از آتش جهنم است و تحمل من در اعمال نیك برای این است که می‌خواهم با این‌کارها به بهشت بروم کسی نباید برای ترس ازخدا و یا رفتن به بهشت ظاهر سازی کند بایستی نیت ما پاك باشد تااعمال ما مورد قبول واقع شود ، اگر دارای قلب پاك باشیم مورد توجه و بخشش خداوند واقع خواهیم شد ، انسان باید دارای اعمال صالح باشد و رفتارش برطبق دستورات خدا باشد و کارهای ما باید دارای سه شرط اصلی باشد ، اول صداقت دوم بردباری و سوم نگاهداشتن تعادل در خواسته‌های خود ، کسی که کاملااین سه شرطرا در زندگی مراعات کند هرگز ناامید نخواهد شد و شامل رحمت‌پروردگارخود خواهد شد .

گوسفندان که ما آنها را حیوانات بیشعورمی‌دانیم ازمادقیق‌تر هستند وقتی برای چرا به صحرا می‌روند و چون غروب فرا می‌رسد می‌دانند که باید برگردند و دست از چرا می کشند ، اما ما انسانها با اینکه چندین بار خداوند ما را بسوی خود می‌خواند هشیار نمیشویم‌و باز هم با بدان معاشرت داریم و بسوی بدی می‌رویم .

اگر کسی مرا به نوشیدن شراب دعوت کند این را بهتر ازآن

می‌دانم که مرا دعوت به جمع کردن مال و ثروت کنند زیرا میدانم همین مال و دارائی مرا از خدا دور می کند.

من بخوبی می‌دانم که به دست آوردن راه بهشت با اعمال ناپسند ممکن نیست ولی اگر صداقت و ایمان داشته باشم امیدوارم به رفتن بهشت بیشتر است.

وقتی نیکوکاران قدم بهشت می گذارند مانند کسانیکه هفتصد سال در مستی فرو رفته‌اند از خود بیهوش مـی‌شوند، زیرا در آنجا عظمت خداوندی را به آشکار می‌بینند و اگر خدا را در روبرو ببینند در برابر آن عظمت بی‌انتها عقل و هوش را از دست خواهند داد.

بامشاهده زیبائی حیرت‌انگیز الهی وهزاران زیبائی‌های دیگری که همراه اواست در اعماق وژرفنای عشق پروردگار مستغرق خواهند گردید.

تماشای چهره خدا و ستایش در درگاه او مانند این است که به آئینه‌ای نگاه می کنیم و عیب‌های چهره خود را می‌بینیم زیرا هرچه ما بیشتر به خـدا نزدیك شویم عیب‌ها و نـواقص خود را آشکارتر خواهیم دید.

در کتابی خواندم که نوشته بود اگر کسی درخواسته‌های خود تعادل را مراعات کند دیگر نیازی به کمك دیگران ندارد کسی که‌از آلودگیهای این جهان بر کنار باشد، سلامت را نیزدر کنار خودخواهد دید اگر آرزوهای نامشروع را زیرپا بگذارد ازهمه چیز آزاد خواهد بود اگر آرزوهای ناپسند را از خود دور سازد از مردان با سخاوت

خواهد شد و اگر در این کارها اصرار بورزد در این دنیا و آخرت خوشبخت خواهد شد.

درجات ترس از خدا دارای سه‌مرتبه است، ابتدای آن‌عبارت از این است که همیشه راست بگوید.

دوم اینکه بتواند از کارهائی که خلاف رضای پروردگار است دور شود، سوم اینکه رفتارش طوری باشد که خودش ازاعمال‌خویش راضی باشد، یك گندم ترس از خدا بهتر از هزار روز نماز خواندن‌و روزه‌داشتن است‌بهترین اعمال‌مرد مؤمن این‌است که همیشه ازخداوند بترسد، کسی که قلبش با آنچه زبان می گوید یکی نیست، و افکار درون واعمال برون اوهم‌آهنگی باهم ندارند اومرد خودخواه ومنافق است، کسی که منافق باشد و زبانش با قلب یکی نباشد هیچوقت نمی‌تواند راست بگوید.

با سه گروه از مردم نباید نزدیکی کنید، اول شخص خائن، دوم کسانی که فرقی بین ثواب و گناه نمی گذارند سوم افرادی که دیگران را باسارت میکشند وقتی کسی عادت‌داشت که از کسی غیبت کند، در هربار باید رو به خدا کند شاید گناهش را ببخشد.

کسی که‌بانیکی‌ها برای بدست آوردن آن‌دنیا تلاش میکند البته‌در این جهان بایستی رنجها را تحمل کند، کسی که پروردگار آسمانها را میشناسد هر روز از روز دیگر بیشتر به خدا عشق خواهد ورزید، کسی که این دنیا را خوب میشاسد باید بداند که این جهان یکی از دشمنان سرسخت او است، مرد عاقل کسی است که آرزوها و امیال

خود را مهار می کند و افسار آن رابا دست دیگرمحکم می گیرد، نگاه کن ببین مال دنیا چه بدبختیها برای او در وقت مرگ فراهم میکند پس یقین بدان اگر تو هم مثل او باشی در وقت مردن رنج خواهی کشید.

کافران چون‌باین دنیا عشق می‌ورزیدند بآن جهت بود که به‌بتها خدمت می کردند، کسی که در این جهان به ثروت و منال علاقهٔزیاد دارد خداوند تمام بدیها را باو می‌دهد، کاری را که خودت می‌توانی انجام دهی برای انجام آن بدیگران فرمان نده، کسیکه سخنان‌دیگران را برای تو می‌آورد او خبرچین بدبختی است که اسرار تو را هم به دیگران خواهد گفت بنابر این چنین کسی را درخانه خودت راه نده و باو نزدیك نشو.

در روز رستاخیز نه‌تنها از شما خواهند پرسید درمدت زندگی چه‌چیزها خورده‌اید بلکه از شما می‌پرسند به‌پدر و مادر و کودکان و مستمندان چه‌چیزهائی داده‌اید، در هرنمازی که می‌خوانی اگر نیت خوب نداشته باشی خداوند ترا مجازات خواهد کرد.

حسن بصری‌می گفت یك روز که پشت بام منزلم رفته بودم‌زنی را دیدم که به‌شوهرش می گفت، من پنجاه سال است با تو زندگی می کنم در روزهای بدبختی با تو وفادار بودم و در ایام خوشبختی‌هم با تو یك رنگ بودم، هیچوقت از تونزد همسایگان شکایت‌وشکوه‌ای نکردم، اما امروز که بسن پیری رسیده‌ام نمی‌توانم تحمل کنم که تو با زن دیگریگانه شده‌ای.

از شنیدن این حرف سخت لرزیدم زیرا حق را به‌جانب او می‌دانستم و رو به خدا کرده گفتم خدایا مرا ببخش اما می‌دانستم که اگر من مانند این مرد غیر ازخدای خود به‌خدای دیگری پناه می‌بردم گناه مرا هرگز نخواهد بخشید.

از او پرسیدند فعلا خود را در چه‌حالی مشاهده می کنی؟

جوابداد اکنون مانند کسی هستم که در یك کشتی شکسته‌نشسته و باد و توفان هرلحظه مرا روبه‌نابودی خواهد فرستاد.

درحالی که نماز می‌خواند می گفت خدایا تو بمن خیلی نیکیها رواداشتی اما من از نیکیهای تو سپاسگزاری نکردم، تو مرا بارها در آزمایشهای خود رنج دادی اما من صبر و تحمل نداشتم تو لطف و رحمت خود را از من دریغ نداشتی درحالی که من به‌وظیفه خودعمل نکرده بودم اما چون دیدی من صبر و تحمل می کنم مرا مورد لطف قراردادی ای خدای من تو چقدر بزرگوار و با سخاوت هستی، نمی‌دانم کسانیکه از تو روبرمی گردانند بکجا پناه می‌برند.

حسن بصری خیلی کم می‌خندید و درحال مردن برای لحظهٔ آخر تبسمی برلبانش نقش بست و گفت:

آه خدایا من چقدر گناهکارم و جان سپرد.

کسی او را در خواب دید و از او پرسید ای حسن تو که‌هیچ‌وقت نمی‌خندیدی برای چه دروقت مردن تبسمی برلبهایت نقش بسته بود؟ چه گناهی کرده بودی که قبل از رحلت برزبان آوردی؟

حسن پاسخ داد.

وقتی می‌خواستم بمیرم صدائی را شنیدم که می گفت ای عزرائیل جان او را بستان او هنوز یك گناه مرتکب شده و من با مسرت تمام میپرسیدم چه گناهی کرده‌ام؟ اما کسی جواب نداد وهمان شب کسی دیگر او را در خواب دیده بود که درهای بهشت را بروی او باز کرده و گفتند این حسن بصری است که به‌پیشگاه خداوندی می‌رود.

داستان حبیب عجمی

حبیب عجمی ازاهل فارس بود که پس ازمسلمان شدن ابومحمد لقب یافت، او یکی از مردان عجیب و از اعجوبه‌های آن زمان بود (۷۷۲- سال ۱۵۶ھ).

او را یکی از عشاق سینه‌چاك خدا می‌دانستند، او برای انجام فرائض دینی سخت‌ترین شکنجه‌ها را بخود می‌داد اما قبل از این که مسلمان شود مردی رباخوار بود که پولهای خود را با بهره‌های سنگین به‌مردم می‌داد، در بصره زندگی می کرد و هرروز که از منزل بیرون می‌آمد کارش این بود که بخانه‌ها یا دکانهای این و آن برای جمع آوری بهره پولش برود و علاوه براینکه بهره‌های سنگین می گرفت هزینه زندگی و کرایه‌خانه خود را روی این بهره‌ها میکشید و می گفت من مخارج زیاددارم و بایدعیال و اولاد خود را اداره کنم تا هزینۀزندگیم را فراهم کنم.

یکروز که بمنزل یکی از بدهکاران خود رفته بود وقتی در رازد

زن بدهکار بدم در آمد و به‌حبیب عجمی گفت:

شوهرم در منزل نیست.

او جواب داد اگرشوهرت در منزل نیست بمن چه‌مربوطاست مخارج آمد و رفت مرا بده تا از اینجا بروم.

زن باو گفت:

من چیزی ندارم و در منزل ما به‌غیر از یك کله گوسفند چیزی نیست و بعد از گفتن این حرف کلهٔ گوسفند را آورد وباو دادوحبیب عجمی هم آنرا به‌منزل برد و بزنش گفت این کلهٔ گوسفند را برای امروز حاضر کن، زنش باو گفت ما در منزل نه‌نان داریم نه‌هیزم.

حبیب عجمی به‌نزد بدهکار دیگر رفت و بهره پولش‌راگرفته و پس از خریدن نان و هیزم به‌خانه آمد.

زنش مشغول پختن ناهار شد و کوره را روشن کرد و در این حال گدائی به‌در منزل آمد و ازاو صدقه‌ای خواست.

حبیب عجمی فریاد کشید پی‌کارت برو تو با این صدقه‌ای که میگیری هرگز ثروتمند نمیشوی.

مرد فقیر که از آنجا ناامید شد سربزیر انداخت و رفت و زنش درحالیکه می‌خواست کمی از غذا را درظرفی بریزد مشاهده نمود که دیگ او بجای گوشت پراز خون شده است، بشوهرش گفت تو این مرد فقیر را از خانه‌ات ناامید کردی براثر این گناه بدبختی بزرگی برای ما پیش‌آمده است زیرا تمام کلهٔ گوسفند تبدیل بخون شده‌است.

حبیب ازشنیدن‌این سخن ازترس بدنش لرزید بگوشه‌ای‌نشست

و از کار خود سخت پشیمان شد و از آن روز با خود پیمان بست که از این به بعد نزول‌خواری را کنار بگذارد.

روز بعد که یکی از روزهای جمعه بود حبیب عجمی وقتی از خانه بیرون آمد چند بچه را دید که سرگرم بازی هستند و آنها به محض اینکه چشمشان به حبیب نزولخوار افتاد با هم فریاد زدند.

آهای نگاه کنید این مرد نزولخوار است که دارد می‌آید، از اینجا دور شویم اگر گرد وغبار کفشهایش بمابرسد ما راآلوده‌خواهد ساخت زیرا من از پدرم شنیده‌ام که مرد رباخوار به جهنم خواهدرفت برای چه باو نزدیك شویم و به جهنم برویم؟

حبیب از شنیدن این سخنان سخت اندوهناك گردید و به طرف منزل حسن بصری رفت تا از اواندرزی بخواهد درآنجا بگناهان‌خود اعتراف کرد و آنچه پول در جیب داشت بین بینوایان و مستمندان تقسیم نمود وباتفاق حسن‌بصری به مسجد رفت و درمقابل خداوندتوبه کرد که از این به بعد از نزولخواری دست بکشد وپس از خارج‌شدن از مسجد بطرف منزلش رهسپار شد در بین راه یکی از بدهکارانش‌را دید که می‌خواهد خودش را از نظر او پنهان کند حبیب چون چنین دید خود را به او رساند و با چشمان اشك‌آلود گفت:

ای مرد از من فرار نکن، تا امروز هروقت مرا می‌دیدی فرار می‌کردی ولی از امروز این من هستم که باید ازشماها فرار کنم وبعد از اینکه از او جدا شد و بطرف منزل آمد باز هم همان بچه‌ها را دید که سرگرم بازی هستند.

بچه‌ها تا او را دیدند بهم می گفتند باید از این مرد فرار کنیم تا آلوده به گناه نشویم .

حبیب از شنیدن این سخنان به آنها گفت فرار نکنید و بعد به آسمان سربرافراشت و گفت :

خدایا بعد از ارتکاب اینهمه گناهان بتو پناه می‌آورم کاری بکن که مردم دیگر از من فرار نکنند و رحمت خود را از من دریغ نفرما .

روز دیگر حبیب بین مردم رفت و اعلام نمود که تمام بدهکاران من باید بدانند که چیزی بمن مدیون نیستند هر کس می‌خواهد به نزد من بیاید تا قبض‌ها و اسنادش را پس بدهم .

بدهکاران چون این خبر را شنیدند همه به منزل او رفته و سندهای خود راپس گرفتند سپس تمام پولهائی را که تا آنروز گرد آورده بود بین مردم مستمندان تقسیم نمود، بعد ازاینکه تمام دارائیش را بمردم دادخودش فقیروبی‌چیزشد وبیکی ازطلبگارانش که بدیدن‌او آمده‌بود چون پولی نداشت روسری‌زنش رابه‌جای پول به‌اوداد وبه‌طلبکاردیگرپیراهنش را بخشید بطوریکه نیمه‌برهنه ماند وپس از آن به کنارفرات رفت وآنچه پول برای اوباقی مانده بود به‌مستمندان بخشید ، روزها برای اجرای فرائض دینی به منزل حسن بصری میرفت و تاشفق صبح بیدار میماند و نماز میخواند به‌همین جهت‌اورا حسن عجمی صدا میکردند چون زبانش فارسی بود بخوبی نمیتوانست آیه‌های عربی قرآن‌را بخواند چندی براین ترتیب گذشت چون پولی برای‌او باقی نمانده‌بود زنش

بنای شکوه را گذاشت و گفت:

من از گرسنگی دارم میمیرم و هیچ لباسی برا پوشیدن ندارم بایستی بهر ترتیب شده کمی پول فراهم کنی، اماحبیب به سخنان‌او گوش نمیکرد روزها به مسجد میرفت و نماز و دعا میخواند و شب با حالی خسته به منزل برمیگشت یك روز که زنش از او پرسید صبح تا شام کجا میروی به او جواب داد البته هر روز به مسجد میرفتم اما امروز برای پیدا کردن‌کار بیرون رفته بودم.

– خوب اگر کار کردی‌چه چیز برای منزل آورده‌ای؟

– مردی که پیش اوکار میکردم‌آدم با سخاوتی بود و بمن‌وعده کرد که پس از ده روز مزد ده روزه‌ام را یکجا خواهد پرداخت

او راست نمیگفت ودراین مدت ده‌روز به‌جای‌کار کردن به‌مسجد میرفت و مشغول نماز و دعا میشد اما پیش خود فکر میکرد اکنون که ده روز تمام شده بزنم چه باید بگویم زیرا من روزها بجای‌کار کردن به مسجد میرفتم اما خداوند بر او رحمت آورد و روز دهم جمعی از فرشتگان را به‌منزلش فرستاد، این فرشته‌هابصورت انسان در برابر او ظاهر شدند یکی از آنها کیسه‌ای آرد و دیگری یك گوسفند ذبح شده و سومی یك مشك پر از عسل و چهارمی مشکی مملو از روغن برای او آورد و علاوه بر فرشتگان یکی از مردان سخاوتمند کیسه‌ای پر از مسکوك طلا برای او برده بود و پس از اینکه فرشتگان آنچه را که آورده بودند بدست زنش سپردند باو گفتند:

ای زن بدان کسی که‌این همه‌کالا را برای تو آورده همان مردی

است که حبیب چند روز برای او کار میکرد وقتی حبیب به خانه آمد باو بگو خدای ما اینهمه کالا را برای تو فرستاده و اگر بفرمان خدا اطاعت کنی باز هم مانند روز اول خوشبخت و ثروتمند خواهی شد و ما هر روز بخششهای خود را اضافه خواهیم کرد .

هنگام شب حبیب با بدنی خسته و پر از تفکر به خانه آمد وقتی وارد شد بوی غذا را شنید زنش باو گفت ای حبیب مردی که برای او کارمیکردی آدم سخاوتمندی است واینهمه خوردنی را برای ما آورده و به من می گفت برای خدمتی که حبیب انجام داده ما مزدش را بخانه آوردیم اگراو به خدمت خود ادامه دهد هرروزمزد اورا اضافه خواهیم کرد .

حبیب بعد از شنیدن این کلام دانست که خداوند گناهانش را بخشیده دربرابرخدا بزانو درآمد و گفت ای خداوند تو برمن رحمت آوردی منهم ازاین ببعد به غیر از توبکسی خدمت نمیکنم.

یکی از روزها زنی گریان به نزد حبیب آمد و باو گفت:

ای حبیب، شوهرم بمسافرت رفته ولی من تاب دوری اوراندارم برای او نمازی بخوان شاید خداوند رحمت کند و شوهرم را به نزدم بیاورد.

حبیب از او پرسید آیا برای زندگی خودت پولی داری؟

زن گفت فقط دو سکه دارم، این پول را از زن گرفت و بین مستمندان تقسیم کرد وپس از نماز باو گفت به منزلت برو شوهرت را خواهی دید و زن بیچاره وقتی به منزلش رسید شوهرش را دید که از

سفر برگشته است.

از او پرسید چه‌واقع شد که بااین زودی برگشتی؟

ــ من برای کار کردن بشهر دیگر رفته بودم و وقتی با کیسه آرد به‌منزل می‌آمدم باد شدیدی برخاست و صدائی را به‌گوش خودشنیدم که میگفت این مرد را بخانه‌اش برسان‌برای اینکه حبیب بنده تو به‌کار من دو سکه پول را بین فقرا قسمت کرده است.

زن گفت چگونه ممکن است یك باد بتواند ترا از شهر دیگر باینجا برساند؟

او جواب داد مگر تونمیدانی که خداوند قادر بهرکاری است؟ همانطور که در زمان قدیم سلیمان پیغمبر را از تخت خود برداشت و او را بسرزمین بلقیس که یك ماه راه بود رساند و روز بعد هم تخت بلقیس را از شهر سبابه نزد سلیمان برد.

روایت میکنند که در یکی ازسالها هنگامی که حبیب بصری در شهر خودش اقامت داشت او را در مکه در مراسم زیارت عرفه دیده بودند.

سالی در بصره قحطی سختی واقع شد حبیب مقدار زیادی خوراکی به‌نسیه خرید و بین مستمندان تقسیم نمود و فردای آن روز که حبیب از خواب بیدار شد کیسه پراز طلا زیر بالش خـود دید و قیمت کالاها را به‌صاحبش ردکرد.

حبیب عجمی منزلی کنار بازار داشت و غیر از یك پیراهن به‌تنش چیزی نبود و چون موقع نماز فرا رسید با اینکه باد شدیدی

میوزید پیراهنش را به‌جا گذاشت و به‌مسجد رفت.

در همان حال حسن بصری از راه رسید و چون پیراهن حبیب را می‌شناخت همانجا ماند که باد پیراهن او را نبرد وقتی حبیب عجمی آنجا آمد وحسن را دید باو گفت ای حسن تومرد بزرگی هستی برای چه اینجا ایستاده و به‌مسجد نمیروی؟

جواب داد چون تو پیراهنت را اینجا گذاشته بودی من ترسیدم دزدان آنرا ببرند یا وزش باد آنرا بجائی پرتاب کند از این جهت اینجا ماندم تا بیائی.

یك روز حسن بصری به‌دیدن حبیب آمد و حبیب دو قرص نان راکه در منزل داشت جلو او گذاشت، درهمان حال که حسن بصری میخواست از آن نان بخورد گدائی بدم درآمد، حبیب آن دو قرص نان را برداشت و به‌مرد فقیرداد حسن گفت ای حبیب تو مرد پارسائی هستی وچون مردی با هوش بودی زودتر از دیگران خدا را شناختی، اما تودراینجا کارخوبی نکردی، مگرنمی‌دانی که نبایدچیزی راکه جلو مهمان گذاشته‌ای برداری؟ تو میتوانستی لااقل یکی ازاین نانها رابفقیر بدهی.

حبیب شرمنده شد و جوابی نداد ولی در همان حال مردی‌وارد خانه او شد و یك ران گوسفند پخته وکیسه‌ای طلا جلو او گذاشت و گفت این هدیه را فلانکس دادکه برای تو بیاورم.

آنگاه هردومشغول خوردن شده وسکه‌های پول‌را بین‌مستمندان تقسیم نمودند و پس از آن به‌حسن گفت:

ای حسن تو مرد نیکو کاری هستی اما اگر نیت پاك داشتی از رحمت پروردگار ناامید نمیشدی، هر کس که داناو صادق باشد آمرزیده خواهد شد درست است که تو مرد صادقی هستی اما دانائی هم لازمه صداقت است ما باید بدانیم چه می کنیم و نسبت به خداوند صادق باشیم.

نقل میکنند که یك روز عصر هنگام نماز عصر حسن به منزل حبیب رفت و اورا دید که میخواهد نماز بخواند با خود گفت اینمرد نمیتواند کلمات عربی را خوب تلفظ کند من نباید پشت سر او نماز بخوانم آنگاه بکناری رفت و خودش به‌تنهائی نماز خواند.

شب فرشته‌ای را درخواب دیدوصدائی را شنید که باومیگوید.

ای حسن تومرد پارسائی هستی‌اما ارزش کلام خدا رانمیدانی.

پرسید مگرمن چه کرده‌ام؟

– برای چه پشت سرحبیب بصری نماز نخواندی زیرا این‌نماز از تمام نمازهائی که تو خوانده‌ای ارزش بیشتر داشت حبیب مردپاك‌دلی بود او با هرزبان‌که نمازبخواند چون نیت پاك دارد ما آنراقبول می کنیم.

مسلمان حقیقی کسی است که خود را برتر و داناتر از دیگری نداند زیرا برتری از آن پرورده گار است که همه‌چیز را می‌داند و به مصلحت ما رفتار میکند، در راه خدا راستی و نیکوکاری بزرگترین معجزه انسان است و این اعجاز هم به‌غیر از اعمال نیك در راه خدا به‌دست نمی‌آید.

در کتابهای ما نوشته‌اند که دیوها و پری‌ها و پرندگان تحت اختیار حضرت سلیمان بود و او میتوانست با همه پرندگان صحبت کند و خداوند به‌سلیمان قدرت فراوان عطا فرمود، اما هروقت که صحبت بر سر پروردگار بود در برابر عظمت وشکوه خداوندی سر به‌خاك مینهاد زیرا میدانست که هیچکس نمیتواند بالاتر و برتر از او باشد.

نقل می کنند که روزی امام شفیع و امام احمد حنبل در محلی نشسته و سرگرم صحبت بودند وچون حبیب را دیدند امام حنبل گفت میخواهم از این مرد که خود را خداپرست می‌داند سئوالی بکنم.

امام شفیع گفت با اوکاری نداشته باش زیرا هرچه بپرسی پاسخ می‌دهد.

معهذا امام حنبل از او پرسید ای‌حبیب یکنفررا میشناسم که از پنج نوبت نماز یکی را فراموش کرده بخواند به‌نظر تو او چه باید بکند؟

حبیب گفت شما دانشمند فقه و اصول هستید اما اگر از من میپرسید می گویم کسی که قلبش با خدا نزدیك نباشد مرتکب این گناه می‌شود او باید برای هربار نماز که قضا شده پنج‌بار نماز بخواند تا گناه او بخشیده شود.

امام حنبل سربزیر انداخت و گفت من می‌دانستم که او برای هر سئوال پاسخی دارد و از آن روز عهد کردند که کاری با حبیب نداشته باشند او اگرچه درسابق مردی رباخوار بوده اما امروزبقدری پارسا شده واعمال‌نیك‌نشان می‌دهد که‌اطمینان دارم باریتعالی گناهانش

را ببخشد .

مگر در قرآن خداوند بما نمی گوید :

هر وقت به سوی من باز گشت کنید شما را در بار گاه رحمت خود خواهیم پذیرفت .

منطق الطير
شیخ فریدالدین عطار

اینهم داستان پرشوری است که فریدالدین عطار صوفی بزبان پرندگان برشته تحریر کشیده و دنیائی عرفان در آن نهفته است، هفت تن از پرندگان براهنمائی هدهد به‌دیدار سیمرغ می‌روند تا حقیقت را دریابند ومنظور او از سیمرغ مرشدکاملی است که بآنها درس ابدیت بیاموزد، شاعر توانای ایران بزبان این پرندگان مطالبی را در قالب استعاره نهفته که حقیقتی گویا از جهان اسرار است.

***

وقتی خداوند زمین را برشاخ گاومیش، برروی ماهی دریا ساخت ماهی هم در هوا معلق بود، این افسانه‌ای است که برای خلقت جهان گفته شده، اما هوا برروی چه‌چیز استوار بود؟ روی هیچ! هیچ هم هیچ است و تمام آنچه‌که هست در ظاهر هیچ تلقی می‌شود اما همین هیچ گویای همه‌چیز است، وقتی وجود کردگار را حقیقت اصل بدانیم

خارج از او همه‌چیز هیچ می‌شود.

بارگاه عظمت او نیز در محلی است که از قوه تصور ما خارج است؛ زیرا خدا همه‌چیز است و ارزش تمـام چیزها را او می‌داند و به‌معنی دیگر خالق وجود حقیقی وحقیقت محض موجودات است و تمام موجودات هستی خود را از او می گیرند، پس باید بدانیم که دنیای دیدنی و پنهان فقط خودش است، غیر از او هیچ هستی مطلق وجود ندارد و هرچه هست او است، اما افسوس کسی توانائی دیدن او را ندارد، وبا این آفتاب روشن چشمان برای دیدن او نابینا است؛ اگر کسی موفق به‌دیدن او شود عقل خود را ازدست می‌دهد و اگراو را بطورکامل ببینند خود را گم می کنند و حیران می گردند

ای کسیکه دیده نمی‌شوی ولی می‌شناسیمت، تمام جهان تو هستی و کسی غیر از تو نیست و چیزی حرکت ندارد باین معنی که جهان از صفات‌عالی تو به‌حرکت درمی‌آید، روح در بدن پنهان‌است وتو هم درروان مخفی‌هستی، آی پروردگاری که در پنهانیهاپوشیده‌ای روان تو بالاتر از همه و پیش‌تر از همه چیز بوسیله تو دیده می‌شودو ترا در همه‌چیز می‌بینند، با اینکه تو یك گنج پنهان در روح هستی، فعالیت‌کامل داری و در بدن وروح ما خود را ظاهر میسازی، ای کسی که در درون و برون روح جای داری آنجا نیستی اما در همه‌جاوجود داری.

در چنین مرحله‌ای است که دانش یا جهالت راهی ندارد زیرا دانش وعقل هم دراین زمینه قادرنیست چیزی را تفسیر کند و یادرباره

آن قضاوت کند.

بنابراین تو باید خدا را در خودش بشناسی ونه‌بوسیله خودت، این‌او است که راه‌ها را جلوما میگشاید وبا ما همراهی می کنددستمان را می گیرد، چون نابینائی که راهش را نمیشناسد با روشنائی خود ما را رهبری میکند و هر گز عقل انسانی بآن درجه نیست که در عظمت کبریائی راه‌یابد، پس خود را در برابر او نابود وهیچ بدان واین راه تکامل شناسائی او است از خودت روی بگردان واین تنها وسیله‌رابطه معنوی تو با او است و دیگر چیزی نیست.

مینویسند وقتی یوسف را کاروانان به‌چاه انداختند نور ماه در آب افتاد و یوسف بجای اینکه نورماه را ببیند زیبائی خود را دیدو گفت سبحان‌الله خداوند چه‌زیبائی بمن داده است.

واین یکی از حالات خودبینی بود که خداوند از او رو گرداند و بدست بوطیفار اسیرش ساخت و چون از عشق زلیخا روگردانده بود بزندان افتاد.

ما، در برابر او از هیچ هم کمتریم و کوچکترین احساس خودخواهی ما را از او دور می‌سازد، وقتی تمام فرشتگان بامر خدا در برابر آدم بخاك افتادند این تنها ابلیس بود که حاضر نشد در برابر آدم تعظیم کند و خداوند هم او را شیطان نامید و تا ابد از فیض پروردگاری محروم ماند.

نیایش به‌درگاه‌الهی وجدان ما، وروح ما را شکوفائی می‌دهد، بما زندگی می‌بخشد و امیدوار می‌سازد اما اعراض از او ودور شدن

از او لذت زندگی را ازما می‌ستاند و بهمین جهت است که ما هرروز در نماز می‌خوانیم:

(اهدنا السراط المُستقیم).

این او است که با لطف خود ما را براه راست هدایت می کند نه‌براههائی که دیگران مورد خشم او قرار گرفته‌اند.

بسیاری از مردم سطح اقیانوسها را می‌بینند اما از اعماق این دریای عمیق خبری ندارند، دراین گودالهای بیکران گنجینه‌هائی نهفته است و دنیای ظاهر و دیدنی طلسمی است که این گنجینه عظیم را حراست می کندولی اگرانسان بخواهد با بدن‌نحیف خود باین گنجینه دست‌یابد وجود. نابودمی گردد.

اما تو می‌توانی بعد از شکستن این طلسم بر آن گنجینه دست یابی، روان وقتی آزاد می‌شود که قالب بدن او جدا شود و هنگامیکه بدن خود را جدا ساخت روان ما شروع به‌فعالیت می کند، اما بدن‌تو هم یك طلسم جدیدی است و برای اسرار الهی بصورت طلسم دیگر جلوه می کند.

در راهی که بتو ارائه می‌دهم مستقیم پیش برو، و چیزی نپرس زیرا سبب‌هائی‌هست که تو نمی‌دانی، برای یك چنین بیماری که‌نادانی ما است درمانی وجود ندارد.

ای خدائی که هرچه بی‌نهایت است تو هستی، چه کسی مانند تو می‌تواند نامحدود و بی‌نهایت باشد؟ من در اقیانوس خروشان دنیا قرار گرفته‌ام، به‌عظمت خودت سوگند مرا از این گرداب که در آن

بیگانه‌ام بیرون بکش تو بودی که مرا دراین اقیانوس بیکران فرستادی پس خودت مرا از آن نجات بده، لرزش سخت تمام بدنم‌را فرا گرفته، و اگر تو دست کمك بسویم دراز نکنی افسوس نمی‌دانم چه برسرم خواهد آمد.

نیکی همه‌اش از سوی تست، وبدی از طرف من است، مؤمن وغیر مؤمن دراین‌اقیانوس خون دست وپا می‌زنند سررا برای‌دادرسی برمی گردانند اما سر گرانند؛ آه پروردگارا برای من راهنما باش،من می‌دانم کسی که سعادت باو رو کند و در راه تو قدم بزند دیگر از خودش چیزی باقی نمی‌ماند و در تو مستحیل می گردد.

ای کسی که وقتی برسرم لطف ونوازش‌داری،تو مانند‌دریاهای بیکران می‌مانی، ای کسی که در مقابل کودکان لطف و رحمت کامل هستی نظری از روی مهر باین کودکان سرگردان که ترا می‌جویند بینداز، به‌قلب پراز اضطراب ونگرانیها ترحم‌فرما، می‌بینی که‌اقیانوس بیکران سرتاسر ما را فرا گرفته پس بکمك ما بشتاب.

خواسته‌های پرندگان در فضای بیکران با هم تفاوت دارد،بلبل با عشق گل برسرشوق می‌آید؛ طوطیان در پی‌آب جاودانی هستند، طاووس غیراز شادیهای بهشت چیزی نمی‌خواهد؛ هدهد (شانه بسر) همیشه بدنبال مکان حقیقی در بالای آسمانها است.

خدایت را در قلبت ستایش کن بارگاه او را که ذره‌ای از عظمت‌ها است ببین ظاهر تمام اینها غبارآلود و پر از اسرار است در آنجا است که سیمرغ اسرارآمیز جای گرفته است و سیمرغ را از

سایه‌اش نتوان شناخت‌همه باهم زندگی می کنند آنان وقتی با هم گرد می‌آیند جستجو کن ! اگر بسایه‌اش برسی باسرار او راه می‌یابی، اگر سعادت یاری کند دراین سایه روشنائی آفتاب را می‌بینی.

ای ساقی حقیقی جامم را از خون قلبم لبریزساز، و اگرخونی ندارد از درد آن سیرابم کن، عشق یك شکنجه وحشتناکی است که

---

(۱) سیمرغ به‌منزله اصل کلی وجودواژه‌های هفت سرموانع‌ومشکلاتی برای رسیدن به‌حقیقت است درحالیکه پرندگان بسوی آن در پروازهستند.

همه را درخود فرو می‌دهد، گاهی پرده روان را می‌درد، و زمانی آنرا بهم می‌دوزد، یك جرقه از عشق بالاتراز آنچه که در افق‌های دوردست به‌حساب می‌آید، عشق نگاه دارنده انسانها است اما این عشق بدون درد و شکنجه نیست.

کسی که بوجود می‌آید خواهد مرد، تو ما را بوجود آوردی که بمیرانی، تو برای این بدنیا آمده‌ای که از این جهان بروی؛ آسمان چون ظرفی است که در این دریای بیکران هنگام غروب شفق سرخ‌رنگ خونینی دارد مثل این است که آسمان شمشیری بدست گرفته تا تمام سرها را دراین دره بیکران بریزد توچه پاك یا ناپاك باشی مانند قطره‌ای از دریاها هستی، چگونه این قطره کوچك آب که پراز درد و رنج است می‌تواند در این کشمکشها نبرد کند و اگر در تمام مدت زندگی در روی زمین فرماندهی کنی روح تو در بین ناله‌ها بایدبستیز بپردازد.

مجنون که دیوانه عشق لیلی بود در بیابانها سر گردان شد عشق او برای دختر عمویش نمونه بهترین عشق‌های پایان ناپذیراست.

مجنون را روزی دیدند که خاك را غربال می کند از اوپرسیدند در جستجوی چه‌هستی؟

جواب داد هیچ! در جستجوی لیلی هستم.

ـ آیا امیدواری اینطور لیلی را پیداکنی؟

مجنون گفت لیلی در همه‌جا هست و هرروز می‌توانم قسمتی‌از وجود اورا پیدا کنم.

او می گوید من نمیگویم که اودرمشرق نجد است تمام سرزمین نجد برای او منزلگاه او است او در هرجا که آبی باشد جامیگیرد در هرجا و مکانی آثاری از او مشاهده می کنم.

مجنون در راه عشق لیلی جانش را از دست می‌دهد کسی که با وفا و پاك باشد وقتی که مرد نامش قربانی عشق است، این فلسفه رادر راه عشق او بیاموزیم موجود جاودانی در بی‌نهایت است؛ کسی راغیر از او نمی‌بینیم، از او بوجود آمده وهمیشه با او هستیم آنگاه که‌برای خود زندگی می کنی بدی و خوبی همیشه با تو وهمراه تو است، اما وقتی در حرارت عشق او نابود شدی غیر از آتش عشق چیزی باقی نمی‌ماند، مارها و اژدهاها و عفریت‌ها با تو هستند و پشت حجاب خوابیده‌اند اما اگر به‌آنان دست بزنی و لمس کنی، هریك از آنها دارای نیروی صد اژدها خواهند بود بهمین جهت است که گفته‌اند برای ما و در جلوی پای ما هردم جهنم هائی پر از مار و افعی ها است و اگر تو حرکت نکنی آنها مدام حرکت می کنند و پیش می‌آیند ، اگر از این حیوانات و جانوران کثیف و خطرناك دوری کنی آرام و با فراغت تمام در روی زمین زندگی خواهی کرد و الا این عقربهای جرار تو را زیر خاك هم خواهند گزید و تا روز قیامت تو را دنبال خواهند کرد.

وقتی مسافر مجنون وارد این دره بیمناك شد زمین اورا میکشد وبسوی نابودی می‌برد او دراین وادی گم می‌شود برای اینکه اوچنین

اراده کرده است، او در سکوت فرو خواهد رفت برای اینکه او باید تکلم کند و کسی که به گنجینه اسرار راه یافت ازاین جهان وآلودگی‌هایش دور خواهد شد و در آنجا از بوی دلارای معشوق رو به‌نیستی می‌رود، هستی ونیستی در برابراو یکسان است،

بنابه‌توصیفی که شیخ فریدالدین عطار در منطق‌الطیر نموده‌سی پرنده گوناگون به‌آنجا می‌رسند و معشوق خود را در نیستی خویش می‌یابند، آنجا آغازیك زندگی جدیدی است، سایه در برابرنورآفتاب از بین می‌رود در آنجا نه‌راهنمائی و نه‌همسفری است جاده هم خود بخود ناپدید شده است.

وقتی اقیانوس عظمت به‌جوش و تلاطم می‌افتد و امواج خود را حرکت میدهد چهره‌هائی که بروی، آن منعکس شده چگونه باقی خواهند ماند؟ این چهره‌ها چیزی نیست به‌غیر از دنیای حال و دنیای آینده، کسی که قلبش را دراین اقیانوس عظمت از دست داده برای همیشه درآنجا سرگردان خواهد ماند وبا آسایش زندگی جدیدی‌را آغاز می‌کند و دراین دریای آرام غیر از فنا و محویت چیزی‌نخواهد یافت اگرباواجازه بدهند که‌قدم دراین جهان حقیقت بگذارد رازخلقت پرده از روی خود برمی‌دارد.

آتشی سوزنده و ملتهب همه‌جا را فرا میگیرد و همه چیز را تبدیل به‌خاکستر می‌کند و چیزی که باقی خواهد ماند صفت مطلق خالق است اگر موجود گناهکاری باشد آنقدر در این آتش میماند تا تصفیه شود و وجودکامل خود را از دست میدهد با شعله آتش دست‌و

پا میزندو چون زندگی خاکی را ازدست داده برای همیشه زنده خواهد ماند.

این وقایع چگونه واقع میشود؟ افسوس که اندیشه و عقل ما قاصر از دانستن آن است.

ابن عربی

ابن‌عربی دانشمند قرن یازدهم هم در این زمینه مطالبی گفته که خلاصه آنرا مینویسیم:

اساس ایجاد ما بفرمان او از عدم بوجود می‌آید اولین کلامی راکه از حقیقت خدا میشنویم کلام اواست که نتیجه‌اش هستی جاودانی او است، در راه خدا این حقیقت محض برای ما ثابت است که دراین وادی حیرت‌انگیز هرچه هست به‌وحدانیت ویکتائی او گواهی میدهد وآن وحدت وجود او است، وقتی خدا به‌چیزی که وجود ندارد فقط بگوید (باش) او وجود پیدا میکند بندگان او چیزی را که از او میشنوند واین کلام آدمی را ملتهب میسازد قلب آدمی از شناسائی او لبریز میگردد.

برای اوهرچه بوجود می‌آید از کلام الهی هستی میگیرد و، گر به‌نیستی آن حکم کند همان خواهد شد او دارای نامهای جاویدان و مخصوص به‌خودش است وبرای هر نام کلام مخصوصی بگوش میرسد وقتی ما را بسوی خود میخواند بسوی او میرویم وبما میگوید هرچه

میخواهید بگوئید، آرزوی شما برآورده میشود او کلام ما را میشنود هنگامی که در برابرش سجده می کنیم صدای ما را می‌شنود، آنوقت است که به‌خود میگوئیم، خداوند صدای کسی راکه تسبیحش می کند میشنود اگر از او حرف بزنیم ویا از خودمان چیزی بگوئیم باز هم بی‌تفاوت است زیرا درعالم هستی فقط یك خدا وجود دارد، گوینده‌ای غیراز او نیست و این ما هستیم که از شنیدن نام خدا ملتهب میگردیم.

قرآن که همین کتاب توحید است جز شرح جمالِ آن دلارا داستانی نیست در بزرگترین کتاب آسمانی که بقلب بزرگترین مربی عالم انسانیت نازل گردیده در همه‌جا سخن از خدا و یکتائی اواست بیش از اینهم درکتب آسمانی بشر به‌مطالعه آثار حق وکتاب تکوین الهی دعوت شده است، بیان خاتمیت دین اسلام همین است که اصول و احکام آن مطابق با فطرت و موافق نیازمندی‌های روحی آدمی بوده و همانگونه که فطرت‌انسان فناناپذیرولایتغیر است‌آن نیز پایدارخواهد بود.

جلال‌الدین مولوی رومی صاحب مثنوی داستانها از حقیقت پروردگار ساخته که هرکدام آن بزبان تصوف و عرفان دارای اهمیت مخصوصی است باید چون جلال‌الدین وارسته بود تا حقیقتی راکه‌او ساخته درك کنیم.

او میگوید عشق بزرگترین سیاره اسرار خدا است یك عاشق میتواند این وآن را از معشوق خود بخواهد اما بالاخره به‌عشق‌نهائی خداوندی میرسد.

خوشا بحال روانی که در راه عشق خدا آنچه را داشته هدر داده خانه‌اش را ویران ساخته تا بتواند گنجینه مخفی الهی را بیابد، و با این گنجینه به‌آرزوی خود میرسد، آری عشق خداوندی سر گردانی وبی‌تابی در راه او است آن چیزی نیست که از آن بتوان رو گرداند اما او قدرتی است که شما را در خود فرومیبرد و در او نابودمیشوید.

این کلام الهی است که بانسان همه‌چیز داده او را از نیستی به هستی وارد ساخته او در گوش گل سرخ سخن میگوید و گل شکفته میگردد او به‌لاله چیزی میگوید تا گل بدهد.

مردی به‌خانهٔ دوستش در زد، از او پرسید تو که هستی؟

ـ من هستم

صدای صاحبخانه جواب داد اینجا جا برای دو نفر نیست.

مرد از آنجا رفت و دو سال در تنهائی گذراند و هنگامی که دو مرتبه بدر این منزل آمد باز از او پرسید کی هستی.

او جواب داد آه محبوب من تو هستی.

ـ پس اکنون که این من هستم که وارد میشوم جائی برای دو نفر نیست من تنها در منزلم.

همه چیز این جهان ساخته و آفریده او است، تمام ماهیان دریا پرندگان آسمان، فیل‌ها، کرگدنها و شیرهای درنده مارها و افعیهای زمین و آتشی که از آسمان برمیخیزد و تمام حرکات جنبندگان در اختیار اراده او است همه‌چیز زشت و نازیبا را دراین جهان ساخته‌همه زیبا و آثار خلاقه‌صنع او است وهرکدام جا ومقامی دارند مورچه‌ای

که روی زمین و در بین خاکها راه میرود آفریده او ونشانهٔ قدرت او است ، هر آن آسمان به سوی او فریاد میکشد و میگوید :

ای پروردگار من ؛ یك لحظه نظر تو جهت را از من دور ندار زیرا زندگی ما و سعادت ما از پرتو وجود تو است، پس توهم بدنبال او برو زیرا غیر از او کسی نیست در هرجا بروی در اعماق اقیانوسها و در بالای آسمانها او درهمه‌جا خود را بتو نشان میدهد.

عشق حقیقی و صادق و بزرگترین تسبیح و نیایش بهر زبانی باشد بسوی او است، این داستان موسی است که مولوی برای ما تفسیر میکند و میگوید شبانی دربیابان که نمیدانست خدا در کجا است بزبان خود میگفت:

ای خدا تو کجا هستی تا ترا خدمت کنم؟ تا چارقت را وصله کنم و سرت را شانه بزنم و بهترین شیر گوسفندم را برای تو بیاورم موسی که از آن راه می گذشت و این کلام را شنید به شبان نادان گفت:

تو چه میگوئی؟ اینها که تو میگوئی کفر محض است خدا باین چیزها احتیاجی ندارد اینها را که تو برزبان می‌آوری اهانت به‌خدا است.

شبان بیچاره در صحرا بنای دویدن گذاشت و خداوند موسی را خطاب فرمود:

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی

ما بهریك از بندگان خود استعداد و ادراك مخصوصی داده‌ایم

و هر کدام از آنها بزبان خویش مرا تسبیح میکنند آن چه که در نظراو نیایش است در نظرتو نازیبا است چیزی که برای او عسل است برای تو زهر کشنده است اما من بالاتر ازتمام پاکیها هستم من برای استفاده کردن از مردم آنها را خلق نکرده‌ام اما برای آن بوجود آمده‌اند که بزبان خود مرا نیایش کنند من از تسبیح آنان پاك نمیشوم آنها هستند که دراین نیایش خود را تصفیه میسازند، من برون را نمی‌نگرم اما حالت روحی درون را مینگرم؛ من قلبهای ملتهب را میخواهم پس با این کلام تسبیح گوی مراکه با این کلام مرا ستایش میکند از من دور نساز، بدنهای خون‌آلود قربانیان را با آب نمیشویند زیرا این خون از آن آب برای قربانی دارای ارزش بیشتری است.

وقتی کسی در درون کعبه باشد لازم نیست که رو به کعبه نماز بخواند.

هنگامیکه عشق خدا در قلب وارد میشود مطمئن باش که خدا هم این عشق راکه در تو موجود است احساس میکند تو با یك دست نمیتوانی کف‌بزنی، تشنه کام فریاد میکشد آب مشروب کجا است؟ آب فریاد میکشد کسی که آب مینوشد کجا است؟ خداوند ما را بهمین منظور خلق کرده وعشق را در قلبهای ما بودیعه گذاشته پس ما برای دوست‌داشتن بجهان‌آمده‌ایم، هریك از قطعات‌موجودات حکایت از چهره خدامیکند، آسمان بزمین میگوید سلام بر تو، ما هردو مانند آهن وآهن‌ربا هستیم، آسمان به منزله انسان و زمین همسر او است‌از جا برخیزای فرزند و ای دوستدازخدا، بندهای‌دست وپایت را بگشا

وخود رااز هر تعلقی که ترا ازمن دور میکند آزاد سازتا چه زمان میخواهی در بند اسارت نقره و گنجینه‌های طلا باشی ؟ دیوانه وار به خدای خود و به عشق خدائی درود بفرست ، در اینجا کسی پیروز است که خود را از قید و بند دنیا و هوای نفس آزاد کند و شکنجه‌ها ودردها را بجان بپذیرد، اینجا جای آسایش نیست در راه عشق او بایستی به دردها وشکنجه‌ها تن در دهی، وبگو ای کسی که بالاتر وبرتراز هرچه هست‌هستی، تو که تمام ناتوانان رادرمان میکنی تو که شفا دهنده تمام جراحات خودخواهی‌ها و دردهای ماهستی، ما را دریاب ، آتش‌عشق ما از سطح‌زمین تابه‌آسمان شعله میکشد و همه موجودات را به‌رقص وطرب‌میآورد اگر من حتی‌بتوانم در عالم خیال به معشوق خود برسم او تنها راه و امید من است فقط بین من‌و او پرده‌ای است که‌میخواهم خود را به‌او برسانم محبوب من کسی است که به تمام موجودات جان می‌بخشد و اگر او نباشد همه خواهند مرد ، عشق میخواهد که این راز نهان از خود پرده براندازد زیرا اگر نوری در آئینه منعکس گردد به‌چه کار میخورد برای این است که گردوغبارش را نسترده‌ایم اگر گرد وغباری نداشت نور درخشان‌آفتاب را همه میدیدیم.

بنابرآنچه در تصوف‌وعرفان مشاهده شد و با نمونه‌هائی که از نظر گذارانديم تصوف و عرفان را میتوان‌نهضتی‌جدید اسلامی‌دانست که باتقوای قرآنی متکی است ، قرآن بما دستور زندگی میدهد نه وارستگی‌و رهبانی و دست ازدنیا کشیدن‌ودر جائیکه‌میگوید به این‌دنیا و خوشیهای او آلوده نشوید تا آن حدی است که ازخدا پرستی دور

۱ / ۱

نشویم ودین را به‌دنیا نفروشیم ولی تصوف میخواهدارزشهای معنوی اصول اسلام را توسعه و پرورش دهد .

شناختن قدرت‌مطلق الهی درواقع مستلزم فضائل اخلاقی است از قبیل تسلیم و توکل و رضا و از آن گذشته قرآن اجرای بسیاری ازریاضت‌هارادستورمیدهد که‌باآنها بشر میتواندقلب خودرا به منظور وصول به جذبه خدا تصفیه کند که آنرا میتوان تقرب به خدا نامید و در این زمینه قرآن بصراحت تمام میفرمایند .

قل اِن کُنتُم تُحبونَ الله فَاتبعونی یُحببکُمَ اَللّه وَیغفِر لَکُم ذنوبکم وَ اللّهُ غفورٌرحیم) .

(یعنی بگو ای محمد اگر دوستدار خدائید ازمن پیروی کنید تا شما را خدا دوست بدارد و گناهان شما را بیامرزد ، خداوند آمرزنده و مهربان است) .

بطوریکه مشاهده میکنید خداوند در قرآن در جاهای مختلف و به‌مناسبت‌های گوناگون راه خداپرستی‌راهم بمانشان‌میدهد (سوره آل عمران آیه ۲۹) و عرفان مسلمانی غیر از این نباید باشد .

ازهمه‌اینها گذشته‌سنت‌بهترین‌راهی‌است که‌مامیتوانیم بدنبال‌آن برویم زیرا پیغمبر در همان مدت کمی که بین مردم بود به مردم راه دوست داشتن خدا را آموخت ، او هرگز گوشه گیری انتخاب نکرد برای‌شناختن خدا در را بروی خود نه‌بست وبما گفت برخیزید و در دنیا صلا بدهید تا مردم بدانند خدای یگانه‌ای غیر ازاین خدایان که مردم برای خود ساخته‌اند وجود دارد ، اسلام تنها مذهبی است از

مذاهب فطرت که خداوند را چنانکه باید بما شناساند ، تا آن زمان خداشناسی برای مردم افسانه بود نامی از خدا شنیده بودند اما او را چنانکه باید نشناخته بودند، برای خداشناسی هیچ چیز بهتر از سیرت پیغمبر ما را برای این منظور رهبری نمیکند . ابتدا به سیرت رسول اکرم توجه کنیم و ببینیم او چگونه توانست مردم را براه راست رهبری کند .

خلاصه‌ای از زندگی پیغمبر اکرم را برای شما باز گو میکنیم:

سیرت رسول اکرم

چه انگیزه‌هائی فرستادهٔ خدارا بیش از هرچیز برانگیخت

با توجه باین‌مسائل تعالیم قرآن ورسالت او جهانی‌رادگرگون ساخت، رسول اکرم در سالهای متمادی به‌تفکرات عمیق فرو میرفت و میخواست آنچه راکه میبیند برای آن دلیلی پیداکند، وبراثرتفکرات عمیق متوجه شد که هیچ‌چیز مانند وحشت از مرگ نمیتواند انسانرا به‌صراط مستقیم هدایت کند.

چون وحشت از مرگ احساسی است که کوچك وبزرگ وغنی وفقیر، درآن سهیم هستند وحتی بزرگان‌نیز از شنیدن نام مرگ‌وحشت می‌کنند، باحتمال قوی حضرت رسول قبل از رسالت براثر مطالعه در قوانین مذاهب دیگر که درآنوقت درمکه وجود داشت (یهودیان و مسیحیان) متوجه شد که ابهام درباره خداوند چقدر در مذاهب دیگر تولید اشکال‌کرده بود و مسیحیان و یهودیان‌آن زمان با اینکه‌برخلاف

کفار نام خدا را میآوردند و خود را خداپرست میدانستند هنوز به مفهوم حقیقی خدا وپروردگار یا(الله) که برزبانشان جاری بودپی‌نبرده بودند.

در مذهب مسیح درباره پدر وپسر یعنی خدا ومسیح وروح‌القدس صحبتهائی میکردند که خودشان مفهوم آنرا درك نمیکردند، درمذهب یهود راجع به(یهوه) که خدای آنان است ابهامی وجود داشت وبرای آنها روشن نبود که یهوه یا خدا تا چه‌اندازه در زندگی آنان مؤثر است و همین اشاره‌های زیادی که در قرآن برای توصیف خداوند به‌چشم‌میخورد نشان میدهد که پیغمبر(ص) به‌نقطه ضعف پیروان‌مذاهب آسمانی دیگر پی‌برده ونمیخواست که مذهب اسلام نیزاین نقطه‌ضعف را داشته باشد.

بدون تردید اسلام ازاین نظر دارای مزیت بزرگی است زیرا درباره خداوند نکته ابهامی باقی نگذاشته و درآیه‌های زیاد صریحاً میگوید که خداوند یکی است و قدرت جاودانی جهان با او است و هیچکس نمیتواند سراز فرمان او بپیچد.

در قرآن بیش از صدوپنجاه آیه وجود دارد که درباره خدا و عظمت او اشاره کرده و از مجموع این آیات این حقیقت استنباط میشود که خداوند قادروعادل ودانای مطلق است وهیچ قدرتی‌نمیتواند بالای قدرت و اراده او بوجود بیاید و هیچ زبانی قادر نیست او را توصیف نماید.

(قُل هوالله اَحد، اللهُ صَمَدٌ، لم یَلد، وَلَمْ یولَدْ، وَ لَم یکن لَهُ کفواً اَحَد).

یعنی ای محمد بمردم بگو خدا یکتا است خداوند بزرگ و برتر است ، نمی‌زاید و نه از کسی از او زائیده می‌شود و هیچ کس با او برابر نیست) .

از این قبیل آیات در قرآن فراوان است و مخصوصاً در جاهای مختلف بآن اشاره شده تا این ابهام را درباره خدا از بین مردم بردارد.

در آیه ۲۶ از سوره سی‌ویکم می گوید «وهر گاه درختان روی زمین مبدل به‌قلم و هفت دریا مبدل به‌مرکب میشدند نمیتوانستند نظام خدا را بنویسند، و در اینجا مقصود از کلام خداوند وصفات توانائی‌و دانائی او است، هرچه خداوند بخواهد همان خواهد شد، وهرچه که مادر دنیا انجام دهیم کارهائی است که خداوند میخواسته است و بدون اراده او کاری از دست ما ساخته نیست.

از این نظر دیانت اسلام استوارترین مذاهب آسمانی استزیرا برخلاف مذهب یهود ومسیح درباره صفات خداوند هیچگونه شك و تردیدی باقی نمانده و در هیچ کتاب آسمانی باین صراحت وآشکاری درباره خدا صحبت نکرده است.

آن قدرت مطلق برخلاف آنچه که ما فکرمیکنیم سبب رهبانیت و گوشه گیری در اسلام نمیشود و پیغمبر با آنکه میگوید محال است که انسان بتواند بدون اراده وقدرت خداکاری انجام دهد گوشه گیری و دست از دنیاکشیدن را نهی کرده است.

از روزی که پیغمبراکرم برسالت برگزیده شد تا زمان رحلت

او، نشان داد که مردی است آشنا به‌رموز سیاست و واقف به‌روحیه اعراب که افراد ملت او بودند.

او همیشه بمردم می گفت که گرچه من مثل شما هستم ولی از جانب خداوند مأموریت دارم که شما را بپرستش خدای یگانه دعوت کنم وبدین وسیله رستگاری شما را درجهان دیگرفراهم سازم.

او میدانست که‌دراین ماجرا بایستی با گروهی ازاعراب سخت‌دل مبارزه کند وانواع اهانت‌ها و آزارها راتحمل نماید وبا این‌وصف از همان شبی که در غار حرا فرمان خدا را شنید با انواع سختیها و دشمنی‌ها و اهانت‌های جاهلانه ایستادگی نمود وکوچکترین تزلزلی در اراده او راه نیافت.

اگر او یکنفر آدم ظاهرساز بود وبه‌خود و بآنچه میگفت ایمان نداشت بعد از روبروشدن با دشمنیها دست از این‌کار میکشیدازطرف دیگر او آدمی نبود که برای تحصیل سود مادی وایجاد یك زندگی با تجمل درصدد جمع‌آوری مال باشد، زیرا بعد از ازدواج با خدیجه که زن ثروتمندی بود به‌توانگری رسید و تواریخ موجود حکایت میکند که آن حضرت در دادوستدهای بازرگانی گاهی یکصد سکه‌طلا برای خرید کالاها می‌پرداخت و دیگر جای آنرا نداشت که بخواهد خدای نخواسته با ریاکاری دست به‌تأسیس مذهبی بزند.

آنچه که نشان می‌دهد حضرت رسول با نظری پر از تأسف به‌اوضاع دگرگون اعراب مینگریست و میدید که جمعی مال اندوخته‌و مانند ابوسفیان و ابولهب که عموهایش بودند دیگران با پای برهنه

فرسنگها راه می‌پیمایند تا لقمه‌نانی فراهم سازند، بنابراین قیام او بسبب یك احساس عظیم انسان دوستی بود که در نظر داشت جامعهٔ عرب را از این نکبت و دربدری نجات دهد بهمین نظر از روزی که قیام نمود اعلام داشت که تمام افراد باهم مساوی هستند وهیچکس از حیث ثروت وحسب ونسب بردیگری برتری ندارد وهمین اصل یکی از بزرگترین دلیل دشمنی رؤسای اعراب با او بود زیرا جمعی از سران قوم در نهایت آسایش و با ثروت زیاد بردیگران حکومت می کردند و نمی‌خواستند به‌خود بقبولانند که ممکن است آنها با یك عرب بدوی ویا بیابانگرد بایستی از حقوق مساوی برخوردار باشند.

موضوع تساوی حقوق برخلاف آنچه که بعضیها عقیده دارند یك تساوی اجتماعی تنها نبود بلکه تساوی اقتصادی در آن وجود داشت و اگر برطبق آن عمل می کردند امکان نداشت که در دنیای اسلام امروز یکنفر فقیر یا تنگدست وجود داشته باشد.

بنابراین رسول اکرم گذشته از هرچیز یك مصلح اجتماعی بود و دراین راه هم موفقیت‌های زیاد بدست‌آورد زیرا بعد از او در دوران خلفای راشدین وضع اقتصادی مردم بطوری بهبود یافته بود که در بین اعراب دیگر اثری از آن عرب بیابانگرد پابرهنه یافت نمیشد و خزانه کشور بیش از میزان احتیاج موجودی داشت و بهمان سبب بود که لشگر اسلام بعدها در تمام کشورها با پیروزیهای چشم گیر مواجه شد و از مشرق به‌مغرب و تا صحاری افریقا را در تصرف داشت.

اما زندگی شخصی پیغمبر

پیامبر اسلام در زندگی خصوصی خیلی ساده بود و در تمام‌عمر غیر از عطرازهیچ راه‌تجملی در زندگی او مشاهده نمیشد نه‌لباس‌فاخر می‌پوشید و نه‌پیرو زندگی اشرافی بود بطوریکه سایراعراب نیزدرس زندگی از او می‌آموختند، اعراب بیابانگرد وقتی از جنگ به‌مدینه برمی گشتند از مردم می‌پرسیدند آیا شما می‌دانید منزل برادر محمد درکجا است؟ زیراخانه پیغمبراسلام با خانه‌همسایگان هیچ‌فرق‌نداشت وعلامتی‌موجود نبودکه مردم‌بتوانندمنزل اورا ازخانه دیگری‌تشخیص بدهند.

هروقت جامه حضرت پاره یا فرسوده می‌شد خود او در صدد وصله‌کردن و دوختن آن برمی‌آمد و غالباً کفشهایش را خودش تعمیر می‌کرد وبا این روش به‌مردم آموخته بودکه بایستی زندگی ساده‌داشته باشیداما بدیگران کمك کنید،درخانه بیشتر کارهارا خودش انجام‌میداد تا روز آخر هرکس به‌منزلش می‌آمد خود ازجا برمی‌خاست و برای اوآب یا نان می‌آورد.

در زمان زندگی، حضرت رسول غلامان خود را آزاد کرد و تا وقتی هم که در خدمت او بودند با آنها با محبت و برادری رفتارمیکرد و این روش بعد از او نیز باقی ماند و خلفای راشدین با غلامان خود با محبت رفتار می کردند.

او هیچوقت به‌خشم‌در نمی‌آمد و بافقرا با مهربانی رفتارمیکرد، عیادت بیماران را دوست داشت و معتقد بود که عیادت بیمار از شدت ناراحتی او می کاهد و بروحیه بیمار کمك می کند زیرا خود را تنها و فراموش شده نمیداند، اگر خوب انصاف داشته و حقیقت بین باشیم بایستی بپذیریم که رفتار پیغمبر در جامعه اسلام، تأثیر زیادی داشت و مسلمانان بعد از او کم کم راه و رویه دوران جاهلیت را ترك کرده و خوی انسان دوستی بین همه بوجود آمد.

در آغاز مسیحیان با او مخالفتی نمی کردند زیرا اهمیت زیادبه‌مسلمانان نمیدادند اما وقتی کم کم متوجه‌شدند که اسلام مذهبی بزرگ وریشه‌دار است درصدد مخالفت برآمدند ودرصدد بودند که آئین اسلام را باآئین خود طرف مقایسه قرار داده ونقاط ضعفی بدست بیاورند و از آن‌راه‌حمله را آغاز کنند.

تنها نقطه ضعفی که در نظر آنها بسیار مهم بود تعدد زوجات بین مسلمانان بود وچون حضرت رسول هم‌چند همسرداشت همین‌موضوع را دستاویز قرار داده و درصدد مخالفت با اسلام برآمدند، اما این موضوع نقطه ضعف بحساب نمی‌آمد، زیرا در آنزمان وقبل از اسلام اعراب و سایر ملل از لحاظ تعدد ازدواج با مسلمانان فرقی نداشتند و

این خود یکی از سنت‌های عرب قبل از اسلام بشمار می‌آمد.

رفتار مردم عرب با زنان و دختران خویش حالت وحشی گری و مرد سالاری داشت وغالباً زنان یا دختران خود را به‌قتل می‌رساندند مرد می‌توانست آزادانه زوجه و دخترخود را بقتل برساند بدون‌اینکه کسی اعتراض کند.

هرچه‌افراد قبیله زیادتر می‌شدند بروزن واهمیت آن قبیله‌افزوده می‌شد زیرا درموقع جنگ می‌توانستند با مردان بیشتری وارد کارزار شوند و در موقع صلح هم با نفرات زیاد مزارع بیشتری راکشاورزی کنند و از شتران و گوسفندان بیشتری مراقبت نمایند باین جهت رئیس قبیله و هریك از مردان علاقه داشتند که اولاد آنها ذکور باشد زیرا فرزندان ذکور فقط بدرد جنگ و زراعت میخورد برتعداد قبیله افزوده می‌شد باین ترتیب برقبائل دیگر ریاست می کردند.

و او هم چون از گروه عرب و هرچه بود نمی‌خواست سنت اعراب را بهم بزند منتها در تعدد ازدواج مقرراتی را وضع کرد که تا آنزمان وجود نداشت و دیگر کسی نمی‌توانست زن یا دختران خودرا بقتل برساند.

خوی و رفتار پیغمبر

ما از حالت وحی و الهام اطلاعات مبسوطی نداریم ولی این نکته برای ما مسلم است که پیغمبر اسلام قبل از رسالت یکنوع حالت تفکر و درون‌کاوی داشت و علتها و سبب‌هائی را در وجدان خود جستجو می‌کرد و بیشتر از اوقات خود را چه در غار حرا و چه در مسافرت‌ها به‌تفکر می‌پرداخت و از خود چاره‌جوئی می‌کرد که بچه‌طریق میتوان این قوم سرگردان و سیه‌روز را از بدبختی نجات‌داد و همین حالتهای روانی بود که او را بسرمنزل وحی رساند.

گاهی در میدان جنگ و زمانی بیموقع یا در لحظاتی که از وضع ظاهر تأثری باو روی می‌داد حالت وحی برای او پیش می‌آمد در قرآن هم درباره این موضوع اشاره‌ای نشده و مفسرین اسلام هم بعدها در این خصوص نظری نداده‌اند.

بطوریکه می‌گویند و حضرت رسول گاهی حالت وحی خود را برای خدیجه بیان میکرد ابتدا صداهائی بگوش او می‌رسید که برای

خودش نامفهوم بود آنگاه عرق زیادی برپیشانیش می‌نشست و بدنش میلرزید.

در تمام حالات وحی کسی که متکلم است و صحبت میکند خدا است و هرگز پیغمبر چیزی از این بابت بکسی نمی‌گفت و هیچگاه درصدد برنیامد که بجای خدا از زبان خود چیزی به‌مردم بگوید.

تجزیه و تحلیل حالت وحی از نظر روان کاوی برای ما مشکل است ولی میدانیم براثر همین حالات وحی بود که کتاب قرآن با آن استواری بعد از او برجا ماند.

در سیرت پیغمبر بسی چیزها گفته و مورخان تایید نموده‌اند که هر کدام را باید درکتابی نوشت، سیرتهاو القابی که او بهیچکدام نیاز نداشت و در بی نیازی شایسته همه چنـ بود، میگفتند که محمد امین است، این امانت و راستی را در زمانی که هنوز دیهیم پیمبری رابرسرخود ننهاده بود مردم بآن اعتقاد داشتند در معاملات بازرگانی آنقدردرست و پاك بود که مردم باو «محمدامین میگفتندوزمانی که باخدیجه آشنا شد و متاع او رابرای فروش میبرد صداقت وامانت خود را نشان داد و در موقع رسالت هم حتی برای یك لحظه دشوارترین امانت‌ها یعنی صفت عالی امین بودن را از دست نداد و اگر پنداریم که این نیروی بزرگ را پروردگار باو هدیه کرده بود چنین نیست زیرا که آن بزرگوار، گرچه برگزیده خداوند بود هرگز خود را موجودی برتر از انسان نشمرد وبدین سان چنین بار گرانی را به منزل‌رساند.

همهٔ شکوه وعظمت شخصیت او در این بود که آن ر.شنائی

بخش ظلمات تاریخ بشریت به‌فریادی هر چه بلندتر ندا در داد که من مثل شماانسانم، نه‌چیزی برتر و افزون‌تر از آن دارم نه هرگز چنین سخنی برلب می‌رانم فقط ندای وحی آسمانی که بشما می‌رسانم و شما را بسوی روشنائیها دعوت‌می کنم، آنکه میگفت خدا بی‌نیازاست و آنکه میگفت خدا را هرگز همتائی نیست و آنکه صلا می‌داد (که آنها خواهند که نوریزدان رابا لباس خودخاموش کنند اماخدا آن را نخواهد، ونور خود را کاملتر کند گرچه کافران را خوش نیاید) و آن گاه وقتی که به‌خانه یاران خود ورود می کرد و با اطفالشان بازی میکرد و به‌نوه‌های خود اجازه می‌داد که موقع نماز جماعت و هنگام سجود روی شانه‌اش بنشینند باز هم میگفت همه شما از زن و مرد در پیش خدا یکسانید و آنکه پاکترو پارساتر است به‌خدا نزدیکتر است نشان میدهد که او فکری نداشت جزاینکه عظمت خدا ونیکیهای خدا را بمردم نشان بدهد.

او نیزچون حضرت موسی آتشی دیده بود و این آتش همواره همان است که بود، آتش ایمان بود که لرزه براندام شیطان انداخت و این جمله رابرزبان راند که بارالها توخود می‌دانی که آنچه گفتی بآنها رساندم او حامل نور خدا بود نوری که برقلبها می‌نشیند و چشم را خیره می‌سازد.

مورخان سیما و قیافه حضرت محمد را چنین توصیف کرده‌اند و می‌نویسند او قدی متوسط، چشمانی سیاه و درشت با کمی سرخی در سفیدی آن، مژگانی برگشته و پیشانی بلند، ابروانی باریک و

ناپیوسته، که رنگی آبی رنگ از میانشان عبور می کرد و بینی قلمی

کشیده و دهانی متوسط و هنگام راه‌رفتن بدن خود را به‌جلو می‌داد و

آرام وموقر راه می‌رفت.

دست وپایش‌عادی و برازنده بود،وبه‌چشمان خود سرمه‌میکشید،

موی سررا شانه میزد وهمیشه عطربکار میبرد.

پوشاك و لباسش پشمی یا کتانی بود، بلندی آن تا نیمه ساق پا

می‌رسید، لباس بلند را دوست نمی‌داشت، گاه کلاه برسرمی گذاشت‌و

گاه دستمالی بسر می‌بست، و هنگام جنگ موزه چکمه بپا می کرد،

پیغمبر برنگ سفید متمایل بود و گاهی هم لباسهای سیاه در برمیکرد،

همیشه توصیه میکرد سبزیجات را پخته بخورید که بوی کمتری بدهد،

غذای او همیشه نان گندم و گوشت بریان یا خرما وشیربود.

والی مصر هدایائی به‌پیشگاه پیشوای اسلام تقدیم داشت، از

جمله استری که رنگ آن سفید مخلوط بسیاهی بود بنام دلدل، که

حضرت بدست خود ریسمانی از پشم برای آن بافت و گلیمی برپشت

آن انداخت و آنرا مرکوب مخصوص خود قرارداد.

حضرت محمددرماه صفر سال ۱۱ه بیمار شد و از دردسرمینالید

و می‌فرمود دردی که در من است بیش از آن است که دو تن آنرا

تحمل کنند وبرای‌تخفیف حرارت تب‌دست در آب می کرد وبصورت

خود می‌مالید، بالاخره در روز چهارشنبه ۲۸ماه صفرسال ۱۱ه . برابر

با هفتم ماه‌ژوئن ۶۲۷میلادی پس ازبازگشت از مسجد باطاق‌همسرش

عایشه دختر ابوبکر رفت و سر در دامنش نهاد و درحالی که سرش

میان سینه و گلوگاه عایشه بود رحلت فرمود.

حضرت علی ابن ابیطالب جسد آن حضرت را بدون این که عریان کند از زیر پیراهن غسل داد و دو روز پس از وفات در حجرهٔ عایشه همانجا که جان سپرده بود در قبری که کف آن با ردای سرخ رنگ پیغمبر مفروش شده بود بخاك سپرده شد.

حضرت علی‌ابن ابیطالب سیرتی همچنان پیغمبر داشت،درباره او قضاوت آسان نیست، از آنکه دوست و دشمن در حق او به‌مبالغه گرائیده‌اند، از خود او نقل است که گفت دو کس به‌سبب من هلاك شدند آنکه در دشمنی مبالغه کرد و آن کس در دوستی با من افراط داشت.

دقتی در اجرای عدالت در تبعیت از سیرت رسول داشت، برای وی موجب دشمن تراشی‌ها شد، ازآنکه روزگار خلفای‌سه‌گانه مخصوصاً براثر توسعه فتوحات و کثرت غنائم در احوال مسلمین تغییراتی پیدا شد وبا مقتضیات جدید اجرای شیوه‌ای که در عهدرسول جاری بود دشواریها داشت، با اینهمه وی بازگشت به‌سیرت رسولٔ را بدون ذره‌ای انعطاف لازم میشمرد و این را برای اصلاح فسادی که طی این سالها در احوال مردم رخ داده بود واجب می‌دانست.

وقتی بخلافت رسید تمام اموالی را که در بیت‌المال مدینه، کوفه و بصره یافت بین مسلمین تقسیم کرد حتی آذوقه‌ای را هم که ذخیره بود به‌مستحقان داد.

علی درکار دین سختگیر و بی‌اغماض بود همین نکته بود که

تحملش برای مردم آسان نبود، در عبادت اخلاص زیاد نشان میداد و درکار حلال وحرام دقتی بسرحد وسواس داشت، واگرهم گاه‌تهیدست نبود باز از چیزی که آنرا تفنن و تجمل می‌شمرد اجتناب می کرد، . مکرر جامه‌اش پاره می‌شد و خودش آنرا وصله می کرد گاه اتفاق می‌افتاد که جزجامه نازکی چیزی نمی‌پوشید، غالباً خود را گرسنه‌نگاه میداشت و از کسی که وی را می‌شناخت چیزی نمی‌خرید از بیم آنکه فروشنده بخاطر وی ارزان بفروشد یکوقت شمشیرخود را ببازار برد و فروخت و در این باره گفت اگر چهار درهم داشتم این شمشیر را نمی‌فروختم.

عامه مسلمانان اورا مظهر زهد و نمونه درستی و پارسائی می‌-شمردند چنانکه عمربن عبدالعزیزخلیفه اموی می گفت علی پارساترین مردم بود، این‌مایه زهد ومخصوصاً سختگیریهائی که درمالیه‌بیت‌المال داشت دنیاجویان را از او مأیوس کرد، او درکار دین ریا و مسامحه و تبعیض را جایز نمی‌شمرد و پای‌بندی وی به‌سیرت رسول اکرم گاه سبب می‌شد که ازکارهای مصلحت هم خودداری کند.

قسمت دوم

نمونه‌هائی چند از قرآن کریم

با آنچه که گفته شد احادیث و روایات چند هم ممکن است نمونه‌ای از قرآن و فرمان خدا باشد و در تمام اخبار و آیه‌های قرآن مردم را به‌پیروی از زندگی معنوی دعوت می کند، اسلام زندگی معنوی و خداپرستی را برای آسایش مردم و بدست آوردن زندگی آخرت توصیه‌می کند و بارها در سخنان پیغمبر شنیده شده که‌میفرمود: دراین جهان بطوری زندگی کنید مثل کسی که می‌خواهد برای همیشه در آن زندگی کند اما برای دنیای دیگر بطوری زندگی کنید مثل اینکه بیشتر از فردا زنده نخواهید ماند، این حقیقتی است که انسان در این جهان با توجه باینکه می‌خواهد زندگی کند لازم است که به‌فکر فردا و روز آخرت باشد زیرا اگر توشه‌ای برای دنیای دیگر نداشته باشد مانند مسافری است که بدون پیش‌بینی حوادث بین راه چیزی با خود

همراه نمی‌برد.

تمام‌اعمال ماوابسته به‌نیت است، کسیکه نمیتواند ازدروغگوئی یا اعمال بددست بکشد خداوند به‌روزه یا نماز اواحتیاج نداردفرائض دینی بایستی با نیت‌پاك و ایمان بخدا انجام شود، بهترین انسان‌کسی است‌که با خود و با دیگران آشتی‌کند و فرمان خدا را اطاعت کند، مسلمان کسی است که از دست و زبان او سایر مردم آسایش داشته باشند.

پیغمبر می‌فرمود به‌برادرت کمك کن چه‌خوب باشد چه‌بد، ازاو پرسیدند چگونه می‌توانیم با مردمان بد خوب و نیکوکار باشیم‌جواب فرمود وقتی به آنها مهربان بودید آنها را از اعمال بد می‌توانید بازدارید.

در قرآن توصیه می کند که کشتن یك انسان مانند کشتن تمام انسانها است، و نجات دادن یکتفر مانند نجات دادن همه مردم است، دینداری آن نیست که صبح تا غروب روبه‌خدا بایستیم و دعا کنیم اما باید ایمان صادق داشته باشیم و در راه خدا به‌مستمندان یاری کنیم، نماز بخوانیم، اسیران را آزاد سازیم به‌عهد وپیمان پروردگار استوار باشیم وباصبر و شکیبائی در برابر بلیات خود را نگاه داریم، شما باید بدانید وقتی ازاین‌جهان رفتید به‌حضورخدای خود احضارخواهید شد، در پاسداری آئین مذهب هیچ اجباری وجود ندارد و باید بامیل و دلخواه خود خدا را بپرستیم.

قرآن به‌ما توصیه می کند در برابر بدی نیکوئی کنید وخواهید

دید که دیگران هم رفتارخود را با شما تغییرمیدهند و درشمار دوستان شما برمی آیند.

ایمان بخدا قلب شما را تصفیه می کند و بشما شخصیت‌انسانی میدهد.

خداوند بدکاران را دوست ندارد، عدالت در زیر سایه ایمان بخدا است، در روی زمین با حالی غرورآمیز راه نروید، اگرچه در ظاهر امر مردم به‌اقوام و خانواده‌های مختلف تقسیم شده‌اند همه‌با هم بردار و از یك نوع و جنس و همگی از یك انسان بوجود آمده‌اند، برترین و شایسته‌ترین مردمان کسانی هستند که از خشم خدا می‌ترسند (سوره۶، آیه ۹۸ و سوره۷، آیه ۱۸۹) اختلاف بین نژادهای انسانی درسی است برای مردم زیرا همهٔ آنها خلق شده یك خدا هستند، در اخبار گفته شده که یك عرب بالاتر از دیگری نیست وهیچ سفیدپوست برسیاه‌پوست به‌غیرازراه ایمان‌تفاوتی نداردخداوند رحمت وبخشایش خود را برای تمام مردم بطور یکسان ارزانی داشته است.

قرآن چگونه تنظیم شده است

بطوریکه اشاره کردیم «قرآن» کتاب آسمانی است و نمی‌توان آنرا دست نوشته انسان دانست فرمانی است که از طرف خداوند بر-بندگان نازل شده، ارزش وزیبائی کلمات قرآن بالاتر از هر کتابی است وهریك از آیه‌های آن برای ما یك قانون کلی است اگرما با روح خود باین کلمات پیوسته شویم آنچه را که از نیکوئی خواستاریم بما داده خواهد شد، قرآن یك الهام الهی است با این امتیاز که فرآورده یك فکرو تخیل نیست و دارای قدرتی است که وجدان ما را آگاه می‌کند و هر کس با روح پاك وایمان صادق به‌آن توجه کند اعتماد به‌نفس و آسایش وجدان در اوپدید می آید.

قرآن از نظر اینکه فرمان و گفتار خداوندی است وقتی که آنرا مطالعه می کنیم از یك جهت با خدای خود می‌پیوندیم، در تمام سوره های قرآن، سوره‌هائی که درباره داستان پیغمبران گذشته است و یا سوره‌هائی که قانون زندگی و حقوق بشری را در اختیار ما می گذارد

بما درس زندگی می‌آموزد با پروردگار خود نزدیك می‌شویم و حقیقت را درمی‌یابیم.

تلاوت قرآن نه تنها دارای ارزش آموزش زندگی است بلکه ما را تاحدی بر اسرار عالم غیب آشنا میسازد ، حقیقتی است آشکارو ابدی که در هر روح تأثیر می‌بخشد او را شکفته و شاد میسازد و بما طرز تفکر برای نزدیك شدن به خدا را میاموزد ، هر يك از آیه‌ها و سوره‌های قرآن به مناسبتی و در زمان معین نازل شده که‌مفسرین شأن نزول آنرا تحقیق نموده‌اند ، هر کدام از آنها درسی از زندگی فردی و اجتماعی و شامل قوانین و مقرات استواری است که میتواند جهانی سعادتمند بوجود بیاورد و کسی که از روی صدق آنرا منبع فیوضات آسمانی میداند به آن پناه میبرد و راه زندگی را از او میجوید سوره‌های قرآن که بنام ابراهیم و آل عمران و مریم نوشته شده اسکلت سایرمذاهب پیشین را به خوبی و مطابق واقع تفسیر میکنداما متن‌قرآن بطور کلی بدین ترتیب تدوین شده است‌وشامل صدوچهارده جزو یا سی سوره که شماره آیه‌های آن بسیارمتغیر است‌تقسیم‌میشود (آیه‌های دو سوره ۱۰۸ است و دو سوره دیگر۲۸۸) و بر حسب طول طویلترین آیه‌ها را در اول و کوتاه‌ترین‌آنها را درآخر قرارداده ولی دو سوره فاتحه را که کوتاه است و برای نماز بکار میرود و دو سوره آخری را بایداز این ترتیب استثنا کرد و بیست‌و نه‌سوره ازاین سوره‌هابوسیله‌حروفی‌مجزا آغازمیشود ومعنای این‌حروف برمسلمانان و دانشمندان پوشیده است ونام‌های سوره‌های مختلف بنا به مقتضیات

و برحسب الهام بنامهای بقره یا آل عمران یا کهف یاد شده که درباره مذاهب پیشین و خطاب به پیروان سایر مذاهب است اما شأن نزول هرآیه یاسوره مسئله‌ای است که بایدمفسرین قرآن آنراتوضیح بدهند.

در هر حال بطوری که مشاهده میشود قرآن کامل‌ترین کتاب آسمانی است که پرونده‌الهام الهی را از آدم‌تاخاتم بابیانی بسیار شیوا و عباراتی که از قدرت بشری بیرون است وهمین عبارات بزرگترین معجزه پیامبر اسلام بشمار میاید برای رهائی بشر از گمراهی و سرگردانی‌نازل شد وبنا به‌یکی از آیه های قرآن (لا رطب ولایابس الا فی کتاب مبین) (یعنی همه چیز در این کتاب یافت میشود) چیزی فرو گذار نشده از یکطرف قصه‌های پیامبران و رویدادهای زمانهای گذشته و از طرف دیگر فلسفه بزرگ زندگی و راه وروش اجتماعی و مباحث اخلاقی وراهنمائیها و تذکراتی که در هر جا به‌چشم میخورد مجموعه‌ای از بهترین هدایای آسمانی است که خداوند بر ما منت گذاشت و چنین کتابی را بدست ما داد که تا هزاران سال و تا جهان باقی است میتواند بشر گمراه را راهنمائی کند.

علاوه بر مسائل اخلاقی و دینی مباحث بسیار پیچیده علمی در باره ایجاد جهان وحرکت سیارات و آغاز و پایان جهان هر کدام در جای‌خود شاهدعظمت کبریائی است.

پاداش‌های بزرگ در قرائت قرآن

غزالی در کتاب تفکرات خود می گوید:

اگر انسان بخواهد راه پرستش و شناختن خدا را بشناسد و بخدا نزدیك شود تلاوت قرآن است، اما چگونه تلاوتی! تلاوت دقیق دارای پاداش بسیار زیادی است زیرا با دقت و توجه زیاد میداند چه صفاتی بخدا بدهد و چگونه بخدا نزدیك شود.

در قرآن تفکرات عمیقی به‌چشم می‌خورد که کسانی که میدانند آنرا درك می کنند، قرآن است که به‌ما ترس از خدا و امید بخدا و حالت تسلیم و رضا میدهد و آتش عشقی را که فقها می گویند شدید می کند و بآدمی حالت ملکوتی می‌دهد.

در قرآن به‌مطالبی برمی‌خوریم که ما را از صفات نامأنوس بخدا دور میسازد و حقیقت را بما الهام می کند، برای هرمؤمن واقعی

لازم وضروری است که آنرا با دقت بخواند و آیه‌هائی راکه لازم به‌
تکرار است چندبار بیشتر بخواند و اگر شب را تا صبح بیدار مانده
باید آنچه راکه بایستی تکرار کند چندبار تلاوت کند.

خواندن یك آیه یا یك سوره از قرآن که برقلب او بنشیند و
بیشتر به‌مفهوم آن پی ببرد و معنی کامل آنرا بداند دارای اهیمت بیشتری
از این است که سرتاسر قرآن را بخوانیم بدون اینکه دربارهٔ آن تفکر
کنیم.

باکمال اطمینان می‌توانیم بگوئیم که یك کلام قرآن دارای
هزاران اسرار و نکات بیحساب است، وقتی آیه‌ای را میخوانیم اگر
به‌قلب ما ننشست و مفهوم آنرا درك نکردیم میتوانیم درهمانجا متوقف
شویم و با تفکر ودقت بیشتر آنقدر آنرا تکرار کنیم تا قلب ما گواهی
آنرا بدهد که درك کرده‌ایم، خداوند هم گفته است دقت و توجه زیاد
درآیات قرآن رحمت و پاداش بزرگ را بما ارزانی می‌دارد و در
خودمان آرامش کامل احساس می کنیم، باید هریك از کلام و مفهوم
آنرا بدانیم هریك از سخنان پیغمبر دریائی از عقل ومنطق است بایستی
در آن تفکر کرد در این صورت در تمام عمر توجه ما از قرآن دور
نمی‌شود.

تفسیراتی که تاکنون برای قرآن شده شاید در بعضی جاها ناقص
است اما دامنه تفسیرات تمام‌شدنی نیست زیرا در هرروز و در هرقرن
به‌مفاهیم دیگری آشنا می‌شویم.

در قرآن می‌فرماید:

سخنان فرستاده‌خدا رابیادبیاورید زیرا خداوند رحمت‌وبرکت خود را بشما ارزانی خواهد داد.

در واقع غیراز این‌هم نباید باشد وقتی قرآن را خواندیم روح آرامش درمادمیده می‌شود، هرچه رامی‌خواهی دوست بدارو هرطریق خواهی زندگی کن، زیرا باید روزی از این جهان بروی، اما تا زنده هستی ازقرآن توشه‌ای برای آخرت بر گیر، هرچه درقلبت مرور کند، انجام بده ویقین بدان درآخرت پاداش آنرا خواهی یافت.

(در سوره بقره آیه ۲۵۴) خداوند بابیانی گویا تکلم میکند :

نیست خدائی سوای او که همیشه زندد وپاینده است ، نمیگیرد اورا سستی یاخواب (یعنی‌مانند بندگان نیست که ازچیزی خسته‌شودیا اورا خواب‌فراگیرد) ازبرای اواست هرچه درآسمان‌هاوآنچه‌درزمین است، کیست آنکه شفاعت کند نزد پروردگار الاباذن او، او است که آنچه در پیش مردم است میداند و از همه‌چیز آگاه است وهر چه را که پشت سرآنها است هیچکس و هیچ چیزی به علم و دانائی او راه ندارد و نمیتوان‌دست یاقت مگربآنچه‌خودش‌بخواهد و کرسی عرش او در بالای آسمانها و زمین و کسی نمیتواند جز او آنرا نگا دارد، او است افراشته وبنلدتر وبزرگتراز‌همه است .

یکی از قبیله‌های قریش در مکه اهمیت و احترام داشت، یکنفر از این قبیله در زمان پیغمبر اسلام دزدی کرد، طبق دستور اسلام باید دزد را مجازات کنند تا آبروی آنان نرود، اما کسی جرأت نمی کرد

خواستهٔ آنانرا به‌پیغمبر بگوید سرانجام به‌یکی ازدوستان پیغمبرمتوسل شدند و او خواهش آنانرا به‌پیغمبر(ص) عرض کرد، حضرت با تندی فرمود از من درخواست می کنی که از اجرای قانون خودداری کنم؟

سپس دستور فرمود دزد را مجازات کردند و در آن هنگام با خطبه پراز هیجان فرمود:

ملتهای نیرومندی پیش از شما زندگی می کردند ونابود شدند، چون با همه مردم یکسان رفتار نمی کردند و بی‌عدالتی می‌نمودند دزد را اگر سرشناس بود کیفر نمیدادند اما اگر گمنام‌وناتوان بودمجازات می کردند.

رسول اکرم درجای دیگر درباره رباخواری فرمود:

ای مردم با ایمان، ازخدا پروا داشته باشید، واگرایمان دارید، از باقیمانده ربا دست بردارید وگرنه با خدا و رسول اعلان جنگ میدهید (سوره بقره قسمتی ازآیه ۲۷۹).

درباره احتکار چنین می‌فرمود:

هرکس آذوقه‌ای‌راکه مردم بدان نیازدارند تا چهل روز ذخیره کند برای نکه قیمت آن بالا برود و مسلمانان در فشار قرار گیرند و ناچار شوند آنراگران بخرند مرتکب گناه بزرگی شده است، بدان گونه که اگرآن طعام را بفروشد و قیمتش را در راه خدا صدقه دهد باز هم‌کار زشتی راکه انجام داده است جبران نخواهد شد.

اگر کسی دزدی کند بهتر ازآن است که جنس مورد نیاز مردم را تا چهل روز احتکار نماید.

هرچه را احتکار کرده‌اند بیرون آورند و در وسط بازار پیش مردم بریزند و صاحب‌کالا آنرا بفروشد.

هرکس ربا بخورد، اندرونش پراز آتش خواهد شد، هیچ عملی از او پذیرفته نمی‌شود و لایزال گرفتار نفرین خدا و فرشتگان خواهد بود.

باستمگران سازش وهمدستی نکنید که شعله‌های آتش انتقام شمارا فرا می‌گیرد و در آن هنگام ـ ازخدا که بگذرید ـ دیگر یاور و طرفداری نخواهید داشت و هیچ مقامی شما را یاری نخواهدکرد.

در دو طرف روز ـ صبح و عصر ـ و سرشب نماز را بپای دار، نیکوکاریها بدیهارا از بین می‌برد.
این تذکری است برای‌آنان که پندگیرند.

ثابت قدم وپایدار باش، براستی که خدا پاداش نیکوکاران را از بین نمی‌برد.

بهترین شما آن کسی است که بتوان به‌خیرش امیدداشت

برای هرکس که سودمند باشی برای تو سودمند خواهد بود.

هرمسلمانی که حاجت مسلمانی را برآورد؛ خداوند او را ندا می کند که ثواب تو برمن است و برای تو جزبهشت راضی نمی‌شوم

هرکس به‌خدا ایمان آوردخدا قلبش‌راهدایت میکند(۶۴-۱۱)

و خداوند هدایت آنانرا که هدایت شدند می‌افزاید (۱۹-۷۸)

پس آیا آنکس که سرنگون برویش راه می‌رود بیشتر هدایت یافته یا آنکس که ایستاده برراه راست می‌رود (۶۷-۲۲) و پند نمی گیرد جز آنکه خدا بخواهد خدا است اهل آمرزش(۷۴-۵۵).

ای کسانی که ایمان‌آورده‌اید از آنچه شما را روزی دادیم انفاق کنید.

آنکس که بخواهد به‌خداوند قرض دهد (قرض نیکوئی) پس آنرا برای او دو چندان می‌سازد و مر او را پاداشی گرامی است (۵۷-۱۰).

ایمان و پارسائی عبارت از این نیست که صورتهای خود را صبح شام به‌طلوع وغروب آفتاب متوجه سازید، مقدس وبا ایمان کسی است که بخدا و بروزآخر و به‌فرشتگان و کتاب آسمانی و فرستاده‌اش ایمان دارد و زکات می‌دهد و مال را بردوستی او به‌خویشان و یتیمان‌و مستمندان و درماندگان وبکسانی که نماز می گزارند بدهد و اسیران را آزاد می کنند و صدقه می‌دهند و وفا کنند به‌عهدشان هرگاه عهد کنند و صبر کنندگان در تنگدستی و رنجوری، آن گروهند آنان که

ایمان آورده‌اند و از خدا می‌ترسند.

***

زندگی این دنیا مال کسانی است که ایمان ندارند و به مؤمنین مسخره می کنند کسانی که از خدا می‌ترسند بالاتر از آنها هستند در روز قیامت خداوند بکسانی روزی می‌دهد که نیکوکار باشند.

مردم در زمان قدیم یك ملت واحد بودند خدا پیغمبران را برای آنها فرستاد که به آنها خبر بدهد به آنها کتابی فرستاد که شامل حقیقت بود برای این که به آنها علت ستیزگیهایشان را بگوید اما مردم غیر از ستیزگی کاری نداشتند و یکی بدیگری حسادت ورزید بعد از این که خداوند علامات راستی وحقیقت را برای همه فرستاده بود، خداوند راهنمای کسانی شد که حقیقت را دانستند و آگاه کرد کسانی را که باهم ستیز می کردند زیرا او خدائی است که هر که رامی‌خواهد براه‌راست هدایت می کند.

* آیا تصور می کنید خداوند شما را ببهشت راهنمائی میکند بدون اینکه ازبدیها کنار بروید وبروید بسوی بدیها درحالیکه‌بدبختیها بسوی آنها فرود آمده کسانی که بخدا ایمان آورده بودند فریاد کشیدند چه‌وقت یاری خداوند بما خواهد رسید، اما یاری خداوند به‌این نزدیکی نیست (۲۰۸-۲۱۰).

سوره الحج

این پروردگاراست که شما رازنده می کند وبعد شمارا میمیراند

و دومرتبه زنده خواهد کرد ولی در حقیقت مردم حق این نعمتها را نمیدانند (۶۵).

سوره عنکبوت

بگو ای محمد سیر کنید در زمین و ببینید چگونه خداوند موجودات را خلق نموده او آنها را بفاصله یك ثانیه برای خلقت دوم زنده خواهد کرد زیرا او برهمه چیز توانا است(۱۹).

* هر کس که جهاد کند به‌نفع خود مجاهده کرده است ونتیجه کوشش خویش راخواهد دید، چون مسلماً خدا ازهمه جهانیان‌بی‌نیاز است و آنانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند از بدی‌های گذشته آنها می گذریم وبهتر از آنچه که کرده‌اند به‌آنان پاداش‌میبخشیم سوره عنکبوت (آیه ۵و۶).

* پرهیزکاران کسانی هستند که از ثروت خویش در راه خدا انفاق می کنند، چه در هنگام شادکامی وچه در رنج و پریشانی،وخشم خود را فرو میخورند، و ازلغزش مردم درمی گذرند و خدانیکوکاران را دوست دارد (سوره آل عمران).

* ای مردم با ایمان، در پیشگاه خدا رکوع کنید وسجده کنید، و پروردگارتان را بپرستید و کار خیر انجام دهید، باشدکه رستگار شوید (سوره حج، آیه‌۷۶ ببعد).

بندگان خداکسانی هستندکه به‌آرامی برزمین راه می‌روند، نه

با نخوت و غرور وهنگامی که نادانان با ایشان روبرو می‌شوندبا آنان ستیزه نمی کنند وبا سلام وصفا به‌آنان جواب می گویند.

* آنان که وقتی انفاق می کنند نه‌زیاده‌روی می کنند، ونه‌تنگ نظر وسخت گیرند و دراین میان راه وسط وعادلانه را انتخاب میکنند

آنانکه غیر از خدا، خدای دیگری را نمیخوانند و چیز دیگر جزخدا پرستش نمیکنند.

و انسانی راکه خدا جانش را محترم شمرده است نمیکشند، جزاینکه کسی مستحق قتل باشد.

و آنانیکه‌دامن‌خویش رابه گناه آلوده نمیکنند وروابط‌نامشروع ندارند، هرکس چنین عمل زشتی انجام دهد مجازات خواهد شد، عذاب روز قیامت دوچندان خواهد بود و درآنجا با رسوائی‌جاودانه خواهند ماند (سوره فرقان از۴-۶).

* ما برای هرکس باندازه توانائیش تکلیف قرارمیدهیم.

بمال یتیم دست دراز نکنید جزبه‌بهترین صورتی که به‌مصلحت یتیم‌باشد تا خود بزرگ شده ورشدکافی پیدا کند (سوره انعام آیه‌های ۱۵۲ ببعد).

آنانی که ازکارهای زشت پرهیز میکنند و هنگامی که خشمگین میشوند در میگذرند، وآنان که دعوت پروردگارشان را اجابت‌میکنند ونماز برپای می‌دارند، و درکارهایشان با یکدیگر مشورت می کنند و ازآنچه به‌آنان روزی کرده‌ایم بدیگران انفاق میکنند، وآنانی که‌وقتی به‌آنان ظلم وتجاوز شد انتقام میگیرند - مجازات بدی - بدی است،

اما کسی که عفو کرد و با دشمن از درصلح وارد شد پاداشش با خدا است.

خدا ستمکاران را دوست ندارد.

بر آنان که وقتی ستم دیدند انتقام میگیرند، ایرادی نیست کسانی که محکوم هستند که بمردم ستم می کنند و بناحق در زمین سرکشی دارند.

برای اینچنین مردمی عذابی دردناك فراهم است (سوره شوری (از ۳۵ تا ۴۰).

سوره بقره

نزول این سوره بنام (بقره) ظاهراً بدان مناسبت است که در آیه ۶۳ به بعد خداوند به موسی فرمان می‌دهد که (به‌جای قربانی دیگر گاوی را قربان کنند).

دراینجا خداوندبا صراحت تمام راه خداشناسی رابما میآموزد.

پروردگار، خدای یگانه است و خدائی جز او نیست، تغییر ناپذیر است نه سستی و نه خواب او را فرا نمی گیرد آنچه در آسمانها و در روی زمین است آفریده و کسی بدون اجازه او از کسی شفاعت نمی کند، او هرچه را که هست چه در برابر و یا در پشت سر هست می‌بیند و مردم به دانش او راه ندارند مگر آنچه را که او می‌خواهد مردم بدانند، بارگاه او در آسمانها و در روی زمین مستقر است او

بالاتر از همه است (۱۱ - ۲۵۶) .

اوست که پیامبرش را با دین حق و هدایت فرستاد ، تا او را برهمهٔ دینها پیروز کند ،گرچه بت پرستان دوست نداشته باشند .

ای مردم با ایمان ! بسیاری از کسانیکه بناحق دعوی پیشوایی دینی دارند و بسیاری از زهد فروشان، مال مردم را بیجهت می‌خورند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند .

آنانکه ثروت می اندوزند و طلا و نقره انباشته می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند ، به آنان مژدهٔ عذابی دردناك بده .

روزیکه همین اندوخته‌ها در آتش دوزخ داغ و برافروخته می‌شوند و پیشانی و پشت و پهلویشان با آن داغ می‌شود .

آری این است آنچه که برای خود ذخیره کردید و حق محرومان را نپرداختید ، آنچه را که اندوخته‌اید بچشید .

سوره حج

این خدا است که شما را به وجود آورد و شما را می‌میراند

و شما را بعد از آن زنده خواهد کرد اما انسان قدر نعمت‌های خدارا نمی‌دانید.

سوره عنکبوت

این سوره نیز بدان سبب چنین نام گذاری شده به مناسبت آیه (۴۰) که خداوند می‌فرماید، کسانیکه بزرگ و آقای خود را مانند خدا می‌دانند مانند عنکبوتی هستند که خودشان خانه‌ای برای خویش می‌سازند از آن خانه‌های لرزانی که زود خراب میشود در این سوره خداوند می‌فرماید:

ای محمد به آنها بگو خداوند شما را زنده میکند و باز هم شما را می‌میراند ودر روز رستاخیز دومرتبه زنده می کند دراین هیچ شکی نیست اما بیشتر مردم این مطلب را نمی‌دانند (۲۵).

آری خداوند همین مطالب را بما اشاره می کند نتیجه هر گونه شرك و بت‌پرستی و رو گرداندن از فرمان خدا آن است که فکرمردم از شناخت حقیقت باز می‌ماند و افسانه‌ها وموهومات جای علم ودانش را می گیرد و در بین مردم اختلاف و دشمنی افزون می گردد، همین پندارهای غلط و بی‌اساس است که همیشه وجود داشته و باعث بدبختیها وپریشانی‌ها شده‌اما کسانی که خدارا میشناسند وبدستور اوعمل‌میکنند رفتار خدا با آنان غیر از این است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

ای مردم با ایمان ! دعوت خدا و پیامبرش را بپذیرید ، هنگامیکه شما را به راهی می‌خوانند که باعث حیات شما است ، بدانید که خدا بین شخص و دلش حایل می‌شود و مسلم است که در رستاخیز به‌سوی خدا برانگیخته خواهید شد .

بترسید از گرفتاری و فتنه‌ایکه اگر برافروخته شود تنها دامن ستمکاران جامعه شما رانمی‌گیرد ، بلکه بسراغ آنانکه زیربار ظلم هم رفته‌اند خواهدآمد .

بدانیدکه خدا عذابی سخت دارد ..

یادآورید آن هنگام را ، که شماگروهی اندك بودید و دیگران شما را ناچیز و ناتوان می‌دانستند ، بدانگونه‌که هرلحظه بیم‌آن داشتید دشمن شما را برباید و آزار دهد . اما خدا شما را پناه داد و بایاری خود کمك کرد ، و از روزیهای پاك و غنیمتهای سرشار ، برخوردارتان نمود ، باشد که سپاس نعمتهای خدا را بجای آورید .

ای مردم باایمان ! به خدا و رسول خدا خیانت نکنید . و به امانتهایی هم که در اختیار شماگذارده‌اند خیانت نکنید . باآنکه می‌دانید .

تمام نعمتهائی که شما در این جهان بدست می‌آورید تمام آن

موقتی است اما آنچه را که خداوند ذخیره میکند دارای ارزش بیشتر است درنظر کسانیکه باوایمان دارند وبه‌خداوند اعتماد میکنندهمیشگی و پایدار است.

کسی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت دوری میکند وچون خشم گیرند یعنی اغماض و عفو کنند وآنانیکه فرمان خدا را شنیدند و بر پا داشتند نماز و کار آنها با مشورت عاقلان انجام گیرد و خطا نکنند و از آنچه روزی دادیم، انفاق کنند و آنانیکه از کسی تجاوز و ستمی برسد طلب یاری کنند بررفع ستم وکسی‌که مرتکب خطائی شد در رفع آن برآمد و با آنکه ستم کرده آشتی کند و گناه او را ببخشد، پس مـزد او را خداوند می‌دهد، اگر کسی جزای بد را بد بدهد یعنی انتقام بگیرد پس برای آن گروه هیچ راهی نمی‌ماند زیرا خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

راه عتاب برای کسانی است که به مردم ستم کنند و افزونی جویند و در جهان به غیر حق برای آنها عذابی الیم است، این عقل زندگی است که بتواندبا صبروحوصله‌همه چیزرا تحمل کند ودیگران را ببخشد (۳۴ - ۴۱).

در سوره کهف

مکنت و دارائی و اطفال زینت‌های این جهان است اماچیزهائی که باقی میماند نیکیها و اعمال پسندیده است که در نزد خدا دارای

پاداش خوب وباعث امیدواری است(۴۴).

در سوره مائده

کسی که کسی را بکشد بدون اینکه او کسی را کشته و باعث اغتشاش در مملکت بشود، در نظر خدا مانند قاتل انسانی است و اما کسی که بیك نفر زندگی ببخشد یعنی باو کمك کند و او را از مرگ نجات بدهد مثل این‌است که او تمام مردم را حیات بخشیده‌است(۳۵)

در سوره بقره

مرا بیاد بیاورید، تا منهم شما را بیاد بیاورم، اعمال نیك ظاهر سازید و روی از خدا نگردانید، ای کسانیکه ایمان آورده‌اید در بر پا داشتن نماز وبا صبرو حوصله بدیگران کمك کنید زیرا خداوند صبر کنندگان را دوست دارد.

نگوئید کسانیکه در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، آنها همیشه زنده هستند اما شما نمی‌دانید.

ما برای مردم وحشت وگرسنگی نمی‌آوریم و مال آنها را در نیکوکاری از بین نمیبریم در کشاورزیها حاصل شما را از بین نمیبریم اما ای محمد توبآنها که رنج میکشند امیدواری بده که در دردهاتحمل زیاد داشته باشند.

کسانی که وقتی بدبختی‌ها برای آنان فرا میرسد رو به‌خدا میآورند ترحم خداوند بسوی آنها است و آنها براه راست هدایت میشوند.

سوره التکویر

این سوره نیز اشاره به‌روز قیامت و دادخواهی است.

آنوقت که خورشید از روشنائی بیفتد.

و ستارگان تیره شوند و کوهها براه بیفتند.

و شتران ده ماهه آبستن را واگذارند نه سوارشان شوند و نه شیرشان دوشند.

و حیوانات وحشی در یك گله جمع شوند، که دریاها خروشان شوند ونفوس به‌تناسب اخلاق با هم متصل شوند یعنی مؤمن با مؤمن و مجرم با مجرم جمع شوند و آنوقت که دختران را زنده در گور کنند می‌پرسند که بکدام گناه کشته شده‌اند (این موضوع اشاره به‌آن است که در دوره جاهلیت دختران زنده رازنده بگور می کردندوروز قیامت از پدرانشان خواهند پرسید که چه گناه کردند که آنها را زنده کشتید) وآنوقت که‌نامه اعمال گشاده شود و آنوقت که آسمانها بر کنده شود آنوقت که آتش‌دوزخ برافروخته شود و بهشت نزدیك گردد یعنی درآنوقت که آتش‌جهنم برای‌مجازات گناهکاران آماده‌وافروخته‌میشود، درآنوقت‌است که همه‌خواهند دانست چه اعمالی کرده‌اند(زیرا در آن

وقت هر کس پاداش اعمال خود را خواهد دید)(۱-۱۴).

سوره زلزله

اگر جنبانیده شود زمین جنبیدنی که مقدمه روز قیامت است، و زمین بارهای گران خود را که در شکم داشته بیرون بریزد یعنی مردگان

و دفائن از زمین بیرون ریخته شوند انسان درآنوقت می‌پرسد که این واقعه‌ناگهانی برای چیست؟ بااین‌معنی که آثار روز قیامت بطور ناگهان واقع می‌شود که کسی از وقوع آن خبری ندارد(۳) در آنوقت است که زمین بسخن می‌آید و سرگذشت خود را بیان می‌کند از آنچه که خداوند براو آشکار کرده است درآنروز است که مردم دسته‌دسته‌جلو می‌آیند برای این که اعمالی راکه کرده‌اند نشان بدهند و در آن‌وقت اگر کسی بقدر ذره‌ای نیکی کرده باشد جزای آنرا ببیند و کسی هم که ذره‌ای از بدی کرده باشد جزای آنرا می‌بیند.

داستان حضرت ابراهیم

سوره انعام

این او است که آسمانها وزمین را از روز خلقت حقیقی آفریده در آنروزی بود که وقتی خدا فرمان داد بشود واقع شد کلام خدا حقیقت است، روزی که سور بصدا در می‌آید قدرتهای جهان‌دراختیار او است او خدائی است که چیزهای ناپیدا و پیدا را می‌شناسد، اودانا است.

ابراهیم به‌پدرش گفت آیا تو این بت‌ها را خدایان می‌دانی؟هم تو وهم ملت تو در سر گردانی . آشکار بسر می‌برند؛ باین طریق بود که ما به‌ابراهیم قدرت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا او به‌دانش

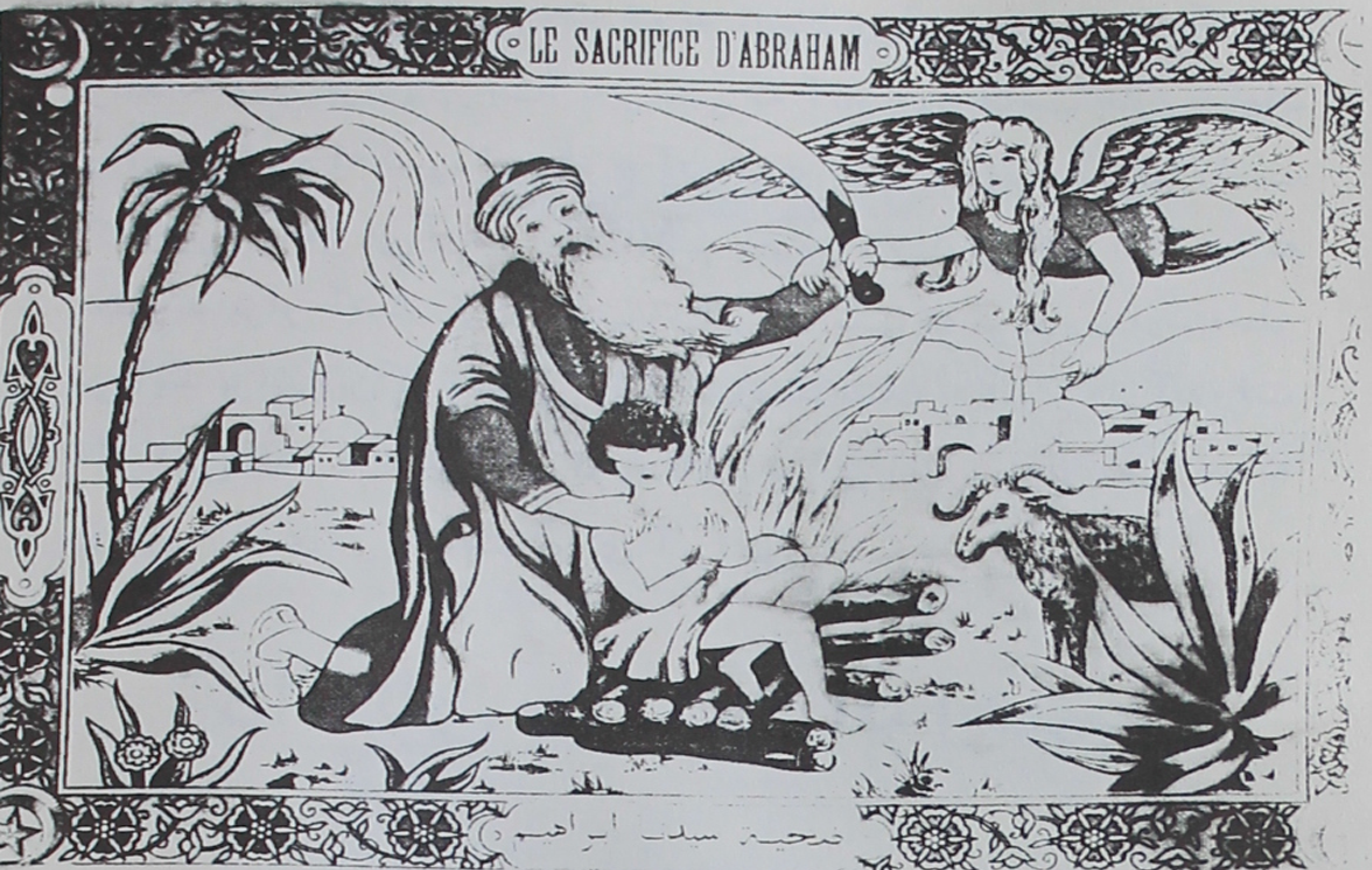

حقیقی راه یافت‌وقتی سایه‌های شب اطراف اورا فرا گرفت‌اوستاره‌ای را دید و فریاد کشید، این خدای من است اما ستاره ناپدید گردید بعد از آن گفت :

من خدائی را که ناپدید شود دوست ندارم ، بعد اودید که‌ماه بالا می آید و گفت این خدای من است اما وقتی ماه پائین رفت یعنی غروب کرد او گفت :

اگر خدای حقیقی ما مرا راهنمائی نکرده بود منهم سر گردان می‌شدم، او آفتاب را دید که طلوع می کند گفت این خدای من است این خیلی بزرگ است، اما وقتی آفتاب غروب کرد فریاد کشید.

ای ملت من، از این که شما این بت‌ها را می‌پرستید گناه از من نیست، اکنون من روی خود را بسوی کسی که آسمانها و زمین‌راخلق کرده می گردانم، من یك مؤمن و خداپرست حقیقی هستم ودرردیف کسانی نیستم که برای خدا شریك و همکاری فرض میکنند.

بت‌پرستان ملت او با ابراهیم ستیز نمودند و او گفت آیا شما برای اینکه من خدا را ستایش می کنم با من ستیزه می کنید؟ او مرا به‌راه راست هدایت نمود ومن هیچوقت به‌خدایانی که شما شریك برای او قرارداده‌اید ایمان ندارم و از آنها نمی‌ترسم مگراین که خدا چیزی را بخواهد زیرا او تمام چیزها را با دانائی خود دراختیاردارد، آیا هیچ دراین باره فکر می کنید؟

چگونه من‌از کسی بترسم که شما اورا شریك خدا قرارداده‌اید درحالی که نمی‌ترسید ازاین که برای‌خدا شریك قراردادید بدون‌اینکه خداوند بشما برای این‌کار قدرتی داده باشد.

کسانی که بخدا ایمان دارند و جامه بی‌عدالتی به‌خودنمیآرایند اینها در اطمینان و آرامش بسر می‌برند و آنها براه راست و مستقیم رفته‌اند!

اینها هستند دلایل یگانگی خدا که ما بوسیله ابراهیم به‌مردم گفتیم ماکسانی راکه بخواهیم بلند مرتبه می کنیم، خدای تو عاقل و دانا است(۷۲و۸۳).

مشاهده می کنید که خداوند با چه‌صراحت و روشنی بما اندرز می‌دهد و راه راست را نشان می‌دهد، قرآن را بخوانید زیرا هیچ

کتابی آسمانی چون قرآن نخواهید یافت که شما را این چنین هدایت کند.

داستان موسی و خضر

(سوره کهف)

یك روز موسی به‌وصی خود یوشع گفت ما بطرف التقای دو دریا می‌رویم و اگر لازم باشد هشتاد سال راه خواهیم رفت تا بتوانیم خود را به خضر برسانیم (زیرا می گفتند که خداوند به‌خضو عمر همیشگی داده است) وقتی آنجا رسیدند (آنجا محلی بین دریای روم و دریای فارس بود که با خضر میعاد گذاشته بود).

موسی به‌وصی خود می گفت ما در این سفر زیاد خسته شدیم بهتراست کمی استراحت کنیم و کمی از این ماهی بخوریم ولی‌شیطان آنها را بفراموشی زد و ماهی راه خود را پیش گرفته باعماق دریارفت موسی و یوشع گفتگو کنان از همان راهی که آمده بودند بر گشته و در محل میعادگاه با خضر ملاقات نمودند.

موسی می گفت ای خضر تو همه چیز را میدانی زیرا خداوند بتو طول عمرداده آیا بما اجازه می‌دهی همراهت بیائیم تا آنچه‌راکه خداوند بتو آموخته است بما بیاموزانی.

خضر گفت ای موسی دراین راه تاب و تحمل زیاد باید داشت

تو چگونه می‌توانی دراین راه مشکل وپرخطر تا آخر صبرداشته باشی.

موسی جوابداد من از خدا می‌خواهم که بمن صبروطاقت عطا کند.

خضر گفت من حرفی ندارم، تو می‌توانی مرا پیروی کنی تا اسرار خدا را بتو نشان بدهم، اما شرطش این است که آنچه را که دیدی نباید علت آنرا سئوال کنی زیرا خداوند هر کاری را میتواند بکند وما حق نداریم از او علت این چیزها را بپرسیم.

بعد از آن هردو براه خویش ادامه و سوار کشتی شدند اما خضراین کشتی را سوراخ کرده بود.

موسی گفت آیا تو این کشتی را سوراخ کرده‌ای تا هردوی ما را غرق کنی؟

خضر جواب داد بتو نگفته بودم که صبر و تحمل نداری؟ در دریای اسرار الهی هیچگونه پرسشی جایز نیست.

موسی جوابداد تو برمن سخت نگیر شرط میکنم دیگر چیزی نپرسم.

مدتی با هم راه رفتند تا اینکه برسر راه خود مرد جوانی را دیدند و خضربدون اینکه چیزی بگوید آن مرد جوان را بقتل رساند.

موسی پرسید برای چه او را کشتی ؟ او که گناهی نکرده‌بود.

خضر گفت مگر من به تو نگفته بودم که نباید پرسشی بکنی .

موسی گفت عذر مرا بپذیر شرط می کنم سئوال دیگری از تو نکنم .

برسر راه‌خودبه شهری ناشناس رسیدند وازساکنین شهرچیزی برای خوردنی طلبیدند ، اما کسی حاضر نشد چیزی از خوردنی‌بآنها بدهد ، در آنجا دیوار شهر خراب شده بود .

باز موسی پرسید آیا حاضرنیستی درمقابل مزدی که بتومیدهند این دیوار را تعمیر کنی .

خضر گفت در اینجا ناچارم از تو جدا شوم ولی قبل از رفتن معنای چیزهائی را که دیده‌ای بتو خواهم گفت .

آن کشتی را که در دریا دیدی متعلق به مردمان مستمند بود که برای بدست آوردن روزی کار می کردند و من چون می‌دانستم پادشاه جباری درپشت سر آنها قرار گرفته وقصد دارد این کشتی را ازمردمان فقیر بگیرد آنرا خراب کردم .

اما آن مرد جوان مرد خوبی بود پدر و مادرش به خدا خدمت کرده بودند از خدا خواستم که به آنها فرزندی مؤمن عطا کند ، آن دیوارهم پراز گنجی بود که برای او و فرزندانش در نظر گرفته بودم چون او مرد نیکوکاری بود خداوند می‌خواست بآنان پاداش نیکی‌ها را بدهد ، اینها چیزهائی بود که تو تحمل دیدن آن را نداشتی و باید بدانی که خداوند کارهائی می کند که ماعلت آنرا نمیدانیم او باراده و فرمان خود هرکاری را که بخواهد انجام می‌دهد .

خداوند پرهیزکاران را دوست داردو درسورهٔ احزاب میفرماید (۶۷ تا ۷۱) .

پروردگارا مردم کافر وقتی گرفتار دوزخ شدند می گویند ای

پروردگار از سروران و بزرگانمان پیروی کردیم و چنین گمراهمان کردند ، پروردگارا آنان را دو چندان عذاب کن و به لعن و نفرینی بزرگ گرفتارشان ساز .

ای کسانی که ایمان‌آورده‌اید همچون مردمی نباشید که موسی را با تهمتهای ناروا آزردند و خدا او را از آنچه گفته بودند تبرئه کردند ، موسی در پیش خدا سربلند و آبرومند بود .

ای مردم با ایمان خدای را پرهیزکار باشید ؛ و گفتاری درست و محکم بگوئید،تا خدا عمل شما را شایسته سازد و گناهتان رابیامرزد و هرکس که از خدا و پیمبرش پیروی کند کامیابی بزرگی به دست آورده است .

مریم مقدس

سوره مریم

در باره مریم مادر حضرت عیسی سخنها رفته و هنگامی که او آبستن شد چون شوهری نداشت مردم او را توبیخ نمودند و میگفتند چگونه است که زنی بدون شوهر حامله می‌شود اما آنها نمی‌دانستند که خداوند قادر به هرکاری است و می‌تواند به مریم فرزندی بدهد.

قرآن در این زمینه دربارهٔ مریم می‌فرماید :

ای محمد داستان مریم را بیان کن و بگوکه چگونه اوصاحب فرزندی شده است وقتی مریم دانست که حامله شده حریری بر سر کشید و بسوی مشرق رفت تا کسی نداند او آبستن شده است ، اما خداوند فرشته‌اش را به جلو او فرستاد و بشکل یك جوان در مقابل مریم ظاهر گردید.

مریم باو گفت من در پناه تو هستم و از تو کمك می‌خواهم فرشته پاسخ داد من فرستاده پروردگار تو هستم خداوند گفته

است که تو صاحب فرزندی خواهی شد .

مریم جواب داد آخر چگونه ممکن است من صاحب فرزندی شوم در حالی که هیچ مردی مرا نشناخته است (یعنی با هیچ مردی نزدیکی نکرده‌ام ، در حالیکه من زنی زناکار نیستم .

فرشته پاسخ‌داد خداوند می‌فرماید که هیچ‌کاری برای من‌دشوار نیست و فرزند ترا با علامتی بزرگ نزد مردم می‌فرستم .

(در تورات هم در بارهٔ تولد عیسی می‌نویسد، باکره‌ای حامله خواهد شد و نام او را عمانوئیل خواهیم گذاشت یعنی نجات‌دهنده)

درهرحال‌مریم‌فرزندی‌رابدنیا آورد ولی‌ازشرمساری‌خودرا بزیر درختی پنهان ساخت ، در آن حال فریاد می کشید ای خدا بهتر است از اینکه بمیرم و مردم مرا فراموش کنند ، اما صدائی از بالای سرش برخاست و می گفت :

ای مریم شرمسار نباش نگاه کن ببین پروردگارت نهر آبی را زیر پایت بوجود آورده این درخت خرما وسایرین دربرابرت سجده خواهند کرد ازاین‌خرمابخورواز آب گوارای نهرخود راطراوت‌بخش و اگر کسی از آدمیان را دیدی باو بگو من نذر کرده‌ام که ازبرای خداوند بخشنده و مهربان روزه بگیرم .

مریم با فرزندش عیسی که بدنیا آمده بود بسوی خانواده‌اش رفت و همه می گفتند مریم مرتکب کار خطائی شده و بدون داشتن شوهر صاحب فرزندی گردیده است ، پدرش باو گفت :

ای خواهر هرون پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم مرتکب‌زنا

نمیشد، تو برای چه مرتکب این گناه بزرگ شده‌ای؟

مریم اشاره به‌فرزندش عیسی نمود، آنها با تعجب میگفتند چگونه ممکن است کودکی که در گاهواره است بتواند سخن بگوید.

اماعیسی در گهواره‌بزبان‌آمد و به‌مردم گفت من بنده‌وخدمتگزار خدا هستم او بمن کتابی داد و مرا فرستاده خود ساخت تا بمردم‌تعلیم بدهم اوخدای بزرگی است که روزی مرا بدنیا آورد و روزی‌هم‌بنزد خود فراخواهد خواند.

در آنزمان مردم‌اورشلیم به گناه زیادآلوده شده بودند وخداوند عیسی را فرستاد تا مردم را از گمراهی نجات بدهد اما مردم باو تهمت زده ومادرش را زناکار میدانستند درحالی‌که اینطور نبود خداوندرهر زمان هرکاری راکه بخواهد انجام می‌دهد.

او میگفت خداوند پروردگار من است که راه حقیقت را بمن آموخته است.

با اینکه مردم باو تهمت میزدند عیسی با قدرت تمام پیام خود را به‌مردم رساند روزها در بیابانها راه می‌رفت و مردم را تعلیم‌میداد، دوازده حواری که همه‌آنها ماهیگیربودند اورا شناخته و ازدستوراتش پیروی‌کردند فقط یکی از آنها بنام یهودای اسخریوطی بودکه‌بعیسی خیانت‌کرد و اورا بدست سربازان رومی سپرد تا مجازاتش کنند.

چنین است هروقت خداوند پیغمبری را از جانب خودمیفرستد مردم غیر از آزار و ستمکاری پاسخی نمی‌دهند، عیسی برای آنها معجزاتی باذن پروردگار بظهور رساند مردگان را زنده کرد وبیماران

را شفا داد ولی بنی‌اسرائیل که در گناه فرورفته بودند باو ایراد گرفتند و مردم را برعلیه او شوراندند.

وقتی که قراربود فردای آنروز اورا برای کشتن ببرند بشاگردان و حواری خود گفت:

شما بایدبدانید که فردا یکی ازشماها مرا بدست دشمن‌میسپارد.

حواریون بیکدیگر نگاهی کرده گفتند ما بتوایمان داریم‌وهرگز این‌کار را نخواهیم کرد؛ این کلام را پطرس گفته بود؟

عیسی خطاب باو گفت فردا صبح قبل از اینکه صدای خروس را بشنوی سه‌بار مرا انکار خواهی کرد.

فردا چون عیسی را دستگیر نموده و نزد پیلاتوس فرماندار رومی بردند سه‌بار سربازان باو گفتند آیا تو هم از شاگردان عیسی نبودی؟ و او سه‌بار انکار کرد زیرا عیسی باو گفته بود تو قبل‌از طلوع آفتاب سه‌بار مرا انکار خواهی کرد.

چون اورا بحضور پیلاتوس بردند پرسید این مرد چه گناهی کرده است.

گفتند او خود را پسرخدا می‌داند.

پیلاتوس پرسید اینها راست میگویند؟

جواب داد تو میگوئی من چنین حرفی نزده‌ام.

یهودیان گفتند او خود را پادشاه یهود می‌داند.

پیلاتوس پرسید آیا تو چنین حرفی زده‌ای؟

عیسی(ع) فرمود تو میگوئی پادشاهی من دراین جهان‌نیست.

پیلاتوس به‌مردم گفت من گناهی در این مرد نمیبینم امروز روز عید فصح است و در شب عید یکنفر را باید از زندان آزاد سازم، برابای دزد را آزاد کنم یا عیسی را جواب دادند برابا را آزاد کنید و عیسی را مصلوب سازید زیرا او بدروغ خود را فرستاده خدا میداند.

پیلاتوس گفت من دست خود را از گناه او میشویم، امایهودیان با اصرار تمام میگفتند گناه او برما و اولاد ما باشد اورا مصلوب کنید.

چنین است رفتار مردم با پیغمبران خدا، مرتکب گناه میشوندو نمیدانند که‌خداوند چه‌عذاب بزرگی برای آنها فراهم خواهدساخت.

در سوره آل عمران خداوند درباره مریم میفرماید:

خداوند ترا از بین سایرزنان برگزید و ترا از تمام آلودگیها برکنار زد تو دربین سایرزنان سرافراز خواهی شد، ای مریم دربرابر خدایت پاك و پرهیزکار باش در مقابل خدا زانو برزمین بزن و او را سجده کن .

در همین سوره خدا میفرماید:

عیسی چون نافرمانی مردم را دید فریاد کشید پس چه کسی بمن کمك خواهد کرد حواریون او پاسخ دادند ما بتو کمك خواهیم کرد (یعنی بتو ایمان میاوریم) تو به‌خداخواهی گفت که ما هرگز پروردگار خود را رها نخواهیم کرد.

ای خداوند ما به تمام فرستاده‌های تو ایمان داریم، نام ما رادر جزو کسانی ثبت کن که شهادت بتو داده‌اند .

یهودیان در برابر او شروع به ظاهرسازی نمودند و پروردگار

هم برخلاف نقشه‌های آنها مکر کرد و البته که خدا در کارها ماهرتر است .

این من هستم که مرگ را بتو می‌دهم ومن هستم که ترابسوی خود بالا می‌آورم و تو را بدست بی‌ایمانان می‌دهم و کسانی را که‌به تو ایمان دارند در بالا و کسانی راکه ایمان بتوندارند درروزرستاخیز احضار خواهم کرد .

تمام شما بسوی من باز گشت خواهید کرد و در باره هر کدام باتفاوت داد خواهی خواهم کرد،من کافران رابه عقوبت سخت خواهم رساند دراین دنیا و در جهان دیگر ،آنها در هیچ‌جا دادرسی نخواهند داشت ، کسانی که ایمان دارند و نیکی می کنند خداوند بآنها پاداش خواهد داد زیرا خداوند ستمکاران را دوست نخواهد داشت .

این است تعلیمات و خبرهای خوبی که بشما می‌دهیم .

عیسی در نطر خداوند مانند آدم است در برابر خداوند او را از گرد و غبار خلق می کند بعد می گوید باش و می‌شود و کسانی که در این باره با تو ستیز می کنند بعد از اینکه علم کامل را آموختی به آنها پاسخ بده‌بیائید فرزندان خودمان‌وفرزندان شما وزنان رانزد خود بخوانیم‌وهر کدام‌ازما ازطرف‌خودمان‌التماس کنیم‌خدا را بطرف خود وبردروغگویان نفرین بفرستیم، آنچه راکه من بشما می گویم حقیقت است غیر از خدای یگانه خدائی نیست او قادر و دانا است .

ای کسانیکه کتاب خداوند را در دست دارید برای چه در این باره با ابراهیم‌با هم‌نزاع می کنید ابراهیم نه یهودی بود نه مسیحی او

خداشناس و پارسا و در برابر اراده پروردگار تسلیم بود و او ازجزو بت‌پرستان نبود ، کسانیکه آنچه را ابراهیم می گوید ایمان دارند از او پیروی خواهند کرد اینطور است پیغمبر (محمد) و مؤمنین خداو او از مردم با ایمان حمایت می کند بعضی از مردمی که کتاب خدا را دریافت کردند می‌خواستند شما را گمراه کنند اما آنها خودشان را گمراه می کنند ولی نمی‌فهمند .

ای کسانی که کتاب خدا را دریافت کردید برای چه به‌علامات و معجزات خداوند ایمان نمیآورید وقتی شاهدآن بودید .

اینها نیز چند نمونه از آیه‌های قرآنی است که دارای معانی‌و مفاهیم اسرارآمیزی است که در موارد گوناگون نازل شده است .

شما مرده بودید (یعنی وجود نداشتید) واوبشما زندگی‌بخشید وبعد ازآن بازشمارا می‌میراند وزنده می کند وشما بسوی اوبازگشت خواهید کرد (۲ - ۲۶) .

* - آنها پروردگار خود را خواهند دید (یعنی به بارگاه او احضار میشوند) وبسوی اوبرمی گردند (۲ - ۴۳) .

* - ما از خدا به وجود آمده و به سوی او بازگشت خواهیم کرد .

* - پادشاهی آسمانها و زمین در اختیار او است و همه‌بسوی او برمیگردند (۵) .

* - اوانسانها را ازدنیا می‌برد و بعد دو مرتبه به جهان میآورد

او پرورد گار مهربان است ، او صاحب افتخار و قدرت است

*ـ تمام مردم مرگ را خواهند چشید بعد دوباره بسوی من بازگشت خواهید کرد .

به هر سو که روی خـود را بگردانید در آنجا چهره خدا را خواهید دید .

شما درجه بدرجه مراتب را خواهید پیمود .

خداوند از هرجانب آنها را دربر خواهد گرفت .

همه چیز غیر از چهرهٔ او نابودشدنی است .

بگو خداوند یکتا است .

*زندگی این جهان بازیچه‌ای بیش نیست .

آنهاخدا را چنانکه باید نشناخته‌اند .

مرا یاد کنید من هم همیشه شما را بخاطر خواهم داشت .

اگر شما خدا را دوست بدارید پرورد گار هم شما را دوست خواهد داشت .

او مردم را دوست دارد و مردم هم اورا دوست خواهند داشت (۵ - ۵۹) .

من ترا برای خودم بر گزیده‌ام (۲۰ - ۴۳) .

بنابر این توحید اسلام بمامی آموزد که خدای همه مردم یکی است، اوهمه‌را آفریده و به همه روزی میدهد، نسبت به‌همه آفریده‌های

خود مهرو محبت دارد ، او همه انسانها را از نظر ذات و سرشت یکسان آفریده است برای همه آنها ارزش حقوق انسآنی قرار داده است ، برای همه وظیفه معین کرده و بازده‌عمل آنان را بدون آنکه به احدی ستم کند بآنها خواهد داد .

بنابراین،انسانهابرابرند وپیش‌خدایکسان ، پس نباید بادیگران با نظر تبعیض بنگرند او روش انسانی را بیش از دیگران میداند ، و خود را از حقوق برتری برخوردارند ، و در نتیجه به خویشتن حق دهند که ملتها یا گروههائی را درمحرومیت نگاه‌دارند و از آنان بهره کشی کنند و هیچ نژادی نباید خود را برتر از نژاد دیگر تصور کند و مردم هیچ منطقه‌یا قاره‌ای نباید برای خود تقوی و برتری بردیگران قائل باشند و همینطور مردم هیچ شهری بر شهر دیگر ، یا شهری بروستائی ، یا اهل این محل به محل دیگر یا یك خانواده به خانواده دیگر خود را دارای امتیازی بدانند .

همه بندگان خدا هستند ، و همه انسانند و همه بر خوردار از استعدادها و از هوشهای بشری وباید بکوشند تا از آنچه که خدا در اختیار آنان قرارداده حد اکثر استفاده را بکنند ، بی آنکه گرفتار خود فروشی و یا خود برتربینی و غرور شوند یا دیگران راپست‌تر و زبون ترانگارند و بآنان تجاوز کنند .

در قرآن در این باره میخوانیم ،

انماالمؤمنون اخوه ماصلحوا بین اخویکم (مردم با ایمان برادران یگدیگراند ، بنابر این بین برادرن خود صلح وآشتی برقرار

سازید (سوره حجرات آیه ۱۰)

همه شما فرزندان آدم هستید و آدم ازخاك پدید آمده است (پیغمبر اکرم) .

پایان

توحید در اسلام

از آنچه گفته شد چه در احادیث وچه در متون کتاب آسمانی استنباط شد که توحید دراسلام یك خدای جاودانی وبرتر وقادر مطلق و یکتا می‌باشد ، یکتائی خدا که در سراسر قرآن به چشم می‌خورد مخصوصاً درسوره صدودوازدهم که غالباً آنرا قدیم‌ترین سوره‌میدانند، بگو خدای یکتا است ، خدای جاودانی که نه زائیده شده وکسی را یارای برابری با او نیست .

« قُل هُوالله احد، اللّهُ صمَد، لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد » .

سورهٔ اخلاص- برای تعیین مفهوم خدا در اسلام به‌سه‌آیه قرآن مخصوصاً وبه سایر آیه‌ها عموماً اشاره می‌شود که در همه‌جا می گوید هرچه نابودمی‌شود جز ذات خدا .

« کل شیء هالك الاوجهه »

و هیچ چیز مانند او نیست .

« لیس کمثله شیء » .

و کلام مطلق که هر گونه مشباهتی را با آفریدگار نفی می کندو از خداوند علت کارها پرسیده نمی‌شود (اراده مطلق خدا) که یگانه حقیقت است ، حی قادروحکیم ورحیم وهزاران از این صفات بنام او یاد شده است وکاملا مشهود می‌شود که یگانگی خدا دراسلام غیر از یگانگی در مسیحیت است که پیروان او به اشتباه برای خدا فرزندی قائل‌می‌شوند ومسیح را پسرخدا می‌دانند، در حالی که می‌دانیم خدانه زائیده شده ونه می‌زاید ، از این جهت مسلمانان وجه امتیاز دین خود را باسایر ادیان در همین نکته می‌دانند و دین مسیح را بخاطر اعتقادبه مسیح فرزند خدا مخالف با توحید الهی می‌دانند و گفتن این کلام را در برابر مشرکین مساوی میدانند .

در قرآن درباره ستایش داود پیغمبر مطلبی را اشاره می کندکه از نظر می گذرانیم :

داستان داود

داود در عبادت پروردگار پایدار و دردانش دین نیرومند بود ، ثلث شب را به عبادت می گذراند و نصف عمر خود را با روزه به‌سر می‌برد .

یك روز روزه میداشت و یك روز افطار می کرد ، ودرهمه‌حال به یاد خدا بود و توبه واستغفار می کرد ، خدا نعمت‌های سرشار به‌او داد وامتیازات بسیاربه اوبخشید، کوه‌ها هربامداد بااو در ذکر وتسبیح هم آهنگ می‌شدند وپرندگان هنگام خواندن بااوهم آواز می‌شدند ،

کشور داود وسیع ومنبع نیرومندی وسپاهش فراوان وثروتش بیکران واز هیبت ونفوذ فرمان وپیروزی بردشمنان برخوردار بود،واز حکمت وبصیرت درشئون زندگی بهره‌ای بسزا داشت .

در فصل مخاصمات و قطع مرافعات و حلم و فراست وهوش‌و کیاست بی‌نظیر بود، به‌آئین حق حکم می کرد وازپیروی هوای‌نفس اجتناب می‌نمود .

داود برای زندگی خود قاعده ونظام خاصی برقرار کرده وروز خود را به‌چهارقسمت تقسیم کرده‌بود .

قسمتی‌رابرای حاجات وامور شخصی وقسمتی‌را برای عبادت وبخشی را برای حل و فصل مرافعات و بخش چهارم را برای تربیت جوانان تخصیص داده بود ، ازطرفی داود برای حفظ وحراست خود پاسبان ولشکریان زیادی دراطراف قصر خود گماشته و بایشان سپرده بود که به‌جز در ساعتهای معین به هیچ وجه و تحت هیچ عنوان کسی را نپذیرید ونزد او راه ندهند .

بنی‌اسرائیل از نظم وترتیب کار داود مستحضر بودند و دستور وفرمانش را اطاعت می کردند ولی یك روز دوفرشته بصورت دومرد برخلاف معمول در غیر ساعت محاکمه و ملاقات به طرف قصر داود آمدند و از پاسبانان خواستند که داود را ملاقات کنند ، پاسبانان به حکم‌وظیفه ایشان رااز آنجا براندند،واجازه نزدیك شدن‌به قصرندادند وگفتند اکنون داود مشغول عبادت است واو دراین ساعت کسی رابه حضورش نمی‌پذیرد ، اگر با داود کار دارید باید صبر کنید تا هنگام

ملاقات فرا برسد و اجازه تشرف حضور صادر گردد، آن‌دومرد از قصر خارج شدندوازدیوارمحراب داودبالارفتند وبی‌اجازه براووارد گشتند، داود از دیدن ایشان هراسان شد و از آمدن نابهنگام و بی‌اجازه و از غیرراه معمول وحشت کرد وچنین پنداشت که آنها برانگیخته‌دشمنانند وقصد جان او را دارند.

اما آن دوتن چون بیم وهراس داود را دیدند آغاز به سخن کرده و برای تسکین خاطراو گفتند بیم مدار وهراسان مباش زیرا که‌ماقصد آزار تو را نداریم بلکه ما دومرد دشمن باهم هستیم و بر دیگری ادعا داریم جور و جفا روا مدار و راه حق و روش عدالت را بر ما بنمای و سپس یکی از آن دو به‌عنوان مدعی سخن آغاز کرد و گفت:

این برادر من‌است که نود و نه میش دارد ومرا یك میش بیشتر نیست لیکن باوجود آن در آن یك میش که مال من است طمع بسته وازمن خواسته است تا آن‌را نیزباو واگذارم و چون منطقی قوی دارد در استدلال برمن چیره است.

داود چون از استماع سخن مدعی بپرداخت مدعی علیه را به سخن فراخواند تا نظر خویش را درباره آن ادعا بازنماید، پس‌مدعی علیه صورت ادعا را تأیید کرد و دم فروبست وطرفین دعوی درانتظار صدور حکم ساکت بماندند.

در این هنگام داود به انشاء فرمان پرداخت و رو به‌مدعی کرد و گفت:

حقا که برادرت در باره‌ات ستم کرده است، بسیاری از کسانی

که در اطراف داود هستند در باره هم ستم می کنند پس چون جریان محاکمه وصدور حکم پایان یافت طرفین دعوا ناپدید شدند وداود در آن سکوت رعب آمیز و خیال‌انگیز شب در کار آن دو بیندیشید و به یقین دریافت که این ماجرا آزمایشی از جانب خداوند وتنبیهی ازعالم غیب درباره شخص اوبوده است.

این بودنمونه‌ای ازتوحید وخداشناسی که درقرآن خداوندبرای ما مثال می آورد.

داستان سلیمان و بلقیس

سلیمان نیز از مردان خداپرست بود که خداوند باو روزگاری خوش عطا فرمودو حشمت و مکنت وقدرت باوبخشید زیرا اوخدای یگانه را بمردم شناساند از این رو خداوند به اوقدرتهای زیاد دادتمام پرندگان و وحوش و حیوانات درنده در اختیار وفرمان اوبودند زیرا کسی را که خدا دوست داشته باشد و فرمان خدا را اطاعت کند همه چیز به‌او ارزانی خواهد داشت.

وقتی ملکه سبایعنی بلقیس آوازه حشمت سلیمان را شنید باموکب بسیار عظیم بدیدار سلیمان آمد ، درقرآن در این باره اشاره می کند و چنین می گویدوقتی سلیمان تمام پرندگان ووحوش راسان می‌دیدچون خداوند زبان پرندگان را باو آموخته بود هدهد که یکی از مرغان بودبه سلیمان نزدیك شد وباو گفت درشهرسبا زنی بسیار زیبا به مردم

حکومت می کند و او دارای ثروت و مکنت بسیار زیادی است و تخت و بارگاهی بس عالی و بلند دارد اما من دیدم که او و مردم این کشور ستاره‌ها و آفتاب را می‌پرستند و شیطان در نظر آنها خدای قادر است و شیطان کاری کرده که مردم این کشور خدا را از یادبرده‌اند، خدا میداند که ما چه فکرهائی می کنیم و آنچه را که پنهان داریم او آن‌را می‌داند.

سلیمان گفت ما خواهیم دید که تو راست گفته‌ای یا دروغ و ما باید کسی را از جانب خود بسوی او بفرستیم تا او را به سوی خدای یگانه بر گردانیم.

این نامه را از جانب من بسوی او ببر و باو برسان تا ببینم او چه جوابی به نامه ما خواهد داد.

هدهد فرمان سلیمان را اطاعت کرد، بلقیس وقتی نامه سلیمان را خواند که او را بسوی پرستش خدای یگانه دعوت کرده بود و بعد از خواندن او ملکه سبا گفت.

اگر پادشاه شما خدای یگانه را می‌پرستد من باید بیایم و ببینم آیا آنچه راکه دراینجا نوشته درست است یا نه؟

سلیمان در نامه خود باو نوشته بود تو و ملت تو و کسانی که در خدمت تو هستند باید خدای یگانه را پرستش کنند و تو باید بیائی زیرا من میخواهم برای خدا خانه‌ای برطبق شأن و مقام خداوند دراینجا بنا کنم تا همه مردم او را ستایش کنند.

این خدا است که بما فرمان می‌دهد به یکتائی او اعتراف کنیم

خداوند در کلام خویش به ما گفته است که او خدای یکتا و یگانه است وستارگان و آفتاب و آنچه را که می‌بینید از خلقت من است و کسی نباید بجای من ستارگان و آفتاب را پرستش کند.

در تواریخ می‌نویسند که یکی از همکاران سلیمان به نام آسف تخت و بارگاه ملکه سبا را به خدمت سلیمان آورد تا خدای یگانه را پرستش کند.

خداوند در این مورد درقرآن اشاره می کند و می‌فرماید:

بیاد بیاورید وقتی به داود و سلیمان فرمان دادیم که تمام افراد خانواده را گرد هم جمع آورند تا کسانی را که فساد و خرابی بار آورده‌اند بسوی خدا بکشانند، ما هرفرمانی که آنها بمردم میدادند و حکم برای آنها جاری می کردند شاهد بودیم و باین جهت بود که ما به سلیمان قدرت و حشمت و گنجینه های طلا وقدرت کامل دادیم.

هنگامی که ملکه سبا وارد بارگاه سلیمان شد و آنهمه حشمت و جلال را دید مبهوت و متعجب ماند آنجاقصری بود چون آب روان که کف آنرا زبرجد پوشانده وعکس و تصویر تمام مردم در این آب منعکس میشد بلقیس هم به‌خدای‌یگانه ایمان‌آورد وهردودراین‌محراب به ستایش خداوند پرداختند.

این نمونه توحید در اسلام بکمال تمام و در تمامیت خود دیده میشود.

خداوند قادر مطلقی است که‌جهان را در هفت‌روز آفریدوانسان را در روز هفتم بوجود آورد هفت آسمان و هفت زمین و هفت طبقه

آسمان و جهنم و بهشت را او آفرید ، در اخبار و احادیث نیز در باره پیدایش جهان روایت‌های زیاد دیده میشود یکی از نمونه‌های آن که میگوید خدافرشتگانی راآفریده که مرد و زن ندارند و از نور ساخته شده‌اند چهار ملك مقرب فرمانده این فرشتگان میباشند ، جبرئیل قاصد خداوند، میکائیل موکل طبیعت و اسرافیل که باشیپور فرا رسیدن روز رستاخیز را خبر می‌دهد و عزرائیل که فرشته مرگ است هر بشری دو فرشته نگهبان دارد شاید این دو فرشته همان دو فرشته کاتب باشند که اعمال نیك و بد را می‌نویسند و دیگر از فرشتگان دو فرشته نکیر و منکر و رضوان فرشته بهشت است و مالك دوزخ است که میان این فرشتگان شیطان نامیده میشود و بمناسبت اینکه به نخستین انسان سر فرود نیاورد و او را سجده نکرد او را از بهشت بیرون راند و شیطان برای انتقام خود آدم و حوا را میفریبد و خداوند آن دو را به خاطر اینکه به سخن ابلیس گوش کردند گناهکار شده‌اند از بهشت بیرون راند ولی‌چون گناه آدم دامنگیر فرزندانش نمیشود دراسلام نه گناه ذاتی وجود دارد و نه تنزل از طبیعت بشری و ابلیس فرمانده سپاهی از جن است که پیش از بشر از آتش آفریده شده‌اند ، اجنه در زندگی بشر در عقایدعمومی مقام مبهمی دارد ولی کسی که به‌خدا اعتقاد داشته‌باشد از گزند شیطان و اجنه بر کنار است .

روز داوری

در باره‌روزداوری یاروز رستاخیز در احادیث‌و آیات قرآنی مثالهائی آوریم و باین نتیجه میرسیم که سرتاسر تاریخ بشری باید با رستاخیز و داوری نهائی به پایان برسد ، مردگان در گورهای خود چشم براه این روزاند زیرا خداوند در جاهای مختلف از قرآن فرموده است که هر مسلمان باید به خدای یگانه و روز رستاخیز ایمان داشته باشد اما پیغمبران وشهدابه بهشت‌می‌روند زیراآنها فرمان‌خدارا اطاعت کردند.

نشانه روز داوری بطوری که در سوره رعد و سوره قیامت از نظر گذشت واژگونی و درهم ریختگی ترسناکی است که پس از آن مهدی ظهورخواهدکرد و مسیح جعلی که دربعضی جاها بنام زندیق یا ضد مسیح از اویاد شده درعراق و سوریه ظاهرمیشود و بدست مسیح کشته خواهد شد.

در پیرامون چند آیه که در قرآن در این باره‌وجود دارد اخبار و احادیثی فراوان ذکر شده است ، در روز داوری پس از آنکه دوبار شیپور که نماینده مرگ ورستاخیز کلیه افراد بشر نواخته شد هر

کس با کتابی که اعمال نیك و بدش را در بر دارد دربرابرخدا حاضر میشود ، سپس از روی پلی که به باریکی تار موئی است میگذرد ودر بهشت یا در جهنم سرنگون خواهد شد .

در آن روز پیغمبر از مسلمانان شفاعت خواهد کرد ، دوزخ که معمولا پراز آتش است هفت طبقه دارد ، طبقه بالاکه جهنم استمحل شکنجه وعذاب گنهکاران است وطبقاتدیگربه دسته‌های مختلف کافران اختصاص دارد ، بهشت یا فردوس در قرآن مانند جائیکه مردمی تشنه و مشتاق سایه ، آسایش آرزو می کنند یاد شده است و پیغمبر بارها فرموده‌استهر کس اعمال خوب‌داشته‌باشد دربهشت بامقربین‌ومقدسین مأنوس خواهد بود، درآنجا باغهائی را می‌یابند که درآنجا جوی‌های انگبین روان است و در آنجا خوش خواهند بود و از وصال حوریان زیبا برخوردار می‌شوند ولی آنچه در اخبار و در آیات قرآنی گفته شده مانند سایه‌ای است که هرمؤمن باید برای رسیدن بآن واستراحت وسعادت دست وپا کند .

اجرای قانون در اسلام

اسلام شامل یك حکومت الهی است که افراد آن حکومت همه باهم برابرند ، زیرا در اسلام طبقه ممتاز یافت نمی‌شود و همه در برابر خدا یکسانند اجرای قوه قضائی حق هر مؤمنی است که باید باندازه کافی از آن مطلع باشد چنانکه قبل از سازمانهای جدید حقوقی، علما ومتشرعین به این کار رسیدگی می کردند وحکم جاری می‌ساختند ولی قوه‌اجرائی فقط به خدا تعلق دارد و بوسیله نماینده‌قانون وی باید اجرا شود .

« قل انی علی بینه من ربی و کذبتم بما عندی ما تستعجلون به ان الحکم الاله یقین الحق و هو خیر الفاضلین » .

بگو من دلیلی روشن و درست از پروردگار خود دارم به‌آنچه نزد من است دروغ بستید و برای آنچه شتاب می کنند فرمان خدای‌را است خدا بیان کننده حق و بهترین دوران است (سوره انعام آیه۵۷)

نخستین نماینده قانون پیغمبر بود که جانشینان‌وی لااقل‌در آغاز از سوی مردم از خانواده قریشی منصوب مـی‌شدند شرط رسیدن به

خلافت به عقیده مکتب‌های تسنن رأی عمومی و مسلمان بودن و سالم بودن است اما به عقیده شیعیان خلافت و امامت توأماً درزمان امامان با امامان و بعد از آن با بزرگان برگزیده قوم است .

خواست خدا

بعضی‌ها تصور می کنند که کارها بدست خودشان است و از گرفتاری‌ها گله و شکایت می کنند ویا تقصیررا بگردن تقدیر میگذراند و ازخدا گله می کنند وتصور آنها این است که همه این بلاها و رنجها را خدا برای افراد پیش آورده است از این جهت شکایت می کنند .

آیا واقعاً مسئله همین است ؟ آیا این ناراحتی‌ها ومحرومیت‌ها را خدا برای مردم خواسته است وآیا تمام اینها بی‌حساب بوده‌است؟

البته تردیدی نداریم که همه چیز به خواست واراده خدااست چون او جهان را یك پارچه آفریده است و با تدبیر وفرمان خوداداره می کند،قدرت مطلق‌جهان فرمانروای کل عالم‌وطرح پدیده‌های‌سراسر گیتی او است .

اماسخن اینجا است که آیاآنچه خدا می‌خواهد بی‌حساب‌است و آیاخود او برای پدیده‌ها و رویدادهای جهان وپیش‌آمدهای زندگی هرفرد وجامعه حساب و قانونی نهاده است ؟

البته هیچ‌چیز بی‌حساب نیست و تمام جهان تابع نظم و قانون است وهرقطره بارانی بنابفرمان او است و زندگی انسان باتمام فرازو

نشیبها از زشت و زیبائیها و شادی‌ها، پیشرفت و عقب ماندگیها نادانیها و دانائیها ، پیروزی‌ها و شکستها ، خمودگیها و شکفتگیها دارائی‌ها و ندار یها و هرچیز دیگر که اززندگی اوسردرآورده حساب دارد ، همه اینها ازخدا وارد شده اما نه بدون دلیل وبی‌پایه، وبی‌اساس نیست بلکه براساسی که خود خدا در نظام زندگی انسان‌ها نهاده است و مردم بر اساس آن اقدام کرده‌اند و این کارهای زشت و گناهان مشهود ما است که گرفتاریها را پیش می‌آورد .

از اینجا است که باید دربرابر هرمحرومیت و شکستگی علت آن را در درون خود بیابیم و ازهمان سبب است که قرآن میفرماید:

«و ان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری»

یعنی آدمی جزبه آنچه که خود می کند نمی‌رسد باید سعی کند تابآن برسد ونتیجه کردارخویش را خواهد دید (سوره نجم)(۴۱-۴۲)

«ان‌الله لایظلم‌الناس شیئاً ولکن‌الناس انفسهم یظلمون»

یعنی خدابهیچوجه به‌مردم ستم‌نمی کند،اما مردم‌خودبه‌خویشتن ستم می کنند .

پس باید در همه پدیده‌ها به جستجوی علت‌آن بود وریشه‌آنرا پیدا کرد و این‌خود یکنوع روشن‌بینی وشعور است که شخص بتواند علت اصلی محرومیت خود را بشناشد و در صدد اصلاح آن برآید ، نه‌بی‌جهت درهررویداد ناگواری‌به زمانه بد گوید ویا ناامید ومأیوس شود و خود را محکوم این بدبختی تصور کند بدانگونه که فکر کند چنین آفریده شده وسرنوشت قطعی او این است وراه بازگشتی‌ندارد

در نتیجه تن به بیچارگی دهد و با مذلت و بردگی بسازد وحتی آنرا به حساب خدا بگذارد.

خداوند می‌فرماید: (خدا دروضع هیچ مردمی تغییری نمیدهد جز اینکه خود آن مردم در وضع خویش دگرگونی به وجود آورند (سوره رعد ـ ۱۲).

ای مردم با ایمان، اگر خدا را یاری کنید خدایتان یاری می کند و پایدار می‌دارد! (سوره عنکبوت ۶۹).

رفتاریکی ازمقدسین متصوف را نقل ازتذکرة‌الانبیای‌شیخ‌عطار مثال می آوریم.

بایزید بسطامی

بایزید بسطامی که یکی از سرشناسان وعلمای بزرگ و مشهور متصوفه بشمارمی آید درپرستش خدا وایمان به حقیقت دارای کراماتی بودکه نام او تاکنون برصفحه تواریخ تصوف باقی مانده است‌اوعاشق دلخسته‌ای بود که در محبت و عشق خداوندی سرآمد زمانش بود، او در پرستش و عبادت آتش فروزانی بود که شبه و مانند نداشت به طوری که جنید بغدادی دربارهٔ او گفته بود بایزید دربین ماماننادجبرئیل وفرشته خدا است.

شیخ ابوسعید ابوالخیر درباره او گفته است من هجده‌هزاردنیا را در برابر خود می‌بینم که پراز بایزید است‌اما او را به چشم‌نمیتوان

دید زیرا وی در حقیقت عشق خداوندی نابود شده است .

در تاریخ زندگی او نوشته‌اند که پدر بزرگ بایزید بت‌پرست بوده ولی پدرش ازمعاریف و بزرگان بسطام بشمار می‌آمد می‌گویند اعجاز مقام بایزید از زمانی که در شکم مادرش بود هویدا گشت و گفته‌اند که هر وقت مادرش خوردنی حرامی را به دهان می‌گذاشت کودك در شکمش بطوری تکان می‌خورد که مجبور می‌شد آن لقمه‌را بیرون بیندازد .

از بایزید می‌پرسیدند در جادهٔ زندگی حقیقت چه چیز را بهتر از همه می‌دانی؟ اوجواب می‌داد هیچ چیز بالاتر ازایمان به خدانیست که از روز تولد بااو بااین جهان می‌آید .

ـ واگر این نباشد چه خواهد شد ؟

ـ در این صورت بایستی با قلبی آتشین خود را به خدا تسلیم کند .

ـ اگراین هم نباشد چه ؟ ـ یك چشم روشن برای شناختن راه خدا .

و اگر آن را هم نداشته باشد جواب داد یك گوش شنوابرای شنیدن کلام خدا .

و اگر اینهم نباشد ؟

جواب داد کسی که به‌این دنیا می‌آید وازداشتن بهترین‌چیزها محروم است مردن برای او واجب است .

روایت می‌کنند که در زمان کودکی مادرش هر روز او را به خدمت ملائی می‌فرستاد که قرائت قرآن را باوبیاموزد،وقتی به‌سوره

لقمان رسید در آنجا خواند (مفهوم آیه از این قرار بود که خداوند بزرگ بتو فرمان میدهد درخدمت بمن حق‌شناسی خود را نشان بدهی و در برابر پدر و مادر حق‌شناس باش و به آنها خدمت کن .

اما چون مفهوم این‌را ازملا پرسید اودرآن لحظه جوابی‌نداد، بایزیدوقتی‌به منزل برگشت مادرش ازاوپرسیدبرای‌چه‌به خانه‌آمده‌ای؟ آیا برای بردن صدقه‌ای آمده‌ای ؟

جواب داد ای مادر امروز من این آیه‌را خوانده‌ام که مفهوم آن چنین است که پروردگار متعال بمن فرمان می‌دهد نسبت به خداو نسبت بتو خدمتگزار باشم اما چون من قادر نیستم بدوکس در یک حال خدمت کنم از این جهت نزد تو آمده‌ام که ازخدا بخواهی مرا بتو بدهد تا خدمتت را بکنم ویا اینکه ترا به خدا بدهد تاخدمت اورا بکنم .

مادرش باو گفت اکنون که چنین است من تورا به‌خدا میسپارم و خدمات خود را بتوواگذار میکنم .

از آن روز بود که بایزید از بسطام خارج شد و مدت سی‌سال در صحاری سوریه به خود شکنجه داد با پای برهنه راه می‌رفت و از راه‌رفتن خسته نمی‌شد وخواب را برخود حرام کرده بود ودراین‌مدت درخدمت ۱۱۳ تن ازعلما بود و به آنها خدمت می کرد که یکی ازآنها امام جعفر صادق بود .

روایت میکنند که یك روز امام باو فرمود برو از این صندوق فلان کتاب را برای من بیاور .

بایزید پرسید از کدام صندوق؟ از او پرسید تو در این مدت هنوز ندانسته‌ای کتابها در کجا است.

عرض کرد آیا من در حضور شما جرأت می کنم به جای دیگر نگاه کنم؟ امام فرمود اکنون که اینطور است بهتر است به‌خانه‌ات بروی زیرا در اینجا کاری نداری.

روایت می کنند که چون خبر یافته بود در یکی از شهرها یك دانشمند صوفی زندگی میکند براه افتاد تا در خدمت او کسب فیض کند وچون به نزدیك خانه خدا رسید او را دید که رو بقبله آب دهان خود را بزمین انداخت باخود گفت اگر این مرد به فیض الهی رسیده بود روبروی قبله آب دهان بزمین نمی‌انداخت زیرا من شنیده‌ام که نباید روبروی قبله آب دهان بزمین بریزند.

بایزید از فرط ایمان حالت طبیعی خود را ازدست داد فاصله منزلش تا مسجد بیش از چهل قدم نبود و هرگز وقتی به سوی مسجد می‌رفت روبروی مسجد آب دهان خودرا بزمین نمی‌ریخت و آنرا مکروه میدانست.

روایت میکنند که سالی به قصد زیارت کعبه براه افتاد ودوازده سال درراه بود ودرهرچند قدم که جلو میرفت دو رکعت نمازمیخواند وبراه‌می‌افتاد وبا خود میگفت این راه راهی نیست که انسان بسوی‌خانهٔ کسی یا یکی از بزرگان میرود و هنگامی که پس از این مدت به مکه رسید در همان سال بزیارت مدینه و قبر پیغمبر نرفت وبا خود گفت: بایستی برای رفتن به مدینه وقت دیگررنج سفررا به خودبدهم

و چون به مکه رسید در سر راه خود بشهری رسید تمام ساکنین آن شهر حتی بزرگان و معاریف قصد نمودند که باتفاق او به زیارت بروند .

با خود گفت پروردگارا روامدار که من بجای اینکه به تورو کنم باین مردم توجه نمایم ، اما برای اینکه همراهان از او رنجیده خاطر نشوند هنگام صبح که همه برای نماز آمده بودند نگاهی به مردم افکند و گفت :

من خدای بزرگ هستم و غیراز من خدائی نیست .

مردم که این کلام را از اوشنیدند از وی روبرگردانده گفتنداین مرد دیوانه شده است .

اما باید باین نکته توجه داشت که او این سخنان را بنام خود نمیگفت وبنام خدا این سخنان را برزبان می آورد ووقتی هم که عالمی بر بالای منبر خدا را میخواند بنام او است که حرف میزند قلب مؤمن باید پاک باشد و او هم درهمان موقع بزبان خداوند بود که تکلم می کرد .

بایزید چون دید مردم از او رو گردانده اند براه افتاد دربین راه کلهٔ مرده ای را دید آنرا از زمین برداشت و دید که بر جمجمه آن نوشته اند (کسانی که کلام خدا را گوش نمیکنند کرولال هستند (و بایزید بعد از خواندن این کلام متفکر ماند و با خود گفت این سر باید متعلق بیکی از صوفیان باشد درست نوشته او نه گوش دارد کلام خدا را بشنود و نه چشمی که چیزی به ببیند و نه زبانی که سخن

بگوید و یا اسرار خدا را به مردم بگوید ، پس این آیه را درست نوشته‌اند کسی که گوش و زبان و چشم ندارد نمیتواند کلام خدا را بشنود .

البته این موضوع راجع به باطن است خداوند در قرآن اشاره میکند کسانی که کلام مرا نمی‌شنوند ویاقدرت مرانمی‌بینند آنها گوش و زبان ندارند .

روایت میکنند که ذوالنون مصری یکی از پیروانش را به نزد بایزید فرستاد که باو بگوید .

ای بایزید تو همه شب تا صبح در بیابان میمانی ودرخودت فرو میروی در حالیکه کاروان از تو دور شده است .

بایزید به او جواب داد :

برو به ذوالنون بگو مرد خدا پرست کسی است که همه‌شب تا صبح بخواب برود و معهذابتواند قبل از طلوع آفتاب قبل‌ازکاروان به مقصد برسد .

میگویند وقتی ذوالنون این پاسخ راشنیدشروع به گریستن نمود و فریاد کشید .

خدا این مرد را رستگار کند او مرد خدا پرستی‌است وما هنوز به درجه او نرسیده‌ایم .

دریکی از سفرهای مکه بأیزید بارهاو خوراکیها را بار شتری کرده باتفاق جمعی بسوی زیارت میرفت ، یکی از همراهان از راه دلسوزی میگفت :

بیچاره شتر چه بار سنگینی که مافوق قدرت او است بر پشتش نهاده‌اند.

بایزید به او گفت:

ای جوان، آنطور که تو فکر می کنی شتر سنگینی بار را حس نمی کند خودت نگاه کن ببین.

و کسانی که همراهش بودند به شتر نگریسته دیدند که بارها بالاتر از پشت شتر است و او احساس سنگینی نمی کند.

بایزید می گفت خداوند می‌فرماید وقتی که ما خود را از شما پنهان می‌داریم آنچه را که بگوئید می‌شنویم ولی به شکایت شما گوش نمی‌دهیم و برعکس اگر ما کارهائی را که می کنیم به مردم نشان بدهیم شما طاقت تحمل بارها را ندارید پس با شما چه رفتاری می‌توان کرد.

درهر حال براه خود ادامه داد و در مدینه بزیارت رفت و بعداز آن گفت بایستی هرچه زودتر بدیدار مادرم بروم.

سپس با همراهان براه افتاد تا به بسطام رسید وقتی وارد شهر میشد مردم به استقبال او از شهر خارج شدند، بایزید وقتی مردم را میدید گفت این مردم با من مشغول گفتگو می‌شوند و بمن فرصت نمیدهند که به فکر خدای خودم باشم.

ماه مبارك رمضان بود، قطعه نانی ازنانوائی خرید و کمی از آن نان را بدهان گذاشت مردم چون چنین دیدند ازاو جدا شدند زیرا در ماه روزه‌داری مرتکب گناه شده بود.

او روی خود را بسوی مردم گرداند و گفت:

آیا شما آنها را می‌بینید که وقتی فرمانی بآنان می‌دهیم چگونه ازما روبرمی گردانند ؟

صبح خیلی زودبود که بایزیدبه دم درمنزل مادرش رسیدومیشنید که مادرش بعد ازنماز می گوید :

ای پروردگار مهربان فرزند دور و سر گردان مرا تقدیس کن کاری بکن که مردم از او راضی باشند و به او فضیلت و کامرانی عطا فرما .

بایزید که این سخنان‌را شنید بگریه افتاد ودرراازد، مادرش‌پرسید کیست ؟

جواب داد فرزند سر گردان ودور ازوطن تواست .

مادر در راگشود وفرزندش را درآغوش کشید وباو گفت :

ای بایزید ازبس دوری وفراق تورا کشیدم دیگرچشمانم جائی را نمی‌بیند ، می‌بینی که چگونه کمرم خم شده است .

روایت می کنند که‌بایزید می گفت آنچه‌را که تاکنون‌نمیدانستم اکنون‌فهمیدم ودانستم که بایدبه مادرم خدمت بکنم، آنچه‌را درزندگی رنج کشیدم‌ورنج‌وشکنجهٔ سفرها رابرخود تحمیل‌نمودم، دورازدوستان ومادرم بودم برای این‌بود که حقیقت را بدانم .

یك شب که مادرم ازمن آب نوشیدنی خواست چون در کوزه آب نبود کوزه را بردوش گرفتم تا ازچشمه برای او آب بیاورم، در آن شب که‌بیرون می‌رفتم زمینهایخ بسته وسرمای بسیارسخت وطاقت‌فرسابود ، اما وقتی آب را برای مادرم آوردم اوخوابیده بود،باکوزه

آب در آنجا آنقدر ایستادم تا مادرم بیدار شود و از من آب بطلبد اما پس از ساعتی که مادرم از خواب بیدار شد و خواستم از آب کوزه باو بنوشانم متأسفانه هوا بقدری سرد بود که متوجه شدم کوزه آب یخ بسته و کوزه بعد از ترکیدن بزمین افتاد.

مادرم پرسید چرا دراین مدت که من درخواب بودم کوزه را به زمین نگذاشته بودی؟

- برای اینکه می‌خواستم وقتی بیدار می‌شوی و آب می‌طلبی برای سیراب کردن تو آماده باشم، و نمیخواستم که از فرمان مادر سرپیچی نمایم.

شاید بسبب همین احساس پاك بود که در آن شب آنچه را از خدا خواستم به من ارزانی داشت (اما باید باین نکته توجه داشت که این قبیل حالات یك نوع افراط در اطاعت امر خدا است زیرا خدا نمی‌خواهد که ما درانجام فرائض مذهبی خود را رنج دهیم وازحالت اعتدال خارج باشیم).

روایت میکنند در سالی که بایزید ازسفر مکه برمیگشت در بین راه درشهر همدان فرود آمد وانبانی گندم برای خانه‌اش خرید وبرای مادرش برد وچون به بسطام رسید متوجه‌شد که چندمورچه درمیان دانه‌های گندم سرگردان است، باخود گفت این هم گناه بزرگی است، این حیوان سرگشته را از لانه‌اش دورساختم، پس از همانجا به‌همدان برگشت ومورچه را به لانه‌اش رساند (این داستان را درباره شبلی هم نوشته‌اند و دراین خصوص میگوید):

«که شبلی زخانوت گندم‌فروش — به ده برد انبان گندم به دوش
نگه کرد در آن یك مورچه دید — که سر گشته به‌هر سو میدوید»

بایزید همیشه‌درسخنان‌خود درحالی‌رؤیاآمیزسخن‌میگفت‌دوازده سال ریاضت کشیدم وخود را در آتش امتحـ ت گداختم، پای‌برسندان کوفتم و ازترس خدا با چکش پشیمانی و توبه روی سندان می‌زدم و با این ریاضت‌ها برای خود آئینه‌ای ساختم و تا توانستم در این آئینه درپی دیدار خدا بودم ودرپایان پایکوبیها بازهم آئینه دلم غبارآلودبود دانستم که هنوز مراحلی دیگر درپی دارم وبازهم ریاضت کشیدم که مرد خداپرستی شوم‌وقتی دراین‌حالات پرجذبه فرومی‌رفتم بنظرم‌رسید که مردم چون اجسادی بیروح هستند ومن جنازه هریك نماز میخوانم وچون به خانه‌برمی گشتم تصمیم گرفتم ازمردم کناره بگیرم‌ازهمه‌کناره بگیرم ازهمه دورباشم وخوب می‌دانستم که بانیروی اراده واستقامت خداوندی است که بشناسائی اورسیده‌ام .

روایت می کنند که اوهروقت به در مسجد می‌رسید چند لحظه همانجا بیحرکت می‌ماند ومی گریست و چون پیروان از او علت این گریستن را می‌پرسیدند جواب می‌داد هنگامیکه به در مسجد می‌رسم خود را چون زن گنهکاری می‌دانم و از واردشدن به مسجد ترس زیاد دارم .

یکبارهنگامیکه طبق معمول‌به قصد زیارت کعبه رفته بود بااینکه این راه زیاد را با مشقات ومرارت فراوان پیموده بود ازآنجابرگشت وازشرکت‌درمراسم زیارت‌خودداری نمود،علت این کارراازاوپرسیدند

جواب داد :

وقتی بطرف مکه می‌رفتم یك سیاه حبشی را دیدم که شمشیری بدست گرفته وبمن فریاد می‌زند اگرازاین راه برنگردی باابن‌شمشیر سرت راازتن جدا خواهم ساخت وبعداز گفتن این کلام بایزیدسر بزیر افکند و گفت :

توخدای بزرگ را درشهر خود گذاشته وبرای زیارت اوبه‌این سرزمین می آئی (این موضوع اشارد به‌این‌مطلب است که قلب مؤمن جایگاه زیارت است) .

کسی ازمن پرسید کجا می‌روی ؟ گفتم به‌زیارت مکه می‌روم، پرسید چقدر نقدینه داری ؟ جواب دادم دویست سکه طلا آن مردبمن گفت بسیار خوب این پول را بمن بده و هفت‌بار بدور من طواف کن زیرا من مرد فقیری هستم و باید عیال و اولاد خود را سیر کنم اگراین صدقه را بمن بدهی مثل این است که بزیارت مکه رفته‌ای .

درآن سال‌آنچه را که او گفته بود انجام داده وازرفتن بزیارت خانه خدا خودداری نمودم .

روایت می کنند که وقتی بایزید به آخرین درجه حرارت ایمان رسید دیگر سخنانی راکه می گفت برای پیروانش نامفهوم بود چندین باراتفاق افتادکه اورا درنیمه راه رهاکرده رفتند .

ازآنها پرسید برای چه ازمن دوری می کنید ؟

جواب دادند بنظر ما اینطور می‌رسد که توآدم‌خوب وباایمانی نیستی ، اماکسان دیگر که حقیقت او را شناخته بودند میگفتند خوشا

بحال شهری که بایزید در آنجا زندگی می کند .

یك روز که بایزید کنار پیروانش نشسته بود ناگهان حال طبیعی خود را ازدست داد وبیهوش شد و چون بهوش آمد سخنانی را که از زبانش خارج شده بود به او گفتند که در عالم بی‌هوشی میگفت (من خدای شما ومنزه ازهر گونه آلودگی هستم عظمت وبزرگی فقط برمن استوار است) .

بایزید چون این سخنان کفرآمیز را شنید به آنها گفت هروقت که چنین کلماتی از من شنیدید مرا با این چاقو تکه پاره کنید و به هریك از آنها کارد برنده‌ای داد وسفارش نمود که او را بقتل برسانند.

اتفاقاً دریکی از روزها همین حالت برای او پیش آمد و همان کلمات را برزبان آورد شاگردان ازجا برخاستند که دستور اورا اجرا کنند اما اطاق بدورسرشان چرخ خورد وبدن بایزید چنان بزرگ شده بود که تمام صحن اطاق را فراگرفت وضربات آنها مثل این بود که برروی امواج آب فرود می آید، چند لحظه بعد بدنش مثل اول کوچك شد و بهوش آمد شاگردان با تعجب تمام آنچه را که واقع شده بود برای او بیان کردند درجواب آنها گفت کسی را که اکنون دربرابر خود مشاهده میکنید بایزید است اما آن کسی که این سخنان رامیگفت بایزید نبود، واگرکسی در برابر این پاسخ ازاو توضیح می‌خواست جوابش این بود که دراخبار آمده است که حضرت آدم بقدری بلندبالا بود که سرش به آسمان میرسید اما بعدها بنابفرمان خداوند جبرئیل پرش را برسر آدم فرودآورد وبعد از آن اندامش بطورمعمولی کوچك شد.

آیا نمی‌بینید که کودك نوزاد وقتی به دنیا می آید خیلی کوچك است اما بمرور زمان بزرگ می‌شود خداوند بقدری مقتدر است که می‌تواند هرچیز را خیلی بزرگ بیافریند و بنا به اراده خود کوچك کند اما انسان جاهل ونادان است واین معجزات را نمی‌فهمد بایستی مانند خدا بزرگ و توانا بود تا بتوان چنین معجزاتی انجام داد اما چنین چیزی هم امکان‌پذیر نیست زیرا خداوند تنها واحد ویکتای توانا است .

روایت میکنند که روزی سیب سرخی را بربالای درختی دید و گفت آه این سیب چقدر سرخ و زیبا است ناگهان صدائی در گوش او می گفت ای بایزید هیچ وقت صفات ونام خدای بزرگ را نبایدبه چیز دیگر بدهید و از آن روز بایزید احساس نمود قلبش را تاریکی فرا گرفته وتا زنده بود ازاین میوه بدهان نگذاشت .

او برای شاگردانش بیان میکرد که روزی بنظرم اینطور رسید که بزرگترین دانشمندان این شهر هستم ولی به محض اینکه چنین اندیشه‌ای از خاطرش گذشت احساس نمود قلبش تاریك شده و او می گفت زمانی که این احساس برای من پیش‌آمد ازشهر خارج شده بطرف‌خراسان برادافتادم و چون کمی‌راه رفتم‌درمحلی برای‌استراحت نشستم و با خود شرط بستم که ازاینجا حرکت نخواهم کرد تا اینکه به حالت‌همان شخص اول برگردم .

سه روز و سه شب در آنجا ماندم روز چهارم مردی شتر سوار را دیدم و چون به چهره‌اش نگریستم مثل این بودچیزی‌داخل وجودم

می‌شود خود را به پای این شتر انداختم که توقف کند او نظری به من انداخت و گفت آیا تو می‌خواهی که من در یك لحظه کوتاه تمام ساکنین این شهر را در خودم فرو ببرم ؟ بتو می گویم ای بایزید سعی کن که قلبت را بیش از این مهار کنی و راه راست خود را از دست نده اگر بیش از آنچه‌خدا می‌خواهد خودرا بزرگ بدانی نابودخواهی شد و او بعد از گفتن این کلام رو گرداند و از آنجا ناپدید شد .

او گاهگاهی اسرار دلش را برای پیروان می گشود و می گفت چهل سال تمام سعی کردم آنچه را که مردم میخورند از چیزدیگر سد جوع نمایم ، و در همان حال احساس میکردم که چنان در خود فرو رفته‌ام که اندیشه بت‌پرستی سرتاسر وجودم را فرا گرفته است و این حالت بت‌پرستی از آنجا ناشی میشود که شخص غیراز اندیشه خدا اندیشه دیگری را در باطن خود راه‌بدهد اگر مارو به خدا کنیم هر گز چنین حالت بت‌پرستی درما بوجود نمی‌آید وخداوند را درقلب خود احساس می کنیم .

مدت سی سال به جستجوی‌خدا براه افتادم اما چون چشمانم به حقیقت گشوده شد دانستم که من بی‌جهت خود را سر گردان کرده‌ام زیرا خداوند بود که به جستجوی من می‌آمد و در این مدت هر بار که می‌خواستم‌نام خداوند متعال را برزبان‌بیاورم سه‌باردست و رو ودهانم را غسل‌میدادم در تمام این مدت‌همیشه به جستجوی‌خدابودم واکنون که براه راست هدایت شده و او را شناخته‌ام این او است که مرابه‌این راه راست هدایت فرموده است .

در اواخر عمر قدرت ایمان بایزید چنان پاك و زیاد شده بود که آنچه راکه میخواست انجام آنرا باچشمان خودمیدید روایت می کنند که‌شخصی بنام ابوتراب شاگردی داشت که از کثرت ایمان‌ودین داری می گفتند کرامات زیاد از او ظاهر می‌شود ، استادش و دیگران به او می گفتند تو که باین قدرت و درجه‌ایمان رسیده‌ای لازم‌است به‌ملاقات بایزید بروی زیرا او مرد پارسائی است .

او جواب می‌داد من هر روز صد بار با خدای خود که خدای بایزید است خلوت می کنم و رازو نیاز دارم دیگر چه لازم است که‌به ملاقات او بروم .

ابوتراب به‌او گفت‌وقتی تو خدای خودرا می‌بینی یعنی احساس می کنی که درقلب تو جای دارد برطبق قدرت واراده‌ایمان‌خودت‌است ولی ممکن است که بایزید دراین قدرت نسبت بتو تواناتر باشد .

شاگرد به او گفت اکنون که چنین می گوئی باهم به ملاقات‌او می‌رویم .

هردو بطرف بسطام حرکت کرده و به منزلش رفتند اما بایزید درمنزل نبود وبرای آوردن‌آب به چشمه نزدیك خانه خود رفته بود او را دربین راه دیدند که کوزه‌ای بدست گرفته ولباسی کهنه‌ووصله‌دار برتن دارد وبه محض اینکه چشمان شاگرد ابوتراب به اوافتاد لرزشی سخت اندامش را فراگرفت و خود را به قدمهای او انداخت و گفت ای بایزید نمی‌دانم چه حالتی به من دست داد که اینطور لرزیدم .

امابایزیدجوابی‌نداد وهمانطوربیحرکت‌وساکت ماند،ابوتراب

از او پرسید برای چه او به‌این حالت درآمد.

بایزید پاسخ داد این جوان تحت استیلا و نفوذ قدرتی مرموز واقع شده بود که خودش نمی‌دانست و به محض اینکه چشمش به‌من افتاد آن نیروی مرموز قدرت توانائی را ازدست داد و او را از بند این افکار نجات داد او اکنون مردی آزادو با ایمان است وشیطان نمیتواند درروح او نفوذ کند.

روایت میکنند که یحیی معزالراضی درنامه‌ای که برای بایزید فرستاده بود نـوشته بود در باره مردی که جام شرابی نوشید و چون دیوانگان مست شد چه میگوئی؟ جواب داد دراین جهان افرادی‌هستند که کثافات روی‌این زمین‌را مینوشند اما وقتی به‌آن جهان رفتند اثری‌از آنها باقی نخواهد ماند.

درنامه دیگریحیی به او نوشت من رازی دارم که میخواهم بتو اعتراف کنم اما برای‌آن دردنیا دربهشت باتووعده ملاقات می گذارم درکناردرخت طوبی دربهشت یکدیگررا خواهیم دیدوبدنبال نامه‌قطعه نانی باکمی پنیربرای اوفرستاد وباونوشت این نان را بایدزیردرخت طوبی بخوری بایزید درجوابی که باونوشت رازی راکه میخواست به بایزید بگوید برای اوشرح داد وضمن‌آن گفت:

ای یحیی در هرجا که بخواهی نام خدا را برزبان بیاوری آنجا بهشت است اما در باره نان تو راست می گوئی ما این نان را از آب زمزم بهشت درست می کنیم و می‌خوریم اما نمی‌دانیم گندم این‌آرد از کجا فراهم شده است.

یحیی به قصد دیدار بایزید ازشهر بیرون آمد اما اورا درمنزلش نیافت وبه او گفتند ، بایزید به قبرستان رفته‌تا برای مردگان فاتحه‌ای بخواند اتفاقاً موقع نمازشب بود یحیی بدنبال اوروان شد تا توانست بایزید را پیدا کند، باخود گفت اکنون شب است صبرمیکنم فرداصبح اورا ملاقات می کنم ، هنگام صبح او را دید درنقطه‌ای سراپاایستاده‌و مشغول دعاخواندن است ، یحیی درحیرت ماند وجلورفت وباوسلامی داد وپرسید امشب دراینجا چه می کردی ؟

بایزید جواب دادامشب بمن بیست درجه‌ای راکه باید بپیمائیم نشان دادند اما مقابل من دروازه‌هائی بود که نمی‌توانستم خود را به آنجا برسانیم .

یحیی گفت ای بایزید پس به من هم‌اندرزی بده! جواب داداگر بتو بالاترین درجه را هم بدهند قبول نکن بازهم درجه بالاتررا بطلب وخواسته‌هایت را بیشتر کن زیرا بهر درجه‌ای که برسی بازهم درمقابل خود دری را خواهی دید که مانع جلورفتن توخواهد شد .

احمدبن‌حرب زیلوئی را برای بایزید فرستاد و برای او نوشت که می‌توانی روی این حصیر نمازت را بخوانی، بایزید باو پاسخ‌داد آنچه دعا و نماز راکه شایسته پرستش اواست با هم انجام دادیم زیرا پرستش خداوند شایسته‌اش این است که تمام بارهای دنیارا برسرخود تحمل نمائیم .

روایت می کنند ذوالنون مصری‌هم برای اوقالیچه‌ای رافرستاد که روی آن نمازبگذاردبایزید این قالیچه را به اوپس داد ودرجوابش گفت :

من چه احتیاجی به قالیچه برای نماز دارم برای من بالشی لازم است که به‌آن تکیه بدهم ذوالنون‌چون این جواب را ازاودریافت‌کرد بالش بسیارنرمی تهیه نمود وبرای اوفرستاد در آنزمان بایزید بقدری ضعیف وناتوان‌بود که‌غیرازپوست واستخوان‌برای اوچیزی‌باقی‌نمانده بود بالش را هم ازاو قبول نکرد وپس فرستاد ودرپاسخ اونوشت‌اگر کسی بخواهد پشتیبانی داشته باشد آن را از سخاوت خداوند متعال بدست می‌آورد، مرد مؤمن احتیاجی به چیزهائی که مخلوق‌تهیه میکند ندارد ماهرچه می‌خواهیم بایستی از خدای خود بخواهیم .

دریکی ازشبهابایزید ازمنزل‌بقصدقبرستان‌خارج شد که‌فاتحه‌ای بخواند دربین راه‌مرد جوانی‌را دیدکه مشغول‌نواختن نی‌لبکی است، بایزیدچون نزدیك‌اوشد به‌وی گفت ای‌جوان بدان‌قدرت وبزرگی‌فقط شایسته‌خداوند‌است، مرد جوان ازاین کلام‌عصبانی شد وبانی‌لبك‌خود بسربایزیدزد که هم‌سربایزیدشکست وهم‌نی‌لبك خوردشد بایزیدچیزی نگفت‌وبا همان‌حال بمنزل برگشت، فردای‌آنروز بایزید کمی‌نان‌وحلوا وچندسکه دریك سینی گذاشت وبه‌شاگردش دستورداد این نان وحلوا رابه‌آن‌مردجوان برساند وازاوپوزش‌بطلبد وباوپیغام داد شب گذشته‌تو نی‌لبکت‌راکه بسرمن‌زدی‌خوردکردی اکنون‌ازاین نان‌وحلوا بخورو با این پول یك نی‌لبك دیگرخریداری کن‌تا رنجشی ازمن نداشته‌باشی بعد از اینکه این پیغام به‌مرد جوان رسید گریه‌کنان خود را به بایزید رساند و از او معذرت خواست و از آن تاریخ قسم یاد کرد که مرد خداپرستی باشد .

کسی که خدا را میشناسدنبایستی نامی غیراز خدابرزبان جاری سازد ، مقدسین و مؤمنینیی که از دنیا رو گردانده و به عشق خداوندی برسند پروردگار هم با آنها معامله خوب خواهد کرد .

کسی که مورد محبت وعشق خداوندی قرار می گیرد دارای سه علامت مشخص است ، اول اینکه آرامشی مانند آرامش دریا دارد نیکوئی‌های او چون آفتاب میدرخشد و مانند خاك در برابر خدا سر بزمین میگذارد .

زیارت کنندکان کعبه با پای خود به‌پای‌بوسی کعبه میروند و از خداوندبهشت‌جاویدان را طلب می کنند ، پارسایان باقلبی‌روشن‌بسوی خدا نماز میگزارند و خدا را درقلب خویش احساس میکنند وقتی که انسان مرد خدا پرستی وارد گفتگو میشود مثل این است که عمل نیکی انجام داده در حالیکه رابطه داشتن با شربران مثل این است که عمل بدی را مرتکب شده‌ایم و کسی که خدا زا نشناسد او مانند مرده‌ای است که حتی کلام اولیا و مقدسین را درك نمی کند کسی که خدا را نشناسد آتش خشم خداوندی او را در بر می گیرد اما بر خلاف آن آن کسیکه خدا راشناخت سوزانترین آتشها را می‌بلعد و به اوآسیبی نخواهد رسید چنین کسی از آتش پروا ندارد زیرا ترس از خداوند تمام بلیات را از او دور خواهد ساخت .

کسی که از خدا میترسد ذره‌ای از لطف و رحمت خداوندی مانند کوهی در نظرش جلوه می کند اگر بارهای دنیا را بر دوش او بگذارند و خدا ترس باشد بهیچوجه احساس درد نمی کند زیرا چنین

کسی خود را در برابر عظمت الهی فراموش کرده و غیر از خداوند چیزی را درك نمیکند .

قلب مؤمن مانند مشعل فروزانی است که می تواند با قلب روشن چیزهای نادیده را به‌بیند .

در دو صورت ممکن است انسانها نابود و از خدا دور شوند یکی اینکه از محبت بدیگران دریغ کند و دیگر اینکه احساس انسانی را از دست داده باشند .

از بایزید پرسیدند فریضه چه چیز و سنت کدام است ؟ جواب داد نزدیکی به خدا یك فریضه است و سنت هم چیزی است که انسان از خوشیهای این دنیا رو بگرداند .

روزی که یکی از شاگردان بایزید در حال مسافرت بود از او پرسید اندرزی بمن بده ، بایزید به او گفت این سه اندرز راهمیشه بخاطر بسپار اول اینکه اگر در بین راه به مرد گناهکاری برخوردی با او معاشرت نکن اما خوبیهای خود وبدیهای او را خاطر نشان کن شاید خدا را بشناسد دوم اینکه اگر کسی بتو صدقه‌ای داد یا نیکی کرد بعد ازاینکه ازاوسپاسگزاری کردی شکر خداوند رابجا بیاور سوم اینکه اگر مواجه با یك بدبختی تازه شدی سعی کن استقامت خود را از دست ندهی و در تحمل سختیها بردباری داشته باشی .

از او پرسیدند در چه وقت مردم با ایمان به کمال خود میرسند جواب داد در وقتی که به ناتوانی خود ایمان داشته باشند وقتی به ناتوانی خود اعتراف نمودند بایستی تا میتوانند از آنچه که مربوط به این جهان

است دوری اختیار کنند در این وقت است که خداوند به آنها نزدیك می‌شود ، پرسیدند چگونه‌میتوانیم به خدا نزدیك‌شویم ؟ جواب‌میداد در برابر خواسته‌های این جهان کر و لال باشند ، اگر ما به خواسته‌ها و آلودگیهای این جهان بی اعتنا باشیم از آنچه دراین جهان می‌بینیم روبگردانیم به خدا نزدیك شده‌ایم .

ازاوپرسیدند چندسال‌داری؟جواب دادچهارسال،زیرامدت هفتاد سال چشمانم را آلودگیهای این جهان بسته بود فقط چهار سال است که از درگیری جهان نجات یافته و خدا را می‌شناسم .

ازاوپرسیدند برای چه تأکید میکنید که درخوردن خوراکیهاحد وسط را نگاه دارند ؟ جواب داد اگر فرعون خود را گرسنه نگاه می‌داشت این فکرشیطانی درمغزش پیدا نمی‌شد که خود را خدابداند.

باو گفتند ای بایزید میگویند توبقدری قدرت پیدا کرده‌ای که روی آب راه میروی ودرهوا پرواز میکنی درحالیکه‌پرندگان هم‌مانند تو میتوانند درفضا پرواز کنند ؟ میگویند تو دریك شب ازاینجا تامکه میروی درحالی که جادوگردان نیز نظیر این‌کارها را میکنند ؟ او کمی سکوت کرد بعد گفت من پاسخی ندارم بدهم جز اینکه‌میگویم شخص مؤمن بایستی بهیچکس غیر ازخدا توجه نداشته باشد .

اومیگفت من دوبارداخل گناه شدم‌وبااین حال پناه‌به خداآورده تقاضا نمودم مرا مشمول رحمت خویش فرماید و باو گفتم من غیر از توپناهی‌ندارم پروردگارچون صداقت‌مرا میدانست‌وسوسه‌های‌شیطانی را ازقلبم دور ساخت .

درروزهای اول فکرمیکردم که خدارا دوست‌دارم اما بعدمتوجه شدم که بقدری که من دوستش دارم بمن توجهی نمیکند خداوند بما می گوید مرد گان‌مرده‌اند اما اگر کسی‌مرا درحقیقت‌خود دوست داشته باشد هر گز نخواهد مرد .

شبی در خواب فرشتگان خدا را دیدم از من‌پرسیدند ای‌بایزید چه می‌خواهی ؟ عرض کردم آنچه راکه تو میخواهی جواب دادند ای بایزید تو بنده وفادار من هستی هرچه راکه تو بخواهی منهم همان رابرای توخواهم خواست .

از او پرسیـدم راهی را به مـن نشان بده که به سوی تو بیایم جواب دادای بایزید کسی که خود را فراموش کند البته به من خواهد رسید .

گاهی میگفت مردم که مرا میبینند خیال میکنند منهم مثل آنها هستم‌ولی اگربدانندردنیای اسرارالهی به‌چه‌درجه ازپارسائی رسیده‌ام مبهوت وحیرت‌زده خواهند شد من چون دریای وسیعی هستم که‌ابتدا و انتهایش پدیدار نیست ، از او مـی‌پرسیدند آیا برترین و والاترین پرهیزکاران می‌توانندبه مقام ابراهیم‌وموسی وعیسی برسند ؟ جواب‌داد ما این چیزها را نمیدانیم اما یقین دارم کسی که خدارا بشناسد ذره‌ای ازوجود پیمبران است .

او درحال التهاب میگفت وقتی خداوند با بزرگواری خودمرا به‌آخرین درجه رساند تمام وجودم ازپرتو خداوندی لبریز گردیدولی بااین‌حال روشنائی وجودم دربرابرنورخداوندی بس تاریك وظلمانی

بود وهنگامیکه میدیدم از لطف ورحمت خداوندی باین همه نیکوئیها رسیدم بازهم میدانستم آنچه را من انجام داده‌ام به اراده او بود زیرا آنچه در ما ازنیکی بوجود میآید پرتوی از نورخداوند است خداونددرقلبم الهام میکرد ای بایزید آنچه را که مردم نیکوئی میکنند تمام نیکیهااز پرتو رحمت او است و الاانسان به خودی خود قادرنیست به این مقام برسد .

اگر کسی مدعی شود که خدارا دیده اوبانورخداوندی توانسته است که اورا ببیند تمام ذرات وجود ما و اعمال نیك ما از بخششهای او است .

دراین حالات بود که قلبم آرام میگرفت وسکوت میکردم، خداوند است که زبان‌را برای حرف زدن و گوش‌را برای شنیدن بما عطا کرده، سخنانی که برزبان میآوریم با زبان اوباخدا حرف میزنیم وباگوش او سخنانش را میشنویم واگرمن بااوحرف میزدم درآن‌دنیای اسرارآمیز هرچه اززبانم خارج میشدچیزی بود که خداوندآن را برزبان‌من جاری می‌ساخت .

وقتی با چشمانی که خدا بمن داده بود او را در قلب خویش میدیدم عظمت دیگری درنظرم مجسم شد وخداوند در قلب من الهام میکرد که ای بایزید برای پارسائی تو این مقام را بتو دادیم اما نباید از حدود خود تجاوز کنی البته خودت را نباید ازما دور کنی اما آنچه راکه درکتاب خود بتو تعلیم دادیم‌انجام‌بده‌من خدائی هستم که هرگز زحمات و شب‌زنده‌داریهای بندگان خوب را فراموش نمیکنیم وآنها

را غریق رحمت خود میسازیم .

بعداز آن قلبم از پرتو روشنائی خدا روشن شد وصدائی در گوشم گفت ای بایزید اکنون آنچه می خواهی بگو .

گفتم ای پروردگار من به غیراز تو کسی را نمی بینم آنچه را که مربوط به تو نیست درقلبم الهام کن، آنگاه خداوند و حقیقتی که بقلبم الهام شده بود دیهیم اعجاز خود را بر سرم نهاد ومرا به لباس فاخری که شایسته عظمت اوو ساکنین بهشت است ملبس ساخت درهای بهشت را بررویم گشود ومرا درصف اول قرارداد وبانوشاندن اکسیر بهشتی زندگی تازه‌ای بمن ارزانی فرمود بعد ازمن پرسید خدای تو کیست ؟ گفتم غیر ازتو کسی نیست بعد از آن قلبم را به‌نور حقیقت روشن ساخت ویکتائی او برمن ثابت شد آنچه را که می‌دیدم ویامیگفتم ویا میشنیدم بخششی بود که اوبمن عطا کرده بود ودانستم ازاین به‌بعد آنچه را میگویم او است که حرف میزند واو است که زبان مرابرای ستایش بازمیکند .

از آن به بعد من چیزی غیر ازلطف وعظمت خدا نبودم ذره‌ای بودم ازدریای یکتائی او، درمدت سی هزارسال درمسافتهای بعیدیکتائی خداوند درپرواز بودم، درمدت سی هزارسال درمسافتهای بیکران هستی او پرواز میکردم نود هزارسال دراین فضاهای بیکران سر گردان شدم خود را درمحضر پیغمبران یافتم آنجا محلی که‌تا درآنروز پای هیچکس به‌آنجا نرسیده بود وناگهان خود را در زیر قدمهای خاتم‌انبیا دیدم و دانستم آخرین مرحله‌ای راکه باید طی کنم همین‌جا است وغیرازخدای

واحد کسی نمیدانست در ماورای این جایگاه چه جای دیگر وجود دارد در آن حال روانم به دنیاهای اسرارآمیز به پرواز در آمد ، به من بهشت وجهنم را نشان دادند اما من توجهی بهیچکدام نداشتم وآنچه راکه نشان میدادند درك آن برای من دشوار بود ، هرجاکه به پیشگاه پیغمبران میرسیدم به خاك می‌افتادم اما در بالای سرخاتم‌الانبیا هزاران دریا و روشنائی‌های خیره کننده وجود داشت و هزاران نگهبان که در روشنائی ایستاده بودند بمن مینگریستند اما اگر قدمی باین دریای نور وآتش میگذاشتم وجودم گداخته میشد ازاین سبب با حالی وحشت‌زده همانجاایستاده هرچه تلاش کردم که دستم‌رابه خیمه نورانی خاتم‌الانبیا برسانم ممکن نشد من که تا آنجا رسیده بودم نمیتوانستم خود را به فرستاده خدا برسانم دلیلش این است که هر کس بر حسب لیاقت و شایستگی‌خود میتواندباین بارگاه برسدزیرا خداوندد‌رتمام نقاط‌جهان وجود دارد اماکسی که کلمه :

« لااله‌الاالله ومحمداً رسول‌الله »

را برزبان جاری نسازد او را به آن درگاه راه نمیدهند .

با حالتی پراز التهاب فریاد میکشیدم خدایا آنچه را که بدست آورده‌ام ازلطف ورحمت توبود .

می گفتم ای پروردگار تاکی بایستی بین ما و تو فاصله باشد ؟ چه‌کسی می‌تواند به بارگاه تو برسدکاری بکن که درهیچ‌جا غیرازتو کسی نباشد ای خدا من پناهگاهی غیر ازتو ندارم و آنچه راکه دارم ازلطف وعظمت تواست خدایا اگر تورا دوست بدارم به محبت کسی

نیازمند نیستم ، ای پروردگار اکنون از تو می‌ترسم و با این حال تمام وجودم تورا می‌پرستد این رؤیای عجیبی بود که در یکی از شبها برمن ظاهر شد .

روایت می کنند که بایزید تا آخرین دم نام خدا را برزبان‌میراند ومی گفت من نتوانستم شایسته خدمتگزاری تو باشم ولی تا جائی که قدرت داشتم به‌توخدمت کردم وبعد از گفتن این سخنان‌روح از بدنش پرواز نمود .

درهمان شب که بایزیدجان تسلیم کرد ابوموسی در آنجا حاضر نبود اورا درخواب دیدکه عرش الهی را بردوش دارد باوحشت تمام ازخواب بیدارشد وحیرت‌زده ماند باخود گفت بایدبدیدن بایزید بروم و تفسیر این خواب را از او بپرسم ولی متأسفانه وقتی به بسطام رسید بایزید مرده بود و جمع کثیری از مردم بر پای جنازه‌اش ایستاده بودند .

ابوموسی‌بیان می کندوقتی جنازه بایزید رابردوش گرفتندهرچه تلاش کردم که گوشه‌ای از تابوت را باختیار من بگذارند موفق نشدم ناچار خود رابزیر تابوت کشانده وباسرخود تابوت را بلند کردم ودر آن حال بخاطرم نبود که این خواب را دیده بودم اما مثل این بود که کسی به من می گفت ای ابوموسی این تغییرخوابی است که دیده‌ای عرشی راکه درخواب دیدی همین تابوت بود که برسرخودقراردادی.

یکی ازپیروان بایزید او را درخواب دید وازاوپرسیدای‌بایزید شب اول به دوملك انکرو منکرچه جواب دادی ؟

جواب داد وقتی آنها آمدند و ازمن پرسیدند گفتم اگر به شما پاسخ بدهم که خدای بزرگوار خدای من است البته آنچه را که می‌خواهید ازمن درك نمی کنید پس بروید ازخدا بپرسید که‌من کیستم فایده‌اش چیست هرچه که‌من بگویم‌شما باور نمی کنید که من خدمتگزار او بوده‌ام .

وقتی که اورا به‌آرامگاه ابدی قراردادند یکی ازعلما که‌درآنجا حضور داشت گفت خدایا وضع بایزید را در آن جهان بما نشان بده واو می گوید به محض اینکه این سخن برلبانم جاری شد پرده‌ای که بین ما حایل بود کنار رفت وبایزید را غرق در روشنائی ابدی دیدم .

با این حال نکیر ومنکر جلو آمدند منکر گفت تواول جلوبرو و از او سئوال کن انکر گفت اما من می‌ترسم و ناگهان بایزید سرش را بلند کرد و گفت ای فرشتگان خدا از من چه میخواهید ؟ وفرشتگان آنچه راکه می‌خواستند باو گفتند .

آنگاه‌بایزید نظرش رابه‌آسمان دوخت و گفت خدایا هفتادسال است که روبتو میکنم وتورا خدای‌واحد خودم‌صدا می کنم آیا بایستی بازهم به این فرشتگان آنچه راکه گفته‌ام تکرار کنم؟ اما اگر توازمن بپرسی‌بازهم خواهم گفت ای فرشتگان بروید زیرا بین من وپروردگار اسراری است او بهتر از هرکس مرا می‌شناسد .

دیگری بایزید را درخواب دید و از او پرسید ای بایزید وقتی بحضور خدا رفتی باتو چه معامله‌ای کردند ؟

ـ ازمن پرسید چه چیز با خود همراه آورده‌ای .

ـ خدای من چیزی که شایسته عظمت تو باشد با خود نیاورده‌ام اما هرگز کسی را شریك و مانند تو قرار ندادم بعد از آن شنیدم که بمن می گفتند.

ای بایزید در یکی از روزها که ظرف شیر را سر کشیدی معده‌ات درد گرفت و گفتی این شیر بمن آسیب رساند، درحالیکه بدی و اکراه را به این شیر نسبت دادی و کفران نعمت نمودی و در معنا قدرتی دیگر را برمن برتری دادی، وقتی خداوند در برابر چنین مسائل جزئی بما هوشیاری می‌دهد چگونه می‌توانیم در دریائی از گناهان خود را برکنار سازیم.

یکی از زنان می گفت یك روز در کعبه. با بایزید بسطامی دور خانه خدا طواف می کردم، از او پرسیدم ای بایزید تو که یك رهبر باایمان صوفی هستی بمن بگو صوفیان، خدا را چگونه می‌شناسند؟

او پاسخ داد صوفی حقیقی کسی است که از تمام تعلقات این جهان رو بگرداند و در راه خدا هر گونه رنج و مرارت را بردوش بکشد، روزی که بایزید را به خاك می‌سپردند این زن بر مزار بایزید آمد و گفت:

ای بایزید اینجا محلی است که دیگر با دنیا همبستگی نداری و می‌توانی آنچه را که در این جهان از دست داده‌ای به چنگ بیاوری.

***

این بود اندیشه‌های یك صوفی راستین در برابر خدا، زیرا صوفیان در یك مرتبه بالاتری در برابر خدا فنا فی‌الله میشوند و آنها در ابراز

محبت به خدا از محبت الهی و وحدت کائنات دم می‌زنند و در عالم احلام
خدا را در وجود خویش به آشکار میبینند، آنها یگانه راه کشف حقیقت
را عبارت از تزکیه نفس و تصفیه باطن میدانند و همین صوفیان وارسته
بودند که با سخنان پرشور و دلاویز خویش تصوف را عظمتی زیاد دادند،
البته این بهتر است که آدمی باوارستگی خود را به خدا نزدیك کند
ولی جائز نیست که از حدود معرفت ذات ذوالجلال راه افراط را بپیماید،
بهمین نظر است که اسلام رهبانیت و دست از دنیا کشیدن را منع میکند
همه باهم زندگی کنید، نماز برپا دارید به یتیمان صدقه بدهید، مادر
خود را دوست بدارید، با یکدیگر دوست و مهربان و برادر باشید تا
راه پیروزی را به دست آرید، اما صوفیان به مردم راه صفای باطن را
می‌آموزند، شك و تردید را از دلها بیرون میکشند، امتثال از امر و
اجتناب از نواهی، ورضا بقضا، وپیروی از سنت وترك بدعت، بنده
چون گرفتار بلائی شود چگونه چاره کند در برابر آن صوفی باید از
بسیاری چیزها بپرهیزد، سستی در ایمان، ویقین گذاشتن شك وپذیرفتن
آنچه شك نمیآورد ابتلا به خواسته‌های دنیا از چیزهائی است که باید از
آن دوری جست.

صوفیان از این هم فراتر رفته و سماع ورقص وپایکوبی را در
طریقه خود تقویت نموده‌اند، سماع در اصطلاح صوفیه حالت جذبه
و اشراق و از خویشتن رفتن وفنا بامر غیر ارادی است.

صوفیان از همان قدیم باین نکته پی‌برده بودند که گذشته از هر
چیز صوفی باید حالت انجذاب برای خود پیش بیاورد مثل اینکه رقص

و سماع نزد مولویه و پیروان جلال‌الدین رومی حتی در کوچه وبازار هم با اصحاب خویش به رقص درمیآمد چنانکه یکباردربازار زرکوبان این حالت به مولوی دست دادو گویند حتی جنازه صلاح‌الدین زرکوب را به اشارت مولانا با رقص و دف به قبرستان بردند .

غالباً مجلس سماع باخواندن آیاتی از کلام‌الله مجید آغازمیشد سپس نی‌زن ماهر به نی‌زدن میپرداخت وپس ازآن ارکستر مخصوص به صدا در میآمد وناگهان چهل تن از دراویش مولویه به مجلس وجد وسماع میآمدند مرشد و نایب او و صوفیان به نظم وترتیب خاصی به صف داخل میشدند ، همه کلاههای نمدی بلندی برسر ، نایب او که به دور کلاه نمدین دستاری سپید پیچیده بود وهمه جزمرشد ونایب مرشد دراین صف قرار میگرفتند، درآغاز نایب مرشد دست مرشدرا بوسیده و مرشد هم صورت او را میبوسد ونایب درکنار مرشد جای میگرفت وصوفیان نیزمیتوانستند دست مرشد ونایب‌را ببوسند،پس ازآن آهنگ سماع نواخته میشد ومرشد اجازه وجد وسماع می‌داد وصوفیان دست افشان وچرخ زنان بنای رقص وسماع رامیگذاردند ودورخودمیچرخیدند ودامنهای بلند بسرعت باایشان میچرخید و دایره‌ای تشکیل می‌داد تنها از این جمع مرشد ونایب مرشد بودند که نمی‌رقصیدند وناظر رقص دسته جمعی یاران خود بودند .

کسی که بخواهد اطلاع کامل ازوضع صوفیان وفلسفه آنان به دست آورد بایستی بکتابهای طریقت صوفیان مراجعه نماید .

پایان

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 157189
Date 3-7-79

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006
2174

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006

انتشارا[illegible]

۵۰۰ ریال